

شخصیت و امامت امیرالمؤمنین علیؑ

در اشعار اهل سنت قرن اول هجری

حافظ نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهدا

این اثر ناچیز را تقدیم می‌کنم به پیشگاه نورانی ولی الله الاعظم، وصی و جانشین بلافصل رسول خدا، حضرت مولا الموحدين، يعسوب الدين، قائد الغر المحجلين، امير المؤمنين، علی بن ابی طالب همو که مادر گیتی از زادن چون او ناتوان است!

وَصِيَّ الرَّسُولِ بِأَمْرِ حَكِيمٍ أَتَى مِنْ لَدُنْكَ بِلُطْفٍ عَمِيمٍ
سَلِيلُ الْخَلِيلِ وَلِيدُ الْحَرَمِ عَدِيلُ النَّبِيِّ فِي مَعَالِي الشِّيمِ
ضِيَاءُ الرَّشَادِ بِهَاءِ الْهُدَى إِمَامُ الْعِبَادِ رَوَاءِ التَّدَى
وَلِيُّ الْأَنْامِ بِنَصِّ الْغَدِيرِ أَمِيرُ الْكِرَامِ وَنِعَمَ الْأَمِيرِ

(علی) آنکه به امر خدای حکیم وصی پیامبر شد، پیامبری که از سوی تو (ای خدای حکیم) با لطف همگانی مبعوث گردید.
آن سلاله ابراهیم، و آن زاده خانه کعبه، و آن کسی که در اخلاق پسندیده و والا، همتای پیامبر بود.

۱. بخشی از قصیده بلند علم الهدی، محمد، فرزند مولی محمد محسن فیض کاشانی علیه السلام به نقل از الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، ج ۱۱، ص ۴۷۶.

والا، همتای پیامبر بود.

۳. پرتو رشد و نور هدایت، و امام همه بندگان و کسی که همچو ابر بارانی
خوش گوار بود.

۴. (علی که) به دلیل نص حدیث غدیر، ولی خدا برای همه مردم، امیر و پیشوای
انسان‌های گرامی بود. چه نیکو و چه والا پیشوایی!!

فهرست

دیاچه	۱۳
مقدمه	۱۵
علی <small>علیه السلام</small> شخصیت ناشناخته	۱۵
بخش اول: مفاهیم و کلیات	
۱. مفهوم‌شناسی	۲۳
الف) شعر	۲۳
جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی	۲۴
ب) اهل سنت در قرن اول هجری	۳۶
۲. پیشینه تحقیق	۴۷
۳. اهداف و فوائد تحقیق	۴۹
۴. محدودیت‌ها و دشواری‌های تحقیق	۴۹
۵. کاربرد نتایج تحقیق	۵۰
بخش دوم: از تولد تا رحلت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	
۱. نحوه ولادت و نام‌گذاری علی <small>علیه السلام</small>	۵۳

۲. علی علیه السلام اولین مسلمان و اولین نمازگزار ۵۷
۳. علی علیه السلام یگانه یار وفادار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۷۷
۴. علی علیه السلام داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و خزینه نسب ایشان ۸۱
- علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۴
۶. علی علیه السلام باب مدینه علم و عرفان ۸۸
۷. وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام ۹۴
۸. بازگشت خورشید برای نماز علی علیه السلام ۱۰۲
۹. لقب ابوتراب ۱۰۷
۱۰. علی علیه السلام نبأ عظیم ۱۱۱
۱۱. علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و واجب التعظیم ۱۱۴
۱۲. ایثار علی علیه السلام و نزول سوره هل اتی ۱۱۸
۱۳. علی علیه السلام اهل بهشت ۱۲۳
۱۴. علی علیه السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر قابل قیاس با دیگران ۱۲۴
۱۵. شجاعت و شمشیر بران علی علیه السلام ۱۲۵
- الف) جنگ بدر ۱۲۶
- ب) جنگ احد ۱۳۰
- ج) جنگ خندق (احزاب) ۱۳۵
- د) جنگ خیبر ۱۴۴
- ه) جنگ صفین ۱۵۱
۱۶. پا گذاشتن بر دوش نبی و شکستن بت‌ها ۱۷۲
۱۷. استجابت دعا ۱۷۴
۱۸. فضایل و امامت علی علیه السلام در آیات و روایات ۱۷۷

- الف) نزول آیات قرآن درباره علی علیه السلام ۱۷۸
- خاتم بخشی و نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام ۱۸۶
- ب) روایات ۱۹۳
- حدیث منزلت و برادری ۱۹۳
- حجة الوداع، و ابلاغ ولایت علی علیه السلام ۲۰۰
- اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر ۲۰۳
۱۹. دفاع علی علیه السلام از ولایت و خلافت ۲۲۰
- الف) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا (سال ۲۳ یا آغاز سال ۲۴) ۲۲۰
- ب) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام عثمان بن عفان ۲۲۲
- ج) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام بر طلحه در روز جمل (سال ۳۶ هـ.ق) ۲۲۹
- د) حدیث رُکبان (قافله‌ها) در کوفه سال ۳۶ و ۳۷ هجری ۲۳۰
۲۰. برخی گواهی‌ها بر حقانیت امام علی علیه السلام ۲۳۶
۲۱. وجوب محبت ذوی القربی ۲۴۳
- تحلیل و بیان نتیجه ۲۵۸
- بخش سوم: از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا دوران خلافت ۲۶۳**
- مقدمه ۲۶۳
۱. غصب خلافت در اشعار مخالفان علی علیه السلام ۲۷۲
۲. راز همراهی علی علیه السلام با خلفا ۲۷۴
۳. عظمت و بزرگی حق علی علیه السلام ۲۸۰
- بخش چهارم: دوران خلافت و حکومت تا شهادت ۲۸۳**
۱. بیعت مردم با علی علیه السلام بعد از قتل عثمان ۲۸۳

۲. مخالفت عایشه، طلحه و زبیر (ناکثین) با علی علیه السلام ۲۹۳
۳. اتهامات دشمنان به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان ۲۹۶
- الف) اتهام عایشه به علی علیه السلام ۲۹۷
- ب) اتهام عمرو بن عاص به علی علیه السلام ۳۰۱
- ج) اتهام معاویه به علی علیه السلام ۳۰۳
- یک- نامه معاویه به عبدالله بن عمر ۳۰۴
- دو- دعوت معاویه از سعد بن ابی وقاص ۳۰۸
- سه- نامه علی علیه السلام به معاویه مبنی بر عدم دخالت در قتل عثمان ۳۲۸
- چهار- وساطت مغیره میان علی علیه السلام و معاویه ۳۲۹
۴. مکر و حيله توسط مخالفان علی علیه السلام ۳۳۱
۵. مدافعان حریم ولایت ۳۳۶
۶. علی علیه السلام نگهبان دین و پاسدار ولایت الهی ۳۴۳
۷. تجدید بنای دین به دست علی علیه السلام ۳۴۷
۸. علی علیه السلام مجاهد راه خدا ۳۵۰
۹. جدایی از علی علیه السلام انحراف از دین ۳۵۳
۱۰. جنگ با علی علیه السلام عامل تباهی ۳۶۶
۱۱. فتنه و اختلاف در اردوگاه علی علیه السلام ۳۷۲
۱۲. حکمیت تحمیلی ۳۷۶
- تظاهر عمرو بن عاص در احترام نهادن به ابوموسی ۳۸۵
- آمدن گروهی از صحابه نزد علی علیه السلام ۳۹۴
۱۳. علی علیه السلام مجری حق و عدالت ۳۹۹
۱۴. مظلومیت و شهادت علی علیه السلام ۴۰۸
- شهادت مظلومانه علی علیه السلام ۴۱۲

۴۲۱	تحلیل و بیان نتیجه
۴۳۰	سخن پایانی
۴۳۱	کتابنامه

دیباچه

شخصیت با عظمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چونان آفتاب عالمتابی است که تاریخ بشریت را روشن کرده و همه را به بیان فضائلش واداشته است حتی کسانی را که تمایلی به آشکار شدن فضائلش نداشته‌اند، ناخواسته به ستایشش زبان گشوده و در مدحش شعرها سروده‌اند.

اما متأسفانه شخصیتی که دوست و دشمن بر علم و دانش، فضل و کمال، و ایمان و شجاعتش اعتراف داشتند و تقدم او را بر دیگران انکارناپذیر می‌دانستند، نسبت به مرجعیت سیاسی او تمکین نکردند و جهان بشریت را از فیض او محروم ساختند. تأسف‌بارتر اینکه با وجود روایات، اشعار و نقل‌های تاریخی فراوانی که در فضائل او و خاندانش، در منابع اولیه اسلام، وجود دارد، دست‌های آلوده‌ای در کار است که این فضائل را از بعضی آثار و منابع اهل تسنن حذف کنند. اما زهی خیال باطل که بتوان چهره تابناک خورشید را با دست بپوشانند.

اثر پیش رو، با عنوان «شخصیت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اشعار اهل سنت قرن اول هجری»، به بررسی و تحلیل اشعار بعضی افراد سرشناس قرن اول اسلام درباره امام علی علیه السلام می پردازد. ضمن تشکر از محقق محترم، جناب آقای حافظ نجفی که در تدوین و تألیف این اثر تلاش زیادی کردند، امیدواریم توانسته باشیم شمه‌ای از فضائل بیکران علی بن ابی طالب علیه السلام را به دوستدارانش معرفی کنیم.

گروه اخلاق و اسرار
پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

علیؑ شخصیت ناشناخته

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا بَابَ حِكْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَقَدْ طَيَّبَ اللَّهُ بِكَ التُّرَابَ وَوَضَّحَ بِكَ الْكِتَابَ.

۱. يَا ابْنَ عَمِّ النَّبِيِّ أَنْتَ يَدُ اللَّهِ الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا
۲. أَنْتَ قُرْآنُهُ الْمَجِيدُ وَ أَوْصَافُكَ آيَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا
۳. حَسْبِكَ^۱ اللَّهُ فِي مَا ثَرَّ شَتَّى هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَنْتَاهَا
۴. لَيْتَ عَيْنًا بِغَيْرِ رَوْضِكَ تَرَعَى قَدِيتَ وَ اسْتَمَرَّ فِيهَا قَذَاهَا
۵. أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرَايَا وَ السَّمَاءِ خَيْرُ مَا بِهَا قَمَرَاهَا
۶. لَكَ ذَاتُ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْ لَا أَنْهَا مِثْلُهَا لَمَّا آخَاهَا
۷. لَكَ نَفْسٌ مِنْ مَعْدِنِ اللَّطْفِ جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا^۲

۱. خَصَّكَ (ن.ب).

۲. چند بیت از قصیده بلند شیخ محمد کاظم آزری است که در مدح و بیان فضایل پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت طاهرینش ﷺ سروده است. این قصیده دارای ۴۶۹ بیت، و از چنان ارزشی برخوردار است که مرحوم صاحب جواهر آرزو می‌کرد ثواب تألیف جواهر را تقدیم وی کند تا ثواب سرودن آن اشعار نصیبش گردد. این قصیده به‌طور کامل در کشکولِ بحرانی، ج ۳، ←

۱. ای پسر عموی پیامبر، تویی دست خدا که فراگرفته سخایش همه چیز را.
 ۲. تویی قرآن مجید حق و صفات تو آیه‌های آن قرآن است که وحی کرد آن را.
 ۳. ویژه‌ات داشت خدا به افتخارات گوناگون که مانند اعداد بی‌پایان است.
 ۴. ای کاش چشمی که در غیر بوستان تو بچرد پر از خاشاک شود و این خاشاک همچنان در آن بماند.
 ۵. تو بعد از پیامبر، بهترین مردمی، چنان که در آسمان بهترین اختران، مهر و ماه هستند.
 ۶. ذات تو چون ذات پیامبر است و اگر چنین نبود، هرگز تو را به برادری خویش نمی‌گرفت.
 ۷. تو را جانی است که از معدن لطف حق، پی ریزی شده و خدا هر جانی را فدای آن کند.
- ای شاهکار خلقت، خامه صنع خدا علی از خلقت تو گفته خدا مرحبا علی
 ای خانه‌زاد خانه خلاق بی‌زوال ای از تو محترم حرم کبریا علی

→ صص ۳۱۸ - ۳۳۳ درج شده است. شیخ محمدکاظم ازری در خاندان شعر و ادب بزرگ شد. برادرش محمد رضی ازری نیز از شعرای به نام زمان خود بوده و در مدح و منقبت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام اشعار زیادی سروده است. از جمله اشعار وی در بیان ولایت علی علیه السلام دو بیت ذیل است:

أَتَعَجَّبُ مِنْ أَصْحَابِ أَحْمَدَ إِذْ رَضُوا بِتَأْخِيرِ ذِي فَضْلٍ وَ تَقْدِيمِ ذِي جَهْلٍ
 وَ أَصْحَابِ مُوسَى فِي زَمَانِ حَيَاتِهِ رَضُوا بَدَلًا عَنْ بَارِيءِ الْخَلْقِ بِالْعَجَلِ

از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در شگفتم که به عقب نگه داشتن صاحب فضل و پیش افتادن نادان، رضایت دادند. و از اصحاب موسی نیز در شگفتم که در دوران حیات موسی، به جای آفریدگار جهان، به گوساله [پرستی] رضایت دادند. کشکول، بحرانی، ج ۱، ص ۱۰۹.

لایق‌تر از تو نیست که گردد در این جهان بعد از نبی به خلق خدا رهنما علی
 گویم چه از صفات تو ای مظهر صفات جایی که کرده وصف تو را هل‌اتی علی
 آدم به وقت توبه تو را کرد واسطه تا شد خدا به توبه آدم رضا علی
 لطف تو شد به نوح نبی ساحل نجات ای ناخدای کشتی لطف خدا علی
 بر تخت گل نشست در آتش خلیل و گفت آتش کند ز نام تو شرم و حیا علی
 موسی عصا فکند و عصا گشت ازدها تا زد صدا ز نای محبت تو را علی
 مادر نزاده است و نژاید نظیر تو زیرا تویی سوای همه ماسوا علی
 دست خداست دست تو ای دستگیر حق دستم بگیر تا نیفتم زیبا علی^۱

علی جان! چه رازی در شخصیت تو نهفته است؟ خداوند سرشت تو را با کدام عنصر نورانی سفته است که عارفان واله و حکیمان ژرف‌اندیش در حکمت و عرفان تو، سیاستمداران در مدیریت، عالمان و اندیشمندان در دانش و معرفت، فاتحان میدان‌های نبرد در شجاعت و دلیری تو در شگفتند! بی‌جا نیست که شهریار گفت: «متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را!» حق همان است که شیخ «صفی حلّی» به پیشگاه تو عرضه داشت که یا علی:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ
 زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ فَاتِكَ نَاسِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ
 شَيْمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ
 خُلِقَ يَخْجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ وَ بَأْسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجِمَادُ^۲

۱. ژولیده نیشابوری.

۲. این اشعار با ترجمه کامل، در تحلیل بحث، در پایان کتاب درج شده است.

سخن گفتن از علی علیه السلام بسان شمردن ستارگان آسمان و قطرات اقیانوس و ریگ‌های بیابان، دشوار، بل ناممکن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

يا علي لا يعرفُ اللهَ تعالى إلا أنا و أنت و لا يعرفُني إلا اللهُ و أنت و لا يعرفُكَ إلا اللهُ
و أنا.^۱

ای علی! خدا را [آن‌گونه که شایسته است] نمی‌شناسد، مگر من و تو. مرا نمی‌شناسد جز خدا و تو. تو را نمی‌شناسد مگر خدا و من.

علی علیه السلام خود نیز درباره شخصیت خود می‌گوید:

عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي وَ قِيَامِ
غَيْرِي مَقَامِي...^۲

فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید دید و راز درونم را خواهید دانست. پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و دیگری بر جای من نشست، مرا خواهید شناخت.

هنگامی هم که خلافت او را غصب کردند فرمود:

... إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ
الطَّيْرُ...^۳

همانا او (ابوبکر) می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغ دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نمی‌تواند پرواز کند.

۱. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۳، ص ۲۷۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹.

۳. همان، خطبه ۳ (معروف به خطبه ششقیه).

علی علیه السلام، عصاره همه انبیا و رسولان الهی است. ابن عباس گفته است:

در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین گروهی از اصحاب خود نشسته بود، فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ، وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمُقْبِلِ.^۱

هر کس می خواهد به آدم، در علمش و به نوح، در فهمش و ابراهیم، در خویش و موسی، در مناجاتش و عیسی در سنتش و محمد، در کمالش بنگرد، به این شخصی که وارد می شود، بنگرد... .

مردم گردن کشیدند تا ببینند کیست که وارد می شود، ناگاه دیدند علی بن

ابی طالب علیه السلام است که وارد می شود.

آری این حقیقت وجودی علی علیه السلام است که در تاریخ بشر شگفتی آفریده است. چه بسیارند انسان هایی که به خاطر عشق به علی علیه السلام و به جرم بیان فضائلش سرشان بر دار رفت یا زبانشان بریده شد یا خانه هایشان ویران گشت!

علی شناسی، یک تکلیف است؛ چون علی علیه السلام امام است. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. این روایت را شخصیت هایی چون احمد بن حنبل، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، خطیب خوارزمی، گنجی شافعی، محب الدین طبری، ابن ابی الحدید معتزلی و... از عبدالرزاق از معمر زهری از سعید بن مسیب از ابی هریره و نیز از ابن عباس در منابع ذیل نقل کرده اند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳۶؛ المناقب، خوارزمی، ص ۴۹؛ کفایة الطالب، ص ۴۵؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۱۸.

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛ «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد با مرگ جاهلی مرده است».

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد بر اینکه امامت از اصول دین است؛ زیرا به یقین می‌دانیم اگر کسی جاهل به فرعی از فروع دین باشد، مرگش جاهلی محسوب نمی‌شود؛ هر چند دانستن آن فرع واجب بوده باشد.^۲ در پرتو این تکلیف الهی، شناخت ابعاد شخصیت فردی و اجتماعی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامت و خلافت آن حضرت، همواره یکی از موضوعات محوری در فرهنگ و تاریخ اسلام، برای دوستان و دشمنان آن حضرت، بوده است. ما در این تحقیق بر آنیم دیدگاه شعرا و ادبای اهل سنت قرن اول هجری را درباره شخصیت حضرت علی علیه السلام بررسی کنیم.

نکته حایز اهمیت این است که همه سراینده‌ها به طور رسمی به عنوان شاعر شناخته نشده‌اند. بلکه برخی صرفاً به دلیل داشتن قریحه شعری، ابیاتی چند سروده‌اند.

علت انتخاب اشعار شعرای قرن اول در عنوان تحقیق، این است که بسیاری از آنها علی علیه السلام را از نزدیک دیده‌اند یا اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی آن حضرت را با یک واسطه از افراد مطمئن شنیده‌اند. از این رو سخنان و سروده‌هایشان از اتقان و استحکام بیشتری در معرفی چهره تابناک حضرت علی علیه السلام برخوردار است.

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۶؛ چنان‌که در سروده‌های مخالفان علی علیه السلام، به‌ویژه عمرو بن عاص،

خواهد آمد آنان نیز علی علیه السلام را امام الهدی نامیده‌اند.

۲. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲، ص ۳۰۷.

بر اساس شواهد و مستندات قرآنی^۱ و تاریخی، پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بارها به عنوان وصی و جانشین خود و ولی امر مسلمین و رهبر جامعه اسلامی معرفی کردند و در حجة الوداع با دستور خداوند، در منطقه غدیرخیم، رسماً آن حضرت را به خلافت و رهبری جامعه اسلامی منصوب نمودند. با وجود اینکه حق علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر ﷺ در خلافت و حکومت غصب شد، لیکن آن حضرت به خاطر حفظ مصالح اسلام و مسلمین، صبری تلخ و جانکاه را پیشه خود ساختند: «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِي وَ فِي الْحُلُقِ شَجًّا أَرَى تُرَائِي نَمَّهَا»^۲. تاریخ گواهی می دهد که آن حضرت نه تنها برای احقاق حق خویش قیام نکردند، بلکه (چنان که در بخش سوم بیان گردیده است) با غاصبان خلافت نیز همراهی نموده و حاکمان وقت را در مشکلات مختلف یاری کردند! با این حال، مخالفان اهل بیت، بدترین ستم‌ها را به آن حضرت و فرزندانش روا داشتند. عبدالله بن علا از زُهری از سعید بن جناب از ابی عَنُقُوانه مازنی از جَنَدَع روایت نموده که از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: «هرکس از روی عمد دروغ بر من بزند، جایگاه او در آتش خواهد بود». سپس وی گفت:

هنگامی که رسول خدا ﷺ از حجة الوداع باز گشته بود، چون در غدیرخیم فرود آمد، برای ایراد خطبه به پا خاست. در آن حال دست علی (علیه السلام) را گرفت و گفت: «هرکس که من مولای او هستم پس این (علی) مولای اوست. بار خدایا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را

۱. برخی از این دلایل و مستندات، در بخش دوم این تحقیق، شماره هجده بیان شده است.

۲. این جمله، فرازی از خطبه شقشقیه است.

دشمن دارد.

عبدالله بن علا گفت: به زهری گفتم: «در شام که گوش‌های تو از دشنام به علی علیه السلام پر است این حدیث را بازگو منما!» در جواب من گفت: «به خدا قسم از فضایل علی علیه السلام به قدری در خاطر من هست که اگر آنها را بازگو نمایم کشته خواهم شد»^۱.

ظلم به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز هم ادامه دارد. در دوران کنونی، یکی از شگردهای دشمنان، تحریف تاریخ و وارونه کردن حقایق صدر اسلام است؛ به گونه‌ای که برخی معاندان، منابع اهل سنت را نیز تغییر داده و حقایق موجود درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، به ویژه حضرت علی علیه السلام را از آن منابع حذف کرده‌اند. از این رو ائمه اطهار علیهم السلام و علمای دین همواره به پیروان راستین آن حضرت سفارش می‌نمودند برای تبیین فضائل علی علیه السلام و معرفی شخصیت بی‌مثال آن حضرت، کوشش کنند. یکی از راه‌های تبیین فضایل آن حضرت، این است که چگونگی ذکر فضایل علی علیه السلام در منابع اهل سنت، به ویژه در لسان شعرا و ادبا، مورد واکاوی و دقت نظر قرار گیرد، تا بدین وسیله ضمن جلوگیری از تحریف حقایق، حق طلبان از رهنمودهای آن امام بحق نیز بهره‌مند شوند.

بخش اول: مفاهیم و کلیات

۱. مفهوم‌شناسی

چون در این تحقیق، به دنبال بررسی شخصیت حضرت علی علیه السلام در نگاه شاعران اهل سنت در قرن اول هجری هستیم، باید پیش از ورود به بحث اصلی، چند عنوان را به لحاظ مفهومی مورد دقت قرار دهیم:

الف) شعر

شعر (به کسر «ش») در لغت دانستن و زیرکی است: «شَعَرَ شَعْرًا: عَلِمَ بِهِ. شَعَرَ لَكِنَّا: فَطِنَ لَهُ» و در اصطلاح اهل عربیت، کلامی است که وزن و قافیه داشته باشد.^۱ مرحوم طبرسی ذیل آیه شریفه «يَلْ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۲ می‌نویسد: شعور، اول علم است از راه مشاعر و حواس ... و به قولی شعور ادراک دقیق است، مأخوذ از شعر به معنای موی که دقیق و نازک است و از آن است شاعر که به اقامه وزن و نظم مُتَقَطِن است، طوری که دیگران نیستند.^۳

۱. اقرب الموارد؛ ذیل ماده شعر.

۲. بقره: ۱۵۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۳.

راغب گوید:

شاعر به علت فطنت و دقت معرفت، شاعر نامیده شده. شعر در اصل علم دقیق است... و شاعر آن است که صنعت شعر داند. آیات قرآن گواه مطلب فوق است! در آیه ﴿وَمَا يُجَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۱ شعر به معنای دانستن و درک است و در آیه ﴿وَلِيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾^۲ اشعار به معنی اعلام است؛ یعنی ناشناسی کند و کسی را نسبت به وضع شما با خبر ننماید.^۳

جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی

آیا در قرآن و کلام اولیای الهی شعر سرودن تأیید شده است؟ آنچه مسلم است قرآن کریم در برخی آیات، با شعر و شاعران مبارزه کرده و هر دو را سرزنش کرده است:

– ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ (یس: ۶۹)

ما هرگز شعر به او (پیامبر) نیاموختیم و شایسته او نیست [شاعر باشد] این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است.

– ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا

يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...﴾ (شعراء: ۲۲۴-۲۲۷)

[پیامبر اسلام شاعر نیست] شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند. آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند و سخنانی می گویند که [به

۱. بقره: ۹.

۲. کهف: ۱۹.

۳. مفردات راغب ماده شعر.

آنها] عمل نمی‌کنند؟! مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

ناگفته نماند که در آیات فوق، شعر جاهلیت و شعر غیر مسئول مذمت شده است. به اشعاری که در خدمت هوس‌های شخصی با هدف جنگ و خونریزی، وصف امور شهوانی، مدح ستمگران و تملق از حاکمان جائر، فخرفروشی‌های بیجا و هجوگویی است و قابل پیاده شدن در عمل نیست، غیر مسئولانه گفته می‌شود که محصول خیال‌بافی و مورد مذمت قرآن است. اگرچه قرآن در حال خشکاندن ریشه آنها بود، بعدها خلفا آن را زنده کردند و به شاعران مُطرب، کیسه‌های زر دادند. اما شعر مفید مورد تأیید قرآن و اولیای دین است؛ چنان‌که از استثنا در آیه اخیر روشن می‌شود.

اصولاً سخنی که از روی وهم و خیال باشد، در اسلام مذموم است. ولی بیان حقائق، در هر قالب که باشد، ممدوح و پسندیده است.

گفته‌اند که کعب بن مالک به خدمت حضرت رسول ﷺ رسید و پرسید: «نظر شما درباره آیاتی که در سوره شعرا درباره شاعران وارد شده چیست؟» حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: «به حقیقت که شما با شمشیر زبان در جهادید».^۱

شعر، زبان احساس آدمی است که شاعران خوش‌قریحه و نغزگوی، با استخدام زیباترین و جذاب‌ترین واژه‌ها و عبارات، دقایق حکمی و عرفانی را در قالبی شورانگیز و دل‌نواز، بیان می‌کنند.

این هنر شعر است که حقیقت را جلوه‌گر می‌کند و فضائل اخلاقی و امور

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۵۶.

معنوی را با روح شنونده در می‌آمیزد و با جذب عمیق، رهرو حق جو را به چشمه زلال حقیقت می‌رساند؛ چه بسیارند آوازهایی که از دل شاعران بر می‌خیزد و در دل شب، نوای دلنشین کاروانیان می‌شود یا در دل رهروان، شور زندگی افکنده و صبحی دل‌افروز را به بشر نوید می‌دهد. این شعر است که گاهی بزم امیران و بزرگان را می‌آراید و گاهی آواز مادری می‌شود و در کنار گاهواره، دل ناملایم طفل را آرام می‌کند.

کسی که با زبان عربی آشنا باشد، در مقابل قصیده میمیه فرزدق^۱، دل می‌بازد

۱. ابوفراس همّام بن غالب بن صعصعه، ملقب به «فرزدق»، در حدود سال بیست هجری در بصره متولد شد و حدود سال ۱۱۴ ه.ق در بصره چشم از جهان فرو بست. قصیده میمیه فرزدق در وصف امام زین‌العابدین علیه السلام سروده شده است. زمانی که هشام بن عبدالملک در هنگام طواف، با ازدحام جمعیت مواجه شد و نتوانست به حجرالاسود نزدیک شود، دستور داد منبری در جانب زمزم نصب کردند و گروهی از اعیان اهل شام هم در اطرافش بودند که ناگاه امام زین‌العابدین علیه السلام وارد شد. مردم به احترامش کنار رفتند و آن حضرت حجرالاسود را استلام کرد. هشام با تعجب گفت: «این کیست؟» به دروغ گفتند: «او را نمی‌شناسیم!» فرزدق که آنجا حاضر بود، گفت: «ولی من او را می‌شناسم» و آنجا این قصیده را سرود که با این بیت آغاز می‌شود:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم

هشام از شنیدن آن ناراحت شد و فرزدق را در «عسفان»، بین مکه و مدینه، زندانی کرد. لذا امام زین‌العابدین علیه السلام دوازده هزار درهم برایش فرستاد. شمار ابیات این قصیده مختلف ذکر شده است: از چهار بیت تا چهل و یک بیت: حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تذکرة الخواص، ص ۳۳۰؛ کفایة الطالب، صص ۴۵۲ و ۴۵۳.

و با هاشمیات کُمیت،^۱ انس گرفته و قصیده عینیه حمیری،^۲ شور و احساس حماسی در دل و سرش می‌افکند. آیا می‌شود قصیده تائیه دعبل خُزاعی^۳ را

۱. کمیت بن زید اسدی در سال شصت هجری به دنیا آمد و در زمان خلافت «مروان بن محمد»، در سال ۱۲۶ ه. ق در کوفه به شهادت رسید. وی اشعار زیادی در مدح و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام سروده است؛ از جمله آنها قصاید هاشمیات وی است که شامل قصیده بئیه، عینیه، لامیه و میمیه است. همچنین وی غدیریه و اشعار زیبایی در فضائل علی علیه‌السلام دارد. «صاعد»، غلام کمیت، گفته است: با کمیت به خدمت ابی جعفر محمد بن علی علیه‌السلام رسیدم و وی قصیده میمیه هاشمیات را برای حضرت خواند. حضرت گفت: «اللهم اغفر للکمیت. اللهم اغفر للکمیت». در روایت دیگر فرمود: «تا آن‌گاه که در ستایش ما شعر می‌سرائی پیوسته به روح القدس مؤید باشی». هشام بن عبدالملک وقتی قصاید هاشمیات کمیت را شنید به خالد، که عامل او در عراق بود، نوشت: «سر کمیت را برای من بفرست» کمیت از همه جا بی‌خبر بود که ناگاه گرد خانه‌اش را گرفتند و او را دستگیر کردند و به زندان انداختند: الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۲۴؛ المعاهد، ج ۲، ص ۲۷.

۲. سید اسماعیل بن محمد حمیری، متوفای سال ۱۷۳ ه. ق، اشعار بسیاری در فضایل اهل بیت خصوصاً درباره ولایت علی علیه‌السلام سروده است. قصیده عینیه ۵۴ بیت است و مرحوم علامه امینی آن را در کتاب شریف الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۷، غدیریه شماره دهم معرفی کرده است. ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب اغانی، ج ۷، ص ۲۴۱ به بعد، درباره توجه و عنایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام به آن، مطالب مهمی را بیان نموده است.

۳. دعبل خُزاعی از موالیان و پیروان راستین اهل بیت علیهم‌السلام است. وی اشعار زیادی را سروده است که مشهورترین آنها قصیده تائیه است و با بیت ذیل آغاز می‌شود:

تجاوین بالآرنان و الرّفراتِ نوايح عُجمِ اللَّفْظِ وَ النَّطْقَاتِ

اما به دلیل بیت سی‌ام آن به مدارس آیات مشهور شده است.

ابوالفرج اصفهانی در اغانی، ج ۱۸، ص ۲۹ گفته است: «قصیده مدارس آیات دعبل از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه مدایحی است که درباره خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سروده‌اند و دعبل آن را برای علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سروده و گفته است که چون به خدمت آن امام علیه‌السلام رسیدم، ←

بخوانید و بر جنایات و ستم‌هایی که بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته، اشک نریزید؟! مگر می‌شود قصیده میمیه امیر ابوفراس حمدانی^۱ را خواند و با شاعر دلسوخته همراه نگشت و هم آواز نشد، آنجا که می‌گوید:

يا باعة الخمر كُفُوا عن مفاخرِكُمْ لَمَعَشْرٌ بيَهُم يَوْمَ الهِياجِ دَمٌ^۲

ای شراب‌فروشان، به خود مبالید و از خودستائی بازایستید که هر آینه انسان‌های ارزشمندی هستند که در نبرد زندگی، خون گرم خود را نثار می‌کنند.

→ فرمود: یکی از سرودهایت را برایم بخوان و من خواندم:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحي مُقفر العرصات

امام آن‌چنان گریست که از هوش رفت.

ابن عساکر در ج ۵، ص ۲۳۴ تاریخش گفته است: «چون گام مأمون در خلافت استوار شد و سکه بنامش زدند، به جمع آثار فضائل دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرداخت و از جمله اشعاری که از آن فضائل به دستش رسید، این سروده دعبل بود:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحي مُقفر العرصات

پیوسته اندیشه این قصیده در سینه‌اش موج میزد تا آن‌گاه که دعبل بر او وارد شد. به وی گفت: «قصیده تائیهات را برایم بخوان و مترس که از آنچه در آن چکامه گفته‌ای در امانی». او وقتی خواند مأمون به قدری گریست که اشک بر سینه‌اش فرو ریخت. از آن پس دعبل اولین کسی بود که بر وی داخل می‌شد و آخرین کس بود که از نزدش بیرون می‌رفت. دعبل در سال ۱۴۸ به دنیا آمد و در سنه ۲۴۶، در روزگار پیری و کهنسالی، به جور و ستم کشته شد. وی ۹۷ سال و چند ماه زیست و آرامگاهش در شوش دانیال است.

۱. ابوفراس حارث بن ابی‌العلاء سعید بن حمد... حمدانی تغلیبی، ساکن «منبج» بود و در حکومت پسر عمویش، ابوالحسن سیف‌الدوله، به بلاد شام منتقل شد و در چند نبرد که در رکاب او با روم جنگید، شهرت یافت. در این جنگ‌ها دو بار اسیر شد. سرانجام سیف‌الدوله در سال ۳۵۵ ه. ق او را از اسارت آزاد کرد: اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱۸، صص ۲۸۹-۲۹۰.

۲. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج ۳، ص ۵۴۹.

شاعران قرن اول هجری را می‌نگریم که چگونه مدیحه و مرثیه را سر دادند و چون شمشیر بُرّانی از پیشوایان دین حمایت کردند و شعرشان تیر آتشینی بود در جگر دشمن. بی‌جهت نیست که شیعه و سنی از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا»؛ «همانا پاره‌ای از شعرها حکمت است و برخی بیان‌ها همچون جادو اثر می‌گذارد». از این رو رسول اکرم ﷺ شاعران را برای مدح کردن پاکان و نکوهش مخالفان تشویق می‌کرد؛ چنان‌که خود ایشان شعر می‌خواند و از دیگران می‌خواست که شعر بخوانند هنگامی که عمرو بن سالم^۲

۱. مسند أحمد، ج ۱، صص ۲۶۹، ۲۷۳، ۴۵۱؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۷۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. پیامبر اکرم ﷺ در صلح حدیبیه شرط کرد که قریش با پیامبر ﷺ و هم‌پیمانان وی جنگ نکنند. از قدیم در مکه دو قبیله بودند: یکی بنی خُزاعه و دیگری بنی بکر بن کنانه؛ بنی خُزاعه، هم‌پیمان بنی هاشم بودند، اما بنی بکر بن کنانه از قدیم با بنی‌امیه و بنی‌مخزوم و گروه قریش هم‌پیمان بودند. بنی بکر از قریش یاری خواستند. قریش هم بنی بکر را با مال و سلاح و چهارپایان یاری و مدد نمود و به قبیله خُزاعه که در سرزمین خود (وتیر یا وثیر) بودند، هجوم برد. در این هجوم افراد بسیاری از بنی خُزاعه (به نقلی بیست نفر) کشته شدند. خُزاعه به حرم کعبه پناه برد؛ چون دانسته شد که قریش عهد صلح را نقض کرده و خون خُزاعه را هدر نموده است، همه خُزاعیان گرد آمدند و مردی از قبیله خود به نام عمرو بن سالم خُزاعی را سوی پیغمبر ﷺ در مدینه فرستادند تا پیامبر را از کار قریش آگاه کنند و از وی یاری بخواهند. عمرو از مکه به مدینه آمد و به محضر پیامبر اکرم ﷺ رسید و با خواندن نُه بیت شعر که با بیت ذیل آغاز می‌شود، خبر را به پیامبر ﷺ اعلام کرد:

يَا رَبِّ اِنِّي نَاشِدُ مُحَمَّدًا
حَلَفَ اَيُّنَا وَ اَيُّه الْاَتْلُدَا

چون عمرو بن سالم با خواندن اشعار فوق خبر نقض پیمان بنی بکر بن کنانه را به پیغمبر اکرم ﷺ داد، پیغمبر ﷺ نزد مردم گفت: «خدا تو را و همه خُزاعه را یاری دهد». پس از این برخاست، و داخل منزل میمونه شد، غسل کرد و هنگام غسل فرمود: «اگر بنی کعب را یاری نکنم، کسی ←

بر پیغمبر وارد شد و این شعر خود را خواند:

۱. لَاهُمَّ إِنِّي نَاشِدٌ مُحَمَّدًا حَلَفَ أَيْبِنَا وَأَيْبِهِ الْأَتْلَدَا

۲. كُنْتُ لَنَا أَبًا وَكُنَّا وَلَدًا ثَمَّتْ أَسْلَمْنَا فَلَمْ نَنْزَعُ يَدًا

۳. فَاَنْصُرْ رَسُولَ اللَّهِ نَصْرًا عَتَدًا وَادْعُ عِبَادَ اللَّهِ يَا تَوْأَمَدًا

۱. پروردگار! من جویای محمدم، سوگند پیشین پدران خود و پدر او را خاطر نشان ساختم.

۲. [ای محمد] برای ما پدری مهربان بودی و ما فرزندان توئیم و به اسلام گزاشیده و از تو دست بردار نیستیم.

۳. خداوندا! محمد را یاری کن و بندگان را به یاری او فرست.

حضرت فرمود: «ای عمرو بن سالم، تو یاری داده خواهی شد».

ابولیلی نابغه جعدی^۱ دویست بیت در مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سرود تا اینکه به

→ مرا معاونت نخواهد کرد». پس از این جریان اصحاب خود را جمع کرد و تصمیم حرکت به طرف مکه را به آنان رسانید و در این جنگ، که سال هشتم هجری واقع شد، مکه فتح گردید: أسدالغابة، ج ۳، ص ۷۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۱.

۱. شاعرانی که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده و در هر دو دوره شعر سروده‌اند، به شعرای مُخَضَّرَم مشهور گشته‌اند؛ نابغه جعدی یکی از این شاعران است. در نام او اختلاف است و مشهور این است که نام او قیس بن عبدالله بن جعدة بن كعب بن ربيعة بن عامر بن صعصعه و کنیه‌اش ابولیلی و معروف به «نابغه جعدی» است. وی از شاعران و اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. وی در دوران جاهلیت نیز خداپرست بود و شراپخواری و مستی را زشت می‌شمرد و از بت پرستی و قماربازی دوری می‌جست. بعد از ظهور اسلام بر پیغمبر وارد شد و دویست بیت در مدح حضرت خواند. پیغمبر مسرور شد و دعایش کرد که «دهانت خورد مباد»: الشعر و الشعراء لابن قتیبة، ص ۹۶؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۱؛ الإصابة، ج ۳، ص ۵۳۹.

وی از پیروان علی علیه السلام بود. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از منزلش بیرون آمد و از حال مردم ←

این شعر رسید:

بَلِّغْنَا السَّمَاءَ مَجْدَنَا وَ جُدُودَنَا وَ إِنَّا لَنُرْجُوا فَوْقَ ذَلِكَ مَظْهَرًا

ما با گرایش به اسلام مجد و بزرگی را به آسمان رسانده‌ایم و آرزو این است که به جلوه‌گاه بالاتری برسیم.

پیامبر ﷺ به ابولیلی جعدی فرمود: «کدام جلوه‌گاه بالاتر منظورت هست؟» عرض کرد: «بهشت». حضرت فرمود: «بلی! به خواست خدا». نقل است عبدالله بن رواحه^۱ برای حضرت شعر می‌خواند و او مسرور می‌شد.

→ جویا شد. در این حال با عمران بن حصین و قیس بن حرمه که از سقیفه بر می‌گشتند، ملاقات کرد. پرسید: «علیؑ در چه حالی است؟» آن دو گفتند: «علیؑ مشغول تجهیز بیکر مطهر پیامبر ﷺ است». در همین جا او در تقدم علیؑ به مقام امامت و ولایت مؤمنان این ابیات را سرود:

قولا لأصلع هاشم إن أنتما لا قيتماه لقد حلت أرومها
و إذا قریش بالفخار تساجلت كنت الجدیر به و كنت زعيمها
و عليك سلمت الغداة بامرة للمؤمنين فما رعت تسليمها

ای عمران و قیس اگر پیشانی سفید هاشمی [علیؑ] را ملاقات کردید. به او بگویید: هرگاه قریش به فخر و عزت مسجل شود، تو به آن سزاوارتر و زعیم آن خواهی بود. اگر فردا به مقام امیرالمؤمنینی رسیدی، پس نباید آن را رها کنی.

وی عمرش را در میدان‌های نبرد و به زهد و تقوا گذراند. در جنگ صفین نیز در رکاب علیؑ بود و علاوه بر جهاد با دشمنان اسلام، به جهاد با نفس پرداخت و مدام مشغول نماز و تلاوت قرآن و تسییح بود. وی در حکومت عبدالله بن زبیر دار فانی را وداع گفت. به نقلی وی در کوفه ساکن شد و معاویه او را با یکی از والیانش به اصفهان اعزام کرد. او در سال هفتاد هجری در اصفهان از دنیا رفت. گفته شده سن او در هنگام وفات ۱۸۰ سال بوده و بعضی ۲۴۰ سال گفته‌اند: الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۱۶؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۲؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۶۵.

۱. عبدالله بن رواحه از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ است که اشعار زیادی در دفاع از رسول اکرم ﷺ ←

براء بن عازب گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که خاک‌های خندق را حمل می‌نمود و در آن هنگام، این شعر عبدالله بن رواحه را زمزمه می‌کرد:

۱. اللَّهُمَّ لَوْ لَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

۲. فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا وَ ثَبَّتَ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا

۳. إِنْ أَوْلَاءٍ قَدْ بَعَّوْا عَلَيْنَا وَإِنْ أَرَادُوا فِتْنَةً أَبِينَا^۱

۱. خداوندا! اگر تو نبودى ما به هدايت نمى‌رسيديم و نه انفاقى در راهت مى‌نموديم و نه به سپاس تو به نماز مى‌ايستاديم.

۲. تو خود آرامشى بر ما فرود آر و گام‌هاى ما را هنگام ديدار آنها استوار گردان.

۳. دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابل فتنه‌هايشان پايمردى نموديم.

همچنين حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای طلب باران، شعر عمويش، ابوطالب را خواند و خداوند دعایش را مستجاب کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لله دُرُّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا لَقَرَّتْ عَيْنَاهُ»؛ «بر ابوطالب از خدا نيکى باد. اگر او زنده بود، چشمانش از اين حادثه روشن مى‌شد». آن‌گاه فرمود: «کيست که شعری از او بخواند؟»

برخی از حاضران اشعاری را به گمان اینکه مورد نظر رسول خداست، خواندند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت تا اینکه علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا شاید این شعر پدرم ابوطالب را اراده فرموده‌اید که گفته است:

→ و بیان فضائل آن حضرت سرود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعایش فرمود که «خدا به تو پاداش خیر دهد». وی جزء سه نفری بود که در جنگ موته سِمَت فرماندهی یافت، ولی در آن جنگ هر سه فرمانده شهید شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله خبر شهادت جعفر، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه را داد، درحالی‌که چشمانش گریان بود: صحیح بخاری؛ کتاب مناقب در علامات نبوت در اسلام، سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۰.

۱. مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۰۲ و ج ۵، ص ۳۸۸.

وَ أبيضُ يُسْتَسْقَى العَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَالُ اليتامى عِصْمَةٌ لِلأَرَامِلِ
تَلُوذُ بِهِ الهَلَاكُ من آلِ هَاشِمٍ فَهَمَّ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلٍ^۱

سفیدرویی که به یمن روی او، از ابر طلب باران می‌شود. او (محمد) پناه یتیمان و بیوه‌زنان است.

بنی‌هاشم در سختی و درماندگی به دامن پرمهر و محبت او پناهنده می‌شوند. پس آنان نزد او در فراوانی نعمت و بخشش‌ها هستند.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آری این است شعر ابوطالب». در این هنگام، شخصی از طائفه کنانه برخاست و اشعار بلندی سرود که مطلعش این بیت است:

لَكَ الحَمْدُ وَ الحَمْدُ مِن شَكَرٍ سُقِينَا بِوَجْهِ النَّبِيِّ المَطْرُ^۲

پروردگارا! ستایش تو راست و سپاس تو گفتن بر ماست. چه، به میمنت روی محمد ﷺ، به باران رسیدیم.

او با چشمانی نگران، خدا را خواند که باران بارد. لحظه‌ای چند نگذشت که دانه‌های درُ فام باران، بر سرمان ریخت.

ابرها به شدت باریدند و مسیل‌ها به جوشش آمدند و حتی مناطق بلند قبیله مُضَرَ را سیراب نمودند.

پس پیغمبر ﷺ چونان که عمویش وصف او گوید، دارای آبرویی است که به واسطه او خداوند ابرها را به ریزش می‌آورد.

پیغمبر اکرم ﷺ وقتی آن اشعار را شنید، به وی فرمود: «یا کُنَانِي بَوَّأَكَ اللهُ بِكُلِّ بَيْتٍ

۱. الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۷، ص ۱۹۷.

۲. البداية و النهاية، ج ۶، ص ۹۲.

قُلْتَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»؛ «مرحبا ای کنانی، خداوند به هر بیت شعری که سرودی خانه‌ای در بهشت به تو پاداش دهد».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شاعران می‌فرمود: «دشمنان را هجو گوید؛ چراکه مؤمن، با جان و مال خود، باید در راه خدا مجاهده کند». ^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته شعرا را بر می‌انگیخت تا با اشعار خود، به پیکار با مخالفان برخیزند و با نقل حماسه‌های شجاعت‌انگیز، جبهه‌بندی کفار را درهم کوبند، روح نیرومند دینی را در بین مسلمین دمیده و حمیتشان را در مقابل حمیت جاهلیت تقویت کنند. به شعرا می‌فرمود: «مشرکین را و آنان که از حق به دورند، هجو کنید؛ چه در این هنگام روح القدس همراه شماست». ^۲

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از شعر حَسَّان بن ثابت ^۳ در وجد و سرور آمد، زمانی که

۱. مسند أحمد، ج ۳، صص ۴۵۶ و ۴۶۰ و ج ۶، ص ۴۸۷.

۲. مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۹۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۸۸.

۳. ابوالولید حسان بن ثابت بن منذر بن حرام... که با چند واسطه به یعرب بن قحطان نسب می‌رساند، یکی از کسانی بود که درباره علی علیه السلام شعر سرود. خاندان حسان در شعر و ادبیات ریشه‌ای عمیق داشته است. ابو عبیده گوید: «تمام عرب‌ها اجماع کرده‌اند که حسان شاعرترین شهرنشینان بوده و از سه جهت بر بقیه شاعران برتری دارد: ۱. وی شاعر انصار بوده؛ ۲. در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای حضرتش شعر می‌سروده؛ ۳. در عصر اسلام شاعر منحصر به فرد تمام مملکت یمن بود». حسان هشت سال پیش از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و ۱۲۰ سال زندگی کرد. وی دارای کنیه‌های متعدد است؛ از جمله: ابوالولید، ابوالمضرب، ابوحسام، ابو عبدالرحمان. به او حسام نیز گفته می‌شد به خاطر اینکه با شعرش از حریم آیین مقدس اسلام دفاع بسیاری نموده است. حسان شصت سال در دوران جاهلیت زندگی کرد و شصت سال در زمان اسلام و در آخر عمر نابینا شد و بنا به قولی در سال ۵۵ هجری درگذشت. وی از ←

جریان غدیر را به شعر در آورد. پیغمبر دعا کرد که: «ای حسان! تا آن هنگام که با سخنت ما را یاری می‌کنی از تأییدات روح القدس بهره‌مند گردی».^۱ لذا حضرت پیغمبر ﷺ منبری در مسجد برای حسان می‌گذاشت و او بر منبر می‌ایستاد و فضایل پیغمبر و مکتب او را بازگو می‌کرد.

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و در زمان امامان معصوم علیهم‌السلام نیز شعرا از نقاط دور به خدمت ائمه مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان قرار می‌گرفتند. برای همین است که در دوره ائمه طاهرين علیهم‌السلام تحولاتی در شعر و ادب پیدا شد و به کمال گرائید و در اجتماع آن روز، از بیشتر علوم و فنون، پیشی گرفت؛ چنان‌که این حقیقت را به وضوح از گفتار و رفتار امام صادق علیه‌السلام درباره (هاشمیات) کمیت می‌یابیم.

کمیت در ایام تشریق در منا بر آن حضرت وارد شد و اجازه خواست تا برای حضرت از اشعار خود بخواند. حضرت فرمود: «این ایام بسیار شریف و با ارزش است». کمیت عرض کرد: این اشعار درباره شما سروده شده! امام چون این جواب را شنید، فرمود: «تا یاران و همراهانش جمع شوند و به کمیت هم اجازه داد تا شعرش را بخواند». کمیت هم قصیده لامیه از قصاید هاشمیاتش را خواند.

→ بینش باطنی نیز محروم شده بود؛ زیرا او بعد از مدت‌ها که از طرفداران علی علیه‌السلام بود، جزو طرفداران عثمان شد: کنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱. مرحوم علامه امینی می‌گوید: این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کرامات و نشانه‌های نبوت است؛ زیرا چون می‌دانست حسان در پایان عمرش از ولایت علی علیه‌السلام منحرف خواهد شد، لذا دعایش را منوط کرد و فرمود تا مادامی که ما را با زبانت یاری می‌کنی مورد تأیید روح القدس هستی: الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب، ج ۲، ص ۶۶.

پس از تمام نمودن شعر حضرت درباره اش دعا کرد و هزار دینار و یک دست خلعت به او مرحمت فرمود.^۱

فقهای امت اسلامی و زعمای مذهب نیز از سیره ائمه معصوم علیهم السلام پیروی کرده و به شعرای اهل بیت توجه نموده‌اند. آنان علاوه بر تألیف کتب فقهی و معارف اسلامی، به تدوین کتب شعری و تشریح فنون ادبی نیز پرداخته‌اند؛ به طوری که زعمای بزرگ کلینی، عیاشی، صدوق، جلودی، مفید، سید مرتضی و گروهی دیگر از علما دارای دیوان شعرند. شعرا پیوسته در اعیاد مذهبی، و در روزهای وفات ائمه در مجالس علمای بزرگ گرد می‌آمدند و مرثیه‌سرایی می‌کردند و بدین وسیله مکتب اهل بیت را احیاء می‌نمودند. دوران مرحوم آیت الله بحرالعلوم و مرحوم کاشف الغطا را می‌توان از دوره‌های رونق مکتب اهل بیت علیهم السلام شمرد.^۲

ب) اهل سنت در قرن اول هجری

با توجه به اینکه مذاهب چهارگانه اهل سنت در قرن دوم به وجود آمده‌اند، سؤال این است که آیا واژه «سنی و اهل سنت» در قرن اول به کار می‌رفت یا خیر و اساساً مخالفان حضرت علی علیه السلام در قرن اول با کدام ویژگی شناخته می‌شدند؟ تحقیقات نشان می‌دهد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دو حزب مشخص وجود داشت: یکی حزب قریش که بنی‌هاشم را پیش از اسلام از خود رانده بودند و دیگری حزب علوی که متشکل از هاشمیان و هواداران مهاجر و انصارش بودند.^۳

۱. الاغانی، ج ۱۵، ص ۱۲۳ و ج ۱۷، ص ۲۶.

۲. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج ۳، ص ۴۳.

۳. مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام، الدوری، ص ۴۸.

زاویه اختلاف سیاسی میان آن دو حزب که از همان آغاز ریشه مذهبی داشت، پس از ظهور اسلام نیز توسعه یافت. لذا باور بخشی از صحابه که به حسب ظاهر اسلام را پذیرفته بودند، بر نظریه قرآن منهای سنت استوار بود. از مهمترین ویژگی حزب قریش حجت ندانستن دستورات رسول خدا ﷺ و نهی مردم از کتابت و نقل حدیث بود که در توصیه‌های رهبران این حزب از زمان حیات رسول خدا ﷺ وجود داشت. بدین سان روشن می‌شود که اصحاب رسول خدا ﷺ دو دسته بودند: یک دسته کسانی که باورشان پیروی از رسول خدا ﷺ از هر جهت بود و دسته دیگر گروهی که پیروی ایشان را در امور سیاسی و حکومتی لازم نمی‌دانستند. این دسته همان کسانی بودند که با پشتوانه جاهلی قریش، به محض وفات پیامبر ﷺ حکومت را به دست گرفتند و سفارش‌های پیامبر ﷺ را زیر پا نهادند. گفتنی است پیدایش اهل سنت از همین نقطه است؛ گرچه آن زمان با عنوان سنی یا اهل سنت شناخته نمی‌شدند. تا زمانی که عمر خلیفه بود، عامه مردم، به جز هواداران علی علیه السلام، بر فتوای حکومتی بودند و اختلافاتی را که آن زمان میان سیره پیامبر ﷺ و دیگران بود، به حساب نمی‌آوردند. اما در زمان عثمان که علاوه بر اتهامات مالی و سیاسی، از نظر دینی نیز متهم به بدعت‌هایی شد، وی مورد انکار بخش بزرگی از صحابه قرار گرفت. لذا مردم نمی‌دانستند که چه کسی سخن صحیح دین را می‌گوید. مخالفان حزب قریش در رأس نهضت ضد عثمان بودند. عثمان در پایان سال ۳۵ کشته شد و علی علیه السلام با خواست مردم بر مسند خلافت نشست. شام که رهبری بخشی از حزب قریش را داشت، رهبری امام علی علیه السلام را نپذیرفت. رهبران دیگر حزب قریش، طلحه و زبیر بودند که آنها نیز

حکومت علی علیه السلام را نپذیرفتند و در بصره مستقر شدند.

جدای از مسائل سیاسی، در مسئله مهم تبیین دین در موارد اختلافی و مستحدثه نیز دو دسته سیاسی و مذهبی پدیدار شدند: پیروان علی علیه السلام و پیروان عثمان. مجموعه آنچه در شکل‌دهی مخالفان علی علیه السلام نقش داشت و به مرور کامل‌تر شد، مذهب عثمانی نامیده شد؛ در برابر حزب علوی که اصطلاح «الشیعه» برای آن به کار می‌رفت. بنابراین گروهی شیعه علی علیه السلام یا الشیعه نام گرفتند و در مقابل نیز گروهی شیعه عثمان بودند و عثمانی یا العثمانیه نام گرفتند. این مذهب (عثمانی) مذهب عامه مردم بود؛ مردمی که به مرور دین خود را از امویان گرفتند. ابان بن عیاش از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که گفت: زیاد بن سُمیه، کاتبی داشت شیعی که با من دوست بود، برایم نامه‌ای را خواند که معاویه در پاسخ نامه زیاد به وی نوشته بود. در پایان آن، معاویه نوشته بود: «این نامه را که خواندی، آنچه در آن است پوشیده دار و اصل نامه را از میان ببر».

منشی زیاد بن سُمیه گفت: وقتی زیاد این نامه را خواند آن را بر زمین زد و رو کرد به من و گفت: «وای بر من که از چه درآمدم و به چه فرو رفتم! به خدا سوگند از پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله و در حزب آنان بودم، از آن درآمدم و به پیروان شیطان پیوستم و وارد حزب او شدم؛ پیرو کسی شدم که چنین نامه‌ای برایم می‌نویسد».^۱ سلیم گفت: در آن روز نسخه‌ای از نامه برداشتم، شب که شد زیاد نامه را خواسته بود و آن را پاره کرده و از میان برده بود و گفته بود: «هیچ کس از آنچه در این نامه بود خبر ندارد» و نمی‌دانست که من از آن نسخه‌ای برداشته‌ام.

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۴۶.

امویان، خود را ادامه دهنده خلافت خلفای نخست دانسته و امام علی علیه السلام را رو در روی خود قرار دادند. در این زمان اصطلاح شیعه به طور عام در برابر اصطلاح عثمانی قرار داشت. امویان با حمایت خود از مذهب عثمانیه که اصولاً مشروعیتی برای امام علی علیه السلام قایل نبودند و بیشتر در شام مستقر بودند آن را در بخش اعظم جامعه اسلامی حاکم کردند. اما در عراق، به جز بصره، طرفداری نداشتند. بلکه در عراق اعتقاد به حقانیت علویان خود را در عرصه سیاست نشان می داد.

حجاز در منازعات علویان و امویان جانب هیچ کدام را نگرفت و خود نهضتی به نام جنبش «أبناء الصحابه» را به راه انداخت.

مفهوم تشیع در قرون نخستین، اعم از تشیعی بوده که اکنون رایج است. آنچه اکنون شیعه گفته می شود، در اصطلاح کهن عثمانیان از آن به رَفْض تعبیر می شد. در آن دوره، شیعه در کاربرد عمومی به کسانی گفته می شد که امام علی علیه السلام را مقدم بر عثمان می دانستند. افزون بر آن، کسانی که آن حضرت را بر سایر خلفا مقدم داشته یا اصولاً به مقام امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقاد داشتند، شیعه خوانده می شدند. شیعه به معنای متشیع کسی بود که در مقام مقایسه میان خلفا اعتبار و اعتنای بیشتری به علی علیه السلام داشت. درحالی که رافضی به کسی گفته می شد که خلافت شیخین را انکار می کرد و امامت علی علیه السلام را به عنوان امری منصوص از طرف خدا باور داشت.

نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیوسته واژه شیعه را برای پیروان علی علیه السلام به کار برد. طبری در تفسیر آیه «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱ از ابی الجارود از محمد بن علی

۱. بینه: ۷ «آنها بهترین خلق خدا هستند».

الباقری علیه السلام این حدیث را نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱؛ «ای علی! تو و شیعیانت خیرالبریه می‌باشید».

خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قَدْ أَتَاكُمْ أَحْيَى»؛ «برادرم پیش شما آمد». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه کعبه شد و دستش را بر آن زد و گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛ «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، این و شیعیانش رستگاران روز قیامت هستند». خود حضرت علی علیه السلام نیز این واژه را بارها درباره پیروان خویش به کار بردند^۳؛ به عنوان نمونه نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از زید بن حسن، پیمان‌نامه داوری (حکمیت) را از زبان علی علیه السلام چنین نقل نمود:

هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَةَ بِنِ ابْنِ سَفْيَانَ وَ شِيعَتَهُمَا فِيمَا تَرَاضِيَا بِهِ مِنَ الْحُكْمِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله قَضِيَّةٌ عَلِيٌّ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ شَاهِدٍ أَوْ غَائِبٍ وَ قَضِيَّةٌ مُعَاوِيَةَ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ شَاهِدٍ أَوْ غَائِبٍ إِنَّا رَضِينَا أَنْ نُنزَلَ عِنْدَ حُكْمِ الْقُرْآنِ فِيمَا حَكَمَ وَ أَنْ نَقِفَ عِنْدَ أَمْرِهِ فِيمَا أَمَرَ وَ أَنَّهُ لَا يَجْمَعُ بَيْنَنَا إِلَّا ذَلِكَ وَ أَنَّا جَعَلْنَا كِتَابَ اللَّهِ فِيمَا بَيْنَنَا حَكْمًا فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ نُحْيِي مَا أَحْيَا وَ نُمِيتُ مَا أَمَاتَ عَلَى ذَلِكَ تَقَاضِيَا وَ بِهِ تَرَاضِيَا.^۴

۱. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

۲. المناقب، صص ۱۱۱ و ۲۶۵.

۳. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۵۶۳.

۴. وقعة صفین، ص ۵۰۵.

این [پیمانی] است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و پیروان آن دو خواسته‌اند و در آن هر دو طرف به پذیرفتن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رضایت داده‌اند. علی آن را بر عراقیان و شیعیان خویش، خواه حاضر و خواه غایب، نافذ و معتبر دانسته [و معاویه بر یاران خود، از حاضر و غایب واجبش شمرده] است. ما به داوری قرآن، در آنچه حکم کند، تن سپرده‌ایم و برعهده گرفتیم هر فرمان که قرآن دهد بپذیریم؛ چه هیچ چیزی جز این ما را گرد هم نیاورده است [و به اختلافات ما پایان نمی‌دهد].

ما کتاب خدا را از آغاز تا پایانش داور اختلافات خود قرار دادیم، آنچه را زنده داشته است زنده می‌داریم و آنچه را میرانده [و نابود کرده] می‌میرانیم [و نابود می‌کنیم].

همچنین امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام با هدف دفاع از پیروان علی عَلَيْهِ السَّلَام در متن صلح‌نامه با معاویه چندین بند از آن را به حفظ خون شیعه اختصاص داد و واژه شیعه عَلِيٌّ را در آن سند گنجانید.^۱

قدیمی‌ترین سندی که در کاربردهای عمومی، کلمه شیعه را در برابر کلمه عامه قرار داده، نامه‌ای است که شیعیان کوفه و در رأس آنها سلیمان بن صرد خزاعی^۲ به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نوشتند و یعقوبی آن را نقل کرده است: «مَا أَعْظَمَ مَا

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۶۴.

۲. در زندگی سلیمان فراز و نشیب‌های زیادی می‌بینیم؛ چراکه از سویی، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام پس از بازگشت از بصره سلیمان را سرزنش و نکوهش فرمود و به او گفت: «تو دچار تردید شدی و نیرنگ به کار بردی. درحالی‌که نزد من موثق‌ترین مردم بودی؛ چه چیزت بر آن داشت که از اهل بیت پیامبر دست برداری و چه عاملی تو را از یاری دادن به آنها بی‌میل ساخت؟» اما وی به محبت خالصانه خود به اهل بیت تأکید کرد. سپس نزد امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام رفت و از تنبیه و توبیخ علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت و اظهار داشت: «بر من بدگمان نباشید و در خیرخواهی‌ام شک نکنید.» ←

أُصِيبَ بِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَامَّةً وَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَاصَّةً^۱؛ «چه بزرگ است آنچه امت پیامبر به طور عام و شما و شیعیان به طور خاص به آن مبتلا شده‌اید!»

سنيان، تقدیم علی علیه السلام را بر عثمان بدعت دانستند. حتی برخی از افراطی‌ها، تقدیم امام بر عثمان را نیز رَفْض دانستند و گفتند: «من قال ابوبکر و عمر و علي و عثمان، رافضي او مُبْتَدِع»^۲.

اهل حدیث کوفه می‌گفتند: «أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عَلِيٌّ ثُمَّ عُمَرُ»،

→ امام حسن به او گفت: «خدایت رحمت فرماید، ما بر تو بدگمان نیستیم». لذا در جنگ صفین علی علیه السلام سلیمان بن سرد خزاعی را به سپهسالاری جناح راست پیاده‌نظام سپاه برگزید و او حوشب ظلم را کشت و این شعر را سرود:

أَمْسَى عَلِيٌّ عِنْدَنَا مُحَبَّبًا نُفْذِيهِ بِالْأَمِّ وَ لَا نُثْقِي أَبَا

دوشینه، علی که همه دوستدار اویم در میانه ما به سر برد و ما پدر و مادر خود را نیز فدای او می‌کنیم.

پس از نگارش پیمان‌نامه حکمیت تحمیلی سلیمان بن سرد درحالی‌که بر چهره‌اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد. چون علی علیه السلام به وی نگریست گفت: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا». سپس فرمود: «تو از آنانی که در انتظار شهادت هستی و عهد خود را تغییر نداده‌ای». گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می‌یافتم، هرگز چنین پیمان‌نامه‌ای نوشته نمی‌شد».

ابن حجر گوید: سلیمان فاضلی نیکوکار بود و در صفین با علی علیه السلام همراه بود و در پیکار حوشب را کشت. بعداً از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام دعوت‌نامه نوشت. ولی از او جا ماند و سپس همراه با مسیب بن نجبه و گروهی دیگر که چهار هزار نفر می‌شدند، به خونخواهی امام حسین علیه السلام برخاست. عبیدالله بن زیاد با لشکر مروان به مقابله آنان درآمد و سلیمان و تمام کسانی که با او بودند کشته شدند و این به سال ۶۵ هـ. ق. بود. وقعة صفین، ص ۷.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. السنه، ابن ابی عاصم، ص ۳۸۱.

هَذَا تَشِيْعُ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ مِنَ الْكُوفِيِّينَ وَيُثْبِتُونَ إِمَامَةَ عَلِيٍّ». اما اصحاب حدیث بصری می گفتند: «أَفْضَلُ الْأَمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ». اما مشایخ بغداد، از جمله احمد بن حنبل، امامت علی علیه السلام را اصلاً قبول نداشتند: «كَانُوا يَحْذِفُونَ عَلِيًّا مِنْ الْإِمَامَةِ وَيَزَعُمُونَ أَنَّ وَلَايَتَهُ فِتْنَةٌ».^۱

طی جریان قتل عثمان و خلافت علی علیه السلام تشیع رشد بیشتری یافت؛ این گرایش را گرایش علوی و شیعی می نامیدند که مرتبه ضعیف آن، رد عثمان و اثبات خلافت علی علیه السلام و مرتبه کامل آن، اثبات امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و برتری او بر دیگر خلفا بود.

گرایش عثمانی که در دو جریان جمل و صفین تبلور یافت، در جمل شکست خورد؛ گرچه آثارش در بصره باقی ماند و مردم این شهر عثمانی مذهب شناخته شدند، اما در دوره اموی در شام غلبه کرده و بر عراق حکومت یافت. حکومت بنی امیه تبلور مذهب عثمانی بود که خلافت علی علیه السلام را مشروع نمی دانستند؛ زیرا می گفتند: «خلیفه سوم با دست او یا با تحریک او کشته شد؛ به علاوه تمامی مردم بر او اجتماع نکردند». این اعتقاد در سلف اهل سنت که عثمانیه نامیده می شدند، رایج بود.

پس از شهادت امام علی علیه السلام، اعتقاد به امامت امام حسن علیه السلام، سپس امام حسین علیه السلام نشانه تشیع اعتقادی شناخته می شد. ولی عثمانی ها معاویه را خلیفه می دانستند و یاران امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا با عقیده به اینکه امام حسین علیه السلام، امام و وصی رسول خداست، وی را یاری کردند و به شهادت رسیدند.

۱. مسائل الامامة، صص ۶۵ و ۶۶.

در قیام مختار، نه تنها بحث از تشیع اعتقادی، بلکه بحث پیدایش تشیع اعتقادی مطرح بود. انتقاد اشراف کوفه به تشیع مختار و حامیان او این بود که می‌گفتند: «مختار از اسلافنا الصالحین اظهار بی‌زاری می‌کند؛ چراکه آنان، بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را به دلیل انحرافات که به وجود آوردند، مذمت می‌کردند. ترسیم‌کننده خطوط اساسی اعتقاد اصیل در تشیع، امام معصوم علیه السلام است؛ زیرا یکی از لوازم اعتقاد به امامت الهی آن بزرگواران، آن بوده که تنها احادیث امان اعتبار داشته و اهل بیت علیهم السلام تنها تکیه‌گاه رهبری سیاسی و دینی مردم و مُفْتَرَضُ الطاعه بوده‌اند.

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم و در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام نحله‌های فکری و فرقه‌های گوناگون پدید آمدند که هر کدام داعیه رهبری مسلمانان را داشتند. بیشتر آنها رهبری سیاسی موجود خلفا را پذیرفته بودند و می‌کوشیدند رهبری دینی را هم داشته باشند. اما ائمه شیعه پافشاری می‌کردند که تنها منابع مورد اعتماد، قرآن و عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. از مباحث گذشته می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد: شیعه و سنی در صدر اسلام دارای چند طیف متفاوت بودند:

یک- شیعیان بسیاری بودند که تشیع آنها از نوع تفضیل علی علیه السلام بر عثمان بود. لذا به اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند، و راوی فضایل آنها بودند. این افراد را نباید سنی اصطلاحی دانست؛ گرچه بسیاری از آنها به خلافت شیخین نیز معتقد بودند.

دو- تشیع به معنای صرف دوستی اهل بیت است که هیچ زمینه تفضیل هم در آن وجود ندارد. این گرایش در نظر عثمانی مذهب‌ان تشیع خوانده می‌شد و

نمونه‌های زیادی هم دارد؛ از جمله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) که حتی به رفض نیز متهم شد. این امر منافاتی با تسنن وی که چیزی جز گرایش عثمانی است، ندارد.

سه - اختلاف شیعه و سنی ابتدا فقط در حکومت بود، ولی بعداً به مسائل فقهی و کلامی و امور سیاسی و اعتقادی نیز کشیده شد که به آن تشیع اعتقادی می‌گویند. این تعریف از شیعه با تشیع به معنای برتر دانستن امام بر عثمان متفاوت است. در این عقیده، امام از طرف خدا و رسول خدا ﷺ منصوب است. این نظریه‌ای است که در جریان خلافت علی علیه السلام شکل گرفته و در اصل، هویت فکر شیعه را در باب امامت تشکیل می‌دهد. این نظریه، مستند به شواهد متقن و اصیل قرآنی و تاریخی است.^۱

عایشه در جریان شورش علیه علی علیه السلام اعتراف کرد که از رسول خدا ﷺ شنید که درباره علی علیه السلام چنین فرمود:

عَلِي خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فِي حَيَاتِي وَ مَمَاتِي فَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي.^۲

علی علیه السلام جانشین من بر شماست در دوران زندگی و بعد از مرگم، هرکس با او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.

چهار - عثمانیان، که نسل سلف سنیان بعدی هستند، وضعیتی متفاوت با گروه اول دارند و امام علی علیه السلام را خلیفه چهارم می‌دانند و تفضیل علی علیه السلام را بر خلفا بدعت می‌دانند. لذا در آثار رجالی اهل حدیث و حنابله اتهام تشیع، به معنای نقل

۱. برخی از این دلایل و مستندات، در بخش دوم این تحقیق، شماره هجده بیان شده است.

۲. الفتوح، ج ۲، صص ۲۸۲ و ۲۸۳.

فضایل اهل بیت، یکی از معیارهای قدح به شمار می آید. ذهبی در میزان الاعتدال درباره رافضی بودن می گوید: «کسانی که نقل فضایل علی علیه السلام و اهل بیت می کردند رافضی هستند».^۱ لذا عالمان و محدثان سنی به اندک چیزی به داشتن گرایش های شیعی متهم می شدند؛ مانند دارقطنی که به خاطر جمع آوری اشعار و دواوین شعرا، از جمله اشعار سید حمیری،^۲ به گرایش شیعی متهم شد. با این حساب منظور از اهل سنت در عنوان کتاب همان گروه دوم و چهارم است.

سؤال اصلی تحقیق

بر این اساس در این تحقیق، با استفاده از منابع معتبر اهل سنت، به دنبال این هستیم که بدانیم شاعران و ادیبان اهل سنت قرن اول هجری، سیمای حضرت علی علیه السلام را چگونه به تصویر کشیده اند؟

سؤالهای فرعی

آیا موضوع ولادت حضرت علی علیه السلام در داخل کعبه از نظر علمای اهل سنت صحیح است؟ آیا از دید شاعران سنی، علی علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و با وی نماز خوانده است؟ آیا در مجلس سران قریش (بعد از نزول آیه انذار) که علی علیه السلام برای حمایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام آمادگی کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وی را به عنوان خلیفه خود معرفی کرد؟

آیا مواردی همچون فداکاری علی علیه السلام در لیلۃ المبیت، برادری علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و بستن در خانه همه اصحاب به سوی مسجد به جز در خانه علی علیه السلام،

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸.

۲. لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴۹.

و اینکه علی علیه السلام باب مدینه علم نبی صلی الله علیه و آله است و خورشید برای نماز علی علیه السلام بازگشت، نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام، ایثار علی علیه السلام و اعضای خانواده و نزول سوره هل اتی، حدیث منزلت و اینکه علی علیه السلام مُحِب و مَحْبُوب خدا و رسول است، نصب علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّة الوداع، بیعت مردم به ویژه بیعت عمر و ابوبکر با علی علیه السلام به عنوان ولیّ امر مسلمین و تبریک انتصاب ایشان با واژه بَخ بَخ، غصب خلافت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت و خانه نشینی علی علیه السلام به خاطر مصالح اسلام و مسلمین، همراهی و مساعدت علی علیه السلام با خلفا درباره امور جاری مملکت، بر زبان جاری ساختن جمله «لولا علی لهلك عمر» و... از نظر منابع اهل سنت مورد تایید است و شعرای اهل سنت در این زمینه‌ها سروده‌هایی دارند یا خیر؟

مفروض ما در این تحقیق آن است که ادعای شیعه اثنا عشری درباره علی علیه السلام در امور مذکور مورد تصدیق افراد منصف اهل سنت، و در منابع آنها انعکاس یافته است. ما در این تحقیق، اعترافات شخصیت‌های برجسته اهل سنت را درباره موارد فوق بررسی خواهیم کرد.

۲. پیشینه تحقیق

تحقیق درباره انعکاس ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام در آثار ادبی اهل سنت سابقه‌ای دیرینه دارد. شاعران و ادیبان سنی مذهب، درباره شخصیت حضرت علی علیه السلام چکامه‌های زیادی سروده‌اند و تاکنون تحقیق‌های عالمانه و گسترده‌ای درباره آن صورت گرفته است؛ برای مثال در موسوعه‌های ارزشمندی همچون «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری، «عبقات الانوار» میر حامد حسین، «الغدیر

فی الكتاب و السنه و الادب» علامه امینی، موسوعه «مُسند امام علی» اثر مرحوم استاد عطاردی، موسوعه «النبی و اهل بیته فی الشعر العربی فی القرن الاول الهجری» و کتاب «مجالس الشعراء عن امام البلغاء» بسیاری از آنها گردآوری شده و در تهیه این اثر از آن کتابها بسیار بهره‌برداری شده است. مؤلفان سه اثر نخست، به ویژه موسوعه گرانسنگ الغدیر، سروده‌های شاعران سنی‌مذهب را درباره علی علیه السلام، یکی از اسناد قابل اعتنا برای اثبات حقانیت ادعاهای شیعه امامیه درباره امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام به شمار آورده‌اند.

مزیت تحقیق حاضر را می‌توان در چند عنوان مطرح کرد:

یک- این تحقیق به بیان و تحلیل اشعار اهل سنت قرن اول هجری اختصاص دارد. در حالی که موسوعه‌های فوق عمومیت دارند و همه آثار ادبی را گردآوری کرده‌اند که طبعاً تشخیص موافق و مخالف در آنها برای همگان میسر نیست. دو- در بسیاری از موسوعه‌ها تلاش بر این بوده که اشعار کسانی که به صورت رسمی شاعر شناخته می‌شدند، گردآوری شود. در حالی که سروده‌های زیادی در این تحقیق به چشم می‌خورد که در رجزهای میادین جنگ توسط حاضران در جنگ بر زبان جاری شده که نامی از آنها در تاریخ به عنوان شاعر برده نشده است.

سه- همه موسوعه‌ها با زبان عربی نوشته شده‌اند که برای گسترده بودن بحث‌ها و نیز به دلیل اینکه همگان قادر به فهم کامل زبان عربی نیستند، نمی‌توانند مرجع تحقیق برای همه دانش‌پژوهان باشند. از این جهت تحقیق حاضر می‌تواند مرجع قابل دسترس برای کلیه دانشجویان و محققان فارسی‌زبان باشد.

۳. اهداف و فوائد تحقیق

حضرت علی علیه السلام دارای شخصیتی استثنایی و صاحب فضایل و کمالات برجسته است که به برخی از آنها در قرآن و احادیث نبوی اشاره شده است. دلیل اصلی برای انتخاب این موضوع، روشن شدن اهداف ذیل است:

یک- تأکید بر حقانیت ادعای شیعه مبنی بر اینکه حضرت علی علیه السلام یگانه شخصیتی است که شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را داراست.

دو- بیان فضایل حضرت علی علیه السلام در منابع اهل سنت، معیار شناخت اهل تحقیق از افراد متعصب است و نشان می‌دهد که خورشید وجود علی علیه السلام تابنده‌تر از آن است که ابرهای تیره جهالت و تعصب بتواند جلوی تابش نور وجودش را بگیرد و به گفته شاعر:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

سه- با وجود چنین دیدگاهی درباره علی علیه السلام، مخالفت با آن حضرت مخالفت با قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

چهار- با این تحقیق، می‌توان میزان تأثیرپذیری محتوای شعر و ادب از معارف علوی را نیز بررسی کرد.

۴. محدودیت‌ها و دشواری‌های تحقیق

موافقان و مخالفان حضرت علی علیه السلام بسیاری از واقعیت‌های زندگی ایشان را با زبان شعر بیان کرده‌اند و ما به طور کامل متن آن اشعار را در این کتاب نقل خواهیم کرد. لکن چند نکته مهم در اینجا وجود دارد:

اول: همه سرایندگان اشعار به طور رسمی به عنوان شاعر شناخته نشده‌اند،

بلکه آن افراد صرفاً به دلیل داشتن قریحه شعری، منویات خود را درباره علی علیه السلام در عرصه‌های مختلف با زبان شعر بیان کرده‌اند. از این رو نمی‌توان آنان را در ردیف شاعران قرن اول جای داد.

دوم: به دلیل وضعیت لغزنده سیاسی صدر اسلام، خصوصاً نیمه نخست قرن اول، برخی از مردم، از جمله سرایندگان اشعار، که گرایش‌های عثمانی داشتند و علیه علی علیه السلام سخن گفته بودند، بعداً جزء یاران سرسخت وی شدند. عکس آن هم صادق بود؛ چنان‌که حسّان بن ثابت، پس از قتل عثمان، گرایش عثمانی پیدا کرد. از این جهت اظهار نظر درباره عثمانی یا علوی بودن افراد، دقت و تحقیق فراوانی را می‌طلبد.

سوم: در این کتاب به دلیل رعایت پیوستگی مطالب، برخی از فضایل علی علیه السلام از منابع اهل سنت درج شده که در آن زمینه شعری از شاعران اهل سنت قرن اول پیدا نکردیم. از خوانندگان فرهیخته و علاقه‌مند درخواست می‌شود در صورت دستیابی به اشعار آن را به ما منعکس کنند تا در چاپ‌های بعدی استفاده شود.

۵. کاربرد نتایج تحقیق

شناخت واقعیت‌های صدر اسلام، به ویژه موضوع امامت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، از چند نظر برای مسلمانان ضرورت دارد:

یک- از منظر اعتقادی: دین اسلام، پایان‌بخش ادیان است و باید تعالیمش تا ابد پاسخگوی نیازهای جامعه بشری باشد و این ممکن نیست مگر در صورتی که رهبران این دین، علم بی‌پایان داشته و قادر باشند جامعه بشری را به سر منزل مقصود برسانند. عقیده دینی به ما می‌گوید: این افراد همان ائمه معصومانند که از جانب خداوند تعیین شده و دارای علم لدنی‌اند.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيْبًا نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمْ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا
كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا.^۱

از فرزندانم دوازده نقیب (امام مسئول) می‌باشند که نجیب‌اند و حدیث به آنان گفته می‌شود و [حقایق] به آنان تفهیم می‌شود! [دارای علم لدنی هستند] و آخر آنان قائم است که زمین را پر از داد می‌کند؛ چنان‌که پر از بیداد شده است.

دو- از منظر تاریخی: به گواهی تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رهبران جامعه را تا آخر دوران هستی معرفی کرد و به شهادت تاریخ، ائمه معصوم علیهم السلام پاسخگوی تمام نیازهای بشر بوده‌اند و گفتن «سلوئی قبل أن تفقدونی»^۲ فقط در شأن آنان بوده است:

۱. هو العالم الحبر الذي ليس مثله هو البطل القرم الهزبر الغشمشم
۲. و من ذا يساميه بعلم و لم يزل يقول سلوئی ما يحل و يحرم
۳. سلوئی ففی جنبی علم و رثته عن المصطفى ما فاة منی به الفم
۴. سلوئی عن طرُق السماوات إننی بها من سلوك الأرض و الطرُق أعلم
۵. و لو كشف الله الغطا لم أزد به یقیناً علی ما كنت أدری و أعلم^۳

۱. اوست (علی) دانشمند ربانی که بی‌مانند است؛ اوست دلاور سلحشور، شیر بیشه شجاعت.

۱. الکافی، ج ۱، صص ۲۷۱ و ۵۳۵.

۲. الإصابة، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳. فرازی از قصیده بلند ابن العودی نیلی (متوفای حدود ۵۵۸ ه.ق) درباره علی علیه السلام: الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۴، ص ۵۰۴.

۲. کجا مانند علی توان یافت که در دانش با او برابری کند که از وفور دانش همواره صلاهی «سلونی» سر می‌داد و می‌گفت: «از حلال و حرام پرسید!»
 ۳. ایهاالناس از من پرسید در سینه دانشی وافر دارم که ارث برده‌ام از مصطفی که جز من، هیچ کس چنین سخنی بر زبان نرانده است!
 ۴. از راه آسمان‌ها پرسید که آسمان‌ها را بهتر از زمین، شناسایم.
 ۵. اگر خداوند حجاب از چهره غیب برگشاید، بر دانش و یقینم افزوده نگردد.
- در این تحقیق، چگونگی انعکاس این دو واقعیت در اشعار اهل سنت، به خوبی مطرح شده و مرجع قابل اعتمادی برای دانشجویان و محققان رشته زبان و ادبیات فارسی و عربی و نیز مورخان و وقایع‌نگاران و کسانی است که موضوع زندگی حضرت علی علیه السلام را از منظر اعتقادی پی‌گیری می‌کنند.

بخش دوم: از تولد تا رحلت پیامبر اکرم ﷺ

۱. نحوه ولادت و نام‌گذاری علی ﷺ

یکی از ویژگی‌های بی‌نظیر علی بن ابی‌طالب ﷺ تولد ایشان داخل کعبه و چگونگی نام‌گذاری آن حضرت است؛ چه رازی در شخصیت علی ﷺ نهفته است که مادرش با رسیدن درد زایمان، نزد کعبه رفته و دیوار کعبه شکافته می‌شود اما هنگام تولد عیسی، مادرش مأمور می‌شود از مسجد بیرون رود؟! حاکم نیشابوری و علامه لکنه‌وئی گفته‌اند: «روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، علی بن ابی‌طالب ﷺ را داخل کعبه به دنیا آورد».^۱ حافظ محمد بن علی قفال شافعی آورده است که وقتی فاطمه بنت اسد را درد زایمان فرا گرفت، ابوطالب هنگام شب (بَعْدَ الْعَتَمَةِ) او را داخل کعبه آورد و فاطمه، علی ﷺ را آنجا به دنیا آورد و گفته شده است: «کسی جز علی ﷺ داخل کعبه زاده نشده است».

۱. المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۴؛ مرآة المؤمنین، ص ۲۱.

برخی دیگر از دانشمندان سنی گفته‌اند: «علی علیه السلام در مکه مشرفه داخل بیت الحرام به دنیا آمده است و قبل از وی کسی داخل بیت الحرام متولد نشده بود و این فضیلتی است که خداوند، به خاطر اعلان رتبه علی علیه السلام و گرامی داشتنش، وی را به این فضیلت مختص کرده است...»^۱

بنابر یک نقل: «ولادت علی علیه السلام سه سال پیش از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه داخل کعبه واقع شده است»^۲.

حافظ گنجی در خصوص نام‌گذاری علی علیه السلام نقل می‌کند: «هنگامی که علی علیه السلام در کعبه متولد شد، ابوطالب وارد کعبه شد و این اشعار را سرود:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسَقُ الدُّجِي وَ الْقَمْرُ الْمُنْبَلِّجُ (الْمُبْتَلِّجُ) الْمُضِي
بَيِّنَ لَنَا مِنْ أَمْرِكَ الْخَفِي مَاذَا تَرَى فِي إِسْمِ ذَا الصَّبِي

ای پروردگار این شب تیره و تار و آن ماه روشنی‌بخش درخشان!
از امر پنهانت برای ما روشن نما که درباره نام این کودک چه دستور می‌فرمایی!
بعد از این درخواست، ابوطالب شنید که گوینده‌ای نامرئی می‌گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَى النَّبِيِّ خُصِّصْتُمْ بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ
إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخِ عَلِي عَلِي اشْتُقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

ای دودمان مصطفی نبی (خدا)! این نوزاد پاک ویژه خانواده شماست.
نام او از جانب ساحت قدس الهی علی تعیین شده؛ چه، علی نامی است که از صفت الهی جدا شده است.

۱. الفصول المهمة، ص ۱۲؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۴؛ مفتاح النجا، ص ۲۰ مخطوط.

۲. أرجح المطالب، ص ۳۸۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹.

حافظ گنجی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث را مسلم بن خالد زنجی که استاد شافعی بوده، نقل کرده است».^۱

بنابر نقل دیگر، عباس بن عبدالمطلب گفت: هنگامی که فاطمه بنت اسد علی علیه السلام را به دنیا آورد، وی را با نام پدرش مسمی کرد و اسد نامید. اما ابوطالب به آن اسم راضی نشد، گفت: «فرزندم را بیاور شب بر بالای کوه ابوقییس برویم و از آفریدگار سبزی (خالق الخضراء)، درخواست کنیم تا اسم این مولود را برای ما مشخص کند». شب فرارسید و فاطمه و ابوطالب بر بالای کوه ابوقییس رفتند و دعا کردند و ابوطالب این اشعار را سرود:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسَقِ الدُّجِي وَالْقَمَرِ الْمُنْبَلِّجِ (الْمُبْتَلِّجِ) الْمُضِي
بَيْنَ لَنَا مِنْ أَمْرِكَ الْخَفِيِّ مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

در این هنگام صدایی از آسمان شنیده شد. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد؛ ناگهان لوحی مثل زبرجد سبز دید که در آن چهار سطر نوشته شده بود. آن را با دو دستش گرفت و به سینه چسبانید. دید در آن چنین نوشته است:

خُصَّصْتُمَا بِالْوَالِدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُتَنْجِبِ الرَّضِيِّ
وَاسْمُهُ مِنْ قَاهِرِ الْعَلِيِّ عَلِيٍّ اشْتُقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

ابوطالب با دیدن آن بسیار شادمان شد و به سجده افتاد. سپس ده شتر عقیقه داد. آن لوح در بیت‌الحرام آویزان بود و بنی‌هاشم به خاطر آن بر قریش مباحث می‌کردند تا اینکه در زمان درگیری حجّاج بن یوسف ثقفی با عبدالله بن زبیر ناپدید شد.^۲

۱. کفایة الطالب، صص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲. ینابیع المودة، ص ۲۵۵؛ محاصرة الأوائل، ص ۷۹؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، ص ۴۹۲.

ولادت علی علیه السلام داخل کعبه یا در مسجدالحرام موضوعی مسلم است و در اسناد معتبر تاریخی و اشعار شیعه و سنی منعکس شده است؛ برای نمونه سید حمیری در مدح علی علیه السلام و مدح مادر پاکیزه‌اش سروده است:

۱. وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمْنِهِ وَ الْبَيْتِ حَيْثُ فَنَاءُوهُ وَ الْمَسْجِدِ
۲. بَيْضَاءَ طَاهِرَةَ الثِّيَابِ كَرِيمَةً طَابَتْ وَ طَابَ وَلِيدُهَا وَ الْمَوْلِدِ
۳. فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُجُوسُ نُجُومِهَا وَ بِدَامِعِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدِ
۴. مَا لَفَّ فِي فِرْقِ الْقَوَابِلِ مِثْلَهُ إِلَّا ابْنُ أَمْنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا

۱. مادرش او را در حرم امن خداوند زایید و هر کجا که پیرامون اوست مسجد و کعبه است.

۲. بانوی سپیدچهره گرامی و پاک‌سرشت که خود و فرزندش و جایگاه ولادتش پاک و پاکیزه‌اند.

۳. در شبی که ستارگان نحس آن پوشیده بود و ستاره سعد و ماه رخشنده بودند.

۴. قابله‌ها چون او کسی را در جامه نیچیده‌اند، مگر پسر آمنه یعنی محمد نبی را.

همچنین ابن مغازلی و سبط بن جوزی، ولادت علی علیه السلام را، داخل کعبه نقل کرده‌اند.^۲ عبدالباقی عمری^۳ نیز در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام اشعاری سروده است؛

۱. دیوان السید الحمیری، ص ۱۵۵.

۲. مناقب الإمام علی علیه السلام، ابن المغازلی، ص ۵۸؛ تذکرة الخواص، ص ۲۰.

۳. عبدالباقی بن سلیمان بن احمد العمری الموصلی، ادیب، شاعر و مورخ که در سال ۱۲۰۴ هـ. ق در موصل به دنیا آمد. وی از موجهان موصل بود و مناصب عالی‌ه را عهده‌دار شد. وی دارای تألیفات عدیده است؛ از جمله: الباقیات الصالحات، (قصائد فی مدح أهل البيت علیهم السلام)، التریاق الفاروقی (که همان دیوان شعرش است)، نزهة الدهر فی تراجم فضلاء العصر، و... : معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۴۲؛ الأعلام، ج ۳، ص ۲۷۱.

از جمله گفته است:

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى رُفِعَا بِبَطْنِ مَكَّةَ وَسَطَ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا

تو، آن علی هستی که رتبهات به بالاترین درجه رسیده است، آن گاه که در مکه میان خانه خدا به دنیا آورده شد.

اما درباره انعکاس این موضوع در اشعار مخالفان علی علیه السلام در قرن اول هجری اطلاعی نیافتیم.

۲. علی علیه السلام اولین مسلمان و اولین نمازگزار

نصوص بسیاری از پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش وارد شده است مبنی بر اینکه علی علیه السلام اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و نماز خواند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَوْلُكُمْ وَارِدًا عَلَيَّ الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا، عَلِيٌّ بِنَ ابْنِ طَالِبٍ.^۱

اولین کسی که در حوض کوثر بر من وارد می شود، اولین فرد از شماست که اسلام را پذیرفت؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

همچنین آن حضرت فرمود:

لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ سَبْعَ سِنِينَ، لِأَنَّا كُنَّا نُصَلِّي وَ لَيْسَ مَعَنَا أَحَدٌ يُصَلِّي
غَيْرُنَا.^{۲ و ۳}

۱. المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶؛ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۸۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۷؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید عن رسالة الإسکافی، ج ۳، ص ۲۵۸.

۳. چندین روایت به این مضمون در منابع معتبر نقل شده است. مجموع این روایات حاکی از این است که تا سال هفتم بعثت از مردان غیر از علی علیه السلام به پیامبر ایمان نیاورد و به وحدانیت خداوند شهادت نداد. از این رو فرشتگان از جانب خداوند مأمور بودند در طول این ←

همانا فرشتگان، هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند؛ زیرا ما نماز می‌خواندیم و کسی غیر از ما نبود که نماز بخواند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود: «أَنَا أَوَّلُ رَجُلٍ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ «من اولین مردی هستم که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام را اختیار کرد». در روایت دیگر فرمود: «من اولین مردی هستم که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز گزارد»^۱.

مطابق برخی روایات، آن حضرت ده ساله بود که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دین اسلام ایمان آورد و اولین کسی بود که نماز خواند؛ چنان‌که خود آن حضرت با ارسال شعری به معاویه فرمود:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً غُلاماً (صَغِيراً) مَا بَلَغْتُ أَوْ أَنْ خَلِمِي^۲

بر همه شما در پذیرش اسلام سبقت گرفتم درحالی‌که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم. در سیره حلبی آمده است: «جناب ابوطالب دید علی علیه السلام با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز می‌خواند، به جعفر گفت: تو نیز در جانب چپ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بایست و نماز بخوان و لذا جعفر نیز اندکی بعد از علی علیه السلام ایمان آورد». آن‌گاه ابوطالب این ابیات را انشاد فرمود:

۱. إِنَّ عَلِيّاً وَ جَعْفَرًا ثَقَتِي عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ

→ هفت سال به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی علیه السلام درود و صلوات بفرستند. احقاق الحق، ج ۷، ص ۳۶۳-۳۶۹ و مطابق روایتی، بعثت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روز دوشنبه بود و علی علیه السلام روز سه شنبه به ایشان ایمان آوردند. احقاق الحق، ج ۳۱، ص ۵۷۹.

۱. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۲۳۳؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۸؛ المعارف، ص ۷۴؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۵۸؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱.

۲. وَ اللَّهُ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي ذُو حَسَبٍ

۳. لَا تَخْذُلَا وَ انصُرَا ابْنَ عَمَّكُمْ أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَ أَبِي^۱

۱. علی و جعفر محل اعتماد و مونس و غمخوار من‌اند نزد میحنت ایام و شدت آلام.
۲. واللّه که من فرو نگذارم جانب نبی را و فرو نگذارند او را از پسران من آنکه صاحب حسب و ادب است.

۳. ای پسران من فرو نگذارید او را و یاری کنید پسرعم خود را که عم شما در میان برادران از جانب پدر و مادر، برادر من است.

گذشته از روایات و اسناد تاریخی، در بسیاری از اشعار موافقان و مخالفان علی علیه السلام، به مسئله ایمان علی علیه السلام و اولین نمازگزار بودن آن حضرت اشاره شده است که چند مورد را بررسی می‌کنیم:

مطابق روایات، هنگامی که مردم با علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کردند، حضرت به ولایات مختلف نامه نوشت؛ از جمله نامه‌ای توسط زیاد بن مَرْحَب همدانی^۲ برای اشعث بن قیس^۱ فرستاد. آن زمان اشعث از سوی عثمان

۱. السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۶۹؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، ص ۵۵۶.

۲. در منابعی چون الأخبار الطوال، ص ۱۵۷؛ الفتوح، ج ۲، ص ۵۰۳ و وقعة صفین، ص ۲۱ آمده است که علی علیه السلام نامه به اشعث را توسط فردی به نام زیاد بن مَرْحَب فرستاد و هیچ‌گونه شرح حالی از وی در تاریخ به چشم نمی‌خورد. لذا فردی مجهول‌الهویه است. لکن در منابعی همچون أسدالغابة، ج ۲، ص ۱۲۲ و الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۲۳ و الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱۲ نام آن شخص زیاد بن کعب ثبت شده است. اما در اینکه زیاد بن کعب چه کسی است، ابن‌سعد در طبقات الکبری و ابن‌اثیر جزیری در اسد الغابه از طریق أبوعمر و أبوموسی وی را زیاد بن کعب بن عمرو بن عدی بن عامر بن رفاعة بن کلیب بن مودعة بن عدی بن غنم بن ربيعة بن رشدان بن قیس بن جهینه، معرفی کرده است که در جنگ‌های بدر و احد شرکت کرد ←

ولایت آذربایجان را بر عهده داشت و پیش از آن، پسر عثمان (عمرو) با دختر اشعث بن قیس ازدواج کرده بود. علی علیه السلام به او نوشت:

→ و درگذشت و نسلی از او باقی نمانده است. برادرزاده اش، ضمره بن عمرو بن عمرو بن کعب نیز در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد در شوال که سی و دومین ماه هجرت بود، شهید شد. گفته اند، نسل او باقی است. با این وصف، زیاد بن کعب و زیاد بن مرحب هیچ نقطه مشترکی با هم ندارند. لکن با نگاه به کتاب الفتوح، زیاد بن کعب همدانی را فردی معرفی می نماید که جزء اصحاب علی علیه السلام بوده و در جنگ جمل و صفین در رکاب آن حضرت با دشمنان جنگیده است. وی حامل نامه علی علیه السلام به اشعث بن قیس است.

۱. ابو محمد معدی کرب بن قیس بن معدی کرب، از تیره معاویه بن جبلیه، بزرگ قبیله کینه در خضر موت بود. وی به اشعث ملقب بود که به معنای ژولیده مو است: ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۲۹. اشعث بن قیس با طائفه خود در سال دهم هجرت، اسلام آورد. پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، طایفه کینه و خود اشعث بن قیس مرتد شدند و از اسلام برگشتند. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۹۴؛ رجال طوسی، ص ۴.

اشعث در جنگ صفین در اردوگاه علی علیه السلام بود، اما بعد از قرار دادن قرآن ها بر نیزه ها، به شدت از ادامه جنگ جلوگیری کرد و علی علیه السلام را واداشت تا مالک اشتر را به عقب بازگرداند. در قضیه حکمیت نیز علی علیه السلام را واداشت تا به داوری ابوموسی اشعری تن دهد و گروه خوارج در همان جا نشئت گرفت. اخبار الطوال، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

اشعث که در توطئه قتل علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شرکت داشت، از مدتی قبل، حضرت را به ترور تهدید می کرد و ابن ملجم را که برای قتل حضرت به کوفه آمده بود، یک ماه در خانه اش ساکن کرد. اشعث در سال ۴۰ هجری، در زمان خلافت حسن بن علی علیه السلام، در کوفه درگذشت. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۵۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲.

دختر اشعث، جعده نیز امام حسن علیه السلام را مسموم و شهید کرد. محمد بن اشعث در کربلا با برادرش قیس بن اشعث، در میان فرماندهان عمر بن سعد بود و با حسین بن علی علیه السلام جنگید. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.

اما بعد، اگر این بدخواهی که در ضمیر تو نهفته است، نمی‌بود، خود پیش از دیگر مردم بدین مهم پیشگام می‌شدی و شاید اگر از خدا بپرهیزی، پاره‌ای از رفتار تو پاره‌ای دیگر از کارهایت را جبران کند و به سامان آورد. خبر بیعت مردم با من پیش‌تر به آگاهی تو رسیده بود. طلحه و زبیر از کسانی بودند که با من بیعت کرده بودند و سپس بدون هیچ دلیلی بیعت را شکستند و ام‌المؤمنین را بیرون کشاندند و روانه بصره شدند. من نیز رهسپار شدم و به یکدیگر برخوردیم و از ایشان خواستم بر سر پیمانی که آن را شکسته بودند، بازآیند. ولی سر تافتند و من در بازخواندن ایشان سخت کوشیدم و با همگان نکویی ورزیدم و سپس اتمام حجت کردم. تو نیز بدان، وظیفه حکومتی که به تو سپرده‌اند طعمه‌ای نیست که به چنگ آورده باشی. بلکه امانتی است که به تو داده‌اند؛ و مالی را که در دست داری همه، اموال خداست و تو فقط گنجور خداوند بر آن اموالی تا آن را به من بسپاری. اگر به راه راست بازآیی و درستی پیشه کنی، باشد که من برای تو بدترین فرمانروا نباشم. و نیرویی نیست مگر از خداوند.^۱

چون نامه علی علیه السلام را خواندند، زیاد بن مرحب^۲ برخاست و خدا را ستود و گفت: «ای مردم کسی را که اندک کفایت نکند، بسیار نیز کفایت نکند. دیدن ماجرای عثمان سودی نبخشید و شنیدنش نیز فایده‌ای نیافزود، جز آنکه شنیدن آن چون دیدنش نباشد. مردم به رضا و رغبت با علی علیه السلام بیعت کردند و طلحه و زبیر بی سبب بیعت خود را با او شکستند و سپس آهنگ جنگ کردند و ام‌المؤمنین را بیرون کشاندند. پس علی علیه السلام به جانب آن دو رفت و تمایلی به جنگ نداشت و

۱. نهج البلاغه، نامه پنجم.

۲. در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۹ [زیاد بن کعب] آمده است.

برای ارضای نفس خود با آن دو نجنبید. پس خداوند زمین را به میراث به او سپرد و مملکت را مسخر او کرد و سرانجام پرهیزگاران را نصیبش فرمود.»

آن‌گاه اشعث بن قیس برخاست و خدا را ستود و بر او ستایش کرد و گفت: «ای مردم همانا امیر مؤمنان عثمان، مرا به ولایت آذربایجان گماشت. پس از آن خود هلاک شد و ولایت همچنان در دست من ماند. و مردم با علی علیه السلام بیعت کردند. اینک ما همچنان‌که از سلف او فرمان می‌بردیم، از او فرمانبرداریم. و ماجرای او با طلحه و زبیر [نیز] به آگاهی شما رسیده است و علی علیه السلام بر آنچه از ما و شما نهان مانده، امین است.»

چون به خانه آمد یارانش را فرا خواند و گفت: «به راستی، نامه علی علیه السلام مرا هراسان ساخته. او مال آذربایجان را بی‌گمان از من باز خواهد گرفت و من باید به معاویه بپیوندم». یارانش گفتند: «مرگ برای تو ازین بهتر باشد! آیا سرزمین و خاندان خود را رها می‌کنی و ریزه‌خوار مردم شام می‌شوی؟!» وی از این سرزنش شرمگین شد و به راه افتاد تا حضور علی علیه السلام رسید. و سکونی شاعر^۱ که ترس داشت اشعث به معاویه بپیوندد، اشعاری سروده و به اشعث فرستاد؛ از جمله اشعارش این بیت بود:

وَ انظُرْ عَلَيَّا إِنَّهُ لَكَ جُنَّةٌ تَرشُدُ وَ يَهْدِيكَ لِّلسَّعَادَةِ هَادٍ^۲

۱. افراد زیادی با نسبت سکونی وجود دارند که هم در میان یاران علی علیه السلام و هم در میان دوستان معاویه دیده می‌شوند. اما شخصی که جزء یاران علی علیه السلام در جنگ صفین بود، زبرقان بن عبدالله سکونی است که میان لشکر علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بود و با اشعار خود تاثیر زیادی در تغییر موضع اشعث و بیعت وی با علی علیه السلام داشت.

۲. در نسخه دیگر چنین آمده است: «يَرشُدُ وَيَهْدِيكَ لِّلسَّعَادَةِ».

به علی چشم دار و دل به او بسپار که سپری برای توست، و از او راه جوی که تو را به سعادت رهنمون است.

همچنین سکونی در پیامی دیگر اشعاری برای اشعث فرستاد که بخشی از آن،

ابیات ذیل است:

۱. وَ أَقْبَلِ الْيَوْمَ مَا يَقُولُ عَلِيٌّ لَيْسَ فِيمَا يَقُولُهُ تَخْيِيرٌ

۲. وَ أَقْبَلِ الْبَيْعَةَ الَّتِي لَيْسَ لِلنَّاسِ سِوَاهَا مِنْ أَمْرِهِمْ قَطْمِيرٌ

۳. عَمْرَكَ الْيَوْمَ قَدْ تَرَكْتَ عَلِيًّا هَلْ لَهُ فِي الْأَذْيِ كَرِهَتْ نَظِيرٌ^۱

۱. همین امروز، بی درنگ آنچه علی می‌فرماید بپذیر که بر گفته او گزینشی دیگر نباشد.

۲. بیعت با [علی] را بپذیر که مردم را در این زمینه کمترین جایگزینی جز این نباشد.

۳. تو را به جان خودت، منصفانه بگو اگر امروز علی را رها کنی، آیا آن دیگری که از او اکراه نیز داری، به او می‌ماند؟

نقل شده است وقتی پیک علی عليه السلام نزد اشعث رفت، وی بیعت با علی عليه السلام را پذیرفت. از زبان ایشان اشعاری سرودند و از آن جمله این بیت است که به سابقه ایمان آن حضرت اشاره دارد:

لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ بِالصَّالِحَاتِ لِهْدَى النَّبِيِّ بِهِ يَأْتُمِي^۲

او را فضل و سبقت در اعمال صالح است و برای رهایی به هدایت نبوی او را به رهبری گیرند.

هاشم بن عتبه^۳ به علی عليه السلام گفت: «شما ای امیر مؤمنان! از همه مردم نسبت به

۱. وقعة صفین، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. هاشم بن عتبه بن ابی وقاص ملقب به مرقال، در روز فتح مکه، اسلام آورد و بعد از فتح شام ←

رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر و سابقه‌ات از همه برتر و مقدم‌تر است.^۱
 نیز در گفتاری از هاشم بن عتبّه، در روز صفین آمده است: «همانا امیر ما اول
 کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و داناترین فرد در دین خدا و مقدم از
 دیگران نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله است» و این اشعار را سرود:

أَشْلُهُمْ بِذِي الْكُؤُوبِ شَأْلًا مَعَ ابْنِ عَمِّ أَحْمَدَ الْمُعَلَّى
 فِيهِ الرَّسُولُ بِالْهُدَى اسْتَهْلًا أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَهُ وَ صَلَّى
 فَجَاهَدَ الْكُفَّارَ حَتَّى أُبْلَى^۲

آنان را به نیزه از میدان سخت برانم همراه با پسر عم احمد بزرگوار؛
 آن کس که پیامبر او را سرآغاز هدایت قرار داد. نخستین کسی که به او ایمان
 آورد و نماز کرد.
 او با کافران چندان رزمید که نابودشان کرد.

عباس بن عبدالمطلب از جمله کسانی بود که ایمان و نماز گزاردن علی علیه السلام را
 پیش از دیگران مسلم می‌دانست. از این رو آن را وسیله‌ای برای دفاع از علی علیه السلام
 قرار می‌داد و آن را با صراحت بیان می‌کرد و بدین سبب غصب خلافت وی را
 ناروا می‌دانست. ایشان اشعاری در این زمینه سروده است که دو بیت ذیل از
 جمله آنهاست:

→ در آنجا ساکن شد و با عمویش سعد بن ابی وقاص در قادسیه حضور یافت. وی در جنگ
 یرموک یک چشمش معیوب شد و در جنگ صفین نیز جزء یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام و
 پرچمدار ایشان بود و در آخرین روزهای پیکار کشته شد: الاصابة، ۸۹۱۳؛ عبقات الانوار فی
 امامة الائمة الاطهار، ج ۷، ص ۱۹۶؛ العقد الفرید، ابن عبد ربه، ج ۳، ص ۳۴۱.
 ۱. وقعة صفین، ص ۱۲۵؛ جمهرة الخطب، ج ۱، ص ۱۵۱.
 ۲. وقعة صفین، ص ۳۵۵؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۴.

أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبَلَتِكُمْ وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْآثَارِ وَ السُّنَنِ؟!
وَ أَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَ مَنْ جَبْرِئِلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَ الْكَفَنِ^۱

آیا او اول کسی نیست که به سمت قبله شما نماز خواند؟ آیا او عالم‌ترین مردم به آثار و سنن نیست؟

آیا او قریب‌العهدترین مردم نسبت به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمک او بود؟

محمد بن ابی‌بکر نامه‌ای به معاویه بن ابی‌سفیان نوشت و بسیاری از فضایل و مناقب علی رضی الله عنه را در آن نامه بیان داشت که در بخشی از آن چنین آمده است: «اولین کسی که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت و تصدیق کرد و گردن نهاد و ایمان آورد و اظهار اسلام کرد و تسلیم شد، برادر، پسرعمو، صفی و وصی، وارث علم او و خلیفه بعد از او، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه است که با وحی خدای عز و جل به پیامبرش تعیین گردیده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت او تصریح کرد و او (علی) اسرار غیبی و مکتوم پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود و او را بر نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش ترجیح می‌داد و از هر خطری محافظت می‌کرد و در هر واقعه هراسناکی یاری می‌داد و با کسانی که با او جنگیدند، جنگید و با آنانکه صلح کردند، مصالحه کرد و همیشه در لحظات ترس و گرسنگی و سختی‌ها جانش را پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم می‌کرد تا اینکه خدای تعالی حجتش را تمام کرد...»^۲

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، صص ۵۷۲ - ۵۷۷.

۲. وقعة الجمل، ص ۸۲.

درباره کعب بن زُهَیر^۱، یکی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: وی اشعار لامیه خود را برای حضرت رسول خواند و پیغمبر خوشحال شد؛ بُردی^۲ به او صله داد که بعدها معاویه به بیست هزار درهم از او خرید و پیوسته خلفا آن را در روزهای عید می پوشیدند. این شاعر نیز در مدح امیرمؤمنان علیه السلام ابیاتی سروده است که به ایمان و نماز علی علیه السلام قبل از همگان تصریح کرده است:

۱. کعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی، شاعر مشهور عرب و صاحب قصیده معروف «بانت سُعاد» همواره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سروده‌های خود هجو می کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله خون او را هدر اعلام کرد. برادر کعب که پیش تر ایمان آورده بود خبر را به کعب رسانید، ولی از رأفت و مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد برایش تعریف کرد. لذا کعب تصمیم گرفت ایمان بیاورد. روزی درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام نشسته بود، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و اسلام آورد. سپس قصیده معروف خود را با مطلع «بانت سُعاد فقلبي الیوم مقبول» بر حضرت خواند و هنگامی که اشعارش به اینجا رسید:

تُبْتُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولُ
إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ مُهْنَدٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ مَسْلُولُ

خبر یافتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا تهدید به مرگ کرده است و حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله امید عفو و بخشایش می رود! پیامبر صلی الله علیه و آله نوری است که مردم در پرتو آن هدایت می شوند و او بهترین شمشیر خداوند است که از غلاف بیرون کشیده شده است.

الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، ص ۶۲؛ الامتاع مقریزی، ص ۴۹۴؛ الاصابة، ج ۵، ص ۲۹۶.

۲. برد: بضم باء و سکون راء و دال، عبارت است از پارچه‌ای که از پشم بافته باشند که از نرمی تصوّر می شود پوست حیوانات است در آن زمان اعلاترین آن برد یمانی بوده. از آن پارچه استفاده‌های زیادی می شد؛ از جمله عبا و دیگر لباس‌ها را درست می کردند: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۴۳؛ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۸۰۷.

۱. إِنَّ عَلِيًّا لَمِيمُونَ نَقِيَّةً^۱ بالصالحاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ مشهورٌ
۲. صِهْرُ النَّبِيِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ فَكُلُّ مَنْ رَامَهُ بِالْفَخْرِ مَفْخُورٌ
۳. صَلَّى الصَّلَاةَ مَعَ الْأُمِّيِّ أَوْلَهُمْ قَبْلَ الْعِبَادِ وَ رَبُّ النَّاسِ مَكْفُورٌ^۲

۱. علی مردی است آزموده و در کارهای شایسته معروف.

۲. او داماد پیغمبر و بهترین همه مردم است و هر کس به او افتخار کند، مفتخر است.

۳. او وقتی همه مردم کافر بودند، پیش از دیگران با پیامبر امی نماز گزارد.

نقل شده است: حُجْر بن عَدِي و عمرو بن حَمِق خزاعی، یکی از روزهای جنگ صفین بیرون آمدند و به اظهار تنفر و لعنت بر شامیان پرداختند. علی عليه السلام به آنان فرمود: «بر شما روا نمی‌دانم که نفرین‌گر و دشنام‌گو باشید. اگر کردارهای زشت آنان را توصیف می‌کردید، می‌گفتید: بار خدایا خون ما و ایشان را مریز و میان ما و آنان سازشی به سازگاری آنها برقرار فرما و آنان را از گمراهی‌شان به راه هدایت باز آر تا پاره‌ای از آنها که حق را نمی‌شناسند، بشناسند و آنکه به گردنکشی و ستم پرداخته، از پافشاری در آن دست کشد. این مرا خوش‌تر و برای خود شما نیکوتر می‌بود». آن دو نفر گفتند: «نصیحت شما را می‌پذیریم و طبق ادب و روش شما در زندگی راه می‌سپاریم». آن‌گاه عمرو بن حمق گفت:

راستی، ای امیر مؤمنان، به خدا من نه از آن رو تو را دوست دارم و نه به آن سبب با تو بیعت کرده‌ام که میان من و تو خویشاوندی است یا قصد دریافت مالی دارم که تو به من دهی یا خواستار چیره‌دستی و تسلطی هستم که نامم بدان

۱. ميمون النقيبة: یعنی کسی که نفس با برکت دارد و به آنچه تصمیم می‌گیرد، موفق می‌شود.

۲. دیوان کعب بن زهیر، ص ۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۵. به جای «صَلَّى الصَّلَاةَ مَعَ الْأُمِّيِّ»،

«صَلَّى الْإِلَهِ عَلَى الْأُمِّيِّ» ذکر شده است: شرح المواهب، الزرقانی، ج ۱، ص ۲۴۲.

بر آید، بلکه از آن روست که من تو را به پنج ویژگیات دوست دارم: اینکه تو پسرعموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستی؛ نخستین کسی هستی که به او ایمان آورده؛ همسر سرور بانوان امت، فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله هستی؛ پدر خاندان پاکی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان ما به جای نهاده و بزرگترین مرد مهاجران هستی که سهم عمده در جهاد، از آن توست».

روا بود من به جابه‌جا کردن کوه‌های بلند و استوار و بر کشیدن آب دریا‌های سرشار و انباشته مکلف می‌شدم تا چنین [خجسته] روزی‌ام می‌رسید که در کاری دوستانت را تقویت کنم و دشمنت را زبون سازم. راستی که من نتوانسته‌ام تمام و کمال، حق بزرگی را که تو بر گردن من داری، چنان‌که باید، ادا کنم.

سعید بن قیس همدانی نیز در صفین این چنین رجز می‌خواند:

هَذَا عَلِيٌّ وَابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَوْلُ مَنْ أَجَابَهُ مِمَّنْ دَعَا

این است علی، پسر عم مصطفی، اول اجابت کننده دعوت او، این امامی است که راهش از ضلالت جداست.

عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، در پاسخ ولید بن عقبه بن ابی معیط (که با چند بیت شعر درخواست کرده بود آنچه را از منزل عثمان غارت شده، به وی بر گردانند) چنین گفت:

وَإِنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ
وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَصِنُوهُ وَأَوْلُ مَنْ صَلَّى وَمَنْ لَانَ جَانِبُهُ^۲

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹؛ الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. ولید بن عقبه که با عثمان برادر مادری بودند، بعد از قتل عثمان، به خیال این که علی علیه السلام عثمان را کشته و سلاح و دیگر اشیای قیمتی عثمان را ربوده است، چند بیت شعر سرود و از ←

صاحب اختیار امت بعد از محمد، علی است که در همه احوال ملازم او بود. او حقاً وصی رسول خدا، داماد او و اول کسی است که نماز خواند و نرمخو بود. خُزیمه بن ثابت انصاری^۱، یکی دیگر از این شاعران است، عراقی^۲ و زرقانی^۳ وی را از کسانی که علی علیه السلام را اولین مردم در پذیرش اسلام می‌داند، برشمرده و گفته‌اند شعر زیر را «مرزبان» از او درباره علی علیه السلام انشاد کرده است:

→ بنی‌هاشم درخواست استرداد اموال عثمان را کرد که عبدالله بن ابی‌سفیان در پاسخش چندین بیت سرود؛ از جمله دو بیت مذکور در متن کفایة الطالب، ص ۴۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الأغانی، ج ۴، ص ۱۷۵؛ الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸.

۱. خُزیمه بن ثابت بن الفاکة بن ثعلبه انصاری، صحابی جلیل‌القدر و از اشراف قبیله اوس در جاهلیت و دوران اسلام بود. وی از اصحاب بدر و تا زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ساکن مدینه بود. وی با علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت کرد و در همان جنگ به شهادت رسید. بخاری، مسلم و دیگران ۳۸ حدیث از او نقل کرده‌اند. وی از راویان حدیث غدیر است که ابن‌عقده، جعابی، سمهودی در جواهر العقدين و ابن‌الانیر در أسدالغابة، ج ۳، ص ۳۰۷. آن را نقل کرده‌اند. زمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره چیزی که خریده بود مورد انکار قرار گرفت و به شهادت دو شاهد (بینه) احتیاج پیدا کرد، فرمود: «چه کسی برایم شهادت می‌دهد؟» خُزیمه بن ثابت برایش شهادت داد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «تو درحالی که هنگام پرداخت دین من حاضر نبوده‌ای و از قضیه یقین نداری، چگونه شهادت می‌دهی؟» گفت: «ای پیامبر خدا، ما سخن تو را بر وحی آسمانی باور داریم، چگونه باور نکنیم که وامت را چنان که می‌گویی باز پرداخته‌ای؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت او را نافذ دانست و وی را صاحب دو شهادت نامید؛ زیرا شهادتش برابر شهادت دو مرد به شمار آمد. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. شرح التقریب، ج ۱، ص ۸۵.

۳. شرح المواهب، ج ۱، ص ۲۴۲.

۱. أَلَيْسَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى لِقَبْلَتِكُمْ وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ
۲. وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ مَذْكَانَ فِي سَالِفِ الزَّمَنِ
۳. وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ سِوَى خَيْرَةِ النَّسَوَانِ وَ اللَّهِ ذُو الْمِنَّةِ^۱

۱. آیا او اول کس نبود که به قبله شما نماز گزارده و آیا او داناترین مردم به کتاب و سنت نیست؟

۲. او در میان خاندانش تنها وصی پیامبر و از روز نخست یکه‌سوار این میدان بوده است.

۳. به خدای ذوالمنن سوگند جز نخبه زنان (خدیجه)، او اول کسی است که بین همه مردم، نماز گزارده است.

این دو بیت ذیل را حاکم در مستدرک با دو بیت قبلی اش با هم ذکر کرده است:

- إِذَا نَحْنُ بَايَعْنَا عَلِيًّا فَحَسْبُنَا أَبُو حَسَنِ مِمَّا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ
- وَ جَدْنَاهُ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ إِنَّهُ أَطْبُبُ قُرَيْشٍ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ^۲

وقتی ما با علی بیعت کردیم دیگر ابوالحسن ما را از فتنه‌ها و حوادثی که بیم آنها را داریم، کافی است.

او را برترین مردم، نسبت به مردم و حاذق‌ترین آنان نسبت به کتاب و سنت پیامبر یافتیم.

بعد از قتل عثمان، ولید بن عُقبه بن اَبی مُعِيط با هدف تحریک عُمارة بن عُقبه

برای انتقام عثمان، اشعاری سرود؛ از جمله بیت ذیل که گفت:

- أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ قَتِيلِ التَّجِيبِيِّ الَّذِي جَاءَ مِنْ مِصْرِ^۳

۱. الفصول المختارة، ص ۲۶۸.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۹۴ و ۴۲۶. منظور عثمان است که توسط چند نفر به قتل رسید؛ ←

بدان که بهترین مردم بعد از سه نفر (رسول اکرم ﷺ، عمر و ابوبکر) کشته شده توسط تَجِیبی است که از مصر آمده است.

فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب^۱ در رد قصیده ولید بن عُقبه چنین سروده است:

۱. أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُهَيَّمَةٌ التَّالِيهِ فِي الْعُرْفِ وَ النُّكْرِ
۲. وَ خَيْرُتُهُ فِي خَيْبِرٍ وَ رَسُولُهُ بِنَبْذِ عَهْدِ الشَّرِكِ فَوْقَ أَبِي بَكْرٍ
۳. وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ صِنُو نَبِيِّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَرَدَى الْعُوَاةَ لَدَى بَدْرِ
۴. فَذَلِكَ عَلَيَّ الْخَيْرِ مَنْ ذَا يُفُوقُهُ أَبُو حَسَنِ حَلْفُ الْقَرَاتَةِ وَ الصَّهْرِ^۲

۱. بهترین مردم بعد از محمد، مراقب و همکار او در امر بمعروف و نهی از منکر؛
۲. فرد برگزیده او در خیبر و نماینده‌اش در اعلام آیات برائت از مشرکان، برتر از ابوبکر؛
۳. اول کسی که نماز گزارد، داماد پیامبر و اول کسی که گمراهان را در بدر به جای خود نشانید.

۴. این شخص نیک‌سیرت، علی است و کیست که بر او فائق آید؛ ابوالحسن صاحب عهد و قرابت و دامادی پیامبر است.

مالک بن عباد غافقی که هم‌پیمان حمزة بن عبدالمطلب بود، در اشعارش گوید:

- رَأَيْتُ عَلِيًّا لَا يُلَبِّتُ قَزَنَهُ إِذَا مَا دَعَاهُ حَاسِرًا أَوْ مُسْرَبَلًا
فَهَذَا وَ فِي الْإِسْلَامِ أَوَّلُ مُسْلِمٍ وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ صَامَ وَ هَلَّلَا^۳

→ از جمله آنها کنانه بن بشر بن عتاب ریاحی بود که اصالتاً مصری و از قبیله تجیب بود و تجیب قبیله‌ای از قبایل کنده بود؛ طبری در تاریخش گفته است: «کنانه با عمود آهنین بر پیشانی و فرق عثمان زد».

۱. برخی گفتند: مراد فضل بن عباس بن عبدالمطلب است که این حرف اشتباه است.
۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۱۶.
۳. الغدير في الكتاب و السنة والادب، ج ۳، ص ۳۳۰.

علی علیه السلام را دیدم که چون او را فرا خوانند، فرصت لباس پوشیدن و عمامه سر نهادن به خود نمی‌دهد؛
او اول مسلمان و اول کسی است که در اسلام نماز خوانده، روزه گرفته و لا اله الا الله گفته است.

ابوالاسود دوئلی، در حالی که طلحه و زبیر را به خاطر پیمان شکنی شان تهدید می‌کرد، چنین گفت:

وَأَنَّ عَلِيًّا لَكُمْ مَصْحَرٌ يُمَائِلُهُ الْأَسَدُ الْأَسْوَدُ
أَمَّا إِنَّهُ أَوْلُ الْعَابِدِينَ بِمَكَّةَ وَاللَّهِ لَا يُعْبَدُ^۱

همانا علی شیرمردی است که شیران معرکه به او مانند؛
زیرا که او اول عبادت‌پیشگان مکه بود، در روزی که احدی خدا را نمی‌پرستید؟
جندب بن زهیر در روز صفین در رجز خود چنین می‌گفت:

۱. هَذَا عَلِيٌّ وَالْهُدَى حَقًّا مَعَهُ يَارَبِّ فَاحْفَظْهُ وَلَا تُضَيِّعْهُ
۲. فَإِنَّهُ يَخْشَاكَ رَبِّي فَارْفَعَهُ نَحْنُ نَصَرْنَاكَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ
۳. صَهْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى قَدْ طَاوَعَهُ أَوْلُ مَنْ بَاتِعَهُ وَتَابَعَهُ^۲

۱. چنان‌که در شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹ آمده، این اشعار در رساله اسکافی آمده است.
۲. جندب بن زهیر بن حارث بن کثیر بن سبع بن مالک ازدی غامدی. برخی نیز می‌گویند جندب ابن عبدالله بن زهیر غامدی؛ وی در جمع گروهی از قومش نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و مسلمان شدند. نبی صلی الله علیه و آله برای آنها یک نامه نوشت مبنی بر این که هرکس از طایفه غامد اسلام را برگزیند، هر مزیتی که یک مسلمان دارد، خواهد داشت و مال و خونس محترم و محفوظ خواهد ماند: أسدالغابة، ج ۳، ص ۷۸۶؛ وی از کسانی است که زمانی مورد غضب عثمان واقع شد و عثمان او را تبعید کرد؛ چون لشکریان علی علیه السلام برای جنگ صفین به نخیله رسیدند، ←

۱. این علی است که در حقیقت مشعل هدایت با اوست؛ پروردگارا نگاه‌دارش و تباهاش مساز؛

۲. اوست که تنها از تو می‌ترسد، تو هم او را برافراز و ما او را علیه دشمنانش مدد کردیم؛

۳. او داماد پیامبر مصطفی و اول پیرو اوست و اول کسی که با او بیعت کرد و از او تبعیت نمود.

زُفْرَ بْنَ يَزِيدَ بْنِ حُدَيْفَةَ اسَدِي نِيْزٍ كُوَيْدُ:

فَحُوْطُوْا عَلِيَّاً وَ انْصُرُوْهُ فَاِنَّهُ وَصِيٌّ وَ فِي الْاِسْلَامِ اَوَّلُ اَوَّلٍ

وَ اِنْ تَخَذَلُوْهُ وَ الْحَوَادِثُ جَمَّةٌ فَلَيْسَ لَكُمْ عَن اَرْضِكُمْ مُتَّحَوِّلٌ^۱

اطراف علی را داشته باشید و به یاری‌اش برخیزید، او وصی است و در اسلام نخستین نخستین؛

اگر میان حوادث از یاری‌اش دست بدارید، در زمین دیگر حق حرکت نخواهید داشت.

نَجَاشِيٍّ اِز قَبِيْلَةِ بَنِي حَارِثِ بْنِ كَعْبٍ كُوَيْدُ:

۱. فَقُلْ لِلْمُضَلَّلِ مِنْ وَاثِلٍ وَ مَنْ جَعَلَ الْغَثَّ يَوْمًا سَمِيْنًا

→ جندب بن زهیر، حارث اعور و یزید بن قیس به علی رضی الله عنه ملحق شدند. علی رضی الله عنه در جنگ صفین جندب بن زهیر را به سرداری قبیله ازد و یمن برگزید و او جانفشانی‌های زیادی کرد. او می‌گفت: «تا این پرچم را گلگون نکنم، دست از جنگ نمی‌کشم و چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی (سردار ازدیان شام) برابرش قرار گرفت و او را با نیزه زد؛ جندب با همان حال که نیزه در بدن داشت، به سوی دشمن پیش می‌رفت تا سرانجام دشمن با شمشیر او را کشت: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۸؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۵۹؛ الإصابة، ج ۱، ص ۲۴۸؛ وقعة صفین، ص ۳۹۹.

۱. الفصول المختارة، ص ۲۷۱؛ الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲. جَعَلْتُمْ عَلِيًّا وَ أَشْيَاعَهُ نَظِيرَ ابْنِ هِنْدٍ أَلَا تَسْتَحْوَنَا
 ۳. إِلَى أَوَّلِ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ صِنُو الرَّسُولِ مِنَ الْعَالَمِينَ
 ۴. وَ صِهْرِ الرَّسُولِ وَ مَنْ مِثْلُهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ بُشَيْبِ الْقُرُونِ^۱

۱. به آن شخص گمراه از قبیله وائل و کسی که فاسد را به جای کامل گرفته است، بگو:
 ۲. شما پسر هند و طرفدارانش را مانند علی تصور کردید آیا حیا نمی کنید؟
 ۳. حیا، از اولین مرد مسلمان بعد از پیامبر، کسی که میان همه عالمیان او تنها پیامبر را پاسخ گفت؛
 ۴. داماد رسول و کیست مانند او، روزی که از شدت ترس جوانان پیر می گردند.

جریر بن عبدالله بجلی گوید:

۱. مَضَّيْنَا يَقِينًا عَلَى دِينِنَا وَ دِينِ النَّبِيِّ مُجَلِّي الْفُلْكِ
 ۲. أَمِينِ الْإِلَهِ وَ بُرْهَانِهِ وَ عَدْلِ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُعْتَصِمِ

۱. قیس بن عمرو بن مالک، معروف به نجاشی، از قبیله بنی حارث بن کعب است. از آنجا که مادر وی اهل حبشه بود، به نجاشی ملقب شد. شاعر هجوگو و از شعرای مخضرم است و در هر دو دوره جاهلیت و اسلام شهرت داشت. وی در اصل از نجران یمن است که به حجاز منتقل شده و سپس در کوفه مقیم بوده و أهل کوفه را هجو کرده است. عمر او را به بریدن زبانش تهدید کرد. نجاشی از شعرای علی علیه السلام بود و در جنگ صفین حضور داشت و با سرودن اشعاری مردم را برای شرکت در جنگ تحریک می کرد. برادرش خدیج نیز شاعر بود. نجاشی روز ماه مبارک رمضان به منزل ابوسمّاک اسدی رفت و با دعوت او شراب نوشید. خبر به علی علیه السلام رسید. امیرالمؤمنین دستور داد دستگیرش کردند و به او صد تازیانه زدند. نجاشی گفت: «هشتاد تازیانه برای حد شرب خمر مقرر شده چرا بیست تازیانه بیشتر زدید؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای اینکه در روز ماه رمضان افطار کردی بیست عدد هم برای آن بود». از این رو نجاشی از علی علیه السلام قهر کرد و کوفه را ترک گفت و به معاویه پیوست و در سال ۴۹ هـ. ق درگذشت: المعارف، ابن قتیبه، صص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ الأعلام، ج ۵، صص ۲۰۸ و ۹۰۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۹۰۲، وقعة صفین، ص ۵۹.

۳. رَسُولِ الْمَلِيكِ وَ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَتِنَا الْقَائِمِ الْمُدَّعِمِ
 ۴. عَلِيًّا عَنِّيْتُ وَصِيَّ النَّبِيِّ نُجَالِدُ عَنْهُ غُوَاةَ الْأَمَمِ
 ۵. لَهُ الْفَضْلُ وَ السَّبْقُ وَ الْمَكْرَمَاتُ وَ بَيْتُ النُّبُوَّةِ لَا يُهْتَضَمُ

۱. ما بر دین خویش و دین پیامبر روشنگر تیرگی‌ها، با یقین و دلی استوار، پی سپاریم.
۲. پیامبری که امین خداوند و برهان او و مظهر عدل بر مردمان و مایه توسل آدمیان است؛
۳. پیامبر خدای دادار، و پس از او جانشینش در میان ما که استوار و تأیید شده است؛
۴. قصدم علی، وصی پیامبر است که ما از او در برابر گمراهی امت‌ها، پشتیبانی می‌کنیم؛
۵. او را برتری و پیشی و کرامت‌های بسیار است، و خاندان نبوت هرگز از میان نمی‌رود.

۱. جریر بن عبدالله بن جابر بجلی، کنیه‌اش ابوعمرو و ابو عبدالله، وی در ماه رمضان سال دهم هجری همراه ۱۵۰ نفر از قوم خود از یمن به مدینه آمد و اسلام آورد و با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرد. او در جنگ‌هایی که در دوره عمر بن خطاب روی داد، حضور مستمر داشت و در برخی از این جنگ‌ها فرماندهی سپاه را بر عهده داشت. در زمان خلافت عثمان، در سال بیست و سوم هجری، مغیره بن شعبه که عامل کوفه بود، جریر را به همدان فرستاد و این شهر نیز به دست وی فتح گردید. عثمان جریر را به عنوان والی همدان، بر این شهر گماشت و وی تا آخر خلافت عثمان بر همین پست باقی بود. زمانی که امام علی علیه السلام به خلافت رسید، طی نامه‌ای او را به بیعت با خود دعوت کرد. جریر پذیرفت و از مردم هم برای علی علیه السلام بیعت گرفت. ابتدا امام وی را بر پست خود باقی گذاشت. در سال ۳۶ هجری، امام علی علیه السلام به کوفه آمد و پس از اتمام جنگ جمل، وی از سمتش عزل، و راهی کوفه شد. بعد از آن به عنوان نماینده امام علی علیه السلام نزد معاویه رفت تا او را برای بیعت با امام وادارد. وی در سال ۵۱ یا ۵۴ در قرقیساء در گذشت: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، ص ۱۲۸۶؛ الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۸، صص ۸۷ و ۲۰۰؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۷۴؛ وقعة صفین، ص ۱۹.

عبدالله بن حکیم تمیمی گوید:

۱. دعانا الزبیرُ إلى بیعةٍ و طلحةٌ من بعد أن أنقلا

۲. فقلنا: صَفَقْنَا يَمَانِنَا فَإِنْ شِئْتُمَْا فَخُذَا الْأَشْمَلَا

۳. نَكْتُشُم عَلَيَا عَلَى بِيعةٍ و إِسْلَامُهُ فَمِيكُم أَوْلَا^۱

۱. طلحه و زبیر، بعد از آنکه بیعت خود را شکستند، ما را به بیعت خود فرا خواندند؛

۲. گفتیم: ما دیگر بیعت خود را کرده‌ایم، اگر شما عهد شکنید، باید از راه ما به در روید؛

۳. آيا شما بیعت علی را که اسلامش بر همه شما مقدم است، می‌شکنید؟

عبدالرحمان بن حنبل (جُعَل) جُمَحِي، هم پیمان قبیله بنی‌المجمع گوید:

۱. لَعْمَرِي لَئِنْ بَايَعْتُمْ ذَا حَفِيظَةَ عَلَيِ الدِّينِ مَعْرُوفِ الْعِفَافِ مَوْفَقَا

۲. عَفِيفَا عَنِ الْفَحْشَاءِ أَبْيَضَ مَاجِدَا صَدُوقَا و لِلجَبَّارِ قَدَمًا مُصَدَّقَا

۳. أبا حَسَنِ فَارَضُوا بِهِ و تَبَايَعُوا فَلَيْسَ كَمَنْ فِيهِ يَرَى الْعَيْبَ مَنْطَقَا

۴. عَلِيٌّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى وَ وَزِيرُهُ و أَوْلُ مِنْ صَلَّى لِذِي الْعَرَشِ و انْتَقَى^۲

۱. الفصول المختارة، ص ۲۷۱.

۲. عبدالرحمان بن حنبل جُمَحِي، از اصحاب بدری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و کسی بود که بهترین

شعرها را درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود. وقتی عثمان خلیفه شد، وی عثمان را شدیداً در اشعارش

نکوهش کرد. عثمان دستور داد به وی یکصد تازیانه زدند. سپس سوار بر شتر کرده در شهر

گرداند. آن‌گاه دست و پای وی را با زنجیر بست و به زندان افکند. وی نامه‌ای به علی علیه السلام و

عمار نوشت و استمداد کرد. علی علیه السلام نیز با عثمان مذاکره نمود. عثمان به این شرط که وی در

مدینه نماند او را از زندان آزاد و به منطقه خیبر تبعید نمود تا این که عثمان کشته شد. وی در

جنگ جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و در جنگ صفین شهید شد: الاستیعاب، ج ۲،

ص ۴۱۴؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۲۸۸؛ الإصابة، ج ۲، ص ۳۹۵؛ كفاية الطالب، ص ۴۸ و ۱۲۷.

۱. به جانم سوگند، اگر با کسی که محافظ دین و معروف به پاکدامنی و توفیق است، بیعت کنید.
۲. کسی که از هر کار زشتی دامنش پاک است، بزرگواری سپید چهره؛ بسیار راستگو و از دیرباز به خدا مؤمن.
۳. یعنی ابوالحسن، پس بدین بیعت خشنود باشید و با او بیعت کنید که او گفتارش مانند کسانی که پر از عیباند، نیست؛
۴. علی، وصی مصطفی و وزیر اوست و اول کسی است که نزد خدا نماز گزارد و پرهیزکاری کرد.

۳. علی علیه السلام یگانه یار وفادار پیامبر اسلام ﷺ

علی علیه السلام برای حفظ و گسترش اسلام و نیز محافظت از رسول اکرم ﷺ، جانفشانی‌های زیادی کرد. تاریخ گواهی می‌دهد که به جز علی علیه السلام کسی نبود که در هجرت پیامبر اکرم ﷺ، خود را پیشمرگ ایشان کند. به گفته حسان بن ثابت:

مَنْ كَانَ بَاتَ عَلِيَّ فَرَاشٍ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أُسْرَى يَوْمَ الْغَارِ^۱

چه کسی شب در بستر محمد خوابید تا محمد شبانه آهنگ غار کند؟

علی علیه السلام بُرد سبزرنگ پیامبر خدا ﷺ را پوشید و برای حفظ جان پیامبر ﷺ در بستر آن حضرت خوابید و خود را فدای پیغمبر نمود. پیامبر خدا ﷺ نیز از این فرصت استفاده کرد و از شهر مکه به غار ثور رفت. به دنبال فداکاری علی علیه السلام این آیه نازل شد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲ ابو جعفر اسکافی

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۸۵.

۲. بقره: ۲۰۷.

گفته است: «داستان لیلۃ المبیّت و خوابیدن حضرت علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده است؛ کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر اینکه دیوانه باشد!»^۱

وقتی علی علیه السلام چنین فداکاری کرد، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد:

إِنِّي أَخِيْتُ بَيْنَكُمَا، وَ جَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنَ الْآخَرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟

من میان شما، برادری قرار دادم و عمر یکی از شما دو نفر را، طولانی‌تر از

دیگری قرار دادم. اینک کدامیک از شما برادر خود را بر خود مقدم می‌دارد؟

هر دو فرشته، طول زندگی را اختیار نمودند. سپس خداوند وحی فرستاد:

أَفَلَا كُنْتُمْ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟! أَخِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلِيُّ فَرَّاشَهُ بِفَدْيِهِ

بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ، إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ.^۲

چرا شما مثل علی نبودید، من بین او و محمد عقد برادری بستم. در جای پیغمبر

خوابید و جان خود را برای فدا نمودن آماده ساخت و او را بر خود مقدم داشت،

فرود آید و او را از دست دشمنان حفظ کنید.

ابن عباس گوید: «امیرمؤمنان علی علیه السلام اشعاری را که در آن شب سروده بود،

برای من بازگو فرمود که آن اشعار چنین است:

۱. وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْخَصَا وَ أَكْرَمَ خَلْقٍ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ الْحَجَرِ

۲. وَ بَيْتُ أُرَاعِي مِنْهُمْ مَا يَسُوؤُنِي وَ قَدْ صَبَّرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ

۳. وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا وَ مَا زَالَ فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَ فِي السِّتْرِ^۳

۱. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۳، ص ۲۷۰؛ تفسیر تعلبی «الکشف و البیان»، ورقه ۵۴.

۲. إحياء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۸؛ کفاية الطالب، ص ۱۱۴؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تذكرة

الخواص، ص ۲۱.

۳. همان.

۱. جان خود را برای بهترین شخصی که روی زمین گام نهاده، سپر قرار دادم. او گرامی‌ترین انسانی بود که طواف خانه و حجر نمود؛
۲. در تمامی شب منتظر بودم که از مشرکین به من آسیبی برسد و خود را برای کشته شدن و اسیری آماده ساخته بودم؛
۳. رسول خدا در آن شب با ایمنی در غار به سر برد و خداوند او را از دیده‌ها مخفی داشت و حفظ فرمود.

نقل شده است: ابوطالب همواره در اندیشه سلامتی پیامبر اکرم ﷺ بود. بسیار می‌هراسید از اینکه مبدا دشمن، جای خوابیدن رسول خدا ﷺ را بشناسد و شبانه بر او بتازد. این بود که نیمه‌شب او را از خواب بیدار می‌کرد و به جای او پسرش علی را می‌خوابانید. یک شب علی علیه السلام به پدرش گفت: «پدر آخر مرا می‌کشند!» ابوطالب گفت:

۱. إِصْبِرَنَّ يَا بُنَيَّ فَالصَّبْرُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ كَيْفِ مَصِيْرِهِ لِشُعُوبِ
۲. قَدْ بَدَلْنَاكَ وَالسَّبْلَاءُ شَدِيدٌ لِقَدَاءِ الْحَيِّبِ وَ ابْنِ الْحَيِّبِ
۳. لِقَدَاءِ الْأَعْرَزِ ذِي الْحَسَبِ الثَّأْبِ قَبِ وَ الْبَاعِ وَ الْكَرِيمِ النَّجِيبِ
۴. إِنْ تُصِيبَكَ الْمَنُونُ فَالْمَنُونُ فَالْمَنُونُ فَالْمَنُونُ تَبْرِي فَمَصِيبٌ مِنْهَا وَ غَيْرُ مَصِيبِ
۵. كُلُّ حَيٍّ وَ إِنْ تَمَلَّى بِعُمْرِ أَخَذَ مِنْ مَذَاقِهَا بِنَصِيبِ

۱. پسرم شکیبا باش که شکیبایی سزاوارتر است. هر زنده‌ای راه مرگ در پیش دارد؛
۲. ما تو را دادیم و گرفتاری سختی را بر خود هموار کردیم. تا فدای دوست و پسر دوست شوی؛

۳. فدای نیکمردی با گوهر تابان و با بخشندگی و بزرگواری و نجیب؛
۴. اگر مرگ تو را دریابد پس تیری که تراشیده و پرتاب می‌شود. گاهی به نشانه می‌خورد و گاهی هم نه؛

۵. هر زنده‌ای اگر چه عمری دراز بیابد، بهره‌ای از چشیدنی‌های آن را می‌گیرد.

علی علیه السلام در جواب پدرش او را با این گفتار پاسخ داد:

۱. أ تأمرني بالصبر في نصر أحمد و الله ما قلت الذي قلت جازعا

۲. و لكنني أحببت أن ترى نصرتي و تعلم أنني لم أزل لك طائعا

۳. سأسعى لوجه الله في نصر أحمد نبي الهدى المحمود طفلاً و يافعا^۱

۱. آیا مرا در یاری احمد به شکیبائی دستور می‌دهی؟ به خدا آنچه گفتم از سر بی‌تابی بر زبان نیاوردم.

۲. ولی دوست داشتم تو یاری مرا ببینی و بدانی که من همواره فرمانبر توام.

۳. در راه خدا و در یاری پیامبر راهنما احمد که چه در کودکی و چه اندکی پیش از بلوغ، پسندیده بوده، خواهم کوشید.

علی علیه السلام در یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همه عرصه‌ها ثابت قدم بود؛ چنان‌که در جنگ احد پروانه‌وار گرداگرد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌چرخید و ضربت‌های دشمنان را بر جان می‌خرید. حضرت علی علیه السلام خود فرمود:

در جنگ احد شانزده ضربت بر من وارد شد؛ در چهار ضربت از پای درآمدم و بر زمین افتادم. مردی خوش‌صورت و نیک‌چهره و خوشبو نزد من آمد و بازویم را گرفت و مرا از جای بلند کرد و فرمود: روی به دشمن آور! تو در حال پیروی از دستور خدا و رسول او هستی. وقتی آن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر دادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خداوند دیدگانت را روشن گرداند، او جبرئیل بود که تو را یاری نمود.^۲

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶.

۲. کفایة الطالب، ص ۳۷؛ نور الابصار، ص ۸۷.

فداکاری علی علیه السلام چنان بود که حتی مخالفانش نیز آن را به زبان آورده و بر آن صحه گذارده‌اند؛ برای نمونه نقل شده است:

معاویه با هدف جلب نظر عبدالله بن عمر به وی نامه‌ای نوشت. ابن عمر از پذیرش دعوت معاویه سر باز زد و طی نامه‌ای به او این گونه پاسخ داد: «من که علی علیه السلام را با مهاجران و انصار، و طلحه و زبیر، و عایشه، مادر مؤمنان، وا گذاشتم [و در آن ماجرا مداخله‌ای نکردم] اینک از تو پیروی کنم؟! ... سپس گفت: «به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای علی علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در هم شکستن مشرکان، همپایه او نیستم. [ای معاویه] خود را از ما کنار بدار». آن‌گاه به ابن ابی عَزَبَه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش بود، گفت: «به این مرد پاسخی گوی». او اشعاری سرود که چند بیت آن چنین است:

تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صَحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كَانِ لِمَا يُزَجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكٍ
نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ فَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ^۱

ما علی علیه السلام را میان یاران محمد صلی الله علیه و آله تنها گذاشتیم، درحالی که او هر جا به او امید می‌رفت [میدان را] ترک نمی‌کرد.

او یاور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هر جا، و شهسوار امین و شکست‌ناپذیر او به هنگامه‌ها و معرکه‌های دشوار بود.

۴. علی علیه السلام داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و خزینه نسب ایشان

بی‌تردید قرابت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و داشتن نسبت سببی یا نسبی با آن حضرت آرزوی همگان بوده و آن را یک مزیت بزرگ به شمار آورده‌اند؛ چراکه مودت

۱. وقعة صفین، ص ۷۴.

ذوی القربی از سویی در قرآن کریم تکلیف همگانی شمرده شده^۱ و از دیگر سو خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله عامل سعادت اخروی به حساب آمده است. علامه ابوالحسن علی بن محمد واسطی، مشهور به ابن مغزلی، با سند خودش از عمر بن خطاب آورده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ وَ صِهْرٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا نَسَبِي وَ صِهْرِي فَإِنَّهُمَا ثَابِتَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَشْفَعَانِ لِصَاحِبَيْهِمَا.^۲

هر رابطه سببی و نسبی و رابطه دامادی قطع شدنی است، مگر رابطه نسبی و دامادی من که این دو در قیامت ثابت هستند و برای صاحبش شفاعت می کنند. همچنین علامه علاءالدین علی بن حسام الدین متقی با سند خود نقل می کند که عمر بن خطاب از دختر علی بن ابی طالب علیها السلام به نام أم کلثوم خواستگاری کرد. علی علیه السلام به دلیل پایین بودن سن و سال دختر از جواب مثبت دادن عذرخواهی کرد. عمر گفت: غرض من زناشویی نیست و لیکن از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِلا سَبَبِي وَ نَسَبِي وَ كُلُّ وَ لَدٍ فَإِنَّ عَصَبَتَهُمْ لِأَبِيهِمْ خِلا وَ لَدِ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ.^۳

هر رابطه سببی و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است مگر رابطه سببی و نسبی من. و هر فرزندی ریشه اش به پدرش می رسد مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدرشان هستم و ریشه شان به من می رسد.

۱. ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی

جز مودت نزدیکان [اهل بیت علیهم السلام] را نمی خواهم». شوری: ۲۳.

۲. مناقب علی بن ابی طالب، ص ۱۰۸.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۳۵؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱۸، ص ۴۳۳.

همچنین طبرانی از جابر و خطیب خوارزم از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت:
پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱

خداوند ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد. اما ذریه من را در صلب
علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد.

از فضیلت‌ها و مزیت‌های مهمی که در لسان شعرا و ادبا و منابع اهل سنت
درباره علی علیه السلام بیان شده، قرابت آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و افتخار دامادی
ایشان است.

چنان‌که گذشت، کعب بن زهیر در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشعار زیادی را
سروده است؛ از جمله این بیت:

صَهْرُ النَّبِيِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ مُفْتَخِرًا فَكُلُّ مَنْ رَامَهُ بِالْفَخْرِ مَفْخُورٌ^۲

او داماد پیغمبر و بهترین همه مردم است و هرکس به او افتخار کند،
مفتخر است.

شریف سید احمد أسعد مدنی حسینی، فرزند سید محمد أسعد ابن سید
أحمد حنفی ماتریدی، مفتی مدینه منوره، این بیت را سروده است:

صَهْرُ النَّبِيِّ خَزِينَةُ النَّسَبِ الَّذِي فِي صُلْبِهِ عُقْدَةُ الْكَمَالِ الْمُفْرَدُ^۳

علی داماد پیامبر و گنجینه نسب آن‌چنانی است که در صلب او یگانه کمال،
منعقد شده است.

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲؛ فیض القدير، ج ۲، ص ۲۲۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۷۴.

۲. شرح المواهب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الشعر و الشعراء، ص ۶۲؛ الامتاع، ص ۴۹۴.

۳. حلیة البشر، ج ۱، ص ۲۱۲.

بکر بن حَسَّان باهلی در وصف علی علیه السلام گفت:

۱. وَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرْعاً وَ تَبْيَاناً

۲. صِهْرُ النَّبِيِّ وَ مَوْلَانَا وَ نَاصِرُهُ أَضَحَّتْ مَنَاقِبُهُ نُوراً وَ بُرْهَاناً

۳. وَ كَانَ مِنْهُ عَلِيٌّ رَغِمَ الْحَسُودُ لَهُ مَكَانَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ^۱

۱. [علی] آنکه داناترین مردم بوده به قرآن و به آنچه پیغمبر آیین و شریعت قرار داد.

۲. داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرور ما، و یاور پیغمبر، آنکه مناقبش به عالمیان مورد برهان است.

۳. آنکه مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر برغم حسودش همانند جایگاه هارون از موسی بن عمران است.

۵. علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پایه روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود خطاب کرد و فضیلت برادری پیامبر صلی الله علیه و آله فقط نصیب ایشان شد؛ به چند روایت از باب نمونه اشاره می شود:

۱. زید بن ابی اوفی می گوید: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد و بین عمر و ابوبکر برادری برقرار ساخت، علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «وقتی دیدم جز من، میان یاران برادری برقرار کردی، روحم می خواست پرواز کند و پشتم بشکند، اگر این امر، از خشمی است که بر من گرفته ای، حق عتاب و بزرگی از آن توست». پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرُتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي.

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۵۹۱.

سوگند به خدائی که مرا به حق مبعوث گردانید، من کار برادری تو را تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. تو نسبت به من یا علی مانند هارونی نسبت به موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی.

علی رضی الله عنه پرسید: «یا رسول الله من از شما چه چیز را به ارث می‌برم؟» پیغمبر فرمود: «آنچه انبیای پیش از من ارث گذاشته‌اند». علی رضی الله عنه گفت: «انبیای پیش از تو چه ارث نهادند؟» فرمود: «کتاب خدا و سنت پیغمبرشان را. و تو و فاطمه رضی الله عنهما، دخترم، در کاخ من در بهشت با من خواهید بود و تو برادر و رفیق منی». آن‌گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: ﴿إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾^۱

۲. جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری بست، ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنه باقی ماندند. پیغمبر، ابوبکر و عمر را برادر ساخت، اما به علی رضی الله عنه فرمود:

أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فَإِنْ نَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَابٌ.^۲

تو برادر منی و من برادر تو، اگر کسی منکرت شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول اویم و اگر این برادری را جز تو هر کس ادعا کند، کذاب است.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در مسیر معراج مرا به آسمان هفتم هدایت کردند، جبرئیل به من گفت: «ای محمد! پیش از من به حرکت خود ادامه

۱. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۰۱؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۰؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۶۶.

۲. تذکرة السبط، ص ۱۴؛ المواقف، ج ۲، ص ۶۱۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ البداية و النهایة، ج ۷، صص ۲۳۴ و ۳۳۸.

بده. به خدا سوگند! تا به حال هیچ پیغمبر مرسلی به این موقعیت و کرامت، که تو در حال حاضر نایل آمده‌ای، دست نیافته است!» در همین هنگام مطالبی از سوی حق تعالی به سمع من رسید و هنگامی که می‌خواستم برگردم، از پشت حجاب ندائی رسید که ابراهیم برای تو خوب پدری و علی علیه السلام هم برای تو نیکو برادری است. پس از بازگشت از معراج، بزرگی و عظمت او را برای مردم گوشزد کن!^۱

۴. عمر بن عبدالله بن یعلی گفت: در حَجَّةِ الْوَدَاعِ، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر ناقه‌اش شد و دست بر شانه علی علیه السلام گذاشت، شنیدم می‌فرمود: «پروردگارا! پشت مرا به وجود علی علیه السلام و نیروی او استوار بدار! پروردگارا! فرمان تو را به انجام رسانیدم، اینک، این بزرگوار، برادر من و پسرعمو و داماد و پدر فرزندان من است. بار پروردگارا! دشمن او را به صورت، در آتش دوزخ بیفکن!» ابن نجار هم این حدیث را نقل کرده است.^۲

۵. جابر گفت: در یکی از اوقات که حضرت علی علیه السلام در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب بود، این ابیات را انشاد نمود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم گوش فرا می‌داد:

۱. أَنَا أَخُو الْمُصْطَفَى لَا شَكَّ فِي نَسْبِي مَعَهُ زُبَيْتٌ وَسِبْطَاهُ هُمَا وَلَدِي
 ۲. جَدِّي وَجَدُّ رَسُولِ اللَّهِ مُنْفَرِدٌ (متحد) وَ فَاطِمٌ زَوْجَتِي لَا قَوْلَ ذِي فَنَدٍ
 ۳. صَدَّقْتُهُ وَ جَمِيعُ النَّاسِ فِي بُهْمٍ مِّنَ الصَّلَاةِ وَ الْإِسْرَاكِ وَ النَّكَدِ
 ۴. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا لَا شَرِيكَ لَهُ الْبِرُّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَاقِي بِإِلَاءِ أَمْدٍ

۱. کنز العمال، ج ۶، صص ۱۶۱ و ۴۲۳.

۲. الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فیض القدير، ج ۴، ص ۳۵۵.

۱. من برادر پیغمبری هستم که شک و شبهه در نسب من وجود ندارد. به دست او تربیت شدم و دو فرزند من، دو نواده او هستند.
۲. جد من و جد او، یکی است و به راستی دختر ارجمند او حضرت فاطمه زهرا، همسر من است.
۳. درحالی که همه مردم در تاریکی به سر می‌بردند و ظلمت و شرک سراپای آنان را فرا گرفته بود، به ایشان ایمان آوردم و نبوت او را تصدیق کردم.
۴. اینک، از خدای بی‌انباز شکر گزارم که همواره پایدار است و خلق خدا از حضرتش بهره‌مندند.

رسول خدا ﷺ از شنیدن این ابیات خرسند شد و لبخند محبت‌آمیزی بر لبان حضرتش نقش بست و فرمود: «آنچه گفتمی راست بود!».

ابن عساکر نیز این حدیث را نقل کرده است.^۱

۶. قندوزی از طریق موفق بن أحمد، یازده حدیث در موضوع برادری علی ع با پیامبر ص نقل نموده است. سپس ابیات ذیل را که برخی از اهل کوفه در شان و منزلت علی ع در ایام صفین سروده، نقل کرده است:

۱. أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي يُرْجَى بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّشُورِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَاناً
۲. أَوْضَحَتْ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُشْتَبِهاً جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَاناً
۳. نَفْسِي الْفِدَاءُ لَخَيْرِ النَّاسِ كُلِّهِمْ بَعْدَ النَّبِيِّ عَلِيِّ الْجَبْرِ مَوْلَانَا
۴. أَخُ النَّبِيِّ وَ مَوْلَا الْمُؤْمِنِينَ مَعاً وَأَوَّلُ النَّاسِ تَصْدِيقاً وَ إِيْمَاناً^۲

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۸؛ ینابیع المودة، ص ۵۷؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۶، صص ۴۶۷

و ۴۶۸.

۲. ینابیع المودة، ص ۵۷.

۱. تویی امام مفترض الطاعه که امیدواریم به طاعت او در روز قیامت از بخشنده بی‌منت، مغفرت را.
۲. تو واضح و هویدا ساختی دین ما را که بود بر ما مخفی و پوشیده؛ جزای خیر دهد تو را پروردگار تو از آنچه تو درباره ما کردی از احسان در باب دین.
۳. نفس و جان من فدای بهترین همه مردمان بعد از نبی که امیرالمؤمنین علی است که بهتر و مولای ماست.
۴. برادر پیغمبر و مولای همه مؤمنان است و اول مردمان است از روی تصدیق و ایمان.

حسان بن ثابت درباره علی علیه السلام چنین سرود:

جَزَى اللَّهُ خَيْرًا وَ الْجَزَاءُ بِكَفِّهِ أَبَا حَسَنٍ عَنَّا وَ مَنْ كَأَبِي حَسَنٍ
أَلَسْتُ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَ وَصِيَّهُ وَ أَعْلَمَ فِهُرٍ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ^۱

خدا علی را جزای خیر دهد؛ چه پاداش در کف اوست و چه کسی چون او می‌تواند باشد؟

آیا تو برادر رسول خدا در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

۶. علی علیه السلام باب مدینه علم و عرفان

یکی از معیارهای فضیلت، علم است و میان مردم، هرکس دانش بیشتری داشته باشد، ارزش فزون‌تری نسبت به دیگران دارد. اندیشمندان جهان، اعم از یهودی، مسیحی و مسلمان همگی به اندیشه بلند و دانش بیکران علی بن ابی طالب علیه السلام اقرار کرده‌اند.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۴.

پیامبر خدا ﷺ به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

زَوْجَتِكَ خَيْرَ أَهْلِي، أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا، وَأَوْلَهُمْ إِسْلَامًا.^۱

من تو را به بهترین وابستگان خود به همسری دادم. او، اعلم ایشان است و در حلم و بردباری بر آنها برتری دارد و در اسلام بر همه پیشی گرفته است.

باز از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود:

قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ، وَالنَّاسُ جِزَاءً وَاحِدًا.^۲

حکمت ده جزء است، نه جزء آن به علی علیه السلام داده شده و یک جزء دیگر بین بقیه مردم تقسیم شده است.

ابن عباس گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ

الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۳؛ «من شهر علم و علی علیه السلام در آن است. پس کسی که می‌خواهد تحصیل علم کند، باید از در علم وارد شود».

عایشه گفت: «إِنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ»^۴. «علی داناترین مردم به سنت است».

أبوأمامه، از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۵؛ «داناترین امت من بر سنت من و داوری بعد از من، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است».

همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۱۵۳، ۱۵۶، ۳۹۸ و ج ۱۱، ص ۶۰۵.

۲. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۳. المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۳؛ ذخائر العقبی، ص ۷۸.

۵. المناقب، خوارزمی، ص ۴۹؛ کفایة الطالب، ص ۱۹۰.

وَ اللَّهُ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَلَتْ وَ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا
عَقُولًا وَ لِسَانًا نَاطِقًا.^۱

قسم به خداوند آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه دانستم درباره چی و بر چه کسی نازل شده است. همانا خداوند به من دل درک کننده و زبان گویا داده است.

أبو الطُّفَيْلِ می گوید: من در مجلس علی علیه السلام بودم که برای مردم در سخنانش گفت:

سَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَوَ اللَّهُ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَبْلِيلٍ نَزَلَتْ أُمَّ بِنَهَارٍ، أُمَّ فِي سَهْلٍ
أُمَّ فِي جَبَلٍ، وَ لَوْ شِئْتُ أَوْ قَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ.^۲

از من درباره کتاب خدا پرسید. به خدا قسم هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می دانم شب نازل شده یا روز؛ در بیابان نازل شده یا در کوه. اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه کتاب هفتاد شتر بار می کنم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب «ینایع الموده» از «در المنظم» ابن طلحه

شافعی نقل کرده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

۱. لَقَدْ حُزْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ إِنِّي ظَنِينٌ بِعِلْمِ الْآخِرِينَ كَتُومٌ

۲. وَ كَاشَفُ أَسْرَارِ الْغُيُوبِ بِأَسْرِهَا وَ عِنْدِي حَدِيثٌ حَادِثٌ وَ قَدِيمٌ

۳. وَ إِنِّي لَقَيَوْمٌ عَلَى كُلِّ قَيْمٍ مُحِيطٌ بِكُلِّ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِمُ

۱. به تحقیق، من دانا و ماهرم به علوم اولین و [لکن] درباره علوم آخرین

(سرنوشت آینده افراد) بسیار خویشتن دارم و در سینه من مکتوم است.

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ إسعاف الراغبین، ص ۱۶۲.

۲. الإصابة، ج ۲، ص ۵۰۹؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین، ص ۱۵ (مخطوط)؛ شرح عین العلم و زین

الحلم، ص ۹۱؛ الروض الأزهر، ص ۳۳.

۲. و من کاشف تمام اسرار غیبیم و هر داستانی از گذشته و آینده در سینه من است.

۳. و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم؛ علم من به جمیع موجودات احاطه دارد.

بعد از آن فرمود:

لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ مِنْ تَفْسِيرِ الْفَاتِحَةِ سَبْعِينَ بَعيراً قَالَ النَّبِيُّ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ
بَابُهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَعَلَيْهِ بِالْبَابِ.^۱

اگر بخواهم، تنها از تفسیر سوره فاتحه هفتاد شتر را بار خواهم کرد و مؤید بیان من، فرموده پیامبر ﷺ است که فرمود: من شهر علمم و علی در آن است و تأیید فرموده پیامبر ﷺ، آیه شریفه است که می‌فرماید: به خانه‌ها از در آنها وارد شوید. پس کسی که می‌خواهد تحصیل علم کند، باید از بابی که پیامبر ﷺ معرفی کرده، وارد شود.

علم و دانایی علی عليه السلام یکی از مواردی بود که عباس بن عبدالمطلب در دفاع از علی عليه السلام با صراحت بیان می‌کرد. اشعار ایشان و همچنین سروده‌های خُزَیمَةُ بنِ ثَابِتِ انصاری در این باره در بحث «علی عليه السلام اولین مسلمان و اولین نمازگزار» گذشت.

بَکْرِ بْنِ حَسَّانِ بَاهِلِيِّ دَرِ پاسِخِ بَهِ اشعارِ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانِ خَارِجِيِّ كِه ابِنِ مَلْجَمِ رَا سْتَوْدَه بُوْد، گوید:

۱. قُلْ لِابْنِ مَلْجَمٍ وَ الْاَقْدَاؤِ غَالِبَةٌ هَدَمْتُ وَ يَلِكُ لِلْاِسْلَامِ اِرْكَانًا

۲. قَتَلْتُ اَفْضَلَ مَنْ يَمْشِي عَلَيَّ قَدَمٍ وَ اَوَّلِ النَّاسِ اِسْلَامًا وَ اِيْمَانًا

۳. وَ اَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرْعًا وَ تَبْيَانًا^۲

۱. ینابیع المودة، ص ۶۵.

۲. الاصابه، ج ۳، ص ۱۷۹؛ لمع الأدلة فی اصول النحو، ص ۹۷؛ نزهة الالباء، ص ۳؛ انباء الرواة علی

أنباء النحاة، ج ۱، ص ۴.

۱. بگو ابن ملجم را، درحالی که مقدرات غلبه کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب کردی.
 ۲. برترین آنان را که با پای خود راه می‌روند (بشر) و نخستین کسی را که ایمان آورده و اسلام را کیش خود قرار داد، کشتی.
 ۳. و آنکه داناترین مردم به قرآن و به آنچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد، بوده.
- علامه نحو و ادب، ابوالقاسم عبدالرحمان بن إسحاق زجاجی نهاوندی بغدادی، متوفای ۳۳۷ هـ. ق می‌گوید: «أول کسی که قواعد و أصول علم نحو را ترسیم کرد، همان دانای عظیم الشأن، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و ابوالأسود دوئلی نیز از او آموخت»^۱.
- اشعث بن قیس که والی عثمان بر ولایت آذربایجان بود علی علیه السلام را فقیه حلیم نامیده است:

أَجْبِنَا عَلِيًّا بِفَضْلٍ لَهُ وَ طَاعَةَ نُصْحٍ لَهُ دَائِمٌ
فَقِيهٌ حَلِيمٌ لَهُ صَوْلَةٌ كَلَيْتٌ عَرِينٌ بِهَا سَائِمٌ^۲

- ما علی را به دلیل فضلی که منحصر به اوست و طاعت خیراندیشانه‌ای که همواره دارد، پذیرفتیم.
- او دانای دین‌شناس و بردباری است که در عین شکیبایی، صولتش به شیر شرز، سلطان وحوش ماند.

حسان بن ثابت درباره برتری و فضل و علم علی علیه السلام چنین سروده است:

۱. الإيضاح فی علل النحو، ص ۴۲.

۲. وقعة صفین، ص ۲۵.

سَبَقَتْ قُرَيْشًا بِالَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ فَصَدْرُكَ مَشْرُوحٌ وَقَلْبُكَ مُمْتَحَنٌ
أَسْتَأْخَاهُ فِي الْهُدَى وَوَصِيَّتَهُ وَأَعْلَمَ فَهْرٍ بِالْكِتَابِ وَبِالسُّنَنِ^۱

[ای علی] به جهت فضائلی که دارا هستی بر همه قریش پیشی گرفتی؛ سینهات فراخ و قلبت امتحان شده است.
آیا تو برادر رسول خدا در طریق هدایت نبودی و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

أَبُوشَرِيحٍ خُرَاعِيٍّ دَرِبَارِهِ فِقَاهَةٌ وَدَانَايِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ چنين می گوید:
۱. يَا رَبِّ قَاتِلْ كُلَّ مَنْ يُرِيدُنَا وَكِدْ إِلَهِي كُلَّ مَنْ يَكِيدُنَا
۲. حَتَّى يَرَى مُعْتَدِلًا عَمُودَنَا إِنَّ عَلِيًّا لِلَّذِي يُقُودُنَا
۳. وَهُوَ الَّذِي بَفِيهِهُ يُتُودُنَا عَنْ فُحْمِ الْفِتْنَةِ إِذْ تُرِيدُنَا.^۲

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ الغدير، ج ۲، ص ۷۸.
۲. وقعة صفین، ص ۳۸۲. ابوشریح خزاعی کعبی، بیشتر مورخین نام او را خویلد بن عمرو بن صخر ابن عبدالعزی، دانسته اند. وی پیش از فتح مکه مسلمان شد و در سال ۵۶۸ ه. ق در مدینه وفات یافت. وی که از خردمندان مدینه بود، از کسانی بود که حدیث ثقلین و حدیث غدیر را نقل کرد. ابوشریح کسی بود که وقتی جماعتی از جوانان کوفه به خانه حیسمن خزاعی هجوم بردند و او را کشتند، آنها را شناخت. ابوشریح و فرزند او هر دو شهادت دادند که آن جوان ها را دیده و شناخته بودند. ولید خبر آنها را به عثمان نوشت. عثمان هم دستور قصاص و قتل آنها را داد. ولید هم آنها را دم در قصر (دارالاماره) کشت. ابوسعید گوید: ابوشریح خزاعی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ بود و در دوران حکومت علی، از مدینه به کوفه رفت که نزدیک جنگ باشد: جواهر العقدين، نورالدین سمهودی، ص ۱۷۰؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۵؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الكامل، ج ۹، ص ۱۷۱.

۱. پروردگارا، هرکس را که قصد سوئی به ما دارد بکش و با هرکس که آهنگ نیرنگی با ما دارد، نیرنگ نما.
۲. تا ستون همبستگی ما را استوار بیند که علی به فرماندهی و رهبری ما همت گماشته است.
۳. و او کسی است که با آگاهی خود از دین، ما را از گزند فتنه‌هایی که متوجه ماست، برکنار می‌دارد.

۷. وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

یکی از اوصافی که در روایات متعدد و در اشعار رسیده از صدر اسلام برای علی علیه السلام ذکر شده، وصایت آن حضرت است. می‌دانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت‌های بسیاری به حضرت علی علیه السلام داشت. مهمترین وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که علی علیه السلام جانشین ایشان باشد. این موضوع نیز در سروده‌های شاعران قرن اول به صورت برجسته منعکس شده است.

خطیب خوارزمی حنفی، نامه‌ای را ذکر کرده که معاویه به عمرو بن عاص نوشت و او را در جنگ صفین به یاری خود ترغیب کرده است. عمرو بن عاص در جواب معاویه نوشت:

اما آنچه را به ابی‌الحسن (علی علیه السلام) برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر به ستم نمودن آن جناب و رشک بردن او بر عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار به کشتن عثمان نمود، این مطلب خلاف است و واقع پنداشتن آن گمراهی است. وای بر تو ای معاویه! آیا ندانستی که ابوالحسن، جان خود را در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بذل کرد و در فراش او خوابید؟ و او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره

او فرمود: «علی از من است و من از علی هستم و او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی؛ جز آنکه پس از من پیغمبری نیست» و درباره او در روز غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^۱.

همچنین عمرو بن عاص در پاسخ به نامه معاویه که طی آن خراج مصر را از وی خواسته بود، قصیده بلندی سرود. وی در این قصیده علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را سیدالاصیاء لقب داد و گفت: «پیامبر اسلام ﷺ و صایای خاص و ویژه درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داشت».

فِي حَارِبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ بِقَوْلِي دَمَ طَلٍّ مِنْ نَعَثَلٍ
وَكَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى وَصَايَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِيٍّ^۲

این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء علی به بهانه خونخواهی آن مرد (عثمان) جنگ کنند.

درحالی که چه بسیار از مصطفی وصیت‌های خاص درباره علی و صفات و فضایل مخصوص علی شنیده بودیم.

نَضْرُ بْنُ عَجَلَانَ أَنْصَارِي (نعمان بن عجلان انصاری) وقتی دانست در اردوگاه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اختلاف افتاده و برخی از یاران دیروز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره تصمیم‌گیری‌های آن حضرت تردید دارند، با بیانی سرزنش‌گونه، اشعاری گفت که در بخش چهارم خواهد آمد؛ از جمله این چند بیت است:

۱. المناقب، ص ۱۲۴.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۵۶؛ لطائف أخبار الدول، ص ۶۱.

۱. كَيْفَ التَّفَرُّقُ وَ الْوَصِيَّ إِمَامُنَا لَا كَيْفَ إِلَّا خَيْرَةً وَ تَخَادُلًا
۲. لَا تَغْتَيْبَنَّ عُقُولَكُمْ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْبَلَابِلِ عَاقِلًا
۳. وَ ذُرُوا مُعَاوِيَةَ الْفَوِيَّ وَ تَابِعُوا دِينَ الْوَصِيِّ تُصَادِفُوهُ عَاجِلًا^۱

۱. چرا درحالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست در میان ما پراکندگی حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست؛ چرا که این جز سرگردانی و خواری نباشد.
۲. خردهای خود را هرگز به کار نمی‌اندازید؛ به راستی از کسی که به گاه آزمون‌ها و دشواری‌ها خردمند نباشد، خیری بر نیاید.
۳. معاویه گمراه را فرو گذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.

اشعث بن قیس نیز علی علیه السلام را وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شناخت و او را واجب اطاعه می‌دانست. وقتی فرستاده علی علیه السلام برای درخواست بیعت نزد وی رفت، از زبان اشعث این اشعار را سرودند:

۱. وقعة صفین، ص ۳۶۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۴۹. نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری سخنگو و شاعر انصار بود. وی از جمله افرادی بود که طبق نقل اصبع بن نباته، گفت: علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رحبه که هرکس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده برخیزد و بدان گواهی دهد و فقط کسی برخیزد که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را شخصاً شنیده باشد. جمعی در حدود هفده نفر که میان آنها نعمان بن عجلان انصاری بود برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه». مورد گوید: «علی علیه السلام وی را به حکومت بحرین گماشت و هرکس از بنی‌زریق نزدش می‌آمد، صله‌ای به او می‌داد»: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۰۷ و ج ۵، ص ۲۰۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۵۴.

۱. أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيٍّ الْمُهَذَّبُ مِنْ هَاشِمٍ

۲. رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَخَيْرُ الْبَرِيَّةِ مِنْ قَائِمٍ

۳. وَزَيْرُ النَّبِيِّ وَذُو صِهْرِهِ وَخَيْرُ الْبَرِيَّةِ فِي الْعَالَمِ^۱

۱. آن پیک که سفیر وصی پیامبر، یعنی فرستاده علی، آراسته خصال هاشمی نسب است، نزد ما آمد.

۲. پیک و سفیر وصی، وصی پیامبر و بهترین فرد تبار آدم روی زمین.

۳. وزیر و مشاور پیامبر و داماد او و بهترین مردم جهان که او را فضل و سبقت در اعمال صالح است.

مُنْذِرِ بْنِ أَبِي حَمِيصَةَ وَادِعِي^۲ که شهسوار و شاعر همدانیان بود، حضور علی عليه السلام آمد و گفت: «عکبان درخواست مقررری کردند و اشعریان بهترین جایزه‌ها را خواستند. دین را به خاطر دریافت بخشش و مقررری ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می‌شوند. ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي اللَّهِ وَلِيًّا يَا ذَا الْوَلَاءِ وَالْوَصِيَّةِ^۳

ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی عليه السلام گفت: «همین تو را بس! خدا رحمت کناد». سپس وی و قبیله‌اش را ستود.

۱. وقعة صفین، ص ۲۵.

۲. الوادعی منسوب به وادعه که تیره‌ای از همدان است: الاشتقاق، ص ۲۵۳.

۳. وقعة صفین، ص ۴۳۶.

سعیدالدین فرغانی،^۱ در شرح قصیده تائیه ابن فارض حَمَوِی: ^۲گوید: بیان

۱. سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی که قصیده تائیه ابن فارض را شرح داده، در حدود سال ۵۷۰۰ ق. وفات یافته است؛ چنان که ذهبی در «العبر» تاریخ وفات او را ۵۶۹۹ ق. ضبط کرده است. نامبرده اول کسی بود که قصیده تائیه ابن فارض را شرح کرد. چنین حکایت شده که قصیده مزبور را اوّل در حضور جلال‌الدین رومی، مولوی، خوانده، بعداً شرح فارسی بر آن نوشته و سپس شرح عربی بر آن نگاشته و نام آن را «منتهی المدارک» گذارده و کتاب بزرگی است: العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۳۹۹.

۲. پدر ابن فارض از حماة سوریه به مصر هجرت کرد، لذا زادگاه و مسکن و مدفن ابن فارض مصر بود. وی عارف و شاعری معروف بود که او را به اشعرالمتصوفین وصف کرده‌اند. پدر او در علم فرائض (احکام ارث و موارث) خبرویتی تام داشت و از حقوق زنان در محاکم قضایی دفاع می‌کرد. از این رو وی را فارض می‌گفتند. فرزندش عمر در مصر متولد شد. از ابتدای سن خود به فراگیری فقه شافعی پرداخت و حدیث را از ابن عساکر استماع کرد. سپس به تصوف روی آورد و به وادی مستضعفین در کوه مقطم رفت و به ریاضت و مجاهدت پرداخت. گویند روزی، هنگامی که به قاهره بازگشته بود و قصد ورود به مدرسه صوفیه داشت، پیرمرد بقالی را دید که برخلاف قاعده مقرر وضو می‌گرفت. ابن فارض به قصد اعتراض با او به سخن گفتن پرداخت. ولی پیرمرد که از اولیاءالله بود، به او گفت که ای عمر! گشایش کار تو در مصر نخواهد بود. بلکه در مکه به مقصود خواهی رسید و اکنون هنگام آن فرارسیده است. پس از این دیدار ابن فارض به حجاز رفت و مدت پانزده سال در کوهستان‌های پیرامون مکه به تزکیه نفس پرداخت. سال‌هایی که در این ناحیه به سر آورد، در زندگی روحانی و ذوقی وی تأثیرات عمیق برجای گذارد؛ چنان‌که در تائیه صغری اشارات بسیار به این دوران دارد و قصیده دالیه او نیز که در مصر و بعد از بازگشت از سفر حجاز سروده شده است، آکنده از اشارات و سخنان شورانگیز درباره مکه و اماکن متبرکه آنجاست. وی بعد از پانزده سال به مصر بازگشت و در صحن خطابه جامع ازهر ساکن شد. وی مورد احترام خاص سلاطین ایوبی و امیران و درباریان بود. ولی هرگز به دربار و درباریان روی خوش نشان نداد و در مجالس آنان حاضر نشد و هرگونه اقدامی را که از طرف سلاطین برای نزدیک شدن به او به عمل آمد، رد کرد. نام ←

علی علیه السلام و توضیح و تأویل مشکلات کتاب و سنت به واسطه علمی است که به او رسید؛ چون که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر خم، وصی و قائم مقام خود قرار داد؛ چنان که خود آن جناب در جمله‌ای از ابیات خود بدان اشاره دارد:

→ ابن فارض، در حوزه عرفان و تصوف قرن ۵۷ ه.ق، در کنار نام کسانی چون ابن عربی و صدرالدین قونوی جای می‌گیرد و قصاید او مخصوصاً تائیه کبری، همراه با فصوص الحکم و فکوک در خانقاه‌ها و حلقه‌های صوفیه تدریس می‌شده است. تائیه ابن فارض آکنده از مفاهیم و اصطلاحات عرفان نظری است. در دیوان ابن فارض، خصوصاً در قصیده تائیه او، اشعاری وجود دارد که باعث شده است جمعی از علما و اصحاب تراجم آنها را بر تشیع وی حمل کنند؛ چنان که محدث نیشابوری و قاضی نورالله شوشتری، هر دو بالصراحه، وی را شیعه خوانده‌اند و شیخ بهائی در چندین جا از کشکول اشعار زیادی از وی نقل کرده و با ترجمه و دعای خیر یادش می‌کند. معروف است که دیوان شعر ابن فارض را علی بن محمد، دخترزاده‌اش جمع‌آوری کرده و عده‌ای آن را شرح کرده‌اند، از آن جمله حسن بورینی و عبدالغنی نابلسی: العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۳۹۹.

قصیده تائیه ابن فارض، معروف به «نظم السلوک یا نظم الدرر»، قصیده‌ای عرفانی در احوال و مراتب سلوک است. تعداد ابیات قصیده را از ۷۵۰ تا ۷۷۹ بیت ذکر کرده‌اند: فاخوری، ص ۵۱۸؛ فروخ، ج ۳، ص ۵۲۴؛ جامی، ص ۵۴۱. این قصیده به تائیه الکبری نیز شهرت دارد تا از دیگر قصیده تائیه ابن فارض، موسوم به تائیه الصغری ممتاز شود: فاخوری، همان. گفته‌اند که ابن فارض این قصیده را بر اثر جذبه‌هایی که گاه‌گاه به او دست می‌داد، سرود و قصد داشت نام آن را «لَوایح الجنان و رَوایح الجنان» بگذارد. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید و به اشاره آن حضرت، قصیده را «نظم السلوک» نامید: جامی، همان. قصیده تائیه در حقیقت معراج‌نامه یا شرح احوال شاعر است و نمونه‌ای از احوال مشترک سالکان را در مراحل سلوک نشان می‌دهد: حلمی، ص ۱۸۱. ابن فارض در این قصیده مراتب عشق و احوال خود را با یکی از مریدان حقیقی یا خیالی خود در میان می‌گذارد: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، مدخل «ابن فارض» از اکرم جودی نعمتی.

وَ أَوْصَانِي النَّبِيِّ عَلَىٰ اخْتِيَارِي لِأُمَّتِهِ رِضَىٰ مِنْهُ بِحُكْمِي
وَ أَوْجَبَ لِي وِلَايَتَهُ عَلَيكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ

و پیغمبر به من وصیت فرمود چون من را برای داوری میان امتش برگزید و بدان رضایت داد.

ولایت خودش بر شما را، رسول خدا برای من نیز مقرر داشت در روز غدیر خم.

أبوالأسود از کسانی بود که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مصاحبت داشت؛ به همین دلیل قبیله بنی قشیر که ابوالاسود میان آنان زندگی می کرد، وی را سرزنش می کردند که چرا علی علیه السلام را دوست می دارد؟! ابوالاسود در جواب آنان این اشعار را سرود:

۱. يَقُولُ الْأَرْدَلُونَ بُنُو قُشَيْرٍ طِوَالَ الدَّهْرِ لَا تَسَىٰ عَلِيًّا
۲. فَقُلْتُ لَهُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ تَرْكِي مِنَ الْأَشْيَاءِ مَا يُحْصَىٰ عَلَيًّا
۳. أَحَبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَ عَبَّاسًا وَ حَمْزَةَ وَ الْوَصِيًّا^۱

۱. افراد پست بنی قشیر به من می گویند: عمری است که علی را فراموش نمی کنی؟!
۲. به آنان گفتم چگونه ترک کنم از اشیاء چیزی را که برتر محسوب می شود؟
۳. محمد را شدیداً دوست دارم و عباس و حمزه و وصی (علی) را [نیز شدیداً دوست دارم].

عبد الرحمان بن ذؤیب اسلمی نیز از کسانی بود که در سروده های خود به مقام وصایت علی علیه السلام تأکید کرد. ایشان از جمله کسانی بود که در جنگ صفین

۱. انباه الرواة علی أنباء النحاة، ج ۱، ص ۴؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۳.

شرکت داشت و درحالی که جراحات بسیاری برداشته بود، از جنگ بازگشت و این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

۱. أَلَا أَبْلَغُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ أَمَا لَكَ لَا تُتِيبُ إِلَى الصَّوَابِ
۲. أَكُلَّ الدَّهْرِ مَرْجُوسٌ لِعَيْرٍ تُحَارِبُ مَنْ يَقُومُ لَدَى الْكِتَابِ
۳. فَإِنْ تَسَلَّمَ وَتَبَقِيَ الدَّهْرُ يَوْمًا نَزُوكَ بِجَحْفَلٍ شَبَهِ الْهَضَابِ
۴. يَقُودُهُمُ الْوَصِيُّ إِلَيْكَ حَتَّى يَزُوكَ عَن عَوَائِكَ^۱ وَازْتِيَابِ
۵. وَإِلَّا فَالَّتِي جَزَيْتَ مِنَّا نَكُمُ صَرْبُ الْمُهَنْدِ بِالدُّوَابِ^۲

۱. هلا، به معاویه بن حرب پیام رسان و بازگو: تو را چه شده است که به راه راست باز نمی آیی؟
۲. آیا در تمامی روزگار، جز نگهبان قرآن کسی دیگر نیست که تو با او به پیکار برخیزی؟
۳. اگر سالم مانی و به روزگار، روزی امان یابی، ما با سپاهی گران چون ابرهای انبوه به دیدارت آییم.
۴. سپاهی که وصی پیامبر آنان را فرماندهی می کند تا تو را از پارس کردن و تردید خود باز دارد.
۵. وگرنه تجربه ای که از ما خواهی آزمود، ضرب شست سخت و هولناکی است که به شما نشان خواهیم داد.

۱. اسم «معاویه»؛ از عواء مشتق شده است؛ زیرا معاویه به آن سگی می گویند که با سگها عوعو (پارس) می کند. لذا عبدالرحمان بن ذؤیب اسلمی در این بیت، خطاب به معاویه، به آن اشاره می کند.

۲. وقعة صفین، ص ۳۹۰.

۸. بازگشت خورشید برای نماز علی علیه السلام

یکی از وقایع مهم و شگفت‌انگیز صدر اسلام که در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده، موضوع رد شمس (بازگشت خورشید) است. ابتدا باید دید این موضوع چیست و چقدر واقعیت دارد؟ حدیث رد شمس را که در بیشتر منابع معتبر اهل سنت وارد شده، از سه نفر روایت شده است:

۱. از حضرت علی علیه السلام روایت شده است: آن‌گاه که در خیبر بودیم، تمام شب را با مشرکان نبرد می‌کردیم. فردای آن شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جای آورد و پیش از نماز عصر، از شدت خستگی سر در دامن من گذاشت و خوابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به خواب بود تا آفتاب غروب کرد. هنگامی که از خواب برخاستم به عرض رسانیدم: «یا رسول الله نماز عصر را به جای نیاورده‌ام؛ به خاطر آن‌که حاضر نبودم شما را از خواب بیدار کنم». رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان اطلاع یافت، دست‌های مبارک را بالا برد و فرمود: «پروردگارا! بنده تو (علی) خودش را فدای پیغمبر تو قرار داد. اکنون آفتاب را باز گردان تا علی علیه السلام نماز عصرش را در وقتش ادا کند». علی علیه السلام فرمود: «طولی نکشید آفتاب برگشت؛ آنچنان‌که هنگام ادا کردن نماز عصر فرا رسید و خورشید با کمال درخشندگی در آسمان می‌درخشید. من از جای برخاستم و با کمال آسودگی وضو گرفتم و نماز عصر را به جای آوردم. پس از آن، خورشید غروب کرد».^۱

۲. از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است: یکی از روزها که وحی می‌شد، سر مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دامن حضرت علی علیه السلام بود و نزول وحی به طول

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۷۷۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۷۹.

انجامید تا نماز عصر علی علیه السلام قضا شد. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال وحی به حال عادی برگشت، از علی علیه السلام سؤال کرد: «آیا نماز عصر را به جای آورده‌ای؟» عرض کرد: «نه!» پیغمبر صلی الله علیه و آله به مقام کبریائی عرضه داشت: «پروردگارا! علی، حاجت تو و حاجت پیغمبرت را برآورد. اینک خورشید را برگردان، تا علی نماز عصرش را در وقت خود به جای آورد». دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد. خورشید بازگشت و علی علیه السلام نماز عصر را به جای آورد و پس از آن خورشید غروب کرد.

دولابی هم این حدیث را روایت کرده است.^۱

۳. از فاطمه، دختر علی علیه السلام نقل شده است: اسماء بنت عمیس ختَمَیْه به من گفت: در یکی از اوقات، حضرت علی علیه السلام همراه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. در آن هنگام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی نازل شد. شدت وحی به اندازه‌ای بود که حضرت امیر آن حضرت را به جامه‌اش پوشانید و به همین حال بود تا هنگامی که خورشید غروب کرد یا نزدیک به غروب کردن آن بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله به حال عادی برگشت و از علی علیه السلام پرسید: «آیا نماز گزارده‌ای؟» علی علیه السلام گفت: «خیر!» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بار پروردگارا! خورشید را برای علی بازگردان». خورشید بازگشت تا حدی که تابش آن، نیمی از مسجد را فرا گرفت!^۲

در نقل دیگر از اسماء بنت عمیس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در محل صهباء^۳ به جای آورد. پس از آن، علی علیه السلام را برای انجام مأموریتی

۱. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. قصص الانبياء، ثعلبی، ص ۳۴۰؛ مشکل الآثار، طحاوی، ج ۲، ص ۸.

۳. الصَّهْبَاءُ موضعی در خیبر است: النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۶۳.

گسیل داشت. علی علیه السلام عازم مأموریت شد و در بازگشت هنگامی رسید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز عصر را به جای آورده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع کسالت، سر در دامان علی علیه السلام گذاشت و خوابید. پیغمبر از علی علیه السلام سؤال فرمود: «آیا نماز عصر را به جای آورده‌ای؟» عرض کرد: «نه!» پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رد شمس دعا کرد... این واقعه در محل صهباء به وقوع پیوست.^۱

ابن حجر عسقلانی رد شمس را از کرامات آشکار حضرت علی علیه السلام می‌داند! وی می‌گوید: «این بدان جهت بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حین نزول وحی، سر در دامان علی علیه السلام گذاشت و سر از دامانش بر نداشت تا خورشید غروب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و دعایش به اجابت رسید و خورشید با آنکه غروب کرده بود، طلوع کرد».^۲

ابن حجر حدیث ردّ شمس را از جمله احادیثی می‌داند که طحاوی و قاضی در الشفاء و شیخ الاسلام ابوزرعه سند آن را صحیح دانسته‌اند تا آنجا که می‌گوید: سبط ابن جوزی اظهار داشته است که در باب ردّ شمس، حکایت بی‌سابقه‌ای است که گروهی از مشایخ عراقی ما آن را برای ما نقل کرده‌اند و گفته‌اند: ما خود گواه بودیم که ابومنصور مظفر بن اردشیر قباوی واعظ پس از نماز عصر، به منبر رفت و حدیث ردّ شمس را عنوان گفتار خود قرار داد و آن را با الفاظ دلنشین آرایش داد و در ضمن آن، به ذکر فضائل اهل بیت پرداخت. در این حال، ابر تاریکی چهره خورشید را پوشانید؛ به طوری که مردم پای منبر او گمان کردند خورشید غروب کرد. در این هنگام که ابومنصور روی منبر بود،

۱. نور الابصار، ص ۶۳؛ السیرة النبویه، زینی دحلان، ج ۲، ص ۲۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۷.

۲. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۸۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۷۶.

از جای برخاست و اشاره به خورشید کرد و ابیات زیر را سرود:

۱. لَا تَغْرِبِي يَا شَمْسُ حَتَّى يَنْقُضِيَ مَدْحِي لِصِنِّهِ الْمُصْطَفَىٰ وَ لِجَلِّهِ

۲. وَ اثْنِي عَنَّاكَ إِنْ أَرَدْتِ تَنَاءَهُ أُنْسِيَتْ يَوْمَكَ إِذْ رُدِدْتِ لِأَجْلِهِ

۳. إِنْ كَانَ لِلْمَوْلَىٰ وَقُوفُكَ فَلْيَكُنْ هَذَا الْوُقُوفُ لِخَيْلِهِ وَ لِزَجَلِهِ

۱. ای آفتاب لحظاتی آرام باش و غروب مکن، تا ستایش پسرعموی پیامبر و فرزندش را به پایان برم.

۲. اگر طالب شنیدن مدح و ستایش او هستی، عنان خود را برگردان و بشنو آنچه را برای مردم می گویم.

۳. آیا به یاد داری که یک روز، برای مولایم علی، درحالی که به غروب نزدیک شده بودی، توقف نمودی تا نماز عصرش را به جای آورد؟ بگذار توقف امروز تو نیز، به خاطر او و دوستانش باشد!

شاهدانی که از جریان باخبر بودند اظهار داشتند که طولی نکشید، ابر برطرف شد و چهره خورشید نمایان گشت!^۱

فخر رازی در «تفسیر کبیر»، ذیل تفسیر سوره کوثر، اظهار می دارد:

برای حضرت سلیمان یکبار ردّ شمس اتفاق افتاد. برای پیغمبر اکرم ﷺ هم ردّ شمس واقع شد و این در حالی بود که رسول خدا ﷺ سر در دامان علی ع گذاشته بود و به خواب رفته بود. هنگامی از خواب برخاست که آفتاب غروب کرده بود؛ به دعای رسول اکرم ﷺ خورشید باز گشت، تا علی ع نماز عصر را در هنگام خود به جای آورد.^۲

۱. تذکرة الخواص، ص ۹۵؛ نور الابصار، ص ۱۰۴؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۲۳.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۳۱۵.

علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی، متوفای ۱۲۹۳ هـ. ق گفته است: در این قضیه بود که حسان بن ثابت گفت:

يَا قَوْمَ مَنْ مِثْلُ عَلِيٍّ وَ قَدْ رُذِّتَ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ غَائِبٍ
أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ صِهْرِهِ وَ الْأَخُ لَا يَعْدِلُ بِالصَّاحِبِ^۱

ای مردم چه کسی مانند علی است؟! به درستی که خورشید بعد از غروب برای او بازگشت.

او برادر رسول خدا و دامادش است. علی به مقام برادری با پیامبر نائل آمده که هرگز مصاحب بودن کسی با پیامبر، با آن برابری نمی کند!^۲

خوارزمی در مناقب از مجاهد، آورده است که به ابن عباس گفته شد: «نظرت درباره علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟» گفت: «به خدا از یکی از ثقلین نام بردی! کسی که به دو قبله نماز خواند و دو بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد و سبطين به او داده شد؛ یعنی حسن و حسین علیهما السلام، و خورشید بعد از آنکه غروب کرده بود، دو بار برای او بازگشت».^۳ أبو عبدالله زرقانی مالکی، متوفای ۱۱۲۲ هـ. ق این حدیث را در شرح مواهب، ج ۵، صص ۱۱۳-۱۱۸ صحیح دانسته است.

لازم به ذکر است چنان که ابن عباس گفته است رد شمس برای حضرت علی علیه السلام دو بار صورت گرفته است، بار اول زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده که روایاتش گذشت و بار دوم چنان که امام محمد بن علی الباقر از پدرش از جد شهیدش

۱. ینابیع المودة، ص ۱۳۸.

۲. ارجح المطالب، ص ۶۸۶؛ بحر المناقب، صص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، صص ۵۳۷ و ۵۳۸.

۳. المناقب، ص ۳۲۹.

حسین بن علی علیه السلام نقل کرده، در زمانی بود که علی علیه السلام از جنگ نهروان باز می‌گشت؛ زیرا حضرت با یارانش وقتی به اوائل سرزمین بابل در ناحیه عراق رسیدند، وقت عصر بود. حضرت فرمود: «این سرزمین مورد غضب خداست و پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پیامبر نباید در آن نماز بخواند». جویریة بن مسهر عبدي گفت: صد سواره نظام بودیم که از علی علیه السلام تبعیت کردیم و حرکت نمودیم تا از سرزمین بابل گذشتیم. آفتاب غروب کرد. آن‌گاه حضرت فرمود: «اذان عصر بگویید». گفتیم: «آفتاب غروب کرده. الآن وقت نماز مغرب و عشاءست». آنجا امام دعا کردند آفتاب برگشت. ما نماز عصر را خواندیم و سپس نماز مغرب را خواندیم. آری علی علیه السلام آیه الله فی أرضه و سمائه است.^۱

۹. لقب ابوتراب

یکی از القاب علی علیه السلام ابوتراب است. عمرو بن عاص، معاویة بن ابوسفیان، حجاج بن یوسف ثقفی و دیگر معاندان علی علیه السلام، با هدف طعنه و تحقیر، آن حضرت را با لقب ابوتراب نام می‌بردند که یک نمونه آن را در گفت‌وگوی معاویة و عمرو بن عاص در منابع تاریخی چنین می‌خوانیم: روزی معاویة به عمرو گفت: «من هر وقت تو را می‌بینم خنده‌ام می‌گیرد!» عمرو گفت: «خنده‌ات برای چیست؟» معاویة گفت: «بیادم می‌آید روزی که ابوتراب در جنگ صفین به تو حمله کرد و تو از ترس نیزه او، خود را به زمین افکندی و عورت خود را نمایان ساختی!» عمرو گفت: «من از وضع تو بیشتر خنده‌ام می‌گیرد؛ روزی که علی علیه السلام تو را به مبارزه طلبید، نفس در سینه‌ات حبس شد، زبانت از دهان بیرون

۱. ینابیع المودة، ص ۱۳۸؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۳۹.

آمد و آب دهانت خشک شد و لرزه به اندامت افتاد و کاری از تو سر زد که ذکر آن ناخوشایند است!» معاویه گفت: «این همه که تو می‌گوئی واقعیت ندارد، چگونه من چنین ترسان می‌شدم در صورتی که قبیله عک و اشعر پیشاپیش من جان فدا بودند؟» عمرو گفت: «تو خود می‌دانی که جریان بیشتر از این بود که من گفتم؛ با وجود اینکه قبیله عک و اشعر پیشاپیش تو جنگ می‌کردند. معاویه گفت: «مطالب مزاح و شوخی، ما را به طرف جدّ و صراحت کشانید! وانگهی ترس و فرار از علی علیه السلام برای احدی ترس نیست!» عمرو گفت: «به خدا قسم ای معاویه! اگر تو در مقابل علی علیه السلام قرار می‌گرفتی، جرئت جنگیدن با او را نداشتی. اگر خود را دلیر و شجاع می‌دانی، می‌خواستی موقع مبارز طلبیدن علی علیه السلام با او روبه‌رو شوی!»^۱

نیز در تاریخ جنگ صفین آمده است: ابونوح همراه ذوالکلاع پیش عمرو بن عاص که نزد معاویه بود، رسیدند. در آن جمع دیگر کسان، از جمله عبدالله بن عمر نیز پیرامونش بودند و او مردم را به جنگ تشویق می‌کرد؛ چون آن دو نزدیک جمع ایستادند، ذوالکلاع گفت: «ای اباعبدالله، آیا می‌خواهی فردی خیراندیش و خردمند و دلسوز گزارشی راستین از عمّار بن یاسر به تو دهد؟» عمرو گفت: «او کیست؟» گفت: «او، این عموزاده من باشد که از مردم کوفه است.» عمرو گفت: «من در چهره او سیمای ابوتراب را می‌بینم.» ابونوح گفت: «از چهره من (لمعان) سیمای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش می‌تابد و بر رخسار تو (کدورت) چهره ابوجهل و نقش فرعون نشسته است.» بی‌درنگ ابوعور برخاست

۱. المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۳۸؛ وقعة صفین، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۳.

و شمشیرش را از نیام کشید و گفت: «نبینم که این دروغ‌زن فرومایه با چهره‌ای که نشان از سیمای ابوتراب دارد، میان ما در ایستد و به گستاخی، رویاروی، دشنامان دهد». ذو الکلاع گفت: «به خدا سوگند می‌خورم که اگر دستت را بر او بگشایی بینی تو را با شمشیر بر گیرم. این، عموزاده من و در حمایت من است و من با او پیمانی بر گرفته و او را نزد شما آورده‌ام تا شما را از آنچه درگیر آن هستید آگاه سازد». عمرو بن عاص به وی گفت: «ای ابانوح خدا را به یادت آرم که با ما جز راست‌نگویی و دروغی برای ما نپردازی. آیا عمّار بن یاسر در میان شماست؟» ابونوح به وی گفت: «من در این باره خبری به تو ندهم».^۱

«همچنین مردی از بنی‌کلب که با معاویه بود، به هجو کردن عراقیان پرداخت

و ایشان را چنین نکوهش کرد:

۱. لَقَدْ صَلَّتَ مَعَاشِرُ مِنْ نِزَارٍ إِذَا انْقَادُوا لِلْمِثْلِ أَبِي تَرَابٍ
۲. وَإِنَّهُمْ وَبَيْعَتُهُمْ عَلِيًّا كَوَاشِمَةَ التَّغْضُنِ بِالْخِصَابِ
۳. تُزْرِيَنَّ مِنْ سَفَاهَتِهَا يَدَيْهَا وَتُخْسِرُ بِالْيَدَيْنِ عَنِ النَّقَابِ
۴. فَإِيَّاكُمْ وَ دَاهِيَةَ ثَنُودَا تَسِيرُ إِلَيْكُمْ تَحْتَ الْعُقَابِ
۵. إِذَا هَشُّوا سَمِعْتَ لِحَافَتِهِمْ دَوِيًّا مِثْلَ تَصْفِيْقِ السَّحَابِ
۶. يُجِيبُونَ الصَّرِيحَ إِذَا دَعَاهُمْ إِلَى طَعْنِ الْقَوَارِسِ بِالْحِرَابِ
۷. عَلَيْهِمْ كُلُّ سَابِغَةٍ دِلَاصٍ وَ أُبَيْضَ صَارِمٍ مِثْلَ الشَّهَابِ^۲

۱. وقعة صفین، ص ۳۳۴.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۱. گروهی از بنی نزار که سر به فرمان کسی چون ابوتراب سپردند، گمراه شدند.
۲. داستان ایشان و بیعت آنان با علی به داستان زن آرایشگری می ماند که پوست چهره را به غازه تباہ کند.
۳. از بی خردی دست های خویش را می آراید و هم به دو دست خویش نقاب از چهره کریه بر می گیرد.
۴. از هشیار زیرکی (معاویه) که در زیر پرچم عقاب نشان بر شما می تازد، برحذر باشید!
۵. چون هجوم آرند از صدای سم مرکبشان بانگی چون هرآی رعد از برخورد ابرها بشنوی.
۶. چون منادی جنگ ایشان را به پیکار و نیزه زنی با سواران بخواند، بی درنگ پاسخش گویند.
۷. زره های آهنین حلقه در حلقه پوشیده اند و تیغ های برآن درخشنده ای چون شهاب به کف دارند.

این در حالی است که وصف ابوتراب را رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یک واقعه تاریخی به مولا علی علیه السلام نسبت دادند و این به منزله فضیلت برای آن حضرت بود. از ابن عباس روایت شده است: چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار عقد برادری منعقد کرد، ولی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی را برادر قرار نداد، آن حضرت ناراحت شد و از آنجا خشمناک بیرون رفت تا رسید به جدولی که در زمین آنجا بود. دست مبارک را زیر سر نهاد و خوابید. باد روی مبارکش را غبار آلوده ساخت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جست و جوی علی علیه السلام بود، آنجا وی را یافت گرد و غبار از روی آن جناب پاک کرد. گفت:

برخیز! چنین صلاح دیدی که ابوتراب باشی؟! آیا بر من غضب کردی که من میان مهاجر و انصار برادری قرار دادم، ولی میان تو و یکی از آنها عقد اخوت

برقرار نکردم؟ بدان که تو برادر من هستی! آیا تو راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود. بدان و آگاه باش که هر کس تو را دوست بدارد، امن و ایمان بگردد او درمی آیند و با ایمان از همه سختی‌ها ایمن می‌گردد و هر کس تو را دشمن بدارد، حق سبحانه و تعالی بمیراند او را همانند مردن زمان جاهلیت»^۱.

۱۰. علی علیه السلام نبأ عظیم

اصبغ بن نباته می‌گوید که علی علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ إِنِّي أَنَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حِينَ أَقِفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَأَقُولُ هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ ...^۲

قسم به خدا نبأ عظیم من هستم که آنها در آن اختلاف دارند، اما به زودی خواهند دانست هنگامی که میان بهشت و جهنم می‌ایستم و می‌گویم: این برای من و این برای تو... .

عونی^۳ در این باره چنین سروده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ كَفَاكَ أَنْ سَمَّاكَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ عَظِيمًا
إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ وَالَاكُمْ وَالَى إِلَهَ الْوَاحِدِ الْقَيُّومِ^۴

۱. حموینی در فرائد السمطين (مخطوط)، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۶، ص ۴۶۷.

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۵۶۴.

۳. ابومحمد، طلحة بن عبيدالله بن ابي عون غسانی عونی، از شعرای قرن چهارم است. نام عونی معروف

و اشعارش به هر مرز و بوم بر سر زبان‌ها مشهور و لطائف سروده‌هایش زینت بخش کتب ادبی است.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۸؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۳، ص ۴۸۷؛ مناقب آل أبي طالب ابن

شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۰.

ای نبأ عظیم! برای تو کافی است که پروردگارت تو را در قرآن، بزرگ
شمرده است.

من به درستی می‌دانم که هر کس ولایت تو را داشته باشد، به تحقیق ولایت
خدای قیوم را پذیرفته است!

تفسیر نبأ عظیم به وجود مطهر علی علیه السلام، علاوه بر منابع شیعه، در کتب
اهل سنت نیز نقل شده است. حاکم نیشابوری در تفسیرش گفته است: مراد از
﴿التَّبَا الْعَظِيمِ﴾ قرآن است؛ چراکه مردم در آن اختلاف نمودند: بعضی آن را
سحر و بعضی شعر و برخی دیگر آن را کهانت دانستند! و نیز گفته شده است
که منظور از «نبأ عظیم» نبوت محمد صلی الله علیه و آله است. آنان می‌گفتند: این چه حادثه‌ای
است که رخ داده است: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾؛ «از اینکه بیم دهنده‌ای
از جنس خودشان به سوی آنان آمده تعجب کردند». سپس حاکم می‌گوید:
«البته شیعه می‌گوید: ﴿التَّبَا الْعَظِيمِ﴾ علی علیه السلام است؛ گوینده‌ای در این باره
گفته است:

هُوَ التَّبَا الْعَظِيمُ وَفُلْكَ نُوْحٍ وَبَابُ اللَّهِ وَانْقَطَعَ الْخِطَابُ^۲

اوست «نبأ عظیم» و کشتی نوح و در «رحمت» خداوند و هرگونه سخنی
تمام است.

۱. ص: ۴.

۲. مرحوم علامه امینی این شعر را از ناشی صغیر که مولود ۲۷۱ هـ. ق. و متوفای ۳۶۵ هـ. ق. آورده است:

يقولُ لقد نجوتُ باهل بيت بهم يصلی لظى وَ بهم یشابُ
همُ النبأُ العظیمُ وَ فُلْكَ نوح وَ بابُ اللَّهِ وَ انقطع الخِطابُ

الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۴، ص ۴۳.

حاکم حَسْكَانِي نیز در شواهد التنزیل آورده است: ...عبدالله بن حَمَاد انصاری از اَبان بن تَغَلِب نقل کرد که وی گفت: از اَبوجعفر امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه **«عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»** پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: «مراد از **«النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»** علی علیه السلام است؛ زیرا در ایشان اختلاف نمودند؛ چون کسی در رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف نداشت»^۱.
ابن شهر آشوب به همراه چند روایت از تفسیر قطان در زمینه عنوان **«إِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ»**^۲ از سَدِّي، از عبد خیر، ایشان هم از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

روزی صَخْر بن حَرْب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت: «امر رهبریت بعد از شما بر عهده کیست؟» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امر رهبریت بر عهده کسی است که او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است!» آنجا بود که خداوند **«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»** را نازل کرد؛ یعنی اهل مکه از تو درباره خلافت علی علیه السلام می پرسند: **«عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»**؛ برخی از آنان ولایت او را قبول می کنند و برخی دیگر تکذیب می نمایند. **«كَلَّا سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ»**؛ «نه چنین است به زودی خواهند دانست! سپس باز هم نه چنین است به زودی خواهند دانست» این آیه رد بر آنان است چراکه به زودی خواهند دانست که خلافت علی علیه السلام حق است؛ زیرا در قبرشان از آنان خواهند پرسید مرده‌ای در شرق و غرب و خشکی و دریا نخواهد ماند، مگر اینکه فرشته نکیر و منکر از آنان می پرسند: **«مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ!»**^۳.

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۴۱۸.

علاوه بر شواهد گذشته جای شگفتی است که نبأ عظیم بودن علی علیه السلام در لسان سرسخت‌ترین دشمنان علی علیه السلام نیز آمده است! عمرو بن عاص در قصیده جَلَجَلِیَه خطاب به معاویه می‌گوید:

۱. فَلَوْلَا مُؤَاوَزَتِي لِمَ تَطْعُ و لَوْلَا وُجُودِي لِمَ تُقْبَلُ
۲. وَ لَوْلَايَ كُنْتَ كَمِثْلِ النِّسَاءِ تُعَافَى الخُرُوجَ مِنَ المَنْزَلِ
۳. نَصْرِنَاكَ مِنَ جَهْلِنَا يَا بَنَ هِنْدَ عَلَى النَّبَأِ الأَعْظَمِ الأَفْضَلِ
۴. وَ حَيْثُ رَفَعْنَاكَ فَوْقَ الرُّؤْسِ نَزَلْنَا إِلَى أَسْفَلِ الأَسْفَلِ^۱

۱. اگر من وزیر و مشاور تو نبودم، هیچ‌گاه مردم از تو اطاعت نمی‌کردند و بدون وجود من تو را نمی‌پذیرفتند.
۲. اگر من نبودم تو همانند زنان در خانه می‌نشستی و از منزلت خارج نمی‌شدی.
۳. ای پسر هند! ما از روی نادانی تو را در برابر «نبأ عظیم» و بهترین انسان‌ها (علی ابن ابی طالب) یاری کردیم.
۴. و هنگامی که تو را بالای سر مردم و در رأس امور قرار دادیم، خود از پستی به پایین‌ترین درجات رفتیم و به اسفل السافلین فرو افتادیم.

۱۱. علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و واجب التعظیم

یکی از موضوعات مورد بحث درباره شخصیت علی علیه السلام این است که آیا علی بن ابی طالب علیه السلام جزء اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است یا خیر؟ دیدگاه شیعه و بیشتر اهل سنت این است که علی علیه السلام جزء اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. در این بخش به دو

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۱۷۴.

سند از اسناد بسیاری که دیدگاه اهل سنت را بازگو کرده است، اشاره می‌کنیم:
 فخر رازی در تفسیر کبیر، ابتدا چندین حدیث را از زمخشری نقل کرده، سپس نتیجه می‌گیرد که علی ع جزء اهل بیت پیامبر ص است و محبت و تکریم و احترامش واجب است. وی روایات را چنین آورده است:

عن النبي ص أنه قال: من مات على حب آل محمد مات شهيدا ألا و من مات على حب آل محمد مات مغفورا له، ألا و من مات على حب آل محمد مات تائبا، ألا و من مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الإيمان، ألا و من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير، ألا و من مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى بيت زوجها، ألا و من مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان إلى الجنة، ألا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، ألا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة، ألا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه آيس من رحمة الله، ألا و من مات على بغض آل محمد مات كافرا، ألا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة.

وی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...﴾**^۱ بعد از نقل روایات فوق از زمخشری می‌گوید: پس ثابت شد که این چهار نفر (علی، فاطمه، حسن و حسین ع) خویشاوندان رسول خدا ص هستند و وقتی این معنا ثابت شد، واجب می‌شود که این چهار نفر را مخصوص به مزیت و عظمت بدانیم. دلایل مختلفی به این موضوع دلالت دارد:

اولاً: در روایات قبل گذشت که آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که برگشت امرشان به اوست، پس کسانی که ارتباطشان محکم‌تر و کامل‌تر باشد، «آل» محسوب می‌شوند و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است. بنابراین لازم است که آنها را «آل پیامبر» بدانیم.

ثانیاً: شک نیست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را دوست می‌داشت و درباره او فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا»؛ «فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد، مرا آزار داده است!» و با احادیث متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده که او علی، حسن و حسین علیهم السلام را دوست می‌داشت و هنگامی که این معنا ثابت شود، محبت آنها بر تمام امت واجب است؛ چون خداوند فرموده است: ﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱؛ «از او پیروی کنید تا هدایت شوید».

همچنین فرموده است: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾^۲؛ کسانی که فرمان او را مخالفت می‌کنند، از عذاب الهی بترسند. نیز فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۳؛ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد. همچنین فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۴؛ برای شما در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکویی بود.

۱. اعراف: ۱۵۸.

۲. نور: ۶۳.

۳. آل عمران: ۳۱.

۴. احزاب: ۲۱.

ثالثاً: دعا برای «آل» افتخار بزرگی است. لذا این دعا، خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل محمد ﷺ دیده نشده است. بنابراین همه این دلایل نشان می‌دهد که محبت آل محمد ﷺ واجب است. سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این باره با اشعار معروف شافعی پایان می‌دهد که گفته است:

۱. يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِيٍّ وَ اهْتَفِ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

۲. سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِيٍّ فَيضاً كَمَا نَظَّمَ الْفَرَاتُ الْفَائِضِ

۳. إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ السَّقْلَانُ إِنِّي رَافِضِي!!

۱. ای سواری که عازم حج هستی، در مُحَصَّب (آنجا که در نزدیکی منا ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست)، بایست و فریاد بزَن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند یا در حال حرکت.

۲. فریاد بزَن به هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می‌شوند.

۳. آری فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد ﷺ [به زعم باطل شما] رَفْض و

خروج از دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.^۱

سند دوم مربوط به عمرو بن عاص است که در قصیده جلجلیه بعد از بیان مبسوط در خصوص نصب علی عليه السلام به عنوان خلیفه مسلمین در روز غدیر خم و لزوم پذیرش ولایت و محبت آن حضرت، از زبان پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید:

۱. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۷، ص ۵۹۶.

و لا تَتَّقُوا الْعَهْدَ مِنْ عِتْرَتِي فَقَاطِعُهُمْ، بِي لَمْ يُوصَلْ^۱

ای مردم! پیمانی را که نسبت به عترت من بسته‌اید، نشکنید که هر کس از پیروی آن‌ها جدا شود، در آخرت به من دسترسی نخواهد داشت.

۱۲. ایثار علی علیه السلام و نزول سوره هل اتی

علما و مفسران شیعه و سنی در تفسیر سوره دهر، یکی از ویژگی‌های علی بن ابی‌طالب علیه السلام را ایثارگری آن حضرت دانسته‌اند. در شأن نزول این سوره از ابن عباس نقل شده است: امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران کودکی بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران عیادتشان کردند. همراهان پیغمبر به علی علیه السلام گفتند: «یا ابا الحسن خوب است برای فرزندان نذر کنی». علی و فاطمه علیهما السلام و کنیزشان فضه، نذر کردند که هرگاه دو فرزندشان از بیماری بهبود یابند، سه روز پیاپی روزه بگیرند. چون آنان از بیماری بهبودی یافته، بستر را ترک گفتند، علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع (من) جو، قرض گرفت. فاطمه علیهما السلام یک صاع آن را آسیاب کرد و به تعداد [روزه‌داران]، پنج قرص نان پخت. هنگام افطار در مقابل آنان نهاد تا افطار کنند. ناگاه سائلی بر در خانه ایستاده، گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ مُسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ.

درود بر شما ای خاندان محمد، بینوایی از بینوایان مسلمینم. مرا اطعام کنید خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند.

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۱۷۴.

در این موقع همه، نان‌های خود را به او دادند و چیزی جز آب نچشیده، شب را روزه‌دار صبح کردند. وقتی روز دوم را به آخر رساندند، فاطمه علیها السلام یک صاع آن را آسیاب کرد و به تعداد [روزه داران] پنج قرص نان پخت و هنگام افطار در مقابل آنان نهاد تا افطار کنند که یتیمی بر در خانه ایستاد. باز او را بر خود مقدم داشتند و روز سوم اسیری بر آنها وارد شد و مانند روزهای قبل با او نیز همان رفتار را کردند؛ چون صبح [روز چهارم] فرا رسید، علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و متوجه منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. هنگامی که پیغمبر آنها را دید که از شدت گرسنگی به خود می‌لرزیدند، گفت: «ما أَشَدَّ ما يَسُوؤُنِي ما أَرَى بِكُمْ»؛ «بسیار ناراحت می‌شوم که شما را بدین حالت می‌بینم».

آن‌گاه برخاست و با آنها به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفت و وی را در محراب عبادتش دید: شکم بر پشت چسبیده و حدقه‌ها، در گودی چشم فرو رفته، او را این منظره بسیار ناگوار آمد. ناگاه جبرئیل فرود آمده، گفت: بگیر این را ای محمد! تو را از ناحیه اهل بیت گوارا باد: پس سوره (دهر) را بر او فرو خواند.

موضوع ایثار علی و فاطمه علیهما السلام (همین روایت که از ابن عباس نقل شد) در بسیاری از منابع توسط علمای اهل سنت نقل شده است؛ از جمله منابع ذیل:

۱. «ابوجعفر اسکافی» متوفای ۲۴۰ هـ.ق، در رساله‌ای که در ردّ جاحظ نوشته، گوید: «ما تردید نداریم که احدی از صحابه پیغمبر برتر از علی بن ابی طالب علیه السلام نیست ... [تا آنجا که گوید]: اما انفاق علی علیه السلام، متناسب با حال و وضع درویشی‌اش بود و او کسی بود که در راه خدا مسکین و یتیم و اسیر را غذا داد و درباره او و همسر و دو فرزندانش یک سوره کامل نازل شده است».^۱

۱. نقض العثمانیة، ص ۳۱۸.

۲. «حکیم ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی» که تا سال ۲۸۵ هـ. ق در قید حیات بود، آن را در کتاب خود، «نوادر الاصول»، صفحه ۶۴ آورده است.
۳. «شهاب الدین ابن عبدربه مالکی» متوفای ۳۲۸ هـ. ق حدیث احتجاج مأمون، خلیفه عباسی را با چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آنجا می گوید: «مأمون گفت: «یا اسحاق! آیا قرآن می خوانی؟» گفتیم: «بلی» گفت: «برای من بخوان». «من هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» خواندم تا رسیدم به «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً» تا قول خدای تعالی: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً» مأمون گفت: «درباره چه کسی این آیات فرود آمده؟» گفتیم: «درباره علی علیه السلام». گفت: «آیا تو می دانی وقتی علی علیه السلام مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کرد. «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» گفت؟ و آیا شنیده ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند، چنان که از علی علیه السلام توصیف کرده است؟» گفتیم: «نه». گفت: «راست گفتی»؛ زیرا خدای بزرگ سیرت و احوال علی را می دانست. ای اسحاق آیا تو آن ده نفر (عشره مبشره) را از اهل بهشت می دانی؟» گفتیم: «بلی یا امیرالمؤمنین». گفت: «آیا اگر کسی بگوید به خدا قسم نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه و نمی دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه، آیا نزد تو کافر است؟» گفتیم: «پناه می برم به خدا؟» گفت: «اگر او بگوید من نمی دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟» گفتیم: «بلی».^۲
۴. «ابوسالم محمد بن طلحه شافعی» متوفای ۶۵۲ هـ. ق در «مطالب السئول»،

۱. کفایة الطالب، ص ۳۴۵.

۲ عقدالفرید، ج ۳، صص ۴۲ - ۴۷.

صفحه ۳۱ پس از ذکر حدیث، گوید: «امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی و غیر از او ائمه تفسیر، این حدیث را روایت کرده‌اند». آن‌گاه گفته است: «چه عبادتی از این بهتر و چه منقبت و فضیلتی بالاتر از اطعام طعام، با نیاز شدید نسبت به آن، می‌توان یافت و هرگاه چنین نبود، این داستان تا این درجه عظمت پیدا نمی‌کرد و ارزشش بالا نمی‌گرفت و خدای بزرگ درباره آن به رسولش آیات قرآن فرو نمی‌فرستاد». همچنین وی شعری سروده که در صفحه ۸ کتابش آورده است:

۱. هُمُ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى لِمَعْتَصِمٍ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالِ

۲. مَنَاقِبِ فِي الشُّورَى وَ سُوْرَةِ هَلْ أَتَى وَ فِي سُوْرَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي

۳. وَ هُمُ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى قَوْدَادُهُمْ عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْجَالِ

۱. آنان برای کسی که بدان‌ها متوسل شود، دستاویزهای محکم‌اند که مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است.

۲. مناقب و فضائلی که در سوره شوری و هل اُتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن می‌شناسند.

۳. آنان اهل بیت مصطفی می‌باشند و دوستی آنها به حکم الهی در منشور قرآن بر همه مردم الزامی است.

۵. ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ.ق، در «تذکره» خود از طریق بغوی و ثعلبی آن را نقل کرده و بر جدش، ابن جوزی، که آن را در ردیف حدیث‌های مجعول می‌شمرده، ایراد گرفته و پس از آنکه سندش را از ضعف پیراسته، گوید: «من از سخن جدم و از انکاری که او از این حدیث کرده در

شگفتم». همچنین در کتاب «المنتخب» گوید: «ای دانشمندان علم دین، آیا می‌دانید چرا علی و فاطمه علیها السلام ایثار کردند و اجازه دادند آن دو کودک، حسن و حسین علیهم السلام، با وجود گرسنگی، ایثار کنند؟ آیا رمز این مطلب بر آنان پوشیده بود؟ این کار نسبت به آن دو کودک دلیلی نداشت، مگر آنکه قبلاً نیروی شکیب آنها را آزموده باشند، و گرنه شاخسارهای درخت رحمت الهی و پاره‌های تن فاطمه علیها السلام را این چنین آزرده نمی‌ساختند.^۱

۶. عزالدین عبدالحمید مشهور به ابن ابی‌الحدید متوفای ۶۵۵ هـ.ق در شرح نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۵۷.

۷. حافظ ابو عبدالله کنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ.ق در «الکفایه»، صفحه ۲۰۱، وی پس از ذکر حدیث گوید: حافظ ابو عبدالله حمیدی در فوائدش چنین روایت کرده و ابن جریر طبری در سبب نزول هل اتی از این گسترده‌تر، روایت کرده است: من شنیده‌ام حافظ علامه ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن معروف به ابن صلاح در درس تفسیر سوره هل اتی این حدیث را مطرح کرده و درباره آن گفته است:

این سائلان فرشتگان خدای رب العالمین بودند و منظور از آن امتحانی برای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. و در مکه از شیخ حرم، بشیر تبریزی، در درس تفسیر شنیدم که می‌گفت: سائل اول جبرئیل و سائل دوم، میکائیل و سائل سوم، اسرافیل بوده است.

۸. نظام‌الدین قمی نیشابوری در تفسیرش (غرائب القرآن)^۲ گوید:

۱. تذکرة الخواص، صص ۳۱۳ - ۳۱۶.

۲. حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۱۱۲.

واقعی در البسیط و زمخشری در کشاف حدیث را ذکر کرده‌اند و مورد اتفاق امامیه است که تمام این سوره، درباره اهل بیت پیغمبر ﷺ، مخصوصاً آیات مورد بحث، نازل شده است. آن‌گاه حدیث اطعام طعام را نقل کرده و گفته است: روایت شده سائل در این شب‌ها، جبرئیل بود. و بدین وسیله می‌خواست، آنها را به اذن خداوند، بیازماید.

۱۳. علی علیه السلام اهل بهشت

در روایتی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أنا أول أربعة يدخلون الجنة: أنا، وأنت، والحسن، والحسين وذرارينا خلف
ظهورنا وأزواجنا خلف ذرارينا، وشیعتنا عن أبائنا وعن شائِلنا.^۱
من اولین نفر از چهار نفرم که وارد بهشت می‌شوند: من، تو، حسن، حسین و
ذریه ما پشت سر ما و زنان ما پشت سر ذریه ما و شیعیان از جانب راست و چپ
ما قرار می‌گیرند!

این روایت را تعدادی از اندیشمندان نقل کرده‌اند؛ از جمله: هیشمی در مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۱۷۴، چاپ مکتبه القدسی قاهره؛ گنجی شافعی در کفایة الطالب، صفحه ۱۸۴، چاپ الغری؛ خوارزمی در مقتل الحسین، صفحه ۱۰۸، چاپ الغری؛ بدخشی در مفتاح النجا، صفحه ۱۵، مخطوط؛ شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینایع المودة، صفحه ۲۶۹، چاپ اسلامبول؛ شبلنجی در نور الأبصار، صفحه ۱۴۴، چاپ مصر.

۱. المعجم الكبير، للطبرانی، ج ۳، صص ۴۱ و ۱۰۳.

۱۴. علی علیه السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر قابل قیاس با دیگران

مفسران اجماع کرده‌اند بر اینکه در آیه ۶۱ آل عمران ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ منظور از ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ امام حسن و امام حسین علیهما السلام و منظور از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ علی علیه السلام است که خداوند متعال آن حضرت را نفس محمد صلی الله علیه و آله به شمار آورده است و منظور از مساوات این است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکمل الناس و اولی به تصرف برای همه مردم بوده، پس علی علیه السلام نیز اکمل الناس و اولی به تصرف برای همه مردم بوده است. این آیه برترین دلیل بر علو رتبه امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

موضوع مساوات علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و رفیع بودن جایگاه ایشان نزد خداوند در اشعار قرن اول نیز منعکس شده است. در تاریخ جنگ صفین نقل شده است که ابن جعیل از زبان معاویه خطاب به علی علیه السلام اشعاری سرود و معاویه طی یک نامه آن را به علی علیه السلام فرستاد. حضرت وقتی نامه را خواندند، به نجاشی که یکی از افراد قبیله بنی حارث بن کعب بود، گفت: ابن جعیل شاعر مردم شام است و تو شاعر عراقی؛ به این مرد پاسخ بده. ایشان در جوابش این اشعار را سرود:

۱. دَعَنْ يَا مُعَاوِيَةَ مَا لَنْ يَكُونَا فَقَدْ حَقَّقَ اللَّهُ مَا تَخَذَرُونَا

۲. أَتَاكُمْ عَلِيٌّ بِأَهْلِ الْجِجَارِ وَ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَمَا تَصْنَعُونَا

۳. جَعَلْتُمْ عَلِيًّا وَ أَشْيَاعَهُ نَظِيرَ ابْنِ هِنْدٍ أَلَا تَسْتَحُونَا

۱. الکشف و البیان، ص ۲۱۶؛ تفسیر سوره تحریم، آیه ۴؛ حلیة الاولیا، ج ۱، ص ۶۶؛ کفایة الطالب،

۴. إلی أَوْلِ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ صِنُو الرَّسُولِ مِنَ الْعَالَمِينَ

۵. صِهْرُ الرَّسُولِ وَ مَنْ مِثْلُهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ يُشِيبُ الْقُرُونَا

۱. ای معاویه آنچه را شدنی نیست رها کن؛ به درستی که خداوند آنچه ما را از آن پرهیز می‌دادید (جنگ) تحقق بخشید.

۲. علی اهل حجاز و عراق را به جنگ شما آورده [با این همه] چه چیزی با ما می‌توانید انجام دهید؟!

۳. آیا علی و پیروانش را مانند پسر هند شمردید؟ شرم نمی‌کنید؟

۴. با سرآمد مردمان پس از پیامبر و همگن رسول از میان تمام جهانیان.

۵. و داماد پیامبر و کسی که درست به او ماند، در آن روزها که موی فرق‌ها [در غزوات از ترس] سفید می‌شد. [دلآوری‌ها کرده] چنین قیاسی کردید؟

۱۵. شجاعت و شمشیر بران علی علیه السلام

یکی از ویژگی‌های رهبر جامعه نزد همه مردم دنیا شجاعت است. رهبران ترسو همواره باعث شکست و سرافکنندگی مردم بوده‌اند. اهمیت این مسئله در دوران‌هایی مثل صدر اسلام که رهبران جامعه می‌بایست در جنگ‌ها حضور فیزیکی می‌داشتند و از نزدیک فرماندهی لشکر را عهده‌دار می‌شدند، صد چندان می‌شود. مطالعه تاریخ زندگی امام علی علیه السلام نشان می‌دهد که شجاعت و شهامت آن حضرت، در نظر دوست و دشمن، از مسلمات تاریخی است. به برخی از اظهارات دوستان و دشمنان علی علیه السلام درباره شجاعت ایشان در جنگ‌های مختلف اشاره می‌شود:

الف) جنگ بدر

ماجرای جنگ بدر و شجاعت علی علیه السلام در آن نیز از مسلمات تاریخی است که چند نفر آن را نقل کرده‌اند:

یک- مُصْعَبُ بْنُ سَعْدٍ از پدرش سعد بن ابی وقاص نقل کرد که معاویه از من پرسید: «علی علیه السلام را دوست داری؟» گفتم: چگونه دوست نداشته باشم درحالی که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست و به درستی که در روز بدر علی علیه السلام را در حال مبارزه دیدم که بانگ برمی آورد و می گفت:

بازِلُ عَامِرِ بْنِ حَدِيثُ سِنِّي سَنَحْنَحُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي

لِئَلْ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي

همانند شتر دو ساله‌ای هستم که قوی و شجاع باشد. تازه جوان هستم که شب را بیدار می‌مانم، گویا جن زده هستم. مادرم برای مانند این کار مرا زائیده است. گفت: علی علیه السلام بازنگشت مگر اینکه شمشیرش از خون دشمن آغشته شد. شیخ سلیمان بلخی قندوزی این حدیث را از طریق ابن مغازلی و موفّق بن احمد نقل نموده، ولی اشعار را با اضافاتی چنین نقل نموده است:

قَدْ عَرَفَ الْحَرْبُ الْعَوَانَ إِئْتِي بِبازِلُ عَامِرِ بْنِ حَدِيثُ سِنِّي سَنَحْنَحُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي

لِئَلْ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي مَا تَنْقِمُ الْحَرْبُ الْعَوَانَ مِنِّي سَمِعَمَعَ كَأَنِّي مِنْ جِنِّي^۱

جنگ پی‌درپی و سخت، دانست که من تازه‌جوان، اما قوی‌بنیه و نیرومندم. شب

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۵۹؛ المناقب، خوارزمی، ص ۹۵؛ الفائق، زمخشری، ج ۱، ص ۸۸؛ احقاق

الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۳۵۶؛ ینابیع المودة، ص ۵۰.

بیداری می‌کشم، مانند اینکه جن زده هستم. مادرم برای مانند این کار مرا زائیده است. جنگ پی‌درپی و سخت با من چه خواهد کرد. سَمَعَمَع (ترسناک) هستم، گویا از جن می‌باشم.

دو- محمد بن اسحاق از عُرْوَةَ بِنِ زُبَیْرٍ چنین حدیث کند: «علیؑ در جنگ بدر ولید بن عُبَیْهَ بِنِ رَبِیعَه را کشت و دیدم که به سوی طُعَیْمَةَ بِنِ نُوْفَلٍ رفت و او را با نیزه از پای درآورد و فرمود: به خدا پس از امروز دیگر تو درباره خدا هرگز با ما ستیزه نخواهی کرد».^۲ (یعنی دیگر زنده نخواهی ماند).

عبدالرزاق از زُهْرَى روایت می‌کند که گفت: چون رسول خدا ﷺ دانست که نُوْفَلِ بِنِ خُوَیْلِدٍ [در میان لشکر مشرکین] به منطقه بدر آمده، گفت: «بار خدایا مرا از نوفل بن خویلد آسوده ساز». پس چون قریش پراکنده شدند، علیؑ نُوْفَلِ را [در میان معرکه] دید که همچنان سرگردان و حیران ایستاده و نمی‌داند چه کند. بر او حمله کرد و با شمشیر ضربتی به او زد. [او سپر گرفت] و شمشیر به سپر فرو رفت. پس آن حضرت شمشیر را از میان سپر بیرون کشید و به ساق بالای پایش زد و با اینکه زره او دامن بلند بود و روی رانش را گرفته بود، آن را برید [و پایش را قطع کرد] و به دنبال آن او را کشت و چون نزد پیغمبر ﷺ بازگشت، شنید که آن حضرت می‌فرماید: «کیست که از نُوْفَلِ بِنِ خُوَیْلِدِ اطلاع داشته باشد [و بداند که بر سر او چه آمده؟]». علیؑ عرض کرد: «ای رسول خدا ﷺ من او را کشتم». پیغمبر ﷺ [که این مژده را شنید] تکبیر گفت و فرمود: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

۱. طُعَیْمَةَ بِنِ عَدَى بِنِ نُوْفَلِ برادر طُعَمَه از سرکردگان کفار بود.

۲. السیرة النبویة و أخبار الخلفاء، ص ۱۷۵.

أَجَابَ دَعْوَتِي فِيهِ؛ «سپاس خداوندی را که خواسته مرا درباره او انجام داد [و خیال مرا آسوده کرد]».^۱

درباره کردار علی علیه السلام و شجاعتی که از وی در جنگ بدر پدیدار شد، اُسَیدِ بنِ اَبیِ ایاس (یکی از مشرکان مکه) اشعار ذیل را می گفت و مشرکان قریش را بر علی علیه السلام می شورانید.

۱. فِي كُلِّ مَجْمَعٍ غَايَةً أَخْرَاكُمْ جَدَعُ أَبْرَ عَلَى الْمَذَاكِي الْقَرَحِ
۲. لِلَّهِ دَرْكُمُ أَلَمَّا تَنْصِفُوا قَدْ يُنْصِفُ الْحُرُّ الْكَرِيمُ وَيَسْتَجِي
۳. هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الَّذِي أَنْفَاكُمْ ذَبْحًا وَ فِتْلَةَ قَعَصَةٍ لَمْ تُذْبِحْ
۴. أَغْطُوهُ خَرْجًا وَ اتَّقُوا بِصَرِيئَةٍ فِعْلَ الدَّلِيلِ وَ بَيْعَةَ لَمْ تُرْبِحْ
۵. أَيْنَ الْكُهُولُ وَ أَيْنَ كُلُّ دِعَامَةٍ فِي الْمُعْضَلَاتِ وَ أَيْنَ زَيْنُ الْأَبْطَحِ
۶. أَفْنَاهُمْ قَعَصًا وَ صَرْبًا يُفْتَرِي بِالسَّيْفِ يَفْعَلُ حَذَّهُ لَمْ يَصْفَحْ^۲

۱. [ای گروه قریش] در هر انجمنی که پرچی برپا شد (یعنی در جنگ‌ها) شما را نوجوانی نوس رسوا کرد که بر پیران سالمند پیروز شد.
۲. خدایتان خیر دهد آیا شما [کردار این جوانان را] بد می‌پندارید؟ چیزی را که هر آزادمرد بزرگواری از آن شرم دارد و بدش آید؟
۳. این پسر فاطمه [بنت اسد] است که شما را نابود کرد با سر بریدن‌تان و به کشتن در جا [که نیازی به بریدن سر نداشت و با همان ضربت شما را از پا درآورد].

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۷۷.

۲. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۹۱؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴،

ص ۱۴۴؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۷۸.

۴. به او پولی و خرجی بدهید و از ضربت‌های او خود را نگهدارید (با دادن پول جلوی ضربت‌های او را بگیرید و) کاری که مردان زیون و خوار می‌کنند [بکنید] و [مانند] بیعتی که سودی ندارد.

۵. کجایند پیران و خردمندان! کجایند بزرگان و پناهگاهان! [که] در هر پیشامد ناگوار [ی با سرپنجه خرد و تدبیر و قدرت خویش آن را بر طرف می‌ساختند؟] و کجاست زینت و زیبایی شهر مکه (مقصودش یکی از بزرگان مکه است، و دور نیست منظورش یکی از همان سران قریش مانند عتبه و شیبه و نوفل و امثال آنها باشد که در جنگ بدر با دست علی ع کشته شدند).

۶. شما را نابود کرد به کشتنی در جا [که نیازی به سر بریدن ندارد] و به ضربت‌هایی از شمشیر که به تیزی آن جدا می‌کرد و به پهنای آن کار نمی‌کرد (شاید مقصودش این است که تیزی شمشیر و قوت بازوی او کار می‌کرد، نه پهنای شمشیر یا معنا چنین است که ضربت‌های او جدا می‌کرد و دو نیم می‌نمود و پهن نمی‌کرد که تنها زخمی در بدن ایجاد کند).

سه- هند بنت عتبه، همسر ابوسفیان نیز هنگامی که علی ع در جنگ بدر با شمشیرش دست ولید را قطع کرد، چنین گفت:

مَا كَانَ عَنْ عْتَبَةَ لِي مِنْ صَبْرٍ أَبِي وَعَمِّي وَشَقِيقِ بَكْرِي

أَخِي الَّذِي كَانُوا كَضَوْءَ الْبَدْرِ بِهِمْ كَسَرَتْ يَا عَلِيُّ ظَهْرِي^۱

برای من درباره کشته شدن عتبه صبری نمانده. پدر، عمو و همزاد برادرم را که مانند ماه شب چهارده بودند، کشتی! ای علی با کشتن آنها پشتم را شکستی!

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۸۴.

ب) جنگ احد

ابورافع نقل کرده است: در روز احد، هنگامی که علی علیه السلام پرچمداران سپاه قریش را کشت و به زمین افکند، رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای از مشرکان قریش را دید، به علی علیه السلام دستور داد به آنان حمله کند. حضرت به آنان حمله نمود و آنان را پراکنده کرد و شیبه بن مالک را کشت. سپس جبرائیل گفت: «ای رسول خدا! این است معنای برابری و برادری». پیغمبر فرمود: «علی علیه السلام از من است و من از او هستم». جبرئیل گفت: «من هم از شما هستم». ابورافع گوید: در این هنگام مردم صدایی را شنیدند که می‌گفت: «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»^۱.
خوارزمی^۲ از محمد بن اسحاق بن یسار روایت کند که وی گوید: در روز جنگ احد باد سختی وزید و صدایی به گوش همه رسید که می‌گفت:

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ
فَإِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكًا فَأَبْكُوا الْوَفِيَّ أَخَا الْوَفِيِّ

شمشیری جز ذو الفقار نیست و جوانمردی غیر از علی نیست.

هرگاه خواستید بر مرده‌ای بگریید، بر مرد وفاداری که برادر وفادار است بگریید.

سبط ابن الجوزی^۳ از احمد بن حنبل در الفضائل آورده است که آنان در آن روز

۱. واقعه روز احد را گروه کثیری از علما و حفاظ نقل کرده‌اند؛ از جمله: تاریخ طبری، ج ۳،

ص ۱۷؛ احمد بن حنبل در کتاب الفضائل از ابن عباس؛ ابن هشام در سیره نبوی، ج ۳، ص ۵۲

از ابن ابی نجیح؛ خنعمی در الروض الانف، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه،

ج ۱، ص ۹ و ج ۲، ص ۲۳۶ و ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. المناقب، ص ۱۰۴.

۳. تذکره، ص ۱۶.

صدای تکبیری را از آسمان شنیدند که می‌گفت: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَّارِ وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ». سپس حَسَّان بنِ ثَابِت از رسول خدا ﷺ اجازه گرفت، تا در این باره شعری بسراید.

پیامبر ﷺ به او اجازه داد و حسان هم شعرش را سرود و با این بیت آغاز کرد:

۱. جَبْرِيلُ نَادَى مُعَلِنًا وَ النَّقْعُ لَيْسَ بِمُنْجَلِي

۲. وَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ أَحَدَقُوا حَوْلَ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِي

۳. لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَّارِ وَ لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ

۱. جبرئیل با صدای بلند فریاد زد درحالی که گرد و غبار میدان جنگ برطرف نشده بود.

۲. و درحالی که مسلمان‌ها حلقه زده بودند در پیرامون پیامبر مرسل:

۳. شمشیری غیر از ذو الفقار نیست و جوانمردی همچون علی وجود ندارد.

ابن جوزی در این زمینه گفتاری دارد و آن اینکه برخی می‌گویند این واقعه در روز احد اتفاق افتاد. ولی آن‌چنان‌که احمد بن حنبل از ابن عباس روایت کرده، وی گفته است این واقعه در روز بدر بوده است. ولی صحیح‌تر آن است که در روز فتح خیبر اتفاق افتاده است و هیچ‌یک از دانشمندان در این سخن آخری (که روز فتح خیبر باشد) نکوهشی ننموده و ایرادی نکرده است.^۱

علامه امینی می‌گوید:

احادیث متعددی که در این باره وارد شده، ثابت می‌کند که این مسئله چندین

بار واقع شده است و منادی در روز احد جبرئیل بوده است. ولی منادی روز بدر

ملک دیگری به نام رضوان بوده است. پیشوایان علم حدیث بر نقل این داستان

۱. تذکرة الخواص، ص ۱۶، به نقل از الغدير، ج ۲، ص ۱۰۵.

اجماع دارند؛ چنان که گنجی ادعای اجماع کرد و در صفحه ۱۴۴ کتاب کفایه‌اش، از طریق ابی‌الغنائم، از ۲۱ نفر از روات و علما به اسنادهای‌شان از سعد بن طریف حنظلی، از ابی‌جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: در روز بدر ملکی که نامش رضوان بود، فریاد زد: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». سپس علامه امینی می‌افزاید: «پیشوایان علم حدیث بر نقل این قسمت داستان و روایت، اجماع کرده و بزرگان از یکدیگر نقل کرده‌اند».

این روایت را حاکم به طور مرفوع نقل کرده و بیهقی در مناقب، در سلسله سند، بررسی نموده و از حاکم نقل کرده و گوید: این روایت را حافظ بن نجار و او از طوسی (تا آخر سند) از جابر بن عبدالله به ما خبر داده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر فرمود: «این رضوان است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا است و صدا می‌زند: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».^۱

نصر بن مزاحم^۲ نیز از جابر بن نمیر^۳ انصاری روایت کرده که گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بارها این بیت را می‌خواند: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». حموینی در الفرائد باب چهل و نهم، به اسنادش از حافظ بیهقی که سند را تا علی بن ابی‌طالب علیه السلام آورده است، نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: جبرئیل به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد و گفت: «بتی در یمن وجود دارد

۱. المناقب خوارزمی، ص ۱۰۱؛ الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ محب‌الدین طبری در «الرياض النضرة»، ص ۱۰۹ و ذخائر العقبی، ص ۷۴ روایت را با همین عبارات نقل کرده است.

۲. وقعة صفین، ص ۲۵۷.

۳. (صحیح عمیر است).

که در آهن پوشیده شده است، کسی را بفرست تا آن را درهم کوبد و خرد کند و آهن آن را ضبط کند». علی علیه السلام گوید: وقتی جبرئیل این دستور را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داد، پیغمبر مرا احضار کرد و این مأموریت را به من داد. من بست را درهم کوبیدم و آهن را گرفتم و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم و دو شمشیر از آن ساختم: یکی را ذوالفقار نامیدم و دیگری را مجذم. رسول خدا صلی الله علیه و آله ذوالفقار را خود به کمر بست و مجذم را به من داد و بعدها ذوالفقار را نیز به من بخشید. در آن هنگام که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد می‌جنگیدم و شمشیر می‌زدم، چشم پیغمبر به من افتاد و فرمود: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا قَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». نقل شده است وقتی علی علیه السلام طلحة بن ابی طلحة را که پرچم‌دار مشرکان در

جنگ احد بود، کشت، ابو عبیده حجاج بن علاط سلمی^۱ این اشعار را سرود:

۱. لِلَّهِ أَيُّ مُذَبِّبٍ عَنِ حُرْمَةٍ أَعْنِي ابْنَ فَاطِمَةَ الْمُعَمَّ الْمُحَوَّلَا

۲. جَادَتْ يَدَاكَ لَهُ بِعَاجِلِ طَعْنَةٍ تَرَكْتَ طَلِيحَةَ الْجَبِينِ مُجَدَّلَا

۳. وَ شَدَدَتْ شِدَّةً بَاسِلٍ فَكَشَفَتْهُمْ بِالْحَقِّ إِذْ يَهْوِينَ أَخْوَالَ أَخْوَلَا

۴. وَ عَلَلَّتْ سَيْفَكَ بِالدَّمَاءِ وَ لَمْ تَكُنْ لِتَرُدَّهُ حَرَانَ حَتَّى يَنْهَلَا^۲

۱. خدای متعال برای نابود کردن دشمنان دین (دفاع از دین) خود، شخصی را مانند ابن فاطمه (علی بن ابی طالب علیه السلام) بر می‌گزیند که عموها و دایی‌های او مردمان کریمی هستند.

۲. دستان تو که برای همیشه توانا باشند، به تو کمک کردند و مانند طلیحه را به

۱. ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳، ص ۱۲۵؛ وی را حجاج بن غلاظ سلمی معرفی کرده است.

۲. احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۳۰، ص ۲۲۳.

شمشیر تیز به زمین افکنده و هلاک ساختند.

۳. و چون دلاور توانائی بر دشمنان خود کار را سخت گرفتی و با شمشیر بران خود، در هنگامی که از فراز به نشیب می آمدند، آنها را شکست دادی.

۴. شمشیر عطشان خود را از خون‌های دشمنان سیراب کردی و تا سیر نگردید در غلاف نمودی.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از جنگ احد به سوی مدینه بازگشت و حضرت زهرا علیها السلام از پدرش استقبال کرد و با خود ظرف آبی آورد و خون‌ها را از چهره پدرش شست. امیرالمؤمنین علیه السلام هم خود را به پیغمبر رسانید و ذوالفقارش را نیز همراه داشت، و از دست تا بازویش خون‌آلود بود. و به فاطمه علیها السلام فرمود: «این شمشیر را از من بگیر که امروز مرا تصدیق کرد» و پس از این فرمود:

۱. أَ فَاطِمُ هَاكَ السَّيْفَ غَيْرَ دَمِيمٍ فَلَسْتُ بِرَعْدٍ يَدٍ وَلَا بِلَيْمٍ

۲. لَعَمْرِي لَقَدْ جَاهَدْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَ طَاعَةَ رَبِّ بِالْعِيَادِ عَلِيمٍ

۳. أُرِيدُ ثَوَابَ اللَّهِ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَ رِضْوَانَهُ فِي جَنَّةٍ وَ نَعِيمٍ

۱. ای فاطمه اینک فرا گیر این شمشیر را که ستوده است و مذموم نیست. پس من نیستم که در جنگ ترسان و لرزان باشم.

۲. به جان خودم مبالغه دارم در نصرت دین احمد و در طاعت پروردگار که داناست به حال بندگان.

۳. [از این جهاد] تنها پاداش الهی را خوسته‌ام خشنودی و نعمت الهی را در بهشت، نه چیز دیگر.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «شمشیر را بگیرید؛ شوهرت امروز

بسیار فداکاری کرد و حق خود را اداء نمود. خداوند به شمشیر او بزرگان و رؤسای قریش را به هلاکت رسانید.^۱

ج) جنگ خندق (احزاب)

یکی از قدرت‌نمایی‌های علی علیه السلام مربوط به جنگ خندق است. در جنگ خندق، مرکز حکومت اسلامی (یثرب) به طور کامل در محاصره دشمن قرار گرفت. جنگ جویان لشکر کفار ده هزار نفر بودند، درحالی‌که کل مردم مدینه در آن روز، قریب سه هزار نفر بودند! از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام اسلام را در معرض خطر دید. وقتی علی علیه السلام در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت، فرمود: «بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ». ^۲ فخر رازی در تفسیر سوره قدر، گفته است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لِمُبَارَزَةِ عَلِيٍّ مَعَ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳؛ «مبارزه (جنگیدن) علی با عمرو بن عبدود، برتر از اعمال امت من است تا روز قیامت!»

نقل شده است در جنگ خندق، عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب، نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطّاب، جلوی خندق آمدند و اسب‌ها را به زور شلاق بدان سو راندند؛ چون بدان سوی خندق آمدند، اسبان خویش را در میدانی که میان خندق و کوه سلّیع بود، به جولان در آوردند. مسلمانان ایستاده بودند و نظاره می‌کردند و هیچ‌کس جرئت نداشت که سر راه آنها بیاید. عمرو بن عبدود

۱. الفصول المهمة، ص ۳۷؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۲، ص ۲۱۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۹۵.

۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۸؛ تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۲۳۲؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۳۲۲ - ۳۲۵.

مبارز می‌طلبید و مسلمانان را سرزنش می‌کرد و می‌گفت:

وَلَقَدْ بُجِحْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ وَ وَقَفْتُ إِذْ جَبْنَ الشُّجَاعُ بِمَوْفِقِ الْبَطْلِ الْمُنَاجِزِ
وَ كَذَلِكَ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُتَسَرِّعًا نَحْوَ الْهَزَاهِزِ إِنَّ الشُّجَاعَةَ وَ السَّمَاحَةَ فِي الْفَتَى خَيْرُ الْغَرَائِزِ

از اینکه شما را به مبارزه خویش خواندم و پاسخی ندادید، به تنگ آمدم و گلویم گرفت. در عین حال در محل خود (که محل ترس افراد شجاع است) مانند دلاور بی‌باکی قرار گرفتم.

این آرامش را تنها در اینجا ندارم، بلکه پیش از هرگونه گرفتاری همین حالت را داشته‌ام؛ چراکه دلاوری و بخشندگی از بهترین خوی‌هاست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به همراهان فرمود: «کدام یک شما حاضر است که با عمرو بجنگد و دین اسلام را با کشتن او پشتیبانی کند؟» حاضران که از دلاوری او با خبر بودند، پاسخی ندادند! حضرت علی علیه السلام پیشقدم شد و گفت: «من حاضرم، یا نبی الله!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین!» دوباره عمرو مبارز طلبید. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اجازه داد تا خود را برای مبارزه با او آماده سازد. حضرت علی علیه السلام در حالی که به سوی عمرو می‌تاخت، این رجز را می‌خواند:

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتَاكَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ ذُو نِيَّةٍ وَ بَصِيرَةٍ وَ الصَّدْقُ مُنْجِي كُلِّ قَائِزٍ
إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَقِيمَ عَلَيْكَ نَائِحَةَ الْجَنَائِزِ مِنْ صَرْبَةٍ نَجْلَاءٍ يَبْقَى صَوْتُهَا بَعْدَ الْهَزَاهِزِ^۱

ای عمرو شتاب مکن که برای پاسخگویی به ندای تو شخص توانا و نیرومندی می‌آید که دارای عزم جدی و بینایی است، همانا راستگویی هر فرد رستگاری را نجات می‌بخشد.

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۰۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۹۵.

امیدوارم با ضربت سختی که بر تو وارد می‌آورم، نوحه‌سرایایی مردگان را بر تو به پا دارم. آن چنان که صدای آن شیون بعد از حرکت پرتلاطم لشکر نیز به گوش رسد.

عمر و پرسید: «تو کیستی؟» فرمود: «پسر عبد مناف، علی بن ابی‌طالبم». عمرو گفت: «ای برادرزاده! آیا از عموهایت کسی نبود که از تو بزرگ‌تر باشد؟! بهتر آن است از مبارزه با من منصرف شوی؛ به خاطر اینکه نمی‌خواهم خون تو را بریزم!» حضرت علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لیکن، به خدا سوگند که من در ریختن خون تو کراهتی ندارم». سپس فرمود: «شنیده‌ام که تو با خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش، یکی از دو کار را از تو نخواهد، مگر آنکه آن را از او بپذیری». عمرو گفت: «آری چنین است». حضرت علی علیه السلام فرمود: «تقاضای نخستین من این است که تو را به سوی خدا و رسول او و پذیرش اسلام دعوت می‌کنم». عمرو گفت: «این تقاضا را نمی‌پذیرم و نیازی به آن ندارم». حضرت علی علیه السلام فرمود: «تقاضای دوم من آن است که تو را به مبارزه با خود می‌خوانم!» عمرو گفت: «چرا چنین تقاضایی داری؟ به خدا سوگند! دوست نمی‌دارم تو را با دست خویش از پای درآورم». حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «لیکن، به خدا قسم من دوست دارم تو را بکشم». عمرو از شنیدن این سخن ناراحت شده از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد. شمشیر آتش‌بارش را از نیام کشید و با همه غضبناکی که داشت، به سوی حضرت علی علیه السلام حمله کرد. حضرت سپر روی سر گرفت. شمشیر عمرو سپر حضرت علی علیه السلام را دو نیم کرد و از کلاهخود ایشان گذشت و فرق شریفش را شکافت. حضرت علی علیه السلام چابکی کرد شمشیری

بر پشت گردنش زد و او را به زمین افکند و از افتادن او بر روی زمین، گرد و غباری برخاست و این هنگام صدا به تکبیر بلند کرد! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صدای تکبیر علی علیه السلام را شنید و دانست که حضرت علی علیه السلام، عمرو را از پای درآورده است. همین که عکرمه بن ابی جهل، هُبیره بن ابی وهب و ضرار بن خطّاب، دیدند که عمرو بر زمین افتاد، فرار کردند... علی علیه السلام آن زمان این چند شعر را می خواند:

۱. نَصَرَ الْجِجَارَةَ مِنْ سَفَاهَةِ رَأْيِهِ وَ نَصَرْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابٍ

۲. فَضَرْتُهُ وَ تَرَكْتُهُ مُتَجَدِّلاً كَالْجِدْعِ بَيْنَ ذَكَادِكِ وَ رَوَابِي

۳. وَ عَفَفْتُ عَنْ أَثْوَابِهِ وَ لَوْ أَنَّنِي كُنْتُ الْمُقَطَّرَ بَرَزَنِي أَثْوَابِي

۴. لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ خَاذِلَ دِينِهِ وَ نَيْبِهِ يَا مَعْشَرَ الْأَحْزَابِ^۱

۱. این مرد از بی خردی که داشت بت های سنگی را یاری کرد، ولی من از روی روشن بینی و صواب، پروردگار محمد را یاری کردم.

۲. پس با شمشیر بر او زدم و مانند تنه درخت خرما او را میان ریگ های نرم و تپه ها بر زمین افکندم.

۳. و از جامه های او [و زرهی که بر تنش بود] درگذشتم، در صورتی که اگر من به جای او به زمین می افتادم، جامه های مرا از تنم بیرون می آورد [و برهنه ام می کرد].

۴. ای گروه احزاب! گمان مبرید که خدا دین خود و پیامبرش را فرو گذارد [و یاری آنها نکند].

چون علی علیه السلام از کشتن عمرو فراغت یافت و با رویی برافروخته نزد رسول خدا ﷺ بازگشت، عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: «چرا زره او را از تنش بیرون نیاوردی؛ به خاطر آنکه زرهش در میان عرب بی مانند است؟» علی علیه السلام فرمود: «هنگامی که ضربتی بر او وارد آوردم، طوری در برابرم ظاهر شد که شرمنده شدم که زره را از تنش جدا سازم و حیا کردم از اینکه عموزاده‌ام را برهنه سازم».

هشام بن محمد از معروف بن خربوذ حدیث می‌کند که علی علیه السلام در جنگ خندق این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

۱. أَعْلَى تَفْتَحُمُ الْفَوَارِسُ هَكَذَا عَنِّي وَ عَنْهَا خَبَّرُوا أَصْحَابِي

۲. الْيَوْمَ تَمْنَعُنِي الْفِرَازُ حَفِيظَتِي وَ مُصَمَّمٌ فِي الرَّأْسِ لَيْسَ بِنَابِي

۳. أَرْدَيْتَ عَمْرًا حِينَ أَخْلَصَ صَقْلَهُ إِذْ طَعَى بِمُهَنْدٍ صَافِي الْحَدِيدِ مُجَرَّبٍ قَصَابٍ^۱

۱. آیا به سوی من سواران (قریش) یورش برند؟ آگاه کنید از جانب من و از جانب آن سواران، یاران مرا:

۲. که امروز غیرت من و شمشیر تیز و برانی که در سر دارم، از گریختنم جلوگیری کند.

۳. و آن‌گاه که عمرو به وسیله شمشیر براق و برنده که از آهن هندی ساخته شده بود، سرکشی کرد، او را به خاک هلاکت انداختم.

احمد بن عبدالعزیز به سند خود از ابی‌الحسن مدائنی حدیث کند که چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت، این خیر به گوش خواهرش به

۱. المستدرک، ج ۲، ص ۲۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳۱، ص ۹۱؛ المناقب خوارزمی، ص ۱۰۲؛ الاحکام السلطانية، ص ۳۲؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۱۹۱؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۶۱.

نام خنساء رسید. پرسید: «چه کسی بوده است آن کس که بر برادرم دلیری کرده [و جرئت کشتن او را داشته؟]». گفتند: «علی بن ابی طالب». گفت: «مرگ او نگذشت جز به دست همتای کریمی. اشکم هرگز خشک نشود اگر برای او اشک بریزم. ای بنی عامر! تاکنون بهتر از این سرافرازی و افتخار نشنیده‌ام». سپس این اشعار را سرود:

لَوْ كَانَ قَاتِلَ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ لَكُنْتُ أُنْكَي عَلَيْهِ آخِرَ الْأَبْدِ
لَكِنْ قَاتِلَ عَمْرٍو لَا يَعَابُ بِهِ مَنْ كَانَ يَدْعَى قَدِيمًا بِيضَةَ الْبَلَدِ^۱

اگر کشته عمرو جز این کشته (یعنی علی) بود تا ابد بر او می‌گریستم.
ولی کشته عمرو کسی است که به واسطه کشتن او عیبی بر عمرو نیست؛ آن
کس که پیش از این «بیضة البلد» (یگانه مرد شهر) نامیده می‌شد.

همچنین این اشعار را سرود:

۱. أَسْدَانٍ فِي ضَيْقِ الْمَكْرِّ تَصَاوَلَا وَ كَلَاهُمَا كُفَاءٌ كَرِيمٌ بَاسِلٌ
۲. فَتَخَالَسَا مُهَجِ النَّفُوسِ كَلَاهُمَا وَ سَطَّ الْمَدَادِ مُخَاتِلٌ وَ مُقَاتِلٌ
۳. وَ كَلَاهُمَا حَصْرَ الْقِرَاعِ حَفِيظَةً لَمْ يَثْنِهِ عَنْ ذَاكَ شُغْلٌ شَاغِلٌ
۴. فَادْهَبْ عَلَيَّ فَمَا ظَفَرْتَ بِمِثْلِهِ قَوْلٌ سَدِيدٌ لَيْسَ فِيهِ تَحَامُلٌ
۵. فَالْتَأَرْ عِنْدِي يَا عَلِيَّ فَلْيَتَنِي أَدْرَكْتُهُ وَ الْعَقْلُ مِنِّي كَامِلٌ
۶. ذَلَّتْ قُرَيْشٌ بَعْدَ مَقْتَلِ فَارِسٍ فَالذُّلُّ مُهْلِكُهَا وَ خِرْيٌ شَامِلٌ^۲

۱. زُهر الآداب، المطبوع بهامش عقد الفريد، ج ۱، ص ۵۰.

۲. الفصول المهمة، ص ۴۴؛ الاضداد، ص ۷۷؛ مفتاح النجا، ص ۲۶ مخطوط؛ أرجح المطالب، ص ۴۷؛

ينابيع المودة، ص ۱۴۸.

۱. دو شیر دلاور بودند که در تنگنای معرکه جنگ به یکدیگر حمله‌ور شدند و هر دو همتایان بزرگوار و دلیری بودند.
 ۲. و هر دوی آنها [کسانی بودند که] در میدان نبرد با نیرنگ و با جنگ دل و جان‌ها را ربودند.
 ۳. و هر دوی آنها برای کوبیدن و جنگیدن آماده و حاضر شدند و هیچ سرگرم‌کننده نتوانست آن دو را باز گرداند.
 ۴. ای علی برو که تاکنون به کسی مانند او دست نیافته بودی، و این [که می‌گویم] سخنی است پابرجا و درست که در آن حرف ناروایی نیست.
 ۵. و خون او نزد من است و ای کاش من انتقام آن را هنگامی که خرد من کامل است، بگیرم.
 ۶. قریش پس از کشته شدن چنین سواری خوار شد و این خواری، قریش را نابود خواهد کرد و این رسوایی همه آنان را در بر خواهد گرفت.
- سپس گفت: «به خدا سوگند تا شتران ناله کنند، قریش نتواند انتقام خون او را بگیرد». (کنایه از این است که هرگز نخواهند توانست).
- حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ نِيزِ دَرِبَارِهِ شَجَاعَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ كَشْتِهِ شَدْنَ عَمْرُو بْنِ عَبْدِودِ
اشعار ذیل را سروده است:
۱. أَمْسَى الْفَتَى عَمْرُو بْنُ عَبْدِ يَتَنَعَى بِجُنُوبٍ يَثْرِبَ غَارَةَ لَمْ تُنْظَرِ
 ۲. فَلَقَدْ وَجَدَتْ سُيُوفَنَا مَشْهُورَةً وَ لَقَدْ وَجَدَتْ جِيَادَنَا لَمْ تَقْضُرِ
 ۳. وَ لَقَدْ رَأَيْتَ غَدَاةَ بَدْرِ عُصْبَةً صَرَبُوكَ صَرَبًا غَيْرَ صَرَبِ الْمُحَسَّرِ (المحضر)
 ۴. أَصْبَحْتَ لَا تُدْعَى لِيَوْمِ عَظِيمَةٍ يَا عَمْرُو أَوْ لِحَسِيمِ أَمْرٍ مُنْكَرٍ (كلا والاله الاكبر)^۱

۱. عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۹۴.

۱. مرد نیرومند یعنی عمرو بن عبدود روز خود را به پایان رسانید در سمت جنوب مدینه و می‌خواست چپاولی بی‌درنگ بکند.
۲. ای عمرو شمشیرهای ما را کشیده دیدی، و نیکان ما را یافتی که کوتاهی نمی‌کنند.
۳. و هر آینه دیدی در جنگ بدر مردان دلاوری که تو را زدند نه مانند زدن مردمان وامانده.
۴. [اکنون] به روزی افتادی ای عمرو که دیگر تو را برای روزهای بزرگ و کارهای سخت دعوت نکنند.

گویند: چون این اشعار حسان به گوش قبیله بنی‌عامر (که عمرو بن عبدود نیز از آن قبیله بود) رسید، جوانی از ایشان در پاسخ حسان این اشعار را گفت:

۱. كَذَّبْتُمْ وَ بَيْتِ اللَّهِ لَمْ تَقْتُلُونَنَا وَ لَكِنْ بِسَيْفِ الْهَاشِمِيِّينَ فَأَفْخَرُوا
۲. بِسَيْفِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدَ فِي الْوَعَى بِكُفِّ عَلِيٍّ نَلْتُمُ ذَاكَ فَأَقْصُرُوا
۳. فَلَمْ تَقْتُلُوا عَمْرُو بْنَ عُبَيْدِ بْنِ أَبِي سَكْمٍ وَ لَكِنَّهُ الْكُفَاءُ الْهَرَبِيُّ الْعَصَنُفَرُ
۴. عَلِيٌّ الَّذِي فِي الْفَخْرِ طَالَ بِنَاؤُهُ فَلَا تُكْثِرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنَا فَتَفْخَرُوا
۵. بِبَدْرِ خَرَجْتُمْ لِلْبِرَازِ فَرَدَّكُمْ شُيُوخُ قُرَيْشٍ جَهْرَةً وَ تَأَخَّرُوا
۶. فَلَمَّا أَتَاهُمْ حَمْرَةٌ وَ عُيْبَةٌ وَ جَاءَ عَلِيٌّ بِالْمَهْمَدِ يَطْطُرُ
۷. فَقَالُوا نَعَمْ أَكْفَاءٌ صِدْقٍ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ سَرَاعًا إِذْ بَعَاؤُا وَ تَجَبَّرُوا
۸. فَجَالَ عَلِيٌّ جَوْلَةً هَاشِمِيَّةً فَدَمَّرَهُمْ لَمَّا عَتَاؤُا وَ تَكَبَّرُوا
۹. فَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ عَلَيْنَا بِغَيْرِنَا وَ لَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ يُعَدُّ وَ يُذَكَّرُ

۱. به خانه خدا سوگند که دروغ گفتید و شما ما را نکشتید، ولی به شمشیر بنی‌هاشم [که از اهل مکه هستند] افتخار کنید.
۲. به شمشیر پسر عبدالله یعنی احمد که در جنگ به دست علی بود به این افتخار و سرفرازی (یعنی کشته شدن عمرو) رسیدید. پس کوتاه کنید [این لاف و گزاف را].
۳. عمرو بن عبدود را شما با نیرویتان نکشتید، بلکه همتای هژبر شیر دلیرش او را کشت.
۴. یعنی علی، آن‌چنان کسی که بنای قدرت و نیرویش بلند است و شما لاف‌های بیهوده و بسیار بر ما بزنید که پست و کوچک خواهید شد.
۵. [همین شما انصار بودید] که در جنگ بدر برای مبارزه و جنگ بیرون شدید و بزرگان قریش آشکارا شما را باز گرداندند و پس زدند.
۶. و آن‌گاه که حمزه و عبیده و علی با آن شمشیری که آهنش هندی و خطرناک بود، نزد ایشان آمدند.
۷. گفتند: چه همتایان نیک و درستی هستید و با شتاب به سوی آن مردمانی که ستم و سرکشی کردند، برفتند (مقصود از ستمکار سرکش، عتبه، شیبه و ولید هستند).
۸. پس علی در میدان، جولانی هاشمی کرد و دمار از روزگارشان درآورد. آن‌گاه (یا چون) که سرکشی کردند و تکبر ورزیدند.
۹. شما به جز از خود ما افتخاری بر ما ندارید (یعنی آن کسانی که شما بدان‌ها فخر و مباهات می‌کنید، از خود ما اهل مکه هستند) و برای شما افتخاری نیست که به شمار درآید یا در بیان آید.

د) جنگ خیبر

یکی از فضایل علی علیه السلام مربوط به فتح خیبر است که این واقعه را چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت‌های مختلف نقل کرده‌اند:

یک- سلمة بن اکوع روایت کرده است که علی علیه السلام در روز خیبر، بر اثر درد چشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور افتاد و از این نظر بسیار ناراحت بود و با خود می‌گفت: «چرا باید از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دور باشم». طولی نکشید که خود را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. شبی که فردای آن، قلعه خیبر فتح شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

فردا پرچم اسلام را در اختیارمردی می‌گذارم که خدا و رسول را دوست می‌دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند.

بر خلاف انتظار طولی نکشید، علی علیه السلام را مشاهده کردیم. همگان گفتند: «این علی است!» در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را در اختیار آن حضرت گذاشت و خدای تعالی خیبر را به دست او فتح کرد.^۱

دو- سهل بن سعد روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقعه خیبر، فرمود:

«لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ».

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۹۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۴؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۹ و ج ۵، صص ۳۵۳ و ۳۵۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۸۶، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳.

مسلمانان آن شب را استراحت کردند، درحالی که در این اندیشه بودند که فردا پرچم اسلام در دست چه کسی خواهد بود؟ وقتی روز شد، همه چشم‌ها به دست پیغمبر ﷺ دوخته شده بود که پرچم را به دست چه شخصی به اهتزاز در می‌آورد. در این حال پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «علی کجاست؟» یکی از حاضران پاسخ داد: «علی به درد چشم گرفتار است».

رسول خدا ﷺ حضرت علی رضی الله عنه را پیش خود طلبید و آب دهان مبارک را میان دیدگان ایشان ریخت و دعا کرد. بلافاصله درد چشم برطرف شد! پیغمبر اکرم ﷺ پرچم پر افتخار اسلام را به حضرت علی رضی الله عنه داد و فرمود: «با این مردم نبرد می‌کنم تا مانند خودمان از نعمت اسلام برخوردار شوند». سپس خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «اینک با کمال قدرت و توانایی و با آرامش خاطر به مسیر خود ادامه بده. همین که به خیبر رسیدی، نخست آنان را به آیین اسلام دعوت کن و آنچه بر آنها واجب می‌گردد، به اطلاعشان برسان. به خداسوگند! اگر خدا به وسیله تو مردی را به اسلام هدایت کند، بهتر است از اینکه شترهای سرخ‌مو برای تو ارزانی دارد».^۱

سه- ابوبُرَیدَه و همچنین عبدالله بن بُرَیدَه رضی الله عنهما از پدرش نقل نمودند که ما به همراه پیامبر خدا ﷺ در نزدیکی اهل خیبر فرود آمدیم و آنجا را محاصره کردیم. پرچم را ابوبکر به دست گرفت و حمله کرد و پیروزی حاصل نشد. سپس عمر فردای آن روز پرچم را به دست گرفت و حمله کرد، باز پیروزی حاصل نشد.

۱. صحیح بخاری، کتاب آغاز خلقت، باب مناقب علی بن ابی‌طالب؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی بن ابی‌طالب؛ سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۶۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۶.

مردم از این جهت بسیار در سختی قرار گرفتند. این بار رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي دَافِعُ اللَّوَاءَ عَدَاً إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَرْجِعُ حَتَّى
يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ.

فردا علم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند. او باز نمی‌گردد مگر خداوند فتح را به دست او قرار دهد.

روز بعد وقتی با ابوبکر و عمر روبه‌رو شد، علی علیه السلام را خواست. این در حالی بود که حضرت چشمش شدیداً درد داشت. آب دهانش را به چشم او مالید و پرچم را به او داد و مردم هم با او حرکت کردند. سپس با اهل خیبر ملاقات نمود و در آن هنگام مرحب در پیش آنان این رجز را می‌گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبِرُ أَنِّي مَرْحَبٌ شَاكٍ سِلَاحِي بَطْلٌ مُجَرَّبٌ
أَطَعْنَا أُخْيَانًا وَ حِينًا أَضْرَبُ إِذَا اللَّيْثُ أَقْبَلَتْ تَلْتَهَبُ

خیبر می‌داند که من مرحبم، کسی هستم که با شوکت و جرئت هر چه تمام‌تر تیغ بر دشمن می‌کشم. گاهی با نیزه می‌زنم و گاهی با شمشیر جنگ می‌کنم. هنگامی که با مردان شجاع روبه‌رو شده و آتش جنگ شعله‌ور گردد.

علی علیه السلام در پاسخ وی گفت:

۱. أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ صَرْعَامٌ آجَامٍ وَ لَيْثٌ فَنُورَةُ
۲. عَلَى الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرْصَرَةٍ أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ
۳. أَضْرَبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الْكُفْرَةِ^۱

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۲۹.

۱. من همانم که مادرم مرا حیدر نامیده؛ مانند شیر بیشه‌ها، قوی و نیرومند هستم.
۲. بر دشمنان، همانند طوفان صرصر، می‌تازم که شما را با شمشیر پیمانه می‌کنم؛ مانند پیمانه‌ای که از چوب سندرہ درست شده باشد.
۳. با بازوان ستبر و قوی شیرگونه با شمشیر، چهره‌های کفار را می‌زنم.

علی علیه السلام در برابر یلی قرار گرفت که سران و دلاوران عرب تاب برابری با او را نداشتند؛ در این هنگام، دو ضربت بین ایشان اتفاق افتاد. حضرت علی علیه السلام ضربتی بر سر او فرود آورد که کلاهخود را شکافت و به سرش اصابت کرد و در سر او تا آنجا فرو رفت که تیزی شمشیر به دندان‌های او رسید و به اندازه‌ای محکم بر فرق او فرو آمد که صدای ضربت شمشیر حضرت علی علیه السلام لشکر را به خود متوجه ساخت! هنوز عقب ماندگان از لشکریان نرسیده بودند که فتح و گشایش نصیب اسلام شد و قلعه خیبر به تصرف مسلمانان در آمد.

علی علیه السلام گفت: «سر مرحب را نزد پیغمبر آوردم. حضرت خوشحال شد و برای من دعا کرد».^۱

چهار- جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرد: روز خیبر که فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را به کارزار با دشمن فرستاد و او از مقابله با دشمنان ترسید! در این حال محمد بن مسلمه به حضور رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! هیچ‌گاه مانند امروز نبینم: برای اینکه محمود بن مسلمه کشته شد». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ‌گاه در انتظار دیدار دشمن نباشید. بلکه از خدای تعالی

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۳؛ الخصائص نسائی، ص ۵؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۱؛ تذکره الخواص، ص ۲۹؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۳۷.

درخواست عافیت کنید؛ برای اینکه نمی‌دانید چه رفتاری‌هایی در حالت روبه‌رو شدن با دشمنان خواهید داشت. اینک، هرگاه با دشمنان رویارو شدید، به خدا عرض کنید: «خداوندا! تو پروردگار ما و آنها هستی. اختیار ما و آنها در دست توست و تو هستی که آنان را از پای درمی‌آوری». سپس روی زمین بنشینید و به مجردی که شب هنگام فرا رسید، از محل خود حرکت کنید و تکبیر بگویید و به آنها حمله بیاورید. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند. او مردی است که از دشمن‌هراسی ندارد و پشت به دشمن نمی‌کند و خدا به دست او فتح و پیروزی را نصیب اسلام می‌فرماید».

از شنیدن این سخن مردمی که خواهان سروری بودند، خود را آماده کردند تا ببینند پرچم اسلام در دست کدام‌یک از آنان قرار خواهد گرفت. علی علیه السلام در آن روز به درد چشم گرفتار بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «اینک به سوی دشمنان حرکت کن». عرض کرد: «یا رسول الله! چشمم به اندازه‌ای درد می‌کند که چیزی و جایی را نمی‌بینم». رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک را در دیدگانش ریخت و پرچم اسلام را به دست او داد. علی علیه السلام پرسید: «با چه شرطی با آنان نبرد کنم؟» فرمود: «تا زمانی که به یکتایی خدا و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار کنند. در این هنگام مال و خون آنان در پناه من است و حق و حساب دیگر آنها به عهده خداست». علی به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم میدان نبرد شد و با آنها جنگید تا خدای تعالی به دست او دین اسلام را یاری کرد.^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۸۹؛ المستدرک، ج ۳، ص ۳۸.

پنج- صحیح مسلم در کتاب «جهاد و سیر» در باب غزوه «ذی قرد»، به چندین سند، از عکرمه بن عمار از ایاس بن سلمه از پدرش روایت کرده است (و حدیث را ادامه می‌دهد تا آنجا که گفت) هنگامی که وارد خیبر شدیم، بزرگ اهل خیبر (مرحب) درحالی که به شمشیر و زور و بازوی خود می‌بالید، به میدان آمد و رجز خواند. «سلمه» گوید: عموی من، عامر، برای مبارزه با او بیرون رفت، رجز خواند و گفت:

قَدْ عَلِمْتَ خَيْبَرُ إِنِّي عَامِرٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطَلٌ مُعَامِرٌ

خیبر می‌داند که من عامرم؛ کسی هستم که با شوکت تمام‌تر با سلاح در دست، بر دشمن می‌تازم و از مرگ هراسی ندارم.

در این هنگام دو ضربت شمشیر، در میانشان فرو آمد. مرحب پیشدستی کرد و شمشیری بر کلاهخود او فرو آورد. و ضربت شمشیر دیگری هم بر او وارد آورد و رگ دستش را برید و عامر به شهادت رسید.

پیامبر اکرم ﷺ پس از این فاجعه، مرا به سوی علی عليه السلام فرستاد تا آن حضرت را به حضور پیغمبر اکرم ﷺ بخوانم. حضرت علی عليه السلام در آن روز به درد چشم مبتلا بود.^۱ شش- همچنین مسلم در صحیح، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، از ابوهریره آورده است که رسول الله صلى الله عليه وآله در روز جنگ خیبر فرمود: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». عمر بن خطاب گفت: «فرمانروایی را دوست نداشتم، مگر آن روز. لذا خود را بلند کردم تا بلکه پیامبر صلى الله عليه وآله مرا ببیند و پرچم به دست من برسد. اما پیامبر صلى الله عليه وآله علی را صدا زد و...».

۱. الاستيعاب، ج ۲، صص ۲۱۸ و ۴۵۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲۲ و ج ۴، ص ۵۱؛ الخصائص، نسائی، ص ۶؛ المرقات، ج ۵، ص ۵۶۶؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۸۵.

هفت- ابوسعید خدری گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که عمر بن خطاب را به سوی خیبر فرستاد و او با کسانی که با او بودند شکست خورد و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب را درحالی که اندوهناک بود به روز آورد. هنگامی که صبح شد به سوی مردم بیرون آمد و فرمود: «البته عَلم را به مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و هرگز فرارکننده نیست...». پس جمیع مهاجران و انصار حاضر گردیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون علی علیه السلام را آنجا نیافت، فرمود: «علی کجا است؟» گفتند: «ای پیامبر خدا، علی علیه السلام به درد چشم مبتلاست». پیامبر صلی الله علیه و آله ابوذر و سلمان را به دنبال او فرستاد. پس علی علیه السلام را که قدرت بر باز کردن چشم نداشت، به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. بعد فرمود: «خدایا از او درد چشم را دور کن و گرمی و سردی را ببر و بر دشمن چیره گردان و به او پیروزی ده؛ زیرا او بنده توست و تو و پیامبرت را دوست می‌دارد و هرگز فرارکننده نیست». بعد عَلم را به او داد. حسان بن ثابت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست و این اشعار را در این موضوع گفت:

۱. وَ كَانَ عَلِيٌّ أَرْمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يَجِسَّ مُدَاوِيًا
۲. شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِتَفْلَةٍ فُبُورِكَ مَرْقِيَا وَ بُورِكَ رَاقِيًا
۳. فَقَالَ سَأُعْطِي الزَّايَةَ الْيَوْمَ ضَارِبًا كَمِيًّا مُحَبَّبًا لِلرَّسُولِ مُوَالِيًا
۴. يُحِبُّ إِلَهِي وَ إِلَاهَهُ يُحِبُّهُ بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْخُصُونَ الْأَوَابِيَا
۵. فَأَصْفَى (فَخَصَّ) بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَ سَمَاءَهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيَا

۱. علی را چشم درد می کرد و دارو می جست، اما دارویی نیافت.
۲. رسول خدا او را به آب دهن شفا داد، پس چه فرخنده بیمار و چه مبارک طبیی.
۳. که فرمود: فردا عَلم را به مردی می دهم که پهلوانی چون تیغ بران و دوستدار پیامبر خدا است.
۴. او خدای مرا دوست می دارد و خدا نیز او را دوست می دارد و این دژهای نگشودنی را با دست او می گشاید.
۵. پس علی را از همه مردم بدین فخر برگزید و او را برادر و وزیر خود خواند.^۱

هـ) جنگ صفین

شجاعت علی علیه السلام در جنگ صفین را در اشعار و سخنان بسیاری از موافقان و مخالفان آن حضرت می بینیم:

۱. گروهی از اعلام قوم حدیث أبوسعید خدری را روایت کرده اند؛ از جمله: علی بن محمد شافعی معروف به ابن مغازلی واسطی در «مناقب أمير المؤمنين» (مخطوط)؛ بدرالدین أبو محمد محمود ابن أحمد عینی در عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ احمد بن حنبل در المسند، ج ۵، ص ۳۵۸ و فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۱۱۸؛ أحمد بن شعيب نسائي در الخصائص، ص ۵؛ أبوالمؤید موفق بن أحمد أخطب خوارزم در المناقب، ص ۱۰۱؛ عمر بن کثیر شافعی دمشقی در البداية و النهاية، ج ۴، ص ۱۸۶؛ علی بن عبدالعال محقق کرکی در نفحات اللاهوت، ص ۵۸؛ شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودة، ص ۴۹؛ بیهقی در السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۳۲؛ شیخ محیی الدین یحیی بن شرف شافعی در الاذکار، ص ۲۶۹؛ زرقانی در شرح مواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۴۱؛ عطاء الله دشتکی در روضة الأحباب، ص ۳۹۴؛ سید أحمد برزنجی در مقاصد الطالب، ص ۸؛ ظهیرالدین کازرونی در سیرة نبویة (چاپ شده در هامش سیرة حلبیة)، ج ۲، ص ۲۰۱؛ علامه سمهودی در وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۶۳.

یک- هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید برای ولایات مختلف نامه نوشت؛ از جمله به معاویه نیز چندین نامه و پیغام فرستاد تا وی را به تسلیم وادارد. معاویه از بیعت با ایشان سر باز زد و عَلم مخالفت را بر افراشت. علی علیه السلام و اصحابش همواره در صدد بودند برای رام ساختن معاویه و جلوگیری از جنگ و خونریزی راهی بیابند. روزی، عَدِی بنِ حاتم به حضرت گفت: «ای امیرمؤمنان مرا در میان قوم خود مردی است بی‌همتا که (در فصاحت) مانند ندارد و او اینک آهنگ دیدار پسرعموی خویش، حابس بن سعد طایی را در شام دارد. اگر ما را رخصت دهی او با معاویه دیدار کند. شاید وی را [به برهان] شکست دهد». علی علیه السلام به او گفت: «بسیار خوب، [از من] چنینش فرمان ده». و نام آن مرد خُفَاف ابنِ عبدالله بود. وی نزد پسرعموی خود، حابس بن سعد در شام آمد و حابس خواجه و بزرگ قبیله طی بود. خُفَاف به حابس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در مدینه بوده و بعد با علی علیه السلام رهسپار کوفه شده است.

خُفَاف بن عبدالله در شام نزد معاویه آمد و از اتفاقات مدینه خبر داد. معاویه از شنیدن گفته‌های او سخت نگران شد. حابس گفت: «ای امیر، من از او شعری شنیدم که نظرم را درباره ماجرای عثمان دگرگون کرد و علی علیه السلام در دیده‌ام بسی بزرگ شد».

معاویه گفت: «ای خُفَاف آن را برایم بخوان». او شعر خود را چنین خواند:

۱. قُلْتُ وَ اللَّيْلُ سَاقِطُ الْأَكْنُافِ وَ لَجْنِي عَنِ الْفِرَاشِ تُجَافُ

۲. أَزُقُّبُ النَّجْمَ مَائِلًا وَ مَتَى الْعَمَضُ بِعَيْنٍ طَوِيلَاةِ التَّذْرَافِ

۳. لَيْتَ شِعْرِي وَ إِنِّي لَسَأُولُ هَلْ لِي الْيَوْمَ بِالْمَدِينَةِ شَافِ

۴. مِنْ صَحَابِ النَّبِيِّ إِذْ عَظَّمَ الْحَطْبُ وَ فِيهِمْ مِنَ الْبَرِيَّةِ كَافِ

۵. أَحْلَالَ دَمَ الْإِمَامِ بِدَنْبٍ أَمْ حَرَامٌ بِسُنَّةِ الْوَقَافِ
۶. قَالَ لِي الْقَوْمُ لَا سَبِيلَ إِلَيَّ مَا تَطْلُبُ الْيَوْمَ قُلْتُ حَسْبَ خُفَافِ
۷. عِنْدَ قَوْمٍ لَيْسُوا بِأُوعِيَةِ الْعِلْمِ وَلَا أَهْلِ صِحَّةٍ وَ عَفَافِ
۸. قُلْتُ لَمَّا سَمِعْتُ قَوْلًا دَعُونِي إِنَّ قَلْبِي مِنَ الْقُلُوبِ الضَّعَافِ
۹. قَدْ مَضَى مَا مَضَى وَ مَرَّ بِهِ الدَّهْرُ كَمَا مَرَّ ذَاهِبُ الْأَشْلَافِ
۱۰. إِنِّي وَ الَّذِي يُخْجُ لَهُ النَّاسُ عَلَى لِحْقِ الْبُطُونِ الْعِجَافِ
۱۱. تَتَبَارَى مِثْلَ الْقَمَسِيِّ مِنَ النَّبْعِ بِشُعْتِ مِثْلَ الرُّصَافِ نِخَافِ
۱۲. أَزْهَبُ الْيَوْمَ إِنْ أَتَاكَ عَلَيَّ صَيْحَةً مِثْلَ صَيْحَةِ الْأُخْفَافِ
۱۳. إِنَّهُ اللَّيْثُ عَادِيًّا وَ شُجَاعٌ مُطْرِقٌ نَافِثٌ بِسُمِّ زُعَافِ
۱۴. فَارِسُ الْخَيْلِ كُلِّ يَوْمٍ نَزَالٍ وَ نِزَالُ الْفَتَى مِنَ الْإِنْصَافِ
۱۵. وَاضِعُ السَّيْفِ فَوْقَ عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ يُذْرَى بِهِ شُئُونُ الْقِحَافِ
۱۶. لَا يَرَى الْقَتْلَ فِي الْخِلَافِ عَلَيْهِ أَلْفَ أَلْفٍ كَانُوا مِنَ الْإِسْرَافِ
۱۷. سَوَّمَ الْخَيْلَ ثُمَّ قَالَ لِقَوْمٍ تَابَعُوهُ إِلَى الطَّعَانِ خِفَافِ
۱۸. اسْتَعَدُّوا لِحَرْبِ طَاغِيَةِ الشَّامِ فَلَبَّؤُهُ كَالْبَنِينِ اللَّطَافِ
۱۹. ثُمَّ قَالُوا أَنْتَ الْجَنَاحُ لَكَ الرَّيْشُ الْقِدَامِي وَ نَحْنُ مِنْهُ الْخَوَافِي
۲۰. أَنْتَ وَالِ وَ أَنْتَ وَالِدُنَا الْبِرُّ وَ نَحْنُ الْعِدَاةُ كَالْأَصْصِيافِ
۲۱. وَ قَرَى الصَّيْفِ فِي الدِّيَارِ قَلِيلٌ قَدْ تَرَكْنَا الْعِرَاقَ لِلْإِنْحَافِ
۲۲. وَ هُمْ مَا هُمْ إِذَا نَشِبَ الْبَأْسُ دُؤُو الْفُضْلِ وَ الْأُمُورِ الْكَوَافِي

۲۳. وَ انظُرِ الْيَوْمَ قَبْلَ نَادِيَةِ الْقَوْمِ بِسَلْمٍ اَزْدَتْ اُمَّ بِخَالَافِ

۲۴. اِنَّ هَذَا رَأْيُ الشَّفِيقِ عَلٰى الشَّامِ وَ لَوْلَاهُ مَا خَشِيتُ مَشَافِ^۱

۱. چون شب بالهای خود را فرود آورد، من از بستر خویش برخاستم [و به سرودن پرداختم].
۲. از یک پهلو به ستاره می‌نگرم و کجا خواب به دیده‌ای که چون سیل اشک می‌بارد در تواند شد. ۳. کاش من که بسیار پرسیان و کنجکاوم، می‌دانستم آیا امروز مرا در مدینه کسی هست که عطش پرشتم را فرو نشانند؟
۴. کسی از اصحاب پیامبر که چون کارهای دشوار پیش آید، مراجعه به آنان آدمی را از مراجعه به دیگر کسان بی‌نیاز کند؟
۵. آیا ریختن خون پیشوایی که به گناه دست یازیده حلال است یا به موجب سنت و لزوم احتراز از خونریزی، حرام است؟
۶. گروهی مرا گفتند: تو راهی به کشف آنچه اینک در صدد آئی نداری، و من نیز به خود گفتم: «خفاف»
۷. از پرسش در گذر، [به ویژه] پرسش از قومی که نه حافظان علم دینند و نه اهل درستی و پاکدامنی هستند.
۸. گفتم چون سخنی [در این باب که مورد علاقه من است] شنیدید، مرا بخوانید که آگاه شوم؛ به راستی مرا دلی نازک است.
۹. به یقین، رفت آنچه رفت و روزگار همچنانکه بر پیشینیان گذشت، بر آن حادثه نیز بگذشت.

۱۰. سوگند به آنکو مردم، سوار بر اشتران لاغرمیان، به زیارت حج خانه‌اش می‌شتابند،
۱۱. و چون کمان‌های نبعی [درختی که از چوب آن کمان می‌ساختند] با حاجیانی که گرد راه بر مویشان نشسته و از رنج سفر زار و نزار شده‌اند، مسابقه می‌دهند.
۱۲. من از آن روز بیم دارم که علی بلایی بر سر تو آرد که چون عذاب احقاف بر قوم عاد^۱ هلاکت‌بار باشد.
۱۳. به راستی او شیر شرز و نرّه اژدهای گرزهای است، کوبنده و توفنده و پرتاب کننده زهری کشنده.
۱۴. یکه‌سوار هر جنگ گران و هر پیکار بی‌امان که نبرد جوانمرد از سر عدل و انصاف است.
۱۵. شمشیر را به دست راست بر شانه بر آرد و سرها را از گردن‌ها بپراند و به خاک افکند.
۱۶. کشتن هزار هزار تن را که بر ضد او سر مخالفت برداشته باشند، زیاده‌روی و اسراف نمی‌شمارد.
۱۷. طلایه لشکر را روانه کرد و سپس به دنباله سپاه فرمود برای جنگی برق‌آسا از پی آن لشکر به تک در آیند.
۱۸. [و گفت] آماده جنگ با گردنکش شام باشید و همگانش چون پسران گوش به فرمان و آرام لبیک گفتند.
۱۹. و سپس گفتند: تو شهبالی و شهپر پیشین تو راست و ما فقط به منزله پره‌های

۱. اشاره به آیات ۲۱ - ۲۶ سوره الاحقاف است و احقاف، ریگزاری است که میانه عمان و حضرموت گسترده شده است.

عادی پسین [در بال شاهین] هستیم.

۲۰. تو فرمانروا و هم پدر نکو کردار بزرگوار مایی و ما پگاه، چون میهمانان
[خوان دلاوری و احسان] توایم.

۲۱. میزبانی کردن از مهمان در خانه‌ها اندک زمانی شاید. از این رو، ما عراق را
برای آوردن سوغات پیروزی ترک کردیم.

۲۲. آنان (سپاهیان علی) چنینند و چون جنگ درگیرد، مردانی قوی دست و
صاحب برتری و کفایت در کارزارند.

۲۳. امروز، زان پیش که به هموردی آنان روی، بیندیش و بنگر آیا آهنگ
صلح داری یا بر عکس در سودای جنگی؟

۲۴. به راستی این رأی و اندرز کسی است که دوست‌دار و دلسوز شام است و
اگر او [خود فرمانده] نمی‌بود، از دیدار پروایی نداشتم.

معاویه وقتی این اشعار را از خُفّاف شنید، درباره خُفّاف به شک افتاد و نیز از
او در شگفت ماند.

دو- یکی از کسانی که به شجاعت بی‌نظیر علی علیه السلام اعتراف دارد، عمرو بن عاص
است. وی به معاویه گفت: «به خدا قسم ای معاویه! اگر تو در مقابل علی علیه السلام قرار
می‌گرفتی، جرئت جنگیدن با او را نداشتی، اگر خود را دلیر و شجاع می‌دانی،
می‌خواستی موقع مبارز طلبیدن علی علیه السلام با او روبه‌رو شوی!» آن‌گاه این اشعار را سرود:

۱. تَسِيرُ إِلَى ابْنِ ذِي يَزْنَ سَعِيدٍ وَ تَتْرُكُ فِي الْعَجَاجَةِ مَنْ دَعَاكَ

۲. فَهَلْ لَكَ فِي أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ لَعْلَ اللَّهُ يُمَكِّنُ مِنْ قَفَاكَ

۳. دَعَاكَ إِلَى النَّزَالِ فَلَمْ تُجِبْهُ وَ لَوْ نَزَّلْتَهُ تَرَبَّثَ يَدَاكَ

۴. وَ كُنْتَ أَصَمَّ إِذْ نَادَاكَ عَنْهَا وَ كَانَ سُكُوتُهُ عَنْهَا مُنَاكَا
 ۵. فَأَبَّ الْكَبِشُ قَدْ طَخَنَتْ رَحَاهُ بِنَجْدَتِهِ وَ لَمْ تَطْحَنْ رَحَاكَ
 ۶. فَمَا أَنْصَفْتَ صَحْبَكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ أَ تَفْرُقُهُ وَ تُغْضِبُ مَنْ كَفَاكَ
 ۷. فَلَا وَ اللَّهُ مَا أَضْمَرْتَ خَيْرًا وَ لَا أَظْهَرْتَ لِي إِلَّا هَوَاكَ^۱

۱. به میدان سعید، پسر ذی یزن می‌روی، اما به جنگ آن دیگری که تو را در آوردگاه به مبارزه خواند، نمی‌روی.
۲. آیا تو خود یارای مقابله با ابی‌الحسن علی را داری که شاید بعد، خداوند به آن کس که به دنبال توست نیز امکان پیروزی دهد؟
۳. [علی] تو را به مبارزه خواند و تو پاسخش ندادی؛ چه اگر هم‌اوردش می‌شدی بی‌گمان به خاک هلاک می‌افتادی.
۴. چون او تو را به هم‌اوردی خواند کر و لال شدی و در برابر آن مبارزه‌طلبی مردانه سکوتی مرگبار کردی.
۵. آن سردار پیشاهنگ، به رادمردی آسیاب خود را گرداند و کارش را گذراند (و وظیفه‌اش را انجام داد، ولی تو وظیفه‌ات را به انجام نرساندی).
۶. ای پسر هند تو با یارانت منصفانه و مردانه رفتار نکردی؛ خود، آنها را پراکنده کردی و سپس بر کسانی که تو را یآوری‌ها داده‌اند، خشم گرفتی.
۷. نه، به خدا، در ضمیر تو نیت خیری نمی‌گذرد و جز خودخواهی و هوای نفس خویش را بر من نمایان نکردی.
- عمرو بن عاص، در این اشعار به آنچه مؤرخان ذکر کرده‌اند اشاره می‌کند که

۱. وقعة صفین، ص ۲۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۱۱۱ و ۲۸۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۳؛ واقدی و بیهقی، المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۳۸.

علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ صفین، بین دو لشکر به پا ایستاد و معاویه را چند بار به نام صدا زد. معاویه گفت: «از علی بپرسید چه می خواهد؟» حضرت فرمود: «دوست دارم [معاویه] برابر من ظاهر شود تا یک سخن با او بگویم». معاویه به میدان آمد و عمرو بن عاص همراهش بود؛ همین که به هم نزدیک شدند، آن حضرت به عمرو اعتنایی نفرمود و به معاویه گفت: «وای بر تو! این مردم بر چه مبنایی می جنگند و بر هم می زنند؟ تو خود به میدان بیا با هم مبارزه کنیم؛ هر یک از ما دیگری را به قتل رسانید، غلبه با او باشد».

معاویه رو به عمرو کرد و گفت: «نظر تو درباره این کار چیست؟ صلاح هست من با او مبارزه کنم؟» عمرو گفت: «این مرد از روی انصاف با تو سخن گفت و تو اگر پیشنهاد او را نپذیری، باعث بدنامی تو و نسل تو خواهد بود و مادام که یک عرب روی زمین باشد، این خاطره فراموش نمی شود». معاویه گفت: «ای عمرو! مانند منی، درباره جانش فریب نمی خورد! سوگند به خدا، که پسر ابی طالب با کسی به مبارزه برنخاست مگر آنکه زمین را از خون او سیراب کرد»؛ پس از این سخن، معاویه تا آخرین صف سپاهیان خود عقب نشست و عمرو هم همراهی اش می کرد.

وقتی معاویه از کارزار با علی علیه السلام خودداری کرد، خطاب به عمرو بن عاص گفت: «وای بر تو ای عمرو، چقدر نادانی! آیا به نظر تو درحالی که بنی عک، اشعریون و جذام در اختیار و فرمان منند، من باید خود با وی هموردی کنم؟»
آن گاه چنین سرود:

۱. يَا عَمْرُو إِنَّكَ قَدْ فَشَرْتَ لِي الْعَصَا بِرِضَاكَ فِي وَسْطِ الْعَجَاجِ بِرَازِي
۲. يَا عَمْرُو إِنَّكَ قَدْ أَشْرْتَ بِظَنَّةٍ إِنَّ الْمُبَارِزَ كَالْجُدِّي النَّازِي
۳. مَا لِلْمُلُوكِ وَاللِّبْرَازِ وَإِنَّمَا حَتْفُ الْمُبَارِزِ حُطْفَةٌ لِلْبَازِي
۴. وَ لَقَدْ أَعَدْتِ فُقُلْتِ مَرْحَةَ مَازِحٍ وَ الْمَرْحُ يُحْمَلُهُ مَقَالُ الْهَازِي
۵. فَإِذَا الَّذِي مَنَّكَ نَفْسُكَ خَالِيًا قَتَلِي جِرَاكَ بِمَا تَوَيْتِ الْجَازِي
۶. فَلَقَدْ كَشَفْتَ قِنَاعَهَا مَدْمُومَةً وَ لَقَدْ لَبِسْتَ بِهَا تِيَابَ الْخَازِي^۱

۱. ای عمرو، تو با خرسند شدن به هموردی من [با علی] در میان گرد و غبار آوردگاه، چهره واقعی و ضمیر بدخواه خود را به من نمودی.

۲. ای عمرو، تو بر این گمان چنان رایزنی کردی که من آن هموارد توانمند را چون بزکی ظریف پندارم.

۳. شهرياران را چه نسبت با مخاطره هموردی؟ که به راستی مرگ، چون باز شکاری تیز چنگال، هموارد را برآید.

۴. اینک از سخن مغرضانه خود بازگشته و گویی شوخی کرده‌ای، ولی هر سخن مزاحی پیامی از حقیقت ضمیر گوینده در بر دارد.

۵. پس همان کس که خیال کشتن مرا بر دلت گذراند، تو را به سبب آن تیت سویی که در سر پرورده بودی جزا دهد.

۶. تو از چهره نفس ناستوده‌ات نقاب برگرفتی و بدین گونه لباس ننگ و رسوایی در پوشیدی.

عمرو نیز در جواب وی گفت: «ای مرد، بس کن و خاموش شو! تو خود از

دشمن خویش می ترسی و آن گاه نصیحت گوی خیراندیشت را به غرض ورزی
متهم می کنی؟! و در پاسخ وی چنین سرود:

۱. مُعَاوِيَ إِن نَكَلْتَ عَنِ الْبِرَارِ لَكَ الْوَيْلَاتُ فَانظُرْ فِي الْمَخَازِي
۲. مُعَاوِيَ مَا اجْتَرَمْتَ إِلَيْكَ ذَنْبًا وَ مَا أَنَا فِي النَّبِيِّ حَدَّثْتُ بِحَازِي
۳. وَ مَا ذُنُوبِي بِأَنْ تَأْدَى عَلَيَّ وَ كَبُشُ الْقَوْمِ يُدْعَى لِلْبِرَارِ
۴. فَلَوْ بَارَزْتَهُ بَارَزْتُ لَيْثًا حَدِيدَ النَّابِ يَخْطِفُ كُلَّ بَازِي
۵. وَ يَزْعُمُ أَنَّي أَضْمَرْتُ غِشًّا جَزَانِي بِالَّذِي أَضْمَرْتُ جَازِي
۶. أَضْبَعُ فِي الْعَجَاجَةِ يَا ابْنَ هَنْدٍ وَ عِنْدَ آبَاءِ كَالْتَيْسِ الْحِجَازِي^۱

۱. ای معاویه، چون از هماوردی سر تافتی وای بر تو باد، اینک بدین رسوایی ها [که به جان خریدی] بنگر.
۲. ای معاویه، من درباره تو مرتکب گناهی نشدم و در آن رویداد (سخنی که به مشورتت گفتم) شرمسار نیستم.
۳. گناه من چیست که علی تو را به هماوردی خواند؟ البته پیشاهنگ و سردار قوم را به هماوردی خوانند.
۴. اگر به هماوردی او می رفتی، با شیری آهنین دندان که هر باز شکاری را می رباید، نبرد کرده [و افتخار افزوده] بودی.
۵. [معاویه] پندارد من نیت نادرستی در سر پرورانده بودم، جزا دهنده راستینم جزا دهد اگر چنان اندیشه ای به ذهنم گذشته باشد.
۶. ای پسر هند، آیا در میان گرد و غبار [و در عالم ادعا]، کفتاری نمایی و هنگام امتحان و فرو نشستن غبار [از فرط بزدلی] چون بزی حجازی باشی؟

گفته شده است وقتی سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد کرد، عمرو ابن عاص، پرچم به دست گرفت و حمله کرد. علی رضی الله عنه بر عمرو ضربتی سخت وارد ساخت و وی را بر خاک افکند. عمرو پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی رضی الله عنه روی گردانید و از کشتن او منصرف شد. یاران علی رضی الله عنه گفتند: «ای امیر مؤمنان آن مرد را آسان از دست رها کردی!» گفت: «آیا می دانید او که بود؟» گفتند: «نه». گفت: «او عمرو بن عاص بود؛ [چون] عورت خود را به من عیان کرد، من از او روی برگردانیدم».

عمرو نزد معاویه بازگشت و معاویه به او گفت: «ای عمرو چه کردی؟» گفت: «علی به مقابله من آمد و مرا به خاک افکند». گفت: «به سبب عورت [که تو را از مرگ رهانید] خدا را شاکر باش. به خدا اگر چنانکه باید و شاید او را می شناختی، به نبردش نمی رفتی». آن گاه معاویه در این باره گفت:

۱. أَلَا لِلَّهِ مِنْ هَفَوَاتِ عَمْرٍو يُعَاتِبُنِي عَلَى تَرْكِي بِرَازِي

۲. فَقَدْ لَاقَى أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا فَآبَ الْوَائِلِيُّ مَآبَ حَازِي

۳. فَلَوْ لَمْ يُبْدِ عَوْرَتَهُ لَلَاقَى بِهِ لَيْثًا يُدْزِلُ كُلَّ نَازِي

۴. لَهُ كَفٌّ كَأَنَّ بِرَاحَتَيْهَا مَنَائِي الْقَوْمِ يَخْطِفُ خَطْفَ بَازِي

۵. فَإِنْ تَكُنِ الْمَنَائِي أَخْطَأَتْهُ فَقَدْ غَنَى بِهَا أَهْلُ الْجِجَارِ

۱. پناه بر خدا از لغزشها و خطاهای عمرو، مرا سرزنش می کند که چرا خود به

میدان مبارزه نمی روم.

۲. ابوالحسن علی با او روبه‌رو شد و وی به سرنوشت ننگباری دچار آمد.

۳. اگر بر هم‌آوردی که چون شیری شرزهر مبارزی را می‌افکنند، عورتش را آشکار نمی‌ساخت [کشته شده بود].

۴. هم‌آوردش را سرپنجه‌ای قوی بود که چون چنگال شاهین جان‌ها را می‌رباید و مرگ می‌آفریند.

۵. گرچه چون هنوز اجلش نرسیده بود [جان بدر برد، ولی] مردم حجاز بر آن ماجرا هجوش گفتند.

عمرو به خشم آمد و گفت: «چقدر بر آنچه علی بر سر من آورده مرا سرکوفت می‌زنی؟ مگر نه او همان است که با پسرعموی خود هم‌آوردی کرد و او را از پای در آورد؟ آیا دیدی که آسمان بر آن حادثه خون بگیرد؟» گفت: «اما [هر چه بود و باشد] این برخورد برای تو رسوایی کاملی به بار آورد».

سه- همچنین عمرو بن عاص در روز جنگ صفین چنین گفت:

لَا تَأْمَنَّا بَعْدَهَا أَبَا حَسَنِ إِنَّا نُمِرُّ الْحَرْبَ إِمْرَارَ الرَّسَنِ

لَتُصْبِحَنَّ مِثْلَهَا أُمَّ لُبْن طَاحِنَةً تَدْفُكُمُ دَقَّ الْحَفَنِ

ای اباحسن، زین پس، از گزند ایمن و آسوده مباش، همانا جنگ را به سان درهم تافتن ریسمان سخت درهم پیچیم.

بدان پایه که این همه اشتران و سواران چون مشتی آرد، به زیر آسیا سنگ جنگ، خرد و خمیر شوند.

پس شاعری از شاعران عراق پاسخش را این‌گونه داد:

۱. أَلَا إِحْدَرُوا فِي حَرْبِكُمْ أَبَا لَيْثًا أَبَا شَيْبَلِينَ مَحْدُورًا فَطِنَ

۲. يَدُقُّكُمْ دَقَّ الْمَهَارِيسِ الطُّحْنَ لَتُغَبِّنَنَّ يَا جَاهِلًا أَيَّ غَبِينِ

۳. حَتَّى تَعْصَّ الكَفَّ أَوْ تَقْرَعَ سِنَّ نَدَامَةً أَنْ فَاتَكُمُ عَدْلُ السُّنَنِ ۱

۱. هلا به هوش، در جنگ خود از ابی‌الحسن پیرهیزید. او شیرینی است، پدر دو شیر بچه که همه از او پیرهیزند و سخت زیرک است.
۲. شما را آن گونه که آسیا سنگ گندم را آرد کند، درهم کوبد. ای نادان تو بی‌گمان، فریب خورده‌ای و چه سخت فریبت داده‌اند.
۳. چندان که از سر پشیمانی دستت را بگری یا دندان به هم کوبی که راه راست را از کف داده‌ای.

چهار- یکی از کسانی که در جنگ صفین برای جنگیدن با علی علیه السلام به میدان آمد، حُرَیْثُ بود که علی علیه السلام ضربتی سخت بر حُرَیْثُ وارد ساخت و او را که یکی از یاران نزدیک معاویه بود، از پا در آورد.

نصر بن مزاحم گفت: محمد بن عبیدالله از جرجانی روایت کرد که معاویه به خاطر کشته شدن حُرَیْثُ سخت بی‌تابی کرد و عمرو را به خاطر آن سرزنش نمود و بعد از کشته شدن حُرَیْثُ چنین گفت:

۱. حُرَيْثُ أَلَمْ تَعْلَمْ وَ جَهْلِكَ ضَائِرٌ بِأَنَّ عَلِيًّا لِلْفُؤَارِسِ قَاهِرٌ

۲. وَ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يُبَارِزْهُ فَارِسٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَفْصَدَتْهُ الْأَطَافِرُ

۳. أَمْزَنْتَكَ أَمْرًا حَازِمًا فَعَصَيْتَنِي فَجَدُّكَ إِذْ لَمْ تَقْبَلِ النَّصْحَ عَائِرٌ

۴. وَ دَلَاكَ عَمْرُو وَ الْخَوَادِثُ جَمَّةٌ غُرُورًا وَ مَا جَزَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِرُ

۵. وَ ظَنَّ حُرَيْثٌ أَنَّ عَمْرًا نَصِيحُهُ وَ قَدْ يَهْلِكُ الْإِنْسَانُ مَنْ لَا يُحَادِثُ

۶. أَيْزَكِبُ عَمْرُوَ رَأْسَهُ خَوْفٌ وَ يُضْلِي حُرَيْثًا إِنَّهُ لَفَرَاثِرٌ^۱

۱. ای حریث آیا نادانی‌ات به چنین ستم مبتلا کرد که ندانستی علی به قهر، فرو کوبنده زبده سواران است.

۲. و همانا هرگز یکه‌سواری از سواران به هم‌آوردی علی نرفته، مگر آنکه چنگال قضا، آهنگ ربودن او کرده باشد.

۳. من از سر احتیاط دستوری به تو دادم و تو فرمانم نبردی و با اصرار گفتمت که اگر نصیحت نپذیری درخواهی لغزید.

۴. اما عمرو تو را به ناروا ره نمود و حوادث انبوه دردناک بر اثر غرور تو رخ داد و چنان شوم تقدیری بر تو رفت.

۵. حریث پنداشت که عمرو خیرخواه اوست؛ باری آدمی از ناحیه کسی که از او نمی‌پرهیزد، به دام هلاک می‌افتد.

۶. آیا رواست که عمرو سر خود را از بیم شمشیر او (علی) حفظ کند و حریث را از بی‌خردی و مخاطره جویی به کام مرگ بفرستد؟!

پنج- در گیر و دار جنگ صفین، هنگامی که عرصه بر معاویه تنگ آمد، پاره‌ای از سران، مانند عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبدالله بن عامر و ابن طلحه الطَّلَحَات برای چاره‌جویی نزد معاویه آمدند. ولید بن عقبه در این باره اشعار ذیل را سرود:

۱. يَقُولُ لَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ حَرْبٍ أَمَا فِيكُمْ لِوَاتِرِكُمْ طَلُوبٌ

۲. يُشَدُّ عَلَيَّ أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ بِأَسْمَرَ لَا تُهْجِنُهُ الْكُؤُوبُ

۳. فَيَهْتِكُ مَجْمَعَ اللَّبَاتِ مِنْهُ وَ نَقَعُ الْقَوْمِ مُطَرِدٌ يَثُوبُ

۴. قُلْتُ لَهُ أَ تَلْعَبُ يَا ابْنَ هِنْدٍ كَأَنَّكَ وَشَطْنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ
 ۵. أَ تَأْمُرُنَا بِحَيَّةِ بَطْنِ وَاذٍ إِذَا نَهَشَتْ فَلَيْسَ لَهَا طَيْبٌ
 ۶. وَ مَا صُنِعَ يَدِ بَطْنِ وَاذٍ أَ تَسِيحُ لَهُ بِهِ أَسَدٌ مَهِيْبٌ
 ۷. بِأُضْعَفَ حَيْلَةٍ مِنَّا إِذَا مَا لَقِيْنَاهُ وَ ذَا مِنَّا عَجِيْبٌ
 ۸. دَعَا لِلْقَاهُ فِي الْهَيْجَاءِ لَاقٍ فَأَخْطَأَ نَفْسَهُ الْأَجْلُ الْقَرِيْبُ
 ۹. سَوَى عَمْرٍو وَقْتَهُ خُصِيْتَاهُ نَجَا وَ لِقَلْبِهِ مِنْهَا وَجِيْبٌ
 ۱۰. كَأَنَّ الْقَوْمَ لَمَّا عَايَنُوهُ خِلَالَ النَّقْعِ لَيْسَ لَهُمْ قُلُوْبٌ
 ۱۱. لَعَمْرُ أَبِي مُعَاوِيَةَ بَنِ حَرْبٍ وَ مَا ظَنَّنِي بِمَلْقَحَةِ الْعِيُوْبِ
 ۱۲. لَقَدْ نَادَاهُ فِي الْهَيْجَاءِ عَلِيٌّ فَأَسْمَعَهُ وَ لَكِنْ لَا يُجِيْبُ^۱

۱. وقعة صفین، ص ۴۱۸؛ ولید بن عقبه، همان کسی است که خدا در قرآن او را «فاسق» نامیده است و پیامبر ﷺ او را به آتش وعده داد. وی از طرف عمر عامل عربان جزیره بود. در سال دوم خلافت عثمان والی کوفه شد. شش سال آنجا بود و سال سیام هجری جماعتی گواهی دادند که ولید باده‌گساری کرده است. عثمان هم ولید را به مدینه احضار کرد و به سعد بن عاص دستور داد که ولید را حد بزند. او هم او را با تازیانه نواخت. ولی روایت صحیح این است که عبدالله بن جعفر او را حد زده؛ زیرا مردم شهادت دادند که او مست بوده و عثمان از علی علیه السلام خواست که او را حد بزند، علی علیه السلام به عبدالله بن جعفر امر کرد و او ولید را تازیانه زد. به دنبال آن، عثمان سعید بن عاص بن ابی اخیحة را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی دستور داد با مردم مدارا کند. ولید از دشمنان علی علیه السلام و پیامبر ﷺ بود. پدرش به فرمان پیامبر ﷺ در جنگ بدر اسیر شد و در جایی به نام صفراء - میان بدر و مدینه - به دست علی علیه السلام کشته شد. مغیره ضبّی گوید: «جمعی که به عبادت ولید بن عقبه می‌رفتند، بر حسن بن علی علیه السلام گذشتند. ولید سخت بیمار شده بود. حسن علیه السلام نیز با آنان به عبادت او رفت. ولید به حسن علیه السلام گفت: از هر چه با مردم دیگر کرده‌ام، نزد خدا توبه کردم؛ مگر آنچه در حق پدر تو کرده‌ام». (یعنی از هر بد ←

۱. معاویه بن حرب به ما می گوید: آیا در میان شما کسی نیست که به خونخواهی کشتگان دودمان خود برخیزد؟
۲. ابوالحسن، علی، با شمشیر آخته‌اش که هیچ نیزه و سلاحی در برابر آن کارگر نیست بر ما تاخته است.
۳. تیغ در میان صفوف نهاده و دمار از روزگار جنگجویان بر آورده و جمع ما را تارانده است.
۴. [به معاویه] گفتم: ای پسر هند چنان مزاح می کنی که گویی تو در میانه ما مردی بیگانه [و از واقعیت بی خبر] هستی.
۵. به ما فرمایی با اژدهای دمان دل صحرا که بر نیش جانگزایش هیچ طیب و درمانی نیست، درافتیم.
۶. کدامین درنده در دل صحرا یارای آن دارد که با شیر ژیان هولناک روبه‌رو شود؟
۷. با این ناتوانی و بیچارگی که گریبان ما را گرفته چنان دلاوری‌ها از ما بسی شگفت می نماید.
۸. رزم آوری به گاه نبرد او را به هم‌آوردی خواند، و در دم به مغاک مرگ فرو رفت.
۹. غیر از عمرو که خصیه‌هایش جان‌پناهِش شد و او را زنده نگه‌داشت و او با دلی هراسان از معرکه جان به در برد.
۱۰. چون مردم در میان آوردگاه او را چنان دیدند، گویی [از خوف] دلی

→ که در حق علی کرده‌ام توبه نمی‌کنم): أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۲۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۹؛ الکامل، ج ۹، ص ۱۷۴.

برایشان نمانده است.

۱۱. به جان پدرم، بی آنکه قصد عیبجویی داشته باشم، همین معاویه بن حرب را [که چنین انتظاری از ما دارد].

۱۲. علی در میدان به هموردی خواند و وی دعوت او را شنید و پاسخش نداد. عمرو بن عاص از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: «اگر ولید راست می گوید باید خود با علی روبه‌رو شود یا آن‌گاه که صدای مبارزطلبی او را می‌شنود، از جای خویش بجنبد و برابر او پایداری کند، آن‌گاه گفت:

۱. يُدَكِّرُنِي الْوَلِيدُ دُعَا عَلِيٍّ وَ بَطْنُ الْمَرْءِ يَمْلَأُ الْوَعِيدُ

۲. مَتَى يَذَكُرُ مَشَاهِدَهُ قَرِيْشٍ يَطْرُقُ مِنْ خَوْفِهِ الْقَلْبُ الشَّدِيدُ

۳. فَأَمَّا فِي الْلِقَاءِ فَأَيْنَ مِنْهُ مُعَاوِيَةَ بَنِ حَزْبٍ وَ الْوَلِيدُ

۴. وَ عَيْرَنِي الْوَلِيدُ لِقَاءَ لَيْثٍ إِذَا مَارَزَ هَابِثُهُ الْأَسْوَدُ

۵. لَقِيْتُ وَ لَسْتُ أَجْهَلُهُ عَلِيًّا وَ قَدْ بُلْتُ مِنَ الْعَلَقِ الْكُبُودُ

۶. فَأَطَعْنَاهُ وَ يَطْعُنُنِي خِلَاسًا وَ مَا دَا بَعْدَ طَعْنَتِهِ أُرِيدُ

۷. فَرَمَّهَا مِنْهُ يَا ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ أَنْتَ الْفَارِسُ الْبَطْلُ النَّجِيدُ

۸. فَأَقْسِمُ لَوْ سَمِعْتَ نِدَا عَلِيٍّ لَطَارَ الْقَلْبُ وَ انْتَفَحَ الْوَرِيدُ

۹. وَ لَوْ لَاقَيْتَهُ شَقَّتْ جُيُوبٌ عَلَيْكَ وَ لَطَمَتْ فِيكَ الْخُدُودُ

۱. ولید هموردخواهی علی و هراسی را که او بر دل آدمی می‌نشانند، به یاد من می‌آورد.

۲. قریشیان هرگاه نبردهای او را به یاد می‌آورند، هرچند دلیر باشند، از بیم دلشان از جا کنده می‌شود.
 ۳. اما در مورد رؤیاریویی با او، معاویه بن حرب و ولید را چه یارای آن باشد که با او برابر شوند.
 ۴. ولید رفتار مرا در مقابله با شیر ژبانی که چون دیگر شیران بیندش، به هراس افتند، سرزنش می‌کند.
 ۵. باری، من با او روبه‌رو شدم و چنان نبود که علی را نشناخته باشم و ندانم که جگرها از خوف او آب می‌شود.
 ۶. با این همه او را به نیزه زدم و او نیز مرا با نیزه بزد؛ بعد از زخمی که از او خوردم، دیگر چه می‌خواستم؟
 ۷. ای ابن ابی‌معیط! تو که شهسوار قهرمان با حمیت پردلی هستی، به پیکارش برو.
 ۸. سوگند می‌خورم که اگر بانگ علی را بشنوی دلت از جای کنده شود و رگ جانت از هم بگسلد.
 ۹. اگر یکدم با او روبه‌رو شوی [به خاک هلاک افتی و بازماندگانت] گریبان بر مرگ چاک زنند و رخساره‌ها خراشند.
- شش- معاویه به بُسر بن أرطاة^۱ گفت: «آیا به هماوردی علی می‌روی؟» گفت: «هیچ‌کس سزاوارتر از تو به هماوردی با او نیست. اما اگر شما همه خودداری کردید، آن‌گاه من به نبرد تن به تن با او می‌روم». معاویه به وی گفت: «بنابراین فردا پیشاپیش سپاه، تو در آوردگاه با او روبه‌رو خواهی شد». بُسر بن أرطاه

۱. تاریخ طبری، ج ۶، صص ۷۷ - ۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۶۲ - ۱۶۷؛ الاستیعاب، ج ۱، صص ۶۵ و ۶۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، صص ۳۱۹ - ۳۲۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۳۱.

عموزاده‌ای داشت که از حجاز به خواستگاری دخترش آمده بود، وی نزد بَسر آمد و درباره شجاعت علی عَلِيٍّ گفت:

۱. تُنَازِلُهُ يَا بُسْرُ إِنْ كُنْتَ مِثْلَهُ وَإِلَّا فَإِنَّ اللَّيْثَ لِلصَّنْبَعِ آكِلُ
۲. كَأَنَّكَ يَا بُسْرُ بِنُ أَرْطَاةَ جَاهِلُ بِأَثَارِهِ فِي الْحَرْبِ أَوْ مُتَجَاهِلُ
۳. مُعَاوِيَةَ الْوَالِي وَ صِنَوَاهُ بَعْدَهُ وَ لَيْسَ سَوَاءً مُسْتَعَاژَ وَ نَاكِلُ
۴. أَوْلَيْكَ هُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ إِنَّهُ عَلَيَّ فَإِلَّا تَقَرَّبُهُ أُمُّكَ هَابِلُ
۵. مَتَى تَلْقَاهُ فَالْمَوْتُ فِي رَأْسِ وَ فِي سَيْفِهِ شُغْلٌ لِنَفْسِكَ شَاغِلُ
۶. وَ مَا بَعْدَهُ فِي آخِرِ الْحَرْبِ وَ لَا قَبْلَهُ فِي أَوَّلِ الْخَيْلِ حَامِلُ^۱

۱. ای بَسر اگر همتای اوپی به مبارزه‌اش رو، وگرنه بدان که شیر شَرزه کفتار را می‌خورد.

۲. چنان می‌نماید که تو، ای بسر بن اَرطاه از هنرنمایی‌های او در جنگ بی‌خبری یا خود را به بی‌خبری می‌زنی.

۳. معاویه والی است و پس از او دو برادرش هستند و البته بدل با اصل برابر نباشد.

۴. آنان همه برای هموردی با او از تو سزاوارترند. او علی است، به دم تیغش مرو که مادرت به عزایت خواهد نشست.

۵. همان دم که با او روبه‌رو شوی، مرگ در ناوک نیزه‌اش به انتظارت نشسته و تیغ او را هنری است که به شکار جانت پردازد.

۶. و زان پس به پایان جنگ، نه [چون تو] نگهبانی برای شکست‌خوردگان باشد و نه پیش از آن در طلایه سواران، پرچمداری برای حمله بماند.

بسر گفت: «آیا این [که گویی] چیزی جز مرگ باشد؟ به خدا سوگند که از دیدار خدای تعالی گریزی نیست».

علی علیه السلام روز دیگر همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و رو بدان تپه‌ای نهاد که بسر در آن بود و می گفت:

۱. إِنِّي عَلِيٌّ فَاسْأَلُوا لِتُخْبَرُوا ثُمَّ ابْزُرُوا إِلَى الْوَعَىٰ أَوْ أَذْبُرُوا
۲. سَيْفِي حُسَامٌ وَ سِنَانِي أَزْهَرُ مِنَّا النَّبِيُّ الطَّيِّبُ الْمُطَهَّرُ
۳. وَ حَمْرَةُ الْخَيْرِ وَمِنَّا جَعْفَرُ لَهُ جَنَاحٌ فِي الْجَنَانِ أَخْضَرُ
۴. ذَا أَسَدُ اللَّهِ وَ فِيهِ مَفْخَرُ هَذَا وَ هَذَا وَ ابْنُ هِنْدٍ مُجَحَّرُ

مُدْبَذْبُ مُطَرَّدٌ مُؤَخَّرٌ^۱

۱. منم علی، [از جنگ آزمودگان] بپرسید تا آگاه شوید. آن گاه یا به میدان نبردم آید یا پشت کنید و بگریزید.

۲. تیغم برنده و سنانم دل‌دوز و جان‌شکار است. پیامبر پاکیزه خصال از ماست.

۳. حمزه نیک رفتار و جعفر [طیار] که او را در بهشت شهبالی باشد، از ماست.

۴. این شیر خداست با چنین افتخارات و آن پسر هند است [که] به کناری خزیده، متزلزل رانده شده، واپس کشیده.

در این هنگام، بسر بن ارطاة، درحالی که خود را غرق در آهن و زره کرده بود، به طوری که شناخته نمی‌شد، ظاهر شد و ندا داد: «ای ابوالحسن به جنگ با من برخیز!» علی علیه السلام رو به او کرد همین که نزدیک او شد با نیزه به او زد و او را به زمین افکند. ولی زره‌اش مانع شد. بسر آهنگ عیان کردن [عورت] خود کرد تا به

۱. وقعة صفین، ص ۴۶۱.

این حيله از شدت حمله و صلابت او برهد. اما علی عليه السلام از او روی تافت و از کشتنش صرف نظر کرد.

بُسر نزد معاویه باز آمد و معاویه به وی گفت: «دیده از شرم به زیر میفکن که خداوند عمرو را در این حرکت پیشکسوت تو قرار داده است». نضر بن حارث در نکوهش این عمل (کشف عورت توسط بسر) گفت:

۱. أَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَارِسٌ تَنْدُبُونَهُ لَهْ عَوْرَةٌ وَسَطَ الْعَجَاجَةِ بَادِيَهْ
۲. يَكْفُ بِهَا عَنْهُ عَلِيٌّ سِنَانَهُ وَ يَصْحَكُ مِنْهَا فِي الْحَلَاءِ مُعَاوِيَهْ
۳. بَدَتْ أَمْسٍ مِنْ عَمْرٍو فَفَنَعَ رَأْسَهُ وَ عَوْرَةَ بُسْرِ مِثْلَهَا حَذُوَ حَادِيَهْ
۴. فَقُولَا لِعَمْرٍو وَ ابْنِ أَرْطَاةٍ أَبْصِرَا سَبِيلَكُمَا لَا تَلْقِيَا اللَّيْثَ ثَائِيَهْ
۵. وَ لَا تَحْمِدَا إِلَّا الْحَيَا وَ خُصَاكُمَا هُمَا كَانْتَا وَ اللَّهُ لِلنَّفْسِ وَاقِيَهْ
۶. فَلَوْلَاهُمَا لَمْ تَنْجُوا مِنْ سِنَانِهِ وَ تَلَكَّ بِمَا فِيهَا عَنِ الْعُودِ نَاهِيَهْ
۷. مَتَى تَلْقِيَا الْحَيْلَ الْمُشِيحَةَ صُبْحَةً وَ فِيهَا عَلِيٌّ فَاتْرَكَ الْحَيْلَ نَاحِيَهْ
۸. وَ كُونَا بَعِيدَا حَيْثُ لَا يَبْلُغُ الْقَنَا وَ حَمِي الْوَعَى إِنَّ التَّجَارِبَ كَافِيَهْ
۹. وَ إِنْ كَانَ مِنْهُ بَعْدُ فِي النَّفْسِ فَعُودَا إِلَى مَا شِئْتُمَا هِيَ مَا هِيَهْ^۱

۱. آیا به هر روز شهبواری را به میدان می فرستید که در میان آوردگاه عورتش را عریان کند و نمایش دهد؟

۲. و بدین حیلت، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟

۱. الفصول المهمة، ص ۷۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰؛ نور الابصار، ص ۹۵؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۴۰۸.

۳. دیروز چنان زشت حرکتی از عمرو پدید آمد و سرش را نجات داد و عورت
بُسر نیز همان گونه جان پناهش شد.
۴. به عمرو و بسر اُرطاه بگوئید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که
دگر بار با آن شیرمرد روبه‌رو نشوید.
۵. از چیزی جز حیا (عورت و شرمگاه) و از دو خصیه خود سپاسگزار نباشید که
فقط این دو سبب حفظ جانتان شدند.
۶. که اگر این دو نمی‌بودند، از زخم سنانش نمی‌رستید و این تجربه کافی است
که دیگر بار تکرارش نکنید.
۷. هرگاه به لشکر پویایی که صبحگاه در رکابش حرکت می‌کند برخوردید و
علی را در آن میان دیدید، بی‌درنگ میدان را تهی کنید.
۸. و از او دور بمانید؛ چنان که نیزه‌اش به شما نرسد و لهیب جنگش دامن‌تان را
نگیرد که این تجربه شما را بس است.
۹. و اگر از جان خود سیر شده‌اید، به همان راهی که در پیش گرفته‌اید، باز آید
و همان را تکرار کنید.

۱۶. پا گذاشتن بر دوش نبی و شکستن بت‌ها

یکی از فضیلت‌هایی که برای علی علیه السلام گفته شده است، این است که آن حضرت
برای شکستن بت‌ها پا بر دوش نبی اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت. علی علیه السلام فرموده است: با
رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد کعبه آمدیم. ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله پا بر دوش من گذاشت که
بالای کعبه رود. اما آن حضرت در بدن من ضعف و ناتوانی احساس کرد. به من
فرمود: «بنشین». نشستیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دوش من پایین آمد و نشست؛ آن‌گاه به
من گفت: «پا بر دوش من بگذار و بالای کعبه برو». وقتی من پا بر دوش نبی

گذاشتم، چنین تصور کردم که اگر اراده کنم، می‌توانم به افق آسمان برسم. من بر فراز کعبه رفتم، درحالی‌که در آن، صورت‌های بت‌های گوناگون وجود داشت و من همه را پایین پرتاب کردم که همه آنان مانند کوزه‌های سفالین شکستند؛ آن‌گاه پایین آمده و با رسول اکرم ﷺ داخل خانه‌ها رفتیم تا کسی ما را نبیند.

امام شافعی در این زمینه اشعار ذیل را سروده است:

۱. قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِّي مَدْحًا ذِكْرُهُ يَحْمِدُ نَاراً مُؤَصَّدَةً

۲. قُلْتُ هَلْ أَمَدُحُ مَنْ فِي فَضْلِهِ حَارَ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ^۱

۳. وَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا أَصْعَدَهُ

۴. وَضَعَ اللَّهُ بِظَهْرِي يَدَهُ فَأَحْسَسَ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ

۵. وَ عَلَيَّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ^۲

۱. به من گفته شد که علی را ستایش کن که یاد علی زبانه‌های آتش را خاموش می‌کند.

۲. من گفتم آیا ستایش کنم کسی را که در ستایش او خردمندان سرگردانند که او را پرستش کنند.

۳. و پیامبر برگزیده برای ما فرمود: شب معراج چون به آسمان رفتم،

۴. خدای دستی بر شانه من نهاد که قلب و دلم احساس خنکی کرد.

۵. و علی پایش را در جایی گذاشت که خدا دستش را در آنجا گذاشته بود.

۱. در نسخه دیگر چنین آمده است: قلت لا أقدم في مدح امرء ضل ذو اللب الى ان عبده.

۲. ینابیع المودة، ص ۱۳۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸،

۱۷. استجابت دعا

امام حسین علیه السلام فرمود: من با پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام، در شبی تاریک، مشغول به طواف کعبه معظمه بودم. ناگاه آواز ناله شخصی را شنیدیم که به خانه کعبه پناه آورده و این شعر را می خواند:

۱. یا مَنْ یجیبُ دُعاءَ الْمُضْطَرِّ فی الظُّلَمِ یا کاشِفَ الضُّرِّ وَ البَلْوی مَعَ السَّقَمِ
۲. قَدْ نَامَ وَ فُذِّکَ حَوْلَ البیتِ وَ انْتَبَهُوا یَدْعُو وَ عینُکَ یا قیومَ لَمْ تَنَمِ
۳. هَبْ لی بِجُودِکَ فَضَّلَ العُفوی عَن جُرمی یا مَنْ أَشارَ إِلَیهِ الخَلْقُ فی الحَرَمِ
۴. إِنْ کانَ عَفْوَکَ لا یلقاهُ ذُو سَرْفٍ فَمَنْ یجُودُ عَلَی العاصِینَ بِالنَّعمِ

۱. ای کسی که بر می آورد دعای بیچارگان را در شب تاریک. ای برطرف کننده آزار و بلاها با بیماری ها.
۲. به تحقیق که خوابیده اند فرود آمده های به سوی تو در دور خانه تو و بیدار شدند. می خوانند تو را و حال آنکه چشم تو ای به خود بر پای، به خواب نرفته است.
۳. خدایا بخشش به من به کرم خود زیادتی در گذشتن از گناه مرا ای کسی که اشاره نموده اند به سوی او آفریدگان که پناه آورند در حرم او.
۴. اگر بخشش تو نرسد به آن صاحب تقصیر، پس کیست که بخشش نماید بر گناهکاران به نعمت ها.

پدرم به من فرمود: «آن شخص را بجوی شاید او را ببینی». امام حسین علیه السلام فرمود: «آن را میان مردم یافتم و نزد پدرم آوردم. از علت ناله اش پرسیدیم». آن جوان گفت: «من در میان قبیله خود پیوسته به لهُو و لعب مشهور بودم و دائماً به نافرمانی و طرب مشغول بودم و همیشه در ماه رجب و شعبان مرتکب نامشروع

و عصیان می‌شدم و هیچ ملاحظه نمی‌نمودم و پروایی از خدا نداشتم. مرا پدری بسیار مهربان بود که مرا از افتادن در مصیبت‌های دنیوی منع می‌نمود و مرا از عقوبت و عذاب آتش اخروی می‌ترسانید. اما هرگاه پدرم در نصیحت اصرار می‌نمود و در موعظه من مبالغه می‌کرد، او را آزار می‌دادم و او را می‌زدم. پس روزی از او طلایی را طلبیدم که آن را از من پنهان نموده بود. اما پدرم نداد. من خود رفتم که بردارم و آن را در مصارفی که همیشه مشغول به آن بودم، صرف کنم. چون خواست ممانعت کند، دستش را پیچیدم و آن طلا را از دست او بیرون آوردم و رفتم. پس چون پدرم خواست که از عقب من آید، نتوانست از جای خود حرکت کند. اما سوگند خورد که به سوی خانه خدا رود و از من شکایت و بر من نفرین کند. پس چند روز روزه گرفت و چندین رکعت نماز گزارد و در روز حج اکبر به مکه معظمه رسید، طواف خانه نمود و سعی صفا و مروه کرد و بعد از آن به مسجدالحرام آمده، خود را به پرده‌های خانه کعبه آویخت و به خدای تعالی زاری نمود و نفرین کرد. هنوز دعای پدرم تمام نشده بود که به من این بلائی نازل شد که آن را می‌بینی».

پس جامه خود را برداشت. دیدیم که یک طرف بدن آن جوان شل شده است. آن جوان گفت: «سه سال بود که از پدرم التماس می‌نمودم برای من دعا کند. ولی قبول نمی‌کرد تا آنکه در این سال بر من ترحم کرد و التماس مرا پذیرفت. برای او شتری مهیا نمودم، داشتیم می‌آمدیم که آن شتر رم کرد و پدرم را در دره سنگلاخی میان دو سنگ انداخت و فوت کرد. پس او را در همان موضع دفن کردم».

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی داستان آن جوان را شنیدند، به آن جوان فرمود: «من به تو دعایی می آموزم که آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است. ای جوان باید از گناهان پرهیز نموده و از آنچه کرده‌ای توبه نمایی. به درستی که اگر نیت خود را خالص کنی، پس خدای تعالی حاجت تو را بر می آورد و در خواب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را خواهی دید که تو را به بهشت و به برآمدن حاجت بشارت دهد».

بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود که دوات و کاغذی بیاور. چون آوردم، فرمود: «بنویس آنچه را بر تو می خوانم». پس آن حضرت خواندند و من این دعا را نوشتم (منظور همان دعای مشلول است که در کتب ادعیه و مفاتیح ذکر شده است). پدرم فرمود: «وقتی این دعا را خواندی سؤال کن از خدای تعالی آنچه را خواهی و حاجت خود را نام ببر و این را مخوان مگر درحالی که با وضو و طهارت باشی».

پس حضرت امیر علیه السلام به آن جوان فرمود: «هر گاه شب دهم شود، این دعا را بخوان و صبح بعد به خیر و خوبی نزد من بیا». آن جوان آن دعا را گرفت و رفت. چون صبح دهم شد، هنوز شروع به کاری نکرده بودیم که دیدیم آن جوان صحیح و تن درست نزد ما آمد. درحالی که این دعا در دست او بود، می گفت: «قسم به خدا که در این دعا اسم اعظم است. به درستی که حاجت من، قسم به پروردگار کعبه، برآورده شد». پس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «نقل کن». جوان گفت: «چون شب دهم شد و همه مردم به خواب رفتند، من این دعا را بر کف دست خود گذاردم و آن را به سوی آسمان بلند کردم و خدای تعالی را خواندم و او را به حقّ این دعا چند مرتبه قسم دادم. پس در مرتبه دوم آوازی

شنیدم که: دعای تو مستجاب شد؛ به تحقیق که تو خدا را به اسم اعظم خواندی. پس خوابیدم. چون به خواب رفتم، در خواب حضرت رسالت پناهی ﷺ را دیدم که دست مبارک خود را بر بدن من مالیدند و فرمودند که این اسم اعظم را محافظت کن. به درستی که تو بر خیر و خوبی هستی. چون بیدار شدم، خود را صحیح و سالم یافتم؛ چنان که می بینی. پس خدای تعالی تو را جزای خیر دهد»^۱.

۱۸. فضایل و امامت علی علیه السلام در آیات و روایات

بدون شک، علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و وزیر و جانشین و خلیفه بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و رهبر مسلمانان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ولایت علی علیه السلام و رهبریت آن حضرت برای امت، از نظر وضوح و روشن بودن، مانند خورشید آسمان است؛ چنان که تمام فرق شیعه و بسیاری از اهل سنت که دارای بصیرت و انصاف اند، بدان اعتراف دارند. این موضوع سبب رفعت شأن و منزلت علی علیه السلام نزد پروردگار شده و خداوند عالم با فرستادن آیاتی در قرآن، منزلت والای حضرت را بیان فرموده است. برخی از این آیات، چنان که خواهد آمد، بر ولایت امام علی علیه السلام نیز دلالت دارد.

منزلت و رتبه بی نظیر علی علیه السلام نیز همانند دیگر موضوعات زندگی آن امام همام، در اشعار و ادبیات قرن اول، از جمله در اشعار بسیاری از مخالفان ایشان نیز منعکس شده است. اینک از باب نمونه به برخی از دلایل امامت و خلافت و برخی اشعار اشاره می شود:

۱. طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۲، ص ۶۸؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۷۲۱؛ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۲.

الف) نزول آیات قرآن درباره علی علیه السلام

۱. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده: ۱۸)^۱

روزی بین علی علیه السلام و ولید بن عقیبه ابن ابی معیط نزاع واقع شد. ولید به ایشان گفت: «ساکت باش! تو بچه‌ای [و] من سالخورده‌ام. به خدا قسم شمشیرم از تو تیزتر، زبانم از تو گویاتر و درونم از تو داناتر است!» علی علیه السلام در جوابش گفت: «ساکت باش! تو فاسقی!» ولید از این سخن امام ناراحت شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد. طولی نکشید که این آیه نازل شد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾، که مراد از فاسق در این آیه ولید بن عقیبه است. حسّان بن ثابت این موضوع را این چنین به نظم کشیده است:

۱. أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ عَلَيْنَا فِي عَلِيٍّ وَ فِي الْوَلِيدِ قُرْآنًا

۲. فَتَبَوَّأَ الْوَلِيدُ مَنْزِلَ كُفْرٍ وَ عَلِيٌّ تَبَوَّأَ بِالْإِيمَانَا

۳. لَيْسَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا يَعْبُدُ اللَّهَ كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا حَوَانًا

۴. سَوْفَ يُدْعَى الْوَلِيدُ بَعْدَ قَلِيلٍ وَ عَلِيٌّ إِلَى الْجَزَاءِ عِينًا

۵. فَعَلِيٌّ يُجْزَى هُنَاكَ جِنَانًا وَ هُنَاكَ الْوَلِيدُ يُجْزَى هَوَانًا^۲

۱. حق سبحانه و تعالی در قضیه امیرالمؤمنین و ولید آیات قرآنی نازل فرمود.

۲. که ولید از آن، جایگاه کفر نصیب شد و امیرالمؤمنین علی را ایمان نصیب گشت.

۳. کسی که مؤمن صادق است و خدا را می‌پرستد، نیست مثل کسی که فاسق

۱. «آیا کسی که با ایمان بوده همچون کسی است که فاسق بوده؟ (نه، هرگز) آنها برابر نیستند».

۲. الأُمّالی، صدوق، ص ۴۹۱.

خائن خدانشناس است.

۴. به زودی بعد از مدتی اندک، ولید و امیرالمؤمنین به روز جزا آشکارا خواننده می شوند.

۵. پس علی آنجا بهشت را پاداش می گیرد و ولید آنجا به انواع ذلت و خواری خواهد رسید.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي آتَيْكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾. (انفال: ۶۲)^۱

ابن عساکر در تاریخش، به سند صحیح از ابوهریره، چنین نقل می کند: رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که من را به آسمان بردند، دیدم بر عرش نوشته شده:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي، وَ مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي آتَيْتُهُ بِعَلِيٍّ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿هُوَ الَّذِي آتَيْكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾. علی وحده.^۲

کسی جز من شایسته پرستش نیست؛ خدای یکتایی که بی شریکم. بنده ام محمد ﷺ را پیامبر خود قرار دادم و به وسیله علی ع او را تأیید کردم و دلیل آن سخن خداست؛ چنان که گوید: او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید فرمود و مراد از مؤمنین علی به تنهایی است.

سید همدانی در بخش هشتم از کتاب مودة القربی از حضرت علی ع نقل می کند که فرماید: رسول خدا ﷺ خطاب به من فرمود: اسم تو را در چهار جا مقرون به اسم خودم دیدم:

۱. «او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد».

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۰۷؛ ترجمه الإمام علی بن ابی طالب ع؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱.

یک- هنگامی که آهنگ معراج داشتیم و به بیت المقدس رسیدم، دیدم بر صخره نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله آیدتُه بعلي وزيره».

دو- چون به سدره المنتهی رسیدم بر آن نوشته بود: «إني أنا الله لا اله الا أنا وحدي محمد صفوتي من خلقي آیدتُه بعلي وزيره و نصرته به».

سه- چون به عرش پروردگار عالمیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته شده بود: «إني أنا الله لا اله الا أنا محمد حبيبي من خلقي، آیدتُه بعلي وزيره و نصرته به».

چهار- چون به بهشت رسیدم بر در آن نوشته بودند: «لا اله الا أنا، و محمد حبيبي من خلقي آیدتُه بعلي وزيره و نصرته به».^۱

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (انفال: ۶۴)^۲

أبونعيم اصفهانی در فضائل الصحابه، به سند صحیح آورده است: این آیه در وصف علی علیه السلام نازل شده و مراد از مؤمنین در آیه علی علیه السلام است.^۳

۴. ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾. (احزاب: ۲۳)^۴

خطیب خوارزمی^۵ و صدرالحفاظ گنجی شافعی^۶ از ابن جریر و عده ای دیگر

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۰۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۳۴؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. «ای پیغمبر! خداوند، و مؤمنینی که از تو پیروی می کنند تو را بس است».

۳. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۹۱.

۴. از گروه مؤمنان، مردانی هستند که به عهد خود با خدا وفا می کنند. پس بعضی از ایشان را مرگ در کام خود فرو برده و عده ای دیگر هم به انتظار مرگ نشسته اند و هیچ گونه تبدیل و تغییری در این مرام نداده اند.

۵. المناقب: ص ۲۷۹.

۶. کفایه الطالب، ص ۲۴۹.

از مفسران نقل کرده‌اند که این جمله از آیه مبارکه ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ﴾ درباره حمزه و یاران او نازل شده است. آنان با خداوند پیمان بسته بودند که به میدان نبرد پشت نکرده و از دشمن روی نگردانند. در نتیجه روبه‌روی دشمن ایستاده و تا آخرین قطره خون خود جنگیدند تا کشته شدند. جمله دیگر آیه ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ درباره علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که در مسیر جهاد خود حرکت کرد و از مسیر منحرف نشد و تغییر جهت نداد و قدم جای قدم گذشتگان خود نهاد.

ابن حجر^۱ گوید: هنگامی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در مسجد کوفه روی منبر سخن می‌گفت، شخصی از او درباره این آیه سؤال کرد: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾. حضرت فرمود: «خداوندا بخشایش تو را خواهانم. این آیه درباره من و عمویم حمزه و پسرعمویم عبیده بن حرث بن عبدالمطلب نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر شهید شد و حمزه در روز احد در راه خدا شهید گردید. اما من، در انتظار بدبخت‌ترین افراد امت هستم که این محاسنم را از خون سرم رنگین کند. این پیمانی است که دوست من ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله با من بسته و برایم پیش‌بینی کرده است.

۵. ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾. (توبه: ۱۹)^۲

طبری به اسنادش از انس روایت کرده^۳ که وی گوید: عباس و شیبه (فرزند

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۳۴.

۲. آیا قرار داده‌اید آب دادن به حاجی‌ها و ساختمان مسجدالحرام را مانند کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خداکوشش می‌کند؟ نه این چنین نیست و این دو هرگز مساوی نیستند.

۳. جامع البیان، ج ۱۰، ص ۹۵.

عثمان)، متولیان مسجدالحرام و کعبه، نشسته بودند و بر یکدیگر مباحث کرده و شخصیت خود را به رخ یکدیگر می کشیدند. عباس به او می گفت: «من از تو برترم؛ چون عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجی ها هستم». شیبیه می گفت: «من از تو مهم تر و بزرگوارترم؛ چون امین خدایم بر خانه اش و خزانه دار خانه خدا هستم. آیا آن چنان که خداوند مرا امین خود قرار داده، امین تو نیستم؟!». تا اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام به آن دو رسید. عباس به او گفت: «شیبیه بر من مباحث کرده و گمان می کند از من برتر است».

علی علیه السلام گفت: «ای عمو تو به او چه گفتی؟» عباس پاسخ داد: به او گفتم: «من عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجی ها هستم و از تو بالاترم». علی علیه السلام به شیبیه رو کرد و گفت: «تو چه می گویی؟».

شیبیه جواب داد: من گفتم: «بدین جهت از تو برترم که امین خدا هستم بر خانه اش و خزانه دار خانه کعبه هستم. آیا کسی که امین خداست، امین تو نخواهد بود؟» علی علیه السلام در پاسخ آنان گفت: «بگذارید من هم افتخار خویش را بازگو کنم». گفتند: «بسیار خوب است. شما هم بفرمایید». فرمود: «من از شما بدین جهت برترم که نخستین کسی از مردان این امت هستم که به وعده های پیامبر ایمان آورده و با او هجرت نمودم و در راه خدا جهاد کردم».

سپس هر سه نفر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدند و هر کدام جهت برتری خود را بازگو کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به آنان نگفت و آنها هم رفتند. بعد از چند روز جبرئیل نازل شد و درباره آن قضیه وحی آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سه نفر را احضار کرد. وقتی آنان به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، این آیه را بر آنان تلاوت

فرمود: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾^۱
داستان این مفاخره، و نزول این آیه را در شأن آنان، عده زیادی از حفاظ و دانشمندان و مفسران در کتب خود آورده و با تحقیقات دامنه‌داری که درباره راویان این حدیث و سلسله سند آن نموده‌اند، آن را معتبر دانسته‌اند.^۱

۶. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾. (مریم: ۹۶)^۲

ابو اسحاق ثعلبی، در تفسیر خود، به اسنادش از براء بن عازب روایت کرده^۳ که گوید: رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: ای علی بگو: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَ اجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً»؛ «خداوندا برای من در پیشگاه خودت عهدی قرار ده و در دل‌های مؤمنین دوستی و محبتی برای من جایگزین فرما». بعد که علی مرتضی رضی الله عنه این دعا را خواند، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾.

خطیب خوارزمی در حدیثی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: مردی به من رسید و گفت: «ای علی! من تو را به خاطر خدا دوست دارم». من به خدمت پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: «یا رسول الله! مردی به من این چنین گفت». حضرت فرمود: «ای علی شاید تو درباره او کار خوبی انجام داده‌ای!» گفتم: «یا رسول الله! من هیچ خدمتی به او نکرده‌ام». پیامبر ﷺ فرمود:

۱. أسباب النزول، ص ۱۸۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۹۱؛ مفاتیح الغیب، ۴، ص ۴۲۲؛ تفسیر

الخازن، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲. «آنان که ایمان آوردند و کرداری شایسته انجام دادند، به زودی پروردگار برایشان دوستی و

محبت قرار خواهد داد».

۳. الکشف و البیان، الورقه ۱۹.

«سپاس پروردگار را که دل‌های مؤمنین را شیفته محبت و دوستی تو نمود».

در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾^۱

۷. ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

(جائیه: ۲۱)^۲

ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی گوید: سدی از ابن عباس روایت کرده است: «این آیه درباره علی علیه السلام در روز جنگ بدر نازل شد. کسانی که مرتکب زشتی‌ها شدند، عبارت بودند از: عتبه، شیبه، ولید و مغیره و مؤمنی که عمل صالح انجام داده است، علی است».^۳

۸. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (بینه: ۷)^۴

طبری ذیل آیه ﴿أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...﴾ روایتی را به اسنادش از ابی‌الجارود از محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مخلوق و بهترین مردم تو هستی ای علی و پیروان تو».^۵

۱. المناقب، ص ۱۸۸؛ الکفایة، گنجی شافعی، ص ۱۲۱؛ الرياض النضرة، محب‌الدین طبری، ج ۲،

ص ۲۰۷؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۲۸۷؛ المواهب، قسطلانی، ج ۷، ص ۱۴؛ نور الابصار، ص ۱۱۲؛

رشفة الصادی، حضرمی، ص ۲۵.

۲. «آیا گمان کرده‌اند کسانی که مرتکب زشتی‌ها می‌شوند که ما آنان را مانند مؤمنانی که عمل

صالح انجام می‌دهند، قرار خواهیم داد؟».

۳. تذکرة الخواص، ص ۱۱.

۴. «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنان بهترین آفریدگان هستند».

۵. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۴۶.

خطیب خوارزمی از جابر روایت کند که وی گوید: در حضور پیامبر اکرم ﷺ بودیم. علی بن ابی طالب ع وارد شد. رسول خدا ص فرمود: «برادرم به جانب شما آمد» و سپس روی به جانب کعبه کرد و با دستش به دیوار کعبه زد و گفت: «سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت اوست، این شخص و شیعیان او رستگاران روز قیامتند». سپس فرمود: «او نخستین نفر شماست از جهت ایمان با من و وفادارترین شماست به پیمان پروردگار و در دستورات پروردگار از همه شما پابرجاتر و استوارتر است و عادلترین شماست در بین مردم و از تمام شما در تساوی و برابر قرار دادن تقسیم اموال، رعایتش بیشتر است و در پیشگاه خداوند مقام و منزلتش از همه بزرگتر است». جابر گوید: «در این هنگام آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ درباره او نازل شد».^۱

۹. ﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (۱-۳)^۲

جلال الدین سیوطی گوید: «ابن مردویه از ابن عباس درباره این آیه قرآن ﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ روایت نموده که مقصود از انسان زیانکار ابوجهل است و مقصود از ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، علی بن ابی طالب ع و سلمان فارسی می‌باشند».^۳

۱. المناقب، ص ۶۶.

۲. «سوگند به عصر! انسان زیانکار است جز کسانی که ایمان آورده و رفتاری شایسته دارند و

عمل صالح انجام می‌دهند».

۳. الدرّ المنتور، ج ۶، ص ۳۹۲.

خاتم‌بخشی و نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام

۱۰. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ﴾. (مائده: ۵۵)^۱

۱. ابن عباس درباره آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ گفت: گروهی از اهل کتاب از جمله عبدالله بن سلام و اسد و اسید و ثعلبه که تازه مسلمان شده بودند، خداوند به آنها دستور داده بود که از دوستی با یهود و نصاری اجتناب کنند و آنان نیز چنین کرده بودند. بنی قریظه و بنی نضیر گفتند: «ما را چه شده که اهل دین محمد صلی الله علیه و آله را دوست بداریم درحالی که آنان از ما و از دین ما بریده‌اند؟ پس سوگند به خدا هیچ کس از ما با هیچ کدام از آنها که وارد دین محمد صلی الله علیه و آله شده‌اند سخن نگوید». عبدالله بن سلام و اصحاب او نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند و گفتند: «بر ما سخت می‌گذرد و ما به سبب دوری منازل نمی‌توانیم با اصحاب تو همنشینی کنیم». در این هنگام، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ و پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را بر آنان قرائت کرد. آنها گفتند: «به خدا و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به مؤمنین راضی هستیم». گفت: در این هنگام بلال برای نماز اذان گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم وارد مسجد شدند و نماز می‌خواندند؛ بعضی در حال قیام و برخی در حال رکوع و برخی در حال سجود بودند که فقیری دور می‌زد و چیزی تقاضا می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به سوی خود خواند و گفت: «آیا کسی چیزی به تو داده است؟» گفت: «آری». گفت: «آن چیست؟» گفت: «انگشتر نقره». گفت: «چه کسی آن را به تو داده؟» گفت: «این شخص که در حال قیام است». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱. این آیه مشهور به آیه ولایت است. درباره شأن نزول آیه فوق چندین نقل صورت گرفته است.

نگاه کرد دید او علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. پس گفت: «در چه حالتی آن را به تو داد؟» گفت: «درحالی که در رکوع بود به من داد». پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن آن تکبیر گفت و ابتدا این آیه را قرائت کرد: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ سپس آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ را بر زبان جاری ساخت.^۱ حسان بن ثابت در این باره این اشعار را گفته است:

۱. أَوْفَى الصَّلَاةِ مَعَ الزَّكَاةِ فَقَامَهَا (كَذَا) وَ اللَّهُ يَرْحَمُ عَبْدَهُ الصَّبَّارَا
۲. مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعَاً وَ أَسْرَهُ فِي نَفْسِهِ إِسْرَارَا
۳. مَنْ كَانَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بِسْرِي وَ يَنْحُو الْغَارَا
۴. مَنْ كَانَ جِبْرِيلُ يَقُومُ يَمِينَهُ فِيهَا وَ ميكَالُ يَقُومُ يَسَارَا
۵. مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِنَاً فِي تِسْعِ آيَاتٍ جُعِلْنَ كِبَارَاً

۱. نماز را همراه با زکات انجام داد. پس آن را به پا داشت و خدا بنده شکیبای خود را رحم می کند.
۲. کیست که در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داد و آن را در نفس خود پنهان کرد؟
۳. کیست که در بستر محمد صلی الله علیه و آله خوابید و محمد صلی الله علیه و آله شبانه سیر می کرد و به جانب غار می رفت؟
۴. کیست که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او قرار گرفت؟
۵. کیست که قرآن در نه آیه که بزرگ قرار داده شده اند، او را مؤمن نامید؟

۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، صص ۲۳۵ - ۲۳۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۸؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود^۱ به اسنادش از ابی ذر غفاری روایت نموده است که گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندم. سائلی از مردم درخواست حاجتی کرد و کسی او را پاسخی نداد و به وی توجهی نکرد. سائل دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا شاهد باش من در مسجد پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله، از مردم چیزی خواستم و کسی به من توجهی نکرد». در این هنگام علی علیه السلام نماز می‌خواند و در حال رکوع بود، با آخرین انگشت دست راست خویش که انگشتی در آن بود سوی سائل اشاره فرمود و او هم به نزدیک علی علیه السلام آمد و انگشت را از انگشت او بیرون آورد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد این منظره بود. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چشم خود را به سوی آسمان گشود و عرض کرد: «خداوندا! برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾ (طه: ۲۵ - ۳۲)

پروردگارا سینه‌ام را گشاده فرما، کار مرا برایم آسان گردان، گره از زبانم بگشای تا سخنم را بفهمند و برای من برادرم هارون را که از خاندان من است، وزیرم گردان، پشت مرا با او محکم ساز و او را در کار من شریک گردان.

خدایا تو در جواب موسی حاجتش را برآورده و به او فرمودی: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَوْلًى فَالْيَوْمَ لَكَ الْمُلْكُ﴾؛ به زودی بازویت را به سبب برادرت محکم می‌سازیم و قرار می‌دهیم برای شما دو نفر برتری و تسلط را، در نتیجه

۱. الکشف و البیان، ص ۱۸۰؛ المائدة: ۵۵.

دسترسی به شما پیدا نخواهند کرد. خداوندا همانا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. پروردگارا سینه مرا نیز گشاده فرما و کارم را آسانی بخش و پشتیبانی از افراد خانواده من برای من انتخاب فرما، علی را برای این کار قرار بده و به سبب او پشت مرا محکم ساز.»

أبوذر رضی الله عنه گوید هنوز دعای آن حضرت پایان نیافته بود که جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد و عرض کرد: «ای محمد! بخوان این آیه را ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾»^۱.

۱. عده بسیاری از پیشوایان تفسیر و حدیث در نوشته‌های خود این روایت و این شأن نزول را درباره امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ذکر کرده‌اند؛ از آن جمله عبارتند از:
 - طبری در تفسیرش، ج ۲، ص ۱۶۵؛ از طریق ابن عباس، و عتبه بن ابی حکیم، و مجاهد؛
 - واحدی در اسباب النزول، ص ۱۴۷؛ از دو طریق و به دو سند؛
 - فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۴۳۱؛ از عطاء از عبدالله بن سلام و ابن عباس؛
 - الخازن در تفسیرش، ج ۱، ص ۴۹۶؛
 - ابوالبرکات در تفسیرش، ج ۱، ص ۴۹۶؛
 - نیشابوری در تفسیرش، ج ۳، ص ۴۶۱؛
 - ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه»، ص ۱۲۳؛
 - ابن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، ص ۳۱؛
 - سبط ابن الجوزی در «التذکره»، ص ۹، به نقل از تفسیر ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبد؛
 - کنجی شافعی در «الکفایه»، ص ۱۰۶، به اسنادش از انس آورده است، همچنین در ص ۱۲۲؛
 - خوارزمی در «مناقب»، ص ۱۸۸ به دو طریق و دو سند؛
 - حموی در «الفرائد» در باب چهاردهم از طریق و سند واحدی؛
 - قاضی عضد ایچی در «المواقف»، ج ۳، ص ۲۷۶؛

۳. مقداد بن اسود می گوید: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که یک عرب بدوی، درحالی که به کمان خود تکیه می کرد، آمد. در آن حال علی بن ابی طالب علیه السلام که در حال قیام بود و در وسط مسجد رکعاتی را میان ظهر و عصر می خواند، انگشتر خود را به او داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بِهْ بَهْ! غَرْهَ هَايْ بَهْشْتِي وَاجِبْ شَدَّ». آن اعرابی وقتی سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنید اشعار ذیل را سرود:

۱. يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّهُمْ وَ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ آدَمَ

۲. قَدْ فُزْتُ بِالتَّقْلِ يَا أَبَا حَسَنِ إِذْ جَادَتْ الْكُفُّ مِنْكَ بِالْحَتَمِ

۳. فَأَلْجُودُ فَرْعٌ وَأَنْتَ مَغْرَسُهُ وَأَنْتُمْ سَادَةٌ لِنَدَا الْعَالَمِ

۱. ای ولی همه مؤمنان و سرور اوصیا از آدم.

۲. ای ابوالحسن به کار نیکویی موفق شدی هنگامی که دست تو انگشتر را بخشید.

۳. سخاوت شاخه ای است و تو ریشه آن هستی و شما سروران این عالمید.

در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾

- محب الدین طبری در «الریاض النضره»، ج ۲، ص ۲۲۷ از عبدالله بن سلام؛

- ابن کثیر شامی در تفسیرش، ج ۲، ص ۷۱ در یک سند از امیرالمؤمنین نقل کرده است؛

- ابن کثیر در «البدایة و النهایة»، ج ۷، ص ۳۵۷ از طبرانی به اسنادش از امیرالمؤمنین نقل نموده است؛

- حافظ جلال الدین سیوطی در «جمع الجوامع»، ج ۶، ص ۳۹۱؛

- ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، ص ۲۵؛

- شبلینجی در «نور الابصار»، ص ۷۷؛

- آلوسی در «روح المعانی»، ج ۲، ص ۳۲۹.

الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۹۲.

حَسَّانُ بن ثابت مَوضُوعِ خاتَمِ بَخْشِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَزُولِ آيَةِ وَلايَةِ رَا چنين به نَظْمِ كَشِيْدِه اسْت:

۱. أَبَا حَسَنٍ تَقْدِيكَ نَفْسِي وَ مُهَجَّتِي وَ كُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهُدَى وَ مُسَارِعِ
۲. أَيْدُهُبُ مَدْحِي وَ الْمُحِبِّينَ صَائِعاً وَ مَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعِ
۳. وَ أَنْتَ الَّذِي أُعْطِيَتْ إِذْ كُنْتَ رَاكِعاً زَكَاةَ فَدَتِكَ النَّفْسُ (نفوس القوم) يَا خَيْرَ رَاكِعِ
۴. بِخَاتَمِكَ الْمِيْمُونِ يَا خَيْرَ سَيِّدِ وَ يَا خَيْرَ شَارِئُ ثُمَّ يَا خَيْرَ بَايِعِ
۵. فَأَنْزَلَ فِيكَ اللّٰهَ خَيْرَ وَلايَةٍ فَبَيَّنَّهَا فِي نَيِّرَاتِ (محكمات) الشَّرَائِعِ

۱. ای ابوالحسن جان و دل من فدای تو باد، و جان و دل هر رهسپار راه هدایت؛ چه به کندی پیش رود و چه به تندی!

۲. آیا ستایش من و دوستانت از بین می‌رود، و حال اینکه ستایش ذات پروردگار از بین رفتنی نیست.

۳. پس تو بودی که در حال رکوع دادی، فدای تو جان همه ای بهترین رکوع کنندگان.

۴. انگشتر با میمنت خویش را دادی، ای بهترین آقاها و ای بهترین خریداران و ای بهترین فروشندگان.

۵. خداوند درباره تو بهترین ولایت و حکمفرمایی را نازل کرد و در آیات محکمات قرآن، ولایت تو را توضیح داد و بیان فرمود.

أَبُو الْمُظَفَّرِ سِبْطِ ابْنِ الْجَوْزِيِّ حَنْفِي، در صفحه ۱۰ تذکره اش اشعار ذیل را نیز در خصوص عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته است:

۱. المناقب، خطیب خوارزمی، ص ۱۷۸؛ کفایة الطالب، ص ۱۰۷؛ تذکره، ص ۱۰؛ شواهد التنزیل

لقواعد التفضیل، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۲۳۵ - ۲۳۷؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲، ص ۴۰۳.

۱. مَنْ ذَا بَخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَاراً

۲. مَنْ كَانَ بَاتَ عَلَيَّ فَرَّاشَ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أَسْرِي يَوْمُ الْغَارِ

۳. مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِناً فِي تِسْعِ آيَاتٍ ثَلَاثِينَ غَزَاراً

در بیت اول اشاره به صدقه دادن انگشتر در نماز است که در این زمینه آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ نازل شد. در بیت دوم به فداکاری علی علیه السلام در لیلۃ المبیت اشاره می‌کند که علی علیه السلام برد سبز رنگ حضرت می‌پامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر تن کرد و در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله آرمید و خود را فدای ایشان کرد. در این زمینه هم آیه شریفه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ نازل شد.^۱ بیت سوم نیز اشاره به نزول آیات قرآن درباره علی علیه السلام دارد.

تاکنون به صورت تفصیل نزول ده آیه قرآن درباره علی علیه السلام از منابع معتبر اهل سنت بیان شد. برخی از افراد نیز به صورت کلی به نزول چند آیه درباره علی علیه السلام اشاره کرده‌اند؛ مثلاً معاویه بن صعصعه که برادرزاده احنف بود، در جنگ صفین درباره شخصیت علی علیه السلام می‌گوید:

۱. وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ خَافٍ وَ نَاعِلٍ فَلَا تَمْنَعُوهُ الْيَوْمَ جَهْداً وَ لَا جِدّاً

۲. يُحَارِبُ مَنْ لَا يُخْرَجُونَ بِحُزْبَةٍ وَ مَنْ لَا يُسَاوَى دِينُهُ كُلَّهُ رَدّاً

۳. وَ مَنْ نَزَلَتْ فِيهِ ثَلَاثُونَ آيَةً تُسَمِّيهِ فِيهَا مُؤْمِناً مُخْلِصاً فَرْداً

۴. سِوَى مُوجِبَاتٍ جِئْنَا فِيهِ وَ غَيْرِهَا بِهَا أُوجِبَ اللَّهُ الْوَلَايَةَ وَ الْوُدّاً^۲

۱. الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج ۲، ص ۸۵؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. وقعة صفين، ص ۲۷. پس از ورود علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه، احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، حارثه بن بدر، زید بن جبلة و اعین بن ضبیعة، از بزرگان بنی تمیم، به حضورش آمدند و ←

۱. راستی که علی در میان خرد و کلان و درویش و توانگر بهترین فرد است. پس امروز جهد و سختکوشی خود را از او دریغ ندارید.
۲. او با کسانی که به اهمیت پیکارش واقعی نمی‌نهند مبارزه می‌کند و هر که و هر چه با دین او سازگار نیست، چون سکه قلب، مردود است.
۳. او کسی است که سی آیه در حقش نازل شده و خداوند در آن آیات، وی را مؤمن پاکدل بی‌نظیری خوانده است.
۴. این آیات غیر از دیگر نکات مثبتی است که درباره او آمده و جزو آیاتی است که خداوند به موجب آنها قبول ولایت و دوستاری او را واجب ساخته است.

ب) روایات

حدیث منزلت و برادری

دلیل دوم بر وصایت و جانشینی علی علیه السلام روایات است. در این روایات که از طریق منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده، بر جانشینی و وصی بودن حضرت علی علیه السلام تصریح شده است؛ از جمله آن روایات، حدیث منزلت است که این حدیث نیز به طرق مختلف نقل شده است:

۱. براساس روایات معتبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای غزوه تبوک به همراه تعدادی از مردم و یارانش از مدینه خارج شدند. علی علیه السلام قبل از حرکت به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض

→ گفتند: «ای امیر مؤمنان، اگر چه [قبیله] بنی‌سعد روز جمل تو را یاری نداد، اما ضد تو نیز کمکی نکرد؛ چه آنان در مورد طلحه و زبیر تردیدی به دل داشتند ولی در کار معاویه کمترین شکی ندارند. عشیره ما در بصره هستند و اگر پیامی به ایشان فرستیم بی‌درنگ بیایند. علی علیه السلام به احنف گفت: «به قوم خود بنویس». پس احنف به بنی‌سعد نامه نوشت تا به یاری علی بیایند.

کرد: «یا رسول الله من نیز با شما همراه می شوم؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». علی علیه السلام از این جهت ناراحت و متأثر شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی ناراحتی علی علیه السلام را متوجه شدند، فرمودند:

يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَأَنْتَ وَزِيرِي وَأَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ...

یا علی آیا خشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون برای موسی باشی؟ جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود. همانا تو خلیفه و جانشین من در امت من هستی و در دنیا و آخرت، تو کمک کار و برادر من هستی.

ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو بعد از من ولی هر مرد و زن مؤمن خواهی بود».

این حدیث را با گروه زیادی از حفاظ، با سندهای تفصیلی ذکر کرده‌اند.^۱
 ۲. زید بن ابی اوفی گوید: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد... ، علی علیه السلام گفت: «یا رسول الله! وقتی دیدم جز من میان یاران برادری برقرار کردی، روحم می خواست پرواز کند و پشتم بشکند. اگر این امر، از خشمی است که بر من گرفته‌ای، حق عتاب و بزرگی از آن توست». پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث گردانید، من کار برادری تو را تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. یا علی تو نسبت به من مانند هارونی نسبت به

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۲؛ مناقب، خطیب خوارزمی، ص ۷۵؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ذخایر العقبی، ص ۸۷؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸؛ الکفایه، ص ۱۱۵؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.

موسی؛ جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی. علی علیه السلام پرسید یا رسول الله من از شما چه چیز را به ارث می‌برم؟ پیغمبر فرمود: آنچه انبیای قبل از من، ارث گذاشته‌اند. علی گفت: انبیای پیش از تو چه ارث نهادند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبرشان را. تو و فاطمه دخترم در قصر من در بهشت با من خواهید بود و تو برادر و رفیق منی. آن‌گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: ﴿أَخَوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (حجر: ۴۷)^۱

۳. چنان‌که در بیان شجاعت علی علیه السلام در جنگ بدر گذشت، سعد بن ابی وقاص در جواب معاویه گفت: «چگونه علی علیه السلام را دوست نداشته باشم درحالی‌که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او می‌فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آنکه بعد از من پیامبری نیست».

موضوع وصایت و وزارت علی علیه السلام که به معنای ولایت، جانشینی و خلافت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خداست، به قدری مسلم و روشن بود که حتی والیان عثمان نیز آن را بر زبان جاری می‌کردند؛ از زبان اشعث بن قیس، والی عثمان در آذربایجان، اشعاری نقل شده است که با بیت ذیل شروع می‌شود:

أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيِّ الْمُهَدَّبِ مِنْ هَاشِمٍ

همچنین این ابیات نیز از زبان اشعث سروده شده است:

۱. أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ عَلِيٍّ فَسَرَّ بِمَقْدَمِهِ الْمُسْلِمُونَ

۲. رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ فِي الْمُؤْمِنِينَ

۱. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۰۱؛ تذکرة الخواص، ص ۱۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۰.

۳. بِمَا نَصَحَ اللَّهُ وَ الْمُصْطَفَى رَسُولَ إِلَهِ النَّبِيِّ الْأَمِينَا
 ۴. يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يَنْتَنِي جَمِيعَ الطُّعَاةِ مَعَ الْجَاهِدِينَا
 ۵. وَ زِيْرُ النَّبِيِّ وَ ذُو صِهْرِهِ وَ سَيْفُ الْمَنِيَّةِ فِي الظَّالِمِينَا
 ۶. وَ كَمْ بَطَلٍ مَاجِدٍ قَدْ أَذَاقَ مَنِيَّةَ حَتْفٍ مِنَ الْكَافِرِينَا
 ۷. وَ كَمْ فَارِسٍ كَانَ سَالَ النَّزَالَ فَآبَ إِلَى النَّارِ فِي الْآئِبِينَا
 ۸. فَذَلِكَ عَلَيَّ إِمَامٌ أُوْهَدَى وَ عَيْتُ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُفْحَمِينَا
 ۹. وَ كَانَ إِذَا مَا دَعَا لِلنَّزَالَ كَلَيْتُ عَرَبِينَ يُزَيِّنُ الْمَرَبِينَا
 ۱۰. أَجَابَ السُّؤَالَ بِنُصْحٍ وَ نَصْرٍ وَ خَالِصٍ وَدَّ عَلَى الْعَالَمِينَا
 ۱۱. فَمَا زَالَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِ فَفَارَ وَ رَبِّي مَعَ الْفَائِزِينَا.^۱

۱. آن پیک خجسته گام که فرستاده علی است نزد ما آمد و مسلمانان به قدوم او شادمان شدند.
۲. فرستاده وصی، سفارش شده پیامبر که او را میان همه مؤمنان افضلیت و پیشگامی است.
۳. آن کو خیراندیشانه از فرمان خدا و پیامبر برگزیده خدا، از نبی امین، پیروی و فرمانبرداری کرد.
۴. در راه خدا با تمام گردنکشان و طاغوتان و همه منکران می جنگد و از پای نمی نشیند.
۵. وزیر و مشاور پیامبر و صاحب فضیلت دامادی او و وارث شمشیر مرگبار وی در میان ستمگران.

۶. چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرنگ مرگ چشانده است.
۷. و چه بسا زبده سواری که درخواست هموردی با او را کرد و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.
۸. این است علی، پیشوا و امام راهنما و ابر نعمت بار احسان و سیراب کننده تشنگان.
۹. وقتی [دشمن را] به هموردی طلبید، چون شیر بیشه زار بود که عزت و شرف را آبرو فزود.
۱۰. دعوت حق را به خیرخواهی و یآوری و دوستی بی‌ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.
۱۱. همواره رفتار او چنین [جوانمردانه] بوده و کامیاب شده است و [دست] پروردگرم با کامیابان ره یافته به حق است.
- عیاض ثمالی نیز در اشعار ذیل، علی عَلِيٍّ را دارای عهدی بر عهده مردم می‌داند که باید پذیرا باشند و آن نیست جز جانشینی از پیامبر ﷺ؛ گرچه با واژه وصایت و ولایت بیان نکرده است:

وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى مِنْ الْهَاشِمِيِّنَ الْمُدَارِيكَ لِلْوَتْرِ

لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ عَهْدٌ وَ ذِمَّةٌ كَعَهْدِ أَبِي حَفْصٍ وَ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ

به راستی که علی در میان هاشمیانی که به خونخواهی برخاسته بودند، بهترین کسی است که بر روی زمین گام نهاد.

او را بر گردن مردم عهد و پیمانی استوار، همچون عهد ابوحفص و ابوبکر است.

جریر بن عبدالله بجلی، علی عَلِيٍّ را وصی رسول خدا ﷺ و به دور از هر ضعفی

می‌داند که معاویه به علی علیه السلام نسبت می‌داد. اشعار وی به صورت کامل در بحث اتهامات دشمنان به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان خواهد آمد. چند بیت از آن اشعار که به شرحبیل فرستاده، چنین نوشت:

۱. شَرْحِبِيلُ يَا ابْنَ السَّمِطِ لَا تَتَّبِعِ فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ
۲. وَقُلْ لِابْنِ حَزْبٍ مَا لَكَ الْيَوْمَ حُزْمَةٌ تَرُومُ بِهَا مَا رُمْتَ فَأَقْطَعْ لَهُ الْأَمَلَ
۳. وَقَالَ ابْنُ هِنْدٍ فِي عَلِيِّ عَضِيهَةً وَلَلَّهِ فِي صَدْرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَجَلٌ
۴. وَمَا لِعَلِيٍّ فِي ابْنِ عَفَّانٍ سَفْطَةٌ بِأَمْرٍ وَلَا جَلْبٍ عَلَيْهِ وَلَا قَتْلٌ
۵. وَمَا كَانَ إِلَّا لِأَزْمَاءَ قَعَرَ بَيْتِهِ إِلَى أَنْ أَتَى عُثْمَانَ فِي بَيْتِهِ الْأَجَلُ
۶. فَمَنْ قَالَ قَوْلًا غَيْرَ هَذَا فَحَسْبُهُ مِنَ الزُّورِ وَالْبُهْتَانِ قَوْلُ الَّذِي احْتَمَلَ
۷. وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَفَارِسُهُ الْأَوْلَى بِهِ يُضْرَبُ الْمَثَلُ^۱

۱. شرحبیل، ای پسر سمط، از هوا پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.
۲. و به پسر حرب بگو که تیری که امروز به هدف افکنده اصابت نمی‌کند، و امید او را از خود قطع کن.
۳. پسر هند درباره علی بهتانی ساخت. همانا خداوند در دل پسر ابی‌طالب بسی شکوهمندتر از آن است [که مورد چنان بهتان‌هایی قرار گیرد].
۴. علی در ماجرای پسر عفان، نه به صدور امری پای لغزانده، نه کسی را بر ضدش برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است.
۵. او جز خانه‌نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه

خود اجل فرا رسیده است.

۶. پس هر کس جز این بگوید، سخنش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است که فقط احتمالی [دور از واقع] می دهد.

۷. [علی] گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا و نخستین و شایسته ترین شهسوار اوست که در فضل به او مثل زند.

مُنذر بن ابی حمیصه و ادعی که شهسوار و شاعر همدانیان بود نیز حضور علی علیه السلام آمد و با سرودن اشعار ذیل، در بیت پایانی، علی علیه السلام را دارای مقام ولایت و وصایت دانست:

۱. إِنَّ عَكَأَ سَأَلُوا الْفَرَائِضَ وَالْأَشْعُرُ سَأَلُوا جَوَائِزاً بَنِيَّهِ
۲. تَرَكُوا الدِّينَ لِلْعَطَاءِ وَاللِّفْزُضِ فَكَانُوا بِذَلِكَ شَرَّ الْبَرِيَّةِ
۳. وَ سَأَلْنَا حُسْنَ الثَّوَابِ مِنَ اللَّهِ وَ صَبْرًا عَلَى الْجِهَادِ وَ تَبِيَّةِ
۴. فَلِكُلِّ مَا سَأَلَهُ وَ نَوَاهُ كُنَّا يَحْسَبُ الْخِلَافَ خَطِيئَةً
۵. وَ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ أَحْسَنُ فِي الْحَزْبِ إِذَا مَا تَدَانَتْ السَّمْهَرِيَّةِ
۶. وَ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ أَحْمَلُ لِلثَّقَلِ إِذَا عَمَّتِ الْعِبَادَ بَلِيَّةِ
۷. لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي اللَّهِ وَ لِيَا يَا ذَا الْوَلَاءِ وَ الْوَصِيَّةِ

۱. عکبان درخواست مقرری کردند و اشعریان بهترین جایزه های «بشنی» را خواستند.

۲. دین را به خاطر دریافت بخشش و مقرری ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می شوند.

۳. ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.
۴. هر کس را آن دهند که درخواست کرده و مرادش بوده است و راه ما از راه آنها جداست.
۵. مردم عراق به جنگ، آن گاه که نیزه‌ها به جولان در آید، سختکوش و پایدار و چابک‌سوارند.
۶. و چون بندگان خدا را بلا و فتنه‌ای فرا گیرد اینان بار سنگین (دفاع) را به خوبی بر دوش می‌کشند.
۷. ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی علیه السلام فرمود: «همین تو را بس! خدا تو را رحمت کند». و سپس وی و قبیله‌اش را ستود. چون شعر او به آگاهی معاویه نیز رسید، معاویه گفت: «به خدا سوگند دوست دارم [و روا دانم] چندان ثروت و مکنّت به معتمدان [و یاران] علی علیه السلام دهم و چنان مال و منالی میانشان پخش کنم که [در نظر ایشان] دنیای من بر آخرت او بچربد.

حجة الوداع، و ابلاغ ولایت علی علیه السلام

ولایت و خلافت علی علیه السلام و نصب ایشان به عنوان رهبر جامعه اسلامی، از رخدادهای مهم و غیر قابل تردید صدر اسلام است که روایاتش از طرق شیعه و سنی، به صورت متواتر، نقل شده است. در این بخش به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. ابان بن ابی عیّاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم

که می‌گفت: پیامبر ﷺ مردم را در غدیر خم فرا خواند و دستور داد آنچه زیر درختان خار بود، کنده شد و آن روز پنجشنبه بود. آن حضرت مردم را به سوی خود فرا خواند و بازوی علی بن ابی‌طالب علیه السلام را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سفیدی زیر بغل پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نگریستم. سپس فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او هستم، علی علیه السلام صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد و یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار کن هرکس او را خوار کند». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین نیامده بود که این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را نسبت به شما به درجه کمال رساندم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بالولاية لعلی من بعدی». سپس فرمود: «من كنت مولاهُ فعلي مولاهُ، اللهم وال من والاهُ، و عاد من عاداهُ، وانصر من نصره، واخذل من خذله». در این هنگام حسان عرض کرد: «یا رسول الله اجازه فرما درباره علی علیه السلام اشعاری بگویم که شما آنها را بشنوید». فرمود: «بگو به میمنت و برکت الهی». پس حسان برخاست و گفت: «ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت، گفتار خود را به شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در امر ولایت مُمضی و مُجری است، اعلام می‌دارم».

اشعار حسان بن ثابت به مناسبت غدیر خم چنین است:

۱. أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا لَدَى دَوْحٍ حُمِّ حِينَ قَامَ مُنَادِيًا
۲. وَ قَدْ جَاءَ (جَاءَهُ) جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكْ وَأِنِيَا
۳. وَ بَلَّغُهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حَادَزْتَ بَاغِيًا
۴. عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنِ إِلَهُهِمْ رِسَالَتَهُ إِنْ كُنْتَ تَحْشَى الْأَعَادِيَا
۵. فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعَ كَفِّهِ بِيَمْنَى يَدَيْهِ مُغْلِنَ الصَّوْتِ عَالِيَا
۶. فَقَالَ لَهُمْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ وَ كَانَ لِقَوْلِي حَافِظًا لَيْسَ نَاسِيَا
۷. فَمَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَ إِنِّي بِهِ لَكُمْ دُونَ الْبَرِيَّةِ رَاضِيَا
۸. يَا رَبِّ مَنْ وَالَى عَلِيًا فَوَالِهِ وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًا مُعَادِيَا
۹. وَ يَا رَبِّ فَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِتَضْرِهِمْ إِمَامَ الْهُدَى كَالْبُدْرِ يَجْلُو الدِّيَاجِيَا
۱۰. وَ يَا رَبِّ فَأَخْذُلْ خَادِلِيهِ وَ كُنْ لَهُمْ إِذَا وَقَفُوا يَوْمَ الْحِسَابِ مُكَافِيَا

۱. آیا نمی‌دانید که محمد در کنار درختان منطقه خم به حالت ندا ایستاد؟

۲. و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که تو محفوظ خواهی بود. پس در کار خود سستی راه مده.

۳. و از طرف پروردگارش آنچه خداوند نازل کرده به آنان ابلاغ کن. اگر چنین نکنی و از دشمنان بر خود حذر کنی.

۴. بدان که رسالت خدایشان را به آنان نرسانده‌ای؛ اگر از دشمنان بترسی.

۱. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۲؛ المناقب، ص ۱۳۵؛ الفصول المهمة، ص ۴۲؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸؛ الدر المنثور، ج ۳، صص ۱۹ و ۱۱۷؛ عمدة القاری در شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ تفسیر حاکم نیشابوری، ج ۶، ص ۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴.

۵. در اینجا بود که به امر خدا قیام کرد درحالی که کف دست او را با دست راست خود بالا برده بود.
۶. با صدای بلند و آشکار به آنان گفت: هر کس از شما که من مولا و صاحب اختیار او هستم و قول مرا قبول دارد و فراموش نمی کند.
۷. مولا و صاحب اختیار او بعد از من علی است و من برای شما به او راضی هستم و نه به دیگری.
۸. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد دوست بدار و هر کس با علی دشمن باشد با او دشمن باش.
۹. پروردگارا، یاری کن هر کس او را یاری کند به خاطر یاری اش امام هدایت کننده ای را که همچون ماه شب چهارده تاریکی ها را روشن می کند.
۱۰. پروردگارا، خوارکنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می ایستند، آنان را به مکافات عملشان برسان.

اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر

پیامبر اکرم ﷺ هنگام ظهر به پا خاست و دستور داد تا خیمه ای نصب کردند و به علی علیه السلام دستور داد تا داخل آن شود. اول کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد با علی علیه السلام بیعت کنند، ابوبکر و عمر بودند. آن دو بلند نشدند، مگر بعد از آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا این بیعت به امر خداست؟» حضرت جواب داد: «آری، از امر خداوند جل و علاست و بدانید که هر کس این بیعت را بشکند، کافر است و هر کس از علی علیه السلام اطاعت نکند، کافر است؛ چراکه سخن او سخن من، و امر او امر من است. هر کس با سخن علی علیه السلام و امر او مخالفت کند، با من مخالفت کرده است.»

بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد، دستور داد تا هر چه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی علیه السلام رفتند و به عنوان «امیرالمؤمنین» با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: «بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»^۱؛ خوشا به حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان و ابوذر دستور بیعت داد. آن دو برخاستند و [بیعت کردند] و سخنی نگفتند.

۲. حافظ ابن مردویه، (۳۲۳ - ۴۱۶ ه.ق.) به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است: پس از آنکه خداوند متعال امر فرمود پیغمبرش صلی الله علیه و آله را که علی علیه السلام را به پا دارد و بگوید در حق او آنچه را گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «بار خدایا، همانا قوم من از جاهلیت تازه به اسلام گرائیده‌اند» و پس از بیان این مطلب، به حج خود روانه شد. هنگام مراجعت چون در غدیر خم فرود آمد، خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ پس پیامبر صلی الله علیه و آله با دستور خداوند بازوی علی علیه السلام را گرفت و به محل اجتماع مردم آمد. خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! آیا من به شما اولی (سزاوارتر) از خودتان نیستم؟» گفتند: «بلی یا رسول الله، تو اولی هستی به ما از خود ما». فرمود: «هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و اعانت کن اعانت کننده او را و خوار گردان خوار کننده او را...». ابن عباس گفت: «پس از این اعلام به خدا سوگند، [ولایت علی] بر آن گروه

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۸۲۹.

واجب شد. آن‌گاه حسان بن ثابت اشعار خودش را خواند...^۱
۳. امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش از جدش نقل نمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله [در غدیر خم] عمامه خود (موسوم به سحاب) را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و دو طرف آن را از جلو و عقب او افکند. سپس فرمود: رو به من کن. آن حضرت رو نمود. بعد فرمود: پشت به من کن. آن حضرت پشت نمود. سپس فرمود: فرشتگان نزد من چنین آمدند». آن‌گاه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه...».

این روایت در منابع معتبری ذکر شده است؛ از جمله در کتاب مناقب ابن مغازلی که خطی است در «الأربعین حدیثا» سید جمال الدین هروی که آن هم کتاب خطی است.^۲

برخی از افراد کم‌اطلاع، (چه بسا مُعرض و غیر مُنصف) کوشیده‌اند با توجیهاات واهی و غیر مستند، کلمه مولا را به معنای دوست (مُحب) تفسیر کنند. درحالی‌که دلایل بسیاری وجود دارد که مولا به معنای سرپرستی و رهبریت است. اینک برخی از دلایل و شواهد را مرور می‌کنیم:

اول: اینکه کلیه شرکت کنندگان در برنامه روز غدیر، منظور از نصب علی علیه السلام به عنوان مولا را همین دانستند؛ برای نمونه علی علیه السلام در روایتی مولا را به معنای

۱. المناقب للخوارزمی، ص ۸۰؛ نظم در السمطین، ص ۱۱۲؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب،

ج ۱، ص ۴۲۸؛ عیقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۹، ص ۲۸۵.

۲. أرجح المطالب، ص ۵۷۰؛ الخصائص العلویة، ص ۵۶۴؛ ینابیع المودة، ص ۴۸۰؛ احقاق الحق و

ازهاق الباطل، ج ۶، صص ۲۴۸ - ۲۴۹ و ۲۷۶.

رهبریت و سرپرستی جامعه اعلام کرد. ابو عبیده گفت: معاویه به خدمت حضرت علی علیه السلام نامه‌ای فرستاد مبنی بر اینکه مرا فضایل بسیار و کمالات بی‌شمار است؛ زیرا پدرم در زمان جاهلیت، سیدالقوم و بعد از آن، پادشاه ایشان شد. در ایام اسلام، پیغمبر داماد ما بود و ما صهر رسول الله صلی الله علیه و آله و کاتب وحی و خال المؤمنین بودیم و فضایل دیگر نیز داریم.

چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه معاویه را خواند فرمود: «فرزند آکله الاکباد (هند جگرخوار) به فضایل خود نسبت به من فخر فروشی می‌نماید». آن‌گاه دستور داد غلامش برای معاویه این اشعار را نوشت:

۱. مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ أَخِي وَ صِنْوِي وَ حَمْرَةٌ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي
۲. وَ جَعْفَرٌ الَّذِي بِمِيسِي وَ يُضْحِي يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي
۳. وَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَ عَزْسِي مَسُوطٌ لِحْمِهَا بِدَمِي وَ لَحْمِي
۴. وَ سَبْطًا أَحْمَدَ وَ لَدَايَ مِنْهَا فَأَيُّكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي
۵. سَبَقْتُمْكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا غُلَامًا مَا بَلَّغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
۶. وَ صَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَ كُنْتُ طِفْلًا مُقْرَأً بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي
۷. وَ أَوْجَبَ لِي وَ لَائِتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ عَدِيرِ حُمِّ
۸. فَوَيْلٌ لَكُمْ وَ لَيْلٌ لَكُمْ وَ لَيْلٌ لِمَنْ يَلْقَى الْإِلَهَ عَدَاً بِظُلْمِي
۹. أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي لَا تُنْكِرُوهُ لِيَوْمِ كَرِيهَةٍ أَوْ يَوْمِ سَلْمٍ^۱

۱. یعنی محمد که پیغمبر است، برادر من و مانند من است و حمزه که سید شهداست، عم من است.

۱. الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۸۱؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۴، ص ۳۷۲.

۲. و جعفر که چاشت و شام با فرشتگان پرواز می کند، برادر من است.
 ۳. و دختر محمد آرام دل من و عروس من است که گوشت او به گوشت و خون من آمیخته است.
 ۴. و دو فرزندزاده احمد دو فرزند من اند از دختر محمد. پس کیست در میانه شما که او را بهره و نصیبی باشد، مانند بهره و نصیب من؟
 ۵. پیشی گرفتم بر همه شما به سوی مسلمان شدن، بنا بر آنچه بود از فهم و علم من؛ درحالی که خردسال بودم.
 ۶. نماز خواندم و به مقام نبوت، درحالی که در رحم مادر بودم، اقرار نمودم.
 ۷. و واجب گردانید ولایت را از برای من در حالتی که این ولایت همتا و مانند ولایت او بود بر همه شما، دوست من رسول خدا در روزی که فرود آمد آن حضرت نزدیک درخت های عظیم خم.
 ۸. وای، سپس وای بر کسانی که خدا را ملاقات نمایند درحالی که به من ستم روا داشته باشد.
 ۹. من مردی هستم که نمی توانید او را انکار کنید (نادیده بگیرید) در روزهایی که دوست ندارید و در روزهای صلح و آرامش.
- هنگامی که معاویه آن نامه را خواند، به عمرو عاص گفت: این نامه را مخفی نگه دارید؛ زیرا اگر مردم بر حسب و نسب علی علیه السلام اطلاع یابند، به ابن ابی طالب میل می کنند.
- دوم: حسان بن ثابت در روز غدیر خم، وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به مقام خلافت نصب کرد، این اشعار را که حاکی از معنای ولایت و امارت و سرپرستی علی علیه السلام بر جامعه اسلامی است، سرود:

۱. يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُمٍّ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًّا
 ۲. وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ فَقَالُوا وَ لَمْ يَبِهِ أَوْ هُنَاكَ التَّعَادِيَا
 ۳. إِيَّاهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَوَلِيْنَا وَ لَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًّا
 ۴. فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًّا
 ۵. فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيًّا
 ۶. هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَوَلِيُّهُ وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا
 ۷. فَخَصَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَ سَمَاهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيًّا

۱. پیامبر در روز غدیر خم به مردم خطاب نمود، پس بشنو که پیامبر در خطاب خود چه فرمود:
۲. گفت: چه کسی مولا و ولی (نبی) شماست؟ مردم پاسخ دادند و خود را به نادانی و بی خبری نزدند.
۳. خدای تو مولای ماست و تو ولی ما، و از ولایت تو سرپیچی نمی کنیم.
۴. سپس پیامبر به او فرمود: «ای علی! برخیز؛ زیرا من به امامت و هدایت تو پس از خودم خشنودم.
۵. پس هر کس که من مولای او هستم، این مرد ولی اوست. پس دوستان صدیق و راستین او باشید.
۶. در اینجا پیامبر دعا فرمود: خدایا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار.
۷. [از میان همه مردم] تنها علی را مخصوص به ولایت نمود؛ وی را وزیر و برادر خود نامید.

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۶۱۰؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۶، ص ۳۵۶.

حسان بن ثابت، در سروده دیگر، علی عليه السلام را حافظ عهد خلافت رسول خدا صلى الله عليه وآله دانسته و این را بزرگ‌ترین فضیلت برای حضرت علی عليه السلام به شمار آورده است:

۱. حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَ عَهْدَهُ إِلَيْكَ وَ مَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَ مَنْ؟

۲. أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَ وَصِيَّهُ وَ أَعْلَمَ فِيهِرَ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ

۳. فَحَقَّقْتَ مَا دَامَتْ بِنَجْدٍ وَ شِجَّةً عَظِيمًا عَلَيْنَا ثُمَّ بَعْدُ عَلَى الْيَمَنِ^۱

۱. تو در بین ما نگهبان رسول خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

۲. آیا تو برادر رسول خدا در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

۳. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

سوم: صحابی عظیم القدر، قیس بن سعد بن عباده انصاری، نیز چنین برداشت کرد، آنجا که سرود:

۱. وَ عَلَيَّ إِمَامُنَا وَ إِمَامٌ لِسِوَانَا أَتَىٰ بِهِ التَّنْزِيلُ

۲. يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ حَطْبٌ جَلِيلُ

۳. إِنَّمَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ حَتْمًا مَا فِيهِ قَالَ وَ قِيلُ^۲

۱. علی امام ما و امام همه مردم است؛ این چیزی است که قرآن در آن زمینه نازل شده است.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۶؛ الغدیر فی الکتاب و

السنة و الادب، ج ۲، ص ۷۸.

۲. الفصول المختارة، ص ۲۹۲.

۲. روزی که نبی اکرم فرمود: «من كنت مولاهُ فهذا مولاهُ»؛ این مطلب امری بسیار بزرگ و مهم است.

۳. آنچه پیامبر [در این خصوص] به مردم فرموده، برگشت‌ناپذیر است و هیچ گفته‌ای در این زمینه مقبول نیست.

محمد بن عبدالله حمیری نیز گفت:

تَنَاسَوْا نَصَبَهُ فِي يَوْمِ خُمٍّ مِّنَ الْبَارِي وَمِنْ خَيْرِ الْأَنْامِ^۱

فراموش کردند این را که باری تعالی علی را به عنوان رهبر نصب کرد؛ همچنان که پیامبر (خیرالانام) نیز دستور خداوند را اجرا کرد و علی را به عنوان رهبر مردم نصب کرد.

چهارم: از جمله کسانی که می‌گفت منظور از «من كنت مولاه» در واقعه غدیر، نصب علی علیه السلام است، عمرو بن عاص بود که در دشمنی وی با علی علیه السلام کسی شک نمی‌کند؛ چراکه او کسی است که در جنگ صفین با علی علیه السلام جنگید و با خدعه‌هایش باعث شد که جنگ صفین به نفع معاویه خاتمه پیدا کند. وی قصیده معروفی دارد به نام قصیده جَلْجَلِيَّة که از شاهکارهای ادب عربی است. عمرو آن قصیده را در جواب نامه معاویه نوشته است. تاریخ می‌گوید: معاویه بعد از نصب عمرو بن عاص به عنوان استاندار مصر، برای درخواست مالیات مصر، به عمرو بن عاص نامه نوشت. اما عمرو نه تنها به معاویه مالیاتی نداد، بلکه با سرودن قصیده جَلْجَلِيَّة جواب کوبنده‌ای به معاویه داد که ناخواسته بسیاری از فضایل علی علیه السلام و حقایق آن زمان را آشکار ساخته است؛ این چند بیت از جمله آن ابیات است:

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۶۱۱.

۱. وَ كَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى وَصَايَا مَخْصَصَةً فِي عَلِي
۲. وَ فِي يَوْمٍ «حُمٌّ» رَقَى مِنْبَرًا يُبْلَغُ وَ الزَّكْبُ لَمْ يَرَحَلِ
۳. وَ فِي كَفِّهِ كَفُّهُ مُعَلِنًا يَنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ
۴. أَلَسْتُ بِكُمْ مِنْكُمْ فِي النُّفُوسِ بِأَوْلَى؟ فَقَالُوا: بَلَى فَاَفْعَلِ
۵. فَانْحَلَّهُ امْرَأَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفَ الْمَنْحَلِ
۶. وَ قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَا لَهُ فَهَذَا لَهُ الْيَوْمَ نِعَمَ السَّوْلِيِّ
۷. فَقَالَ مُوَالِيهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ عَادِ مُعَادِي أَخِ الْمُرْسَلِ
۸. وَ لَا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ مِنْ عِتْرَتِي فَقَاطِعُهُمْ بِي لَمْ يُوصَلِ
۹. فَبَيْحَ بَيْحٍ شَيْخُكَ لَمَّا رَأَى عُرَى عَقْدِ حَيْدَرٍ لَمْ تَحْلَلِ
۱۰. فَقَالَ: وَلِيُّكُمْ فَاحْفَظُوهُ فَمَدْخَلُهُ فِيكُمْ مَدْخَلِي

۱. چه بسیار از مصطفی درباره علی و صفات و فضایل مخصوص او سفارش‌ها شنیده بودیم.
۲. آن روز که پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم بر منبر بالا رفت و امر خدا را درحالی که کاروان‌ها هنوز نرفته بودند، به همه ابلاغ کردند.
۳. او دست علی را در دست خویش گرفته بود و به همه نشان داد و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و بلندمرتبه ندا داد:
۴. ای مردم! آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم [و بر شما ولایت مطلقه ندارم]؟ گفتند: آری! و هر چه می‌خواهی انجام بده.
۵. پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید و اوست که خلافت خود را به هر که بخواهد، می‌بخشد.

۶. و فرمود: هر کس من مولای اویم، از امروز این علی، مولایی برای او شایسته است.
۷. و دعا کرد: ای خداوند ذوالجلال! دوست موالیان او باش و دشمنان برادر رسولت را دشمن بدار!
۸. ای مردم! پیمانی را که نسبت به عترت من بسته‌اید، نشکنید که هر کس از پیروی آنها جدا شود، در آخرت به من دسترسی نخواهد داشت.
۹. پس استاد و شیخ تو (عمر بن خطاب) وقتی که دید گره محکم پیمان ولایت و زعامت حیدر قابل گسستن نیست، بخ بخ گویان به او تبریک گفت.
۱۰. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: علی ولی شماس است و بر شماس است که او را در میان خود حفظ کنید و همان طور که با من رفتار می کردید، با او برخورد کنید.
- در بخش دیگری از این قصیده صراحتاً به امامت علی علیه السلام اعتراف می کند و به مخالفت معاویه با ایشان خرده می گیرد.

وَلَمَّا عَصَيْتَ إِمَامَ الْهُدَىٰ وَ فِي جَيْشِهِ كُلُّ مُسْتَفْحَلٍ^۱

و آن زمان که در برابر پیشوای هدایت عصیان و تمرد کردی، درحالی که در لشکرش مردان دلیری بودند.

پنجم: از آن جمله شعری است که ابن عبدربه در داستان «وقادة ام سنان بنت خيثمة بن خرشة المذحجيه» ذکر کرده است که در آن علی بن ابی طالب علیه السلام را مدح می کند:

۱. أَمَا هَلَكْتَ أَبَا الْحُسَيْنِ فَلَمْ تَنْزَلْ بِالْحَقِّ تُعْرِفُ هَادِيًا مَهْدِيًا

۲. فَأَذْهَبَ عَلَيْكَ صَلَاةُ رَبِّكَ مَا دُعِيَتْ فَوْقَ الْعُصُونِ حُمَامَةٌ قُمْرِيًا

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۶۱۱.

۳. قَدْ كُنْتُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ خَلْفًا كَمَا أَوْصَى إِلَيْكَ بِنَا فَكُنْتُ وَفِيًّا

۴. فَالْيَوْمَ لَا خَلْفٌ يُؤْمَلُ بَعْدَهُ هَيْهَاتَ تَأْمَلُ بَعْدَهُ إِنْسِيًّا

۱. تو ای ابا الحسین از دنیا نرفتی مگر اینکه همیشه با حق بودی و معروف بودی به هدایت کردن خلق و چنانچه خود هدایت شده بودی.

۲. ای علی! درود و رحمت‌های پروردگار بر تو باد، مادامی که روی شاخه‌های درخت، قمری بخواند.

۳. بعد از پیامبر جانشین او برای ما بودی، وصیت کرد به تو و تو با وفا و عامل به وصیت او بودی.

۴. امروز نیست جانشینی که بعد از پیامبر امید به او باشد، و بسیار دور است بعد از پیامبر امید به انسانی باشد، جز علی.

این خط فکری که مراد از کلمه مولا، ولایت علی عليه السلام بر مردم و خلافت و رهبریت مسلمانان است، در قرون متمادی تاکنون ادامه داشته است و اندیشمندان و علما و شعرا آن را به صورت‌های مختلف نقل کرده‌اند. کُمَيْتِ بْنِ زَيْدِ اسَدِي که در سال ۱۲۶ به شهادت رسید، در منظومه خود گوید:

۱. وَ يَوْمُ الدَّوْحِ يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ^۲ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

۱. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۲۸.

۲. الدَّوْحُ: الشَّجَرُ الْعِظَامُ، وَاحِدَتُهَا دَوْحَةٌ. الطَّرَازُ الْأَوَّلُ وَ الْكَنَازُ لِمَا عَلَيْهِ مِنْ لُغَةِ الْعَرَبِ الْمَعْمُولِ، ج ۴، ص ۳۰۵.

دوچ یعنی درختان بسیار، مفردش دوچه است. روز غدیر را از آن جهت یوم الدوچ گفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که برای اعلان خلافت علی عليه السلام در آن سرزمین توقف کرد، چون در آنجا درخت‌های تیغ‌دار و مزاحم زیاد بود، دستور داد مقداری از درخت‌های خاردار آن سرزمین را چیدند تا مکان مناسبی برای تجمع مردم فراهم شود و آنجا یک سکوی بلند برای توقف ←

۲. وَ لَكِنَّ الرَّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمَّ أَرَّ مِثْلَهَا خَطَرًا أَضِيْعَا

۳. فَكَمْ أَبْلَغُ بِهِمْ لَعْنًا وَ لَكِنَّ أَسَاءَ بِذَاكَ أَوْلُهُمْ صَنِيعًا

۴. أَضَاعُوا أَمْرَ قَائِدِهِمْ فَضَلَّوْا وَ أَقْوَمُهُمْ لَدَى الْحَدَثَانِ رِيْعًا

۵. تَنَاسَوْا حَقَّهُ وَ بَعَّوْا عَلَيْهِ بِلَا تَرَةَ وَ كَانَ لَهُمْ قَرِيْعًا^۱

۱. در روز دوح که روز غدیر خم است، حضرت به امر کردگار ظاهر گردانید از برای امیرالمؤمنین، امامت و خلافت را؛ اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نپیچند.
۲. و لکن خلیق حاضر آنجا در آن روز بیعت کردند بر امر خلافت. اما من ندیدم مثل آن خطری که ضایع ساختند به آنکه بعد از آن انکار نمودند.
۳. پس بسا لعنی که متوجه آن جماعت است که اقرار را انکار کردند و بدتر از آن، لعن بر آن کس که اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد.
۴. و ضایع ساختند امر مقتدای خود را. پس گمراه شدند و اقوام ایشان که داعیه‌اش این بود که در دین قائم است، به واسطه این حادثه ترسیده، آن را از دست گذاشت.
۵. و حقوق دیرینه او را فراموش کردند و بر او دست تعدی گشودند بی‌کراه و اجباری و حال آنکه آن حضرت ایشان را قرین و همنشین بود.

همچنین سید اسمعیل حمیری که در سال ۱۷۹ وفات یافته، در این باره اشعار بسیاری سروده که این ابیات از جمله آنهاست:

→ و سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله با جهاز شتران، ساخته شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام بر روی آن رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه غدیریه را ایراد فرمود. آن‌گاه دست علی علیه السلام را بالا برد و جمله «من كنت مولاه» را بیان فرمود.

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۱. لِذَلِكَ مَا اخْتَارَهُ رَبُّهُ لِيُخَيِّرَ الْأَنَامَ وَصِيًّا ظَهِيرًا
۲. فَقَامَ بِحُجْمٍ بِحَيْثِ الْعَدِيرِ وَحَطَّ الرَّحَالَ وَعَافَ الْمَسِيرَا
۳. وَقُمَّ لَهُ الدَّوْحُ ثُمَّ ارْتَقَى عَلَى مَنَبَرٍ كَانَ رَحْلًا وَكُورَا
۴. وَ نَادَى صُحَى بِاجْتِمَاعِ الْحَجِيجِ فَجَاءُوا إِلَيْهِ صَغِيرًا كَبِيرَا
۵. فَقَالَ وَ فِي كَفِّهِ حَيْدَرٌ يُلَيِّحُ إِلَيْهِ مُبِينًا مُشِيرَا
۶. أَلَا إِنَّ مِنْ أَنَا مَوْلَا لَهُ فَمَوْلَاهُ هَذَا قَضَاءً لَنْ يَجُورَا
۷. فَهَلْ أَنَا بَلَّغْتُ قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ اشْهَدُوا غُيَّبًا أَوْ حَضُورَا
۸. يُبَلِّغُ حَاضِرُكُمْ غَائِبًا وَ أَشْهَدُ رَبِّي السَّمِيعَ الْبَصِيرَا
۹. فَقَوْمُوا بِأَمْرِ مَلِيكَ السَّمَا يُبَايِعُهُ كُلٌّ عَلَيْهِ أَمِيرَا
۱۰. فَقَامُوا لِبَيْعَتِهِ صَافِقِينَ أَكْفَأَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ نَكِيرَا
۱۱. فَقَالَ إِلَهِي وَالِ السَّوْلِيَّ وَ عَادَ الْعَدُوَّ لَهُ وَ الْكُفُورَا
۱۲. وَكُنْ خَاذِلًا لِلْأَلْيِ يَخْذِلُونَ وَ كُنْ لِلْأَلْيِ يَنْصُرُونَ نَصِيرَا
۱۳. فَكَيْفَ تَرَى دَعْوَةَ الْمُصْطَفَى مُجَابًا بِهَا أَوْ هَبَاءً ثَنِيرَا
۱۴. أَحَبُّكَ يَا ثَانِيَّ الْمُصْطَفَى وَ مَنْ أَشْهَدَ النَّاسَ فِيهِ الْعَدِيرَا
۱۵. وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ الْأَمِينِ بَلَّغَ فِيكَ نِدَاءَ جَهِيرَا
۱۶. وَ أَنَّ الَّذِينَ تُعَادُوا عَلَيْكَ سَيُصَلُّونَ نَارًا وَ سَاءَتِ مَصِيرَا

۱. برای این است که پروردگار او (علیؑ) را به سمت وصایت و پشتی‌بانی بهترین خلق برگزید.

۲. پس به پا خاست (پیغمبر صلی الله علیه و آله) در غدیر خم و بارهای سفر را فرو نهاد و از راه رفتن دست کشید.
۳. درختان برای او رفته و برطرف شد. سپس بر منبری که از جهاز شتران بود، برآمد.
۴. و در هنگام نیمروز زائران خانه خدا را ندا فرمود و کوچک و بزرگ نزد او آمدند.
۵. پس فرمود درحالی که [دست] حیدر در دست او (رسول صلی الله علیه و آله) بود و اشاره می فرمود [رسول صلی الله علیه و آله] به سوی او [علی علیه السلام].
۶. آگاه باشید هر که من مولای اویم، این مولای اوست. این حکمی است که هرگز در او انحراف نیست.
۷. پس آیا من [امر خدا را] ابلاغ کردم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس ای حاضران و غائبان گواه باشید.
۸. و آنها که حاضرند به غایبان ابلاغ نمایند و خداوند شنوا و بینا را گواه می گیرم.
۹. پس به امر خداوند برخیزید؛ آسمان و همگان او را بر خود امیر دانند و با او بیعت کنند.
۱۰. پس برخاستند و کف بر کف او زدند و بیعت کردند و آن جناب (پیغمبر صلی الله علیه و آله) از آنان احساس نارضایتی فرمود.
۱۱. سپس گفت: خدای من، دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او و ناسپاسی کننده او را.
۱۲. و خوار گردان خوار کننده او را و نسبت به یاران او یار باش.
۱۳. پس چگونه می بینی دعوت پیغمبر برگزیده را؟ آیا اجابت شد یا امر او به هدر رفت؟! هدر رفت؟! هدر رفت؟! هدر رفت!؟

۱۴. ای ثانی پیغمبر برگزیده، و آنکه پیغمبر مردم را در غدیر درباره او حاضر ساخت، من تو را دوست می‌دارم.

۱۵. گواهی می‌دهم که پیامبر امین درباره [منصب ولایت و خلافت] تو، با ندای آشکار به مردم رسانید.

۱۶. و آنان که با تو دشمنی ورزیدند، به زودی به آتش خواهند افتاد و چه جایگاه بدی است.

همچنین از جمله آنها عبدی کوفی، از شعرای قرن دوم است. ایشان قصیده بائیه بزرگی دارد که در آن به فضائل علی پرداخته است. ابیات ذیل برخی از آن قصیده است:

۱. قُمْ يَا عَلِي فَإِنِّي قَدْ أُمِرْتُ بِأَنْ أُبَلِّغَ النَّاسَ وَ التَّبْلِيغُ أَجْدَرُ بِي

۲. إِنِّي نَصَبْتُ عَلِيًّا هَادِيًا عَلَمًا بَعْدِي وَإِنْ عَلِيًّا خَيْرَ مُنْتَصَبٍ

۳. فَبَايَعُوكَ وَ كَلَّ بِاسِطٍ يَدَهُ إِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ قَلْبٍ عَنْكَ مُنْقَلِبٌ^۱

۱. برخیز ای علی! همانا به من امر شد که به مردم ابلاغ کنم و این کار مرا سزاوار و درخور است.

۲. همانا من علی را به سمت راهنما و نشانه بعد از خود واداشتم و همانا علی بهترین کسی است که به این مقام منصوب شده است.

۳. سپس همگان دست بیعت به سوی تو گشودند؛ از روی دلی که از تو منحرف و دگرگون بود.

همچنین استاد ادب، ابوتمام (متوفای ۲۳۱ هـ.ق) در قصیده رائیه خود گفته است:

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۶۱۲.

۱. وَ يَوْمَ الْغَدِيرِ اسْتَوْصَحَ الْحَقُّ أَهْلَهُ بِضَحِيَاءٍ لَا فِيهَا حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ
۲. أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعُوهُمْ بِهَا لِيَقْرَبَهُمْ عُرْفٌ وَيَنَآهُمْ نُكْرٌ
۳. يَمُدُّ بِضَنْبِعِهِ وَيُعَلِّمُ أَنَّهُ وَلِيٌّ وَمَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خُبْرٌ
۴. يَرُوحُ وَيَعْدُو بِالْبَيَانِ لِمَعَشَرٍ يَرُوحُ بِهِمْ عَمْرٌ وَيَعْدُو بِهِمْ عَمْرٌ
۵. فَكَانَ لَهُمْ جَهْرٌ بِإِثْبَاتِ حَقِّهِ وَ كَانَ لَهُمْ فِي بَرِّهِمْ حَقٌّ جَهْرٌ

۱. در روز غدیر، نمودار گردید حق برای اهل آن در روز روشن بدون پرده و مانعی.
۲. به پا داشت رسول خداﷺ [حق را] درحالی که مسلمین را در آن روز روشن دعوت فرمود تا آنها به نیکی و صلاح بگرایند و از بدی و فساد دور باشند.
۳. بازوان او [علی] را کشید، درحالی که اعلام می‌فرمود که او ولی و مولای شماست؛ آیا به این امر آگاهی دارید؟!
۴. صبح و شام پیوسته برای گروهی حقیقت را بیان و عیان می‌ساخت، گروهی که تیرگی [عصبیت و عناد] آنها را صبح و شام فرا می‌گرفت.
۵. حق ولایت برای آن گروه آشکار و عیان، ثابت و استوار می‌شد و آنها نیز آشکار و عیان جفا می‌کردند و حق را از او سلب می‌نمودند.

علاوه بر سراینندگان اشعار فوق، افراد و دسته‌هایی از مردم نیز بودند که از لفظ مولا و ولی این معنا را فهمیده‌اند و آنها، اگرچه با شعر بدان اشاره نکردند، ولی در سخنان صریح خود آن را آشکار ساختند یا از مضمون خطابشان این معنا آشکار شده است؛ از جمله آنان شیخین (ابوبکر و عمر) هستند. آنان هنگامی که برای تهنیت و بیعت نزد امیرالمؤمنینؑ آمدند، این جمله را بر زبان جاری

ساختند: «أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «ای فرزند ابوطالب! تو مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!».

حافظ احمد بن عقیده کوفی، متوفای ۳۳۳ هـ. ق، در کتاب «الولایه»، از استاد خود ابراهیم بن ولید بن حمّاد، از یحیی بن یعلی، از حرب بن صبیح، از پسر خواهر حمید طویل، از ابن جدعان، از سعید بن مسیب روایت نموده که گفت: به سعد بن ابی وقاص گفتم: «می‌خواهم درباره امری از تو سؤال کنم، ولی پرهیز می‌کنم». گفت: «آنچه می‌خواهی سؤال کن؛ همانا من عموی تو هستم». گفتم: «سؤال من از بر پا ایستادن رسول خدا ﷺ در میان شما در روز غدیر خم است. آیا پیامبر ﷺ برای نصب علی علیه السلام در میان شما بر پا ایستاد؟» گفت: بلی! هنگام ظهر میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِي مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». سپس ابوبکر و عمر گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «گردیدی ای پسر ابی‌طالب! مولای هر مرد و زن با ایمان».

حافظ ابو عبدالله مرزبانی بغدادی، متوفای ۳۸۴ هـ. ق، این داستان را به اسنادش از ابوسعید خدری در کتاب خود «سرفات الشعر» روایت کرده است.

حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی، متوفای ۳۸۵ هـ. ق حدیث غدیر را به اسناد خود روایت نموده و در آن ذکر کرده است: چون ابوبکر و عمر جریان را شنیدند، به او گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «گردیدی ای پسر ابی‌طالب! مولای هر مرد و زن با ایمان».

ابن حجر عسقلانی نیز در الصواعق المحرقة، ص ۴۴، این حدیث را از

دارقُطنی حکایت کرده است.^۱

با سندهای فوق کاملاً آشکار شد که کلمه مولا به معنای رهبریت و سرپرستی جامعه است؛ به همین دلیل در بیشتر سندهای فوق، موضوع بیعت با علی علیه السلام مطرح شده است.

۱۹. دفاع علی علیه السلام از ولایت و خلافت

به دنبال غصب خلافت علی علیه السلام، ضمن اینکه آن حضرت برای جلوگیری از فتنه‌های داخلی و هجوم دشمنان خارجی با خلفای پیش از خود همکاری لازم را داشت و آنان را در امور مختلف راهنمایی می‌فرمود، لکن برای اثبات حق خود نیز کوشش‌های لازم را داشت. در منابع معتبر شیعه و سنی احتجاجات و مُناشده‌های علی علیه السلام و دیگر خاندان نبوت و تعدادی از اصحاب به صورت فراوان به ثبت رسیده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا (سال ۲۳ یا آغاز سال ۲۴)

خوارزمی حنفی در صفحه ۲۱۷ مناقب، روایتی را با سلسله سند معتبر نقل کرده است که حارث بن محمد، از ابی‌الطفیل عامر بن واثله نقل کرد که گفت:
من در روز شورا دربان بودم و علی علیه السلام در خانه (محل اجتماع و شورا) بود. شنیدم که به آنها می‌فرمود: «من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم کرد؛ به چیزی که هیچ فرد عرب و غیر عربی از شما نتواند آن را دگرگون کند». سپس فرمود: «شما را سوگند می‌دهم به خدا، که آیا میان شما کسی

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۵۱۳.

هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند: «نه». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند؟ همگی گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا میان شما غیر از من کسی هست که عمویی چون عموی من، حمزه، داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من، فاطمه علیها السلام، دختر محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد که بانوی زنان اهل بهشت است؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من کسی هست، که دو سبط مانند دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت می‌باشند؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کرده باشد و پیش از نجوا صدقه داده باشد؟» گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره، ليلغ الشاهد الغائب؟» گفتند: «نه به خدا قسم» ... تا آخر حدیث ...

این روایت را با بررسی در سند آن، پیشوای محدثین، حموینی در باب ۵۸ در «فراید السمطین» آورده است.

نیز در همان سند از مُنذر بن محمد او از عموی خود و او از ابان بن تغلب، از عامر بن واثله روایت کرده که وی گفت: من در روز شورا دربان بودم و علی علیه السلام در

آن خانه بود (که شورا در آن تشکیل یافت)، شنیدم که آن جناب می فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا کسی از شما جز من هست که او را رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر به ولایت نصب فرموده باشد؟ گفتند: «نه به خدا قسم».

این حدیث شورا را دارقُطنی، با بررسی در طریق آن، روایت کرده و ابن حَجَر، بعضی از فصول مطالب حدیث مزبور را از او، در الصواعق المحرقة صفحه ۷۵ آورده و گوید: «دارقُطنی با دقت در سند آورده که علی علیه السلام با آن شش نفری که عمر امر خلافت را میان آنها به شورا محول نمود، سخن طولانی گفت. از جمله سخنان او (علی) این است که فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: یا علی تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت و دوزخی؟» گفتند: «نه به خدا قسم». همچنین صفحه ۹۳ گوید: دارقُطنی با دقت در سند آورده که علی علیه السلام در روز شورا بر اعضای شورا استدلال و احتجاج نمود و به آنها گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا میان شما کسی در خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله از من نزدیک تر هست؟»^۱.

ب) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام عُثمان بن عفان

شیخ الاسلام، ابواسحاق، ابراهیم بن سعدالدین بن حمویّه، به اسنادش در «فراید السمطین»، سمط اول، در باب ۵۸، از تابعی بزرگ، سُلمی بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی مجتمع بودند که با یکدیگر سخن می گفتند و از علم و عفت سخن به میان

۱. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۳۳۰.

آوردند. در ضمن، از نام قریش و فضایل و سوابق آنها و هجرتشان سخن به میان آمد. از جمله این فرمایش رسول خدا ﷺ: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ «امامان از قریش می‌باشند» و فرمایش دیگر آن حضرت: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ وَ قُرَيْشٌ أُمَّةُ الْعَرَبِ»؛ «مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب.

تا آنجا که گوید: در این حلقه بیش از دویست تن گرد آمده بودند که میان آنها علی بن ابی طالب علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عمر، حسن و حسین علیهما السلام، ابن عباس، محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر بودند و از انصار ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهثیم بن التیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن ابی اوفی و ابی لیلی حضور داشتند. آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از بامداد تا هنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید. عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت و علی بن ابی طالب علیه السلام در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمی‌گفتند. در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند: «یا اباالحسن چه مانعی هست که تو نیز سخن بگویی؟» فرمود: «هر یک از افراد دو قبیله سخن گفتند و فضیلتی از خود بیان داشتند و درست هم گفتند. اکنون من از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می‌کنم: این فضیلت‌ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمود؟ آیا منشأ این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا موجبی جز اینها داشته؟» همگی در پاسخ گفتند: «عشیره و خاندان‌های ما منشأ هیچ یک از این فضایل نبوده‌اند. بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را به سبب محمد صلی الله علیه و آله و سلم

عشیره و اهل بیت او به ما عطا فرمود. علی علیه السلام فرمود: «راست گفتید ای گروه قریش و انصار! آیا نمی‌دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته، فقط از ما اهل بیت است نه غیر ما؟»

پس از سخنان علی علیه السلام، آنها که سبقت و پیشی داشتند و از آنهایی بودند که بدر و اُحد را درک نموده بودند، گفتند: «آری! ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم». سپس فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم همگی می‌دانید که خدای عز و جل در کتاب خود، در آیات متعدّد، سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده‌ام؛ به طوری که احدی از این امت در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: «آری چنین است».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾^۱ و این آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ...﴾^۲ نازل شد، در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سؤال شد، فرمود: خدای متعال اینها را درباره انبیا و اوصیای آنها نازل فرموده است. پس من افضل انبیا و رُسل هستم و علی بن ابی طالب علیه السلام، وصی من، افضل اوصیا است». همگی گفتند: «آری به خدا قسم».

علی علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۳ و آیه ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا

۱. توبه: ۱۰۰، «بیشگامان نخستین از مهاجران و انصار...».

۲. واقعه: ۱۰، «بیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند...».

۳. نساء: ۵۹، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر [خدا] ←

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً^(۱)، نازل شد، مردم گفتند: یا رسول الله! آیا اختصاص به بعضی از مؤمنین دارد یا شامل همه آنها می‌شود؟ پس خدای عز و جل امر فرمود پیغمبرش را که به آنها تعلیم فرماید تا اولیا و متصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همان طور که نمازشان و زکاتشان و حجشان را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید و مأمور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید». سپس خطبه خواند و ضمن آن فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكْذِبِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلُغُهَا أَوْ لِيَعَذَّبَنِي. ثُمَّ أَمَرَ، فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً، ثُمَّ خَطَبَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَا الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ، وَعَادِ مِنَ عَادَاهُ.

ای مردم همانا خداوند مرا به اجرای امری مأمور کرده که سینه‌ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند. پس خداوند مرا تهدید به شکنجه فرمود، در صورتی که آن امر را ابلاغ ننمایم. سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود. پس از انجام نماز، خطبه خواند و فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که همانا خدای عز و جل مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مؤمنین از خودشان؟ گفتند «آری. چنین است». پس فرمود: یا علی برخیز. پس برخاستم. در این موقع فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

→ و پیشوایان [معصوم] خود را...».

۱. توبه: ۱۶، «و غیر از خدا و پیامبرش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند».

در این هنگام سلمان به پا خاست و گفت: یا رسول الله ولاء کما ذأ؟ «ولاء دربارہ علی علیه السلام چگونه ولایتی است؟» فرمود: «ولاء کولائی»؛ «ولایت او مانند ولایت من است. پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾. پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تکبیر فرمود و گفت: «اللہ اکبر! تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی علیه السلام است، بعد از من». پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: «یا رسول اللہ! این آیات در مورد علی علیه السلام خاصه است؟» فرمود: «بلی، در او و دربارہ اوصیای من است تا روز قیامت». گفتند: «بیان فرما ایشان را (اوصیای خود را) برای ما». فرمود:

عليّ أخي و وزيری و وارثی و وصیّی، و خلیفتی فی أمتی، و ولیّ کُلِّ مؤمنٍ بعدی،
 ثمّ ابني الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ تسعة من ولد ابني الحسين، واحدٌ بعد واحد، القرآن
 معهم، و هم مع القرآن، لا يفارقونه و لا يفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض.

علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در امت من، و ولیّ هر مؤمن است بعد از من. سپس دو فرزندم، اول حسن و پس از او حسین علیه السلام. پس از او نه تن از فرزندان پسر من، حسین علیه السلام، هر یک پس از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآنند؛ از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند؟

[پس از این شرح و بیان که امیرالمؤمنین فرمود] همگی آنان گفتند: «آری به خدا قسم این کلمات رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را ما شنیده‌ایم و به طوری که گفتمی بدان شهادت می‌دهیم». بعضی دیگر از آن گروه گفتند: «بیشتر این مطالب را در خاطر داریم، ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم. ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند، همه آنها از نیکان و مردم با فضیلت ما می‌باشند». پس علی علیه السلام

فرمود: «راست گفتید! همگی مردم در حفظ یکسان نیستند. من آنانی را که این گفتار رسول خدا ﷺ را در خاطر دارند، به خدا سوگند می‌دهم که برخیزند و بدان چه در خاطر دارند، خبر دهند». پس این اشخاص برخاستند: «زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار». اینها گفتند: ما گواهی می‌دهیم که فرمایشات رسول خدا ﷺ را در خاطر داریم در حالتی که بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی و او می‌فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ
وَصِيَّيَ وَخَلِيفَتِي، وَالَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَفَرَنَ
بِطَاعَتِهِ طَاعَتِي، وَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِهِ، وَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي؛ خَشِيَةَ طَعْنِ أَهْلِ التَّفَاقِقِ وَ
تَكْذِيبِهِمْ، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلُغُهَا أَوْ لَيُعَذِّبُنِي.

یا ایها الناس إن الله عز وجل أمرکم فی کتابه بالصلاة، فقد بینها لکم، و الزکاة و الصوم و
الحج، فبینتها لکم، و فسرتها، و أمرکم بالولاية، و انی أشهدکم أنها لهذا خاصة. و
وضع یدہ علی بن ابی طالب. ثم لابنہ بعده، ثم للأوصیاء من بعدهم من ولدهم،
لا یفارقون القرآن، و لا یفارقهم القرآن؛ حتی یردوا علی حوضی.

ایها الناس قد بینت لکم مفرعکم بعدی و إمامکم و ولیکم و هادیکم، و هو أخي
علي بن ابی طالب، و هو فیکم بمنزلتی فیکم، فقلدوه دینکم، و أطیعوه فی جمیع
أُمُورکم، فإنَّ عنده جمیع ما علّمني الله من علمه و حکمته، فسَلُوهُ و تَعَلَّمُوا مِنْهُ و مِنْ
أَوْصِيائِهِ بَعْدَهُ، و لا تَعَلَّمُوهُمْ، و لا تَتَقَدَّمُوهُمْ، و لا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ
الْحَقُّ مَعَهُمْ، لَا يُزِيلُونَهُ وَ لَا يُزِيلُهُمْ^۱.

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، صص ۶۴۲ - ۶۴۶.

ای مردم! همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و آنکه را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آن کسی را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت او فرموده به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر، از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها، به خدای خود مراجعه نمودم. خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم، مرا عذاب فرماید.

ای مردم! همانا خداوند شما را امر به نماز فرموده و به طور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکات و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده و من آنها را برای شما تفسیر کرده‌ام و امر کرده است شما را به ولایت، و من شاهد می‌گیرم شما را که همانا آن ولایت [که خداوند امر فرموده] اختصاص به این (علی (علیه السلام)) دارد. در هنگام ادای سخن، دست خود را بر علی نهاد. سپس فرمود: بعد از او اختصاص به دو پسرش [حسن و حسین (علیه السلام)] دارد و سپس به اوصیای بعدشان از فرزندانشان. آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ای مردم! به تحقیق من برای شما بیان کردم و پناهگاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و او میان شما به منزله من است. پس قلاده طاعت او را در دین بر گردن نهید و او را در تمام امور طاعت کنید؛ زیرا تمام آنچه خدای عز و جل به من تعلیم فرموده، از علم و حکمتش، همانا تماماً نزد اوست. پس از او سؤال کنید و از او بیاموزید و از اوصیای بعد از او و آنها را تعلیم ندهید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها دور و

عقب نمایند؛ زیرا همانا آنها با حقند و حق با آنهاست؛ هیچ‌گاه آنها از حق و حق از آنها جدا نشود.

آن‌گاه آن اشخاص که برخاسته بودند، پس از شهادت به این مطالب نشستند....

(ج) مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام بر طلحه در روز جمل (سال ۵۳۶ ق.)

حاکم^۱، با بررسی در طریق حدیث، از ولید و ابی‌بکر بن قریش روایت کرده که آن دو از حسن بن سَفیان و او از محمد بن عبده و او از حسن بن حسین و او از رُفاعة بن ایاس ضَبّی و او از پدرش و او از جدش نقل نموده که در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم، آن حضرت نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد و ملاقات با او را خواستار شد. در نتیجه طلحه نزد آن حضرت آمد، به او فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». طلحه گفت: «آری». فرمود: «پس چرا با من نبرد می‌کنی؟!» گفت: «یادم رفته بود!» راوی گوید: «آن‌گاه طلحه از خدمت آن جناب بازگشت»^۲.

مسعودی این داستان را چنین روایت می‌کند:

سپس هنگام بازگشت زبیر، علی علیه السلام بر طلحه بانگ زد و فرمود: «ای ابا محمد چه امری تو را به میدان نبرد با من برانگیخته؟» گفت: «خونخواهی عثمان». علی علیه السلام فرمود: «خداوند بکشد از ما و شما آنکه را که بدین امر سزاوارتر است. آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و تو اول

۱. مستدرک، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. همان.

کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی! درحالی که خداوند عز و جل فرماید: ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾.^۱ در این هنگام طلحه گفت: «استغفر الله» و سپس برگشت.^۲

د) حدیث رُکبان (قافله‌ها) در کوفه سال ۳۶ و ۳۷ هجری

پیشوای حنبلی‌ها، احمد بن حنبل، با بررسی و دقت از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نَخَعی اَشَجَعی، از ریاح بن حارث روایت کرده که او گفت: چند تن در رَحْبَه^۳ نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: «السلام علیک یا مولانا». فرمود: «چگونه من مولای شما هستم، درحالی که شما عرب هستید؟!» گفتند: «ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه».

۱. فتح: ۱۰.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱. این داستان را خطیب خوارزمی حنفی، در المناقب، صفحه ۱۱۲ و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، صفحه ۸۳، و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، صفحه ۴۲ و حافظ ابوبکر هیشمی در جلد ۹ مجمع الزوائد، صفحه ۱۰۷، از طریق بزار، و ابن حجر در جلد ۱ تهذیب، صفحه ۳۹۱ به اسنادش از طریق نسائی و ابوعبدالله محمد بن محمد بن یوسف سنوسی در جلد ۶ شرح مسلم، صفحه ۲۳۶، و ابوعبدالله محمد بن خلیفه و شتانی مالکی در شرح مسلم، جلد ۶، صفحه ۲۳۶ روایت کرده‌اند. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. رَحْبَه، نام محله‌ای در کوفه و نیز به صحن مسجد و کاروانسرا می‌گویند که اینجا مراد ظاهراً همان معنای اخیر است. گفته شده علی علیه السلام در رَحْبَه مَسْجِد کوفه بین مردم قضاوت می‌کرد که منظور صَحْن مسجد است. رحبه را به این جهت رحبه گفته‌اند که آن مکان وسیع است و به منزل وسیع نیز رحیب گفته می‌شود: تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۱۹.

ریاح گفت: چون از آنجا گذشتند، من به دنبال آنها رفتم و پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: «گروهی از انصارند، که میان آنها ابویوب انصاری است».

نیز از حبیب بن یسار، از ابی رمیله روایت شده که چهار سوار نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا اینکه شتران خود را در رحبه خوابانیدند. سپس نزد آن جناب آمدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته». فرمود: «وعلیکم السلام. این قافله از کجا آمده؟» گفتند: «موالی تو از سرزمین فلان آمده‌اند». فرمود: «از کجا شما موالی من هستید؟» گفتند: «ما در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».^۱

ابن اثیر از کتاب الموالات ابن عقیله به اسنادش از ابی مریم زر بن حبیش روایت کرده که گفت: علی علیه السلام از قصر بیرون آمد و با او سوارانی که شمشیر حمایل داشتند، روبه رو شدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین. السلام علیک یا مولانا ورحمة الله وبرکاته». علی علیه السلام فرمود: «در اینجا از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی حضور دارد؟» پس دوازده تن برخاستند که از جمله آنها قیس بن ثابت بن شماس، هاشم بن عتبّه و حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند. پس گواهی دادند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند که می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

ابوموسی مدینی این حدیث را با بررسی و دقت در سند آورده است.^۲
حافظ هیثمی حدیث مزبور را به لفظ اول احمد روایت نموده، سپس گوید:

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۸۳.

۲. اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۶۸.

حدیث مزبور را احمد و طبرانی روایت کرده‌اند، جز اینکه او گفته که گفتند: شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و این ابویوب است که میان ماست. پس ابویوب روپوش را از خود دور کرد». سپس گفت: «شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». و رجال طریق احمد ثقة هستند...^۱

جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود، «الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین»، در مورد حدیث غدیر گوید: آن را زر بن حبیش روایت نموده و چنین گفته است: علی علیه السلام از قصر خارج شد، در این هنگام سوارانی که شمشیر حمایل داشتند و روپوش بر صورت، و تازه از راه رسیده بودند، با آن حضرت روبه رو شدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته. السلام علیک یا مولانا!» علی علیه السلام پس از جواب سلام فرمود: «در اینجا از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟» پس دوازده تن از آنها برخاستند که از جمله خالد بن زید ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، قیس بن ثابت بن شماس، عمّار بن یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبة بن ابی وقاص و حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند. پس شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که می فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة...» تا آخر حدیث.

پس علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب (که از ادای شهادت خودداری کردند) فرمود: «چه چیز شما را مانع شد از اینکه برخیزید و شهادت دهید؟ چه آنکه شما نیز همان طور که این گروه شنیده‌اند، شنیده‌اید؟!» سپس فرمود: «بار

۱. مجمع الزوائد، حافظ هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۴.

خدایا اگر این دو نفر به علت عناد کتمان کردند، آنها را مبتلا کن». اما براء نابینا شد و پس از نابینا شدن، هنگامی که [درباره آدرس] منزل خود می پرسید، می گفت: «کسی که گرفتار نفرین شده، چگونه راه مقصود را می یابد؟!» پاهای انس به برص مبتلا شد و گفته شده است: هنگامی که علی علیه السلام طلب گواهی فرمود، وی معتذر به فراموشی شد! علی علیه السلام فرمود: «بار خدایا اگر دروغ می گوید او را به سفیدی (برص) مبتلا کن که دستار او آن را مخفی نسازد». پس چهره او دچار برص شد و پیوسته خرقه بر چهره خود می افکند.

ابن ابی الحدید گوید: مشهور این است که علی در رحبه کوفه، مردم را سوگند داد و گفت: «به خدا سوگند می دهم هرکس را که در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع از آن حضرت شنیده که درباره من فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، برخیزد و گواهی دهد، در نتیجه مردانی به پا خاستند و به این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند. سپس علی علیه السلام به انس بن مالک فرمود: «تو نیز آن روز حضور داشتی، تو را چه می شود (که گواهی نمی دهی)؟». وی گفت: «یا امیرالمؤمنین سن من زیاد شده و آنچه را فراموش کرده ام، بیشتر است از آنچه به یاد دارم». فرمود: «اگر دروغ می گویی خداوند تو را به سفیدی مبتلا کند که عمامه آن را پنهان نکند». پس او نمرد تا به برص مبتلا شد.^۱

وی در جایی دیگر گوید: گروهی از استادان بغدادی ما ذکر کردند که عده ای از صحابه، تابعین و محدثین، از علی علیه السلام منحرف بودند و درباره او بدگویی می کردند و بعضی از آنها برای رسیدن به دنیا و منافع آنی و عاجل آن، مناقب او

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۴۸۸.

را کتمان می‌کردند و به دشمنان او اعانت می‌نمودند! از جمله آنها انس بن مالک بود. علی علیه السلام در رحبه (میدان بزرگ) قصر (یا رحبه مسجد جامع کوفه) سوگند داد که کدام یک از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: «من كنت مولاة فعلي مولاة». در نتیجه دوازده تن به پاخواستند و بدان شهادت دادند. اما انس بن مالک که میان آن گروه بود، برنخاست. علی علیه السلام فرمود: «ای انس! چه چیز تو را مانع شد که برخیزی و شهادت دهی؟! درحالی که تو نیز [در غدیر خم] حضور داشتی؟!» گفت: «یا امیرالمؤمنین پیر شده‌ام و فراموش نموده‌ام». علی علیه السلام گفت: «بار خدایا اگر دروغ می‌گویدی او را به سفیدی گرفتار کن که عمامه آن را نپوشانند». طلحة بن عمیر گفت: «قسم به خدا بعد از آن، به طور آشکار، دیدم که از برص، بین دو چشم او سفیدی پیدا شد».

همچنین عثمان بن مُطَرِّف گفت: مردی از انس بن مالک در پایان عمرش درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد. انس در جواب او گفت: «من بعد از روز واقعه رحبه قسم خوردم که درباره علی علیه السلام چیزی را که از من سؤال کنند، کتمان نکنم. او در روز قیامت سرور اهل تقواست. به خدا قسم این سخن را از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله شنیدم».^۱

در تاریخ ابن عساکر آمده است که احمد بن صالح عجللی گفت: «احدی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مبتلا نشد، مگر دو نفر: یکی مُعِیْقِب که مبتلا به بیماری جذام بود و یکی انس بن مالک که مبتلا به برص بود».^۲

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۵۰.

ابوجعفر نیز گفت: انس را دیدم که مشغول خوردن بود و لقمه‌های بزرگی می‌گرفت و بیماری برص در او نمایان بود و [برای اینکه برص را مخفی بدارد] خَلُوق^۱ می‌مالید و گفتار عَجَلی را که بالا ذکر شد، ابوالحجاج مزّی در کتاب تهذیب خود (به طوری که در خلاصه خزرجی، صفحه ۳۵ مذکور است) حکایت نموده و سید حمیری موضوع اصابت نفرین را در قصیده لامیه خود به نظم در آورده که دو بیت آن چنین است:

فِي رَدِّهِ سَيِّدَ كُلِّ السَّوْرِى مَوْلَاهُمْ فِي الْمُحْكَمِ الْمُنَزَّلِ
فَصَدَّهُ ذُو الْعَرْشِ عَنْ زُشْدِيهِ وَ شَانَهُ بِالْبَرَصِ الْأَنْكَلِ

در جواب رد دادن انس به سرور تمامی مردم، یعنی کسی که مولای ایشان است در کتاب آسمانی.

خدای عرش از راه هدایت او را بازداشت و با مرض عبرت‌انگیز برص معیوبش ساخت.

زاهی، یکی از شعرای غدیر در قرن چهارم، در قصیده خود چنین سروده است:

۱. ذَاكَ الَّذِي اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَنْسُ أَنْ يَشْهَدَ الْحَقُّ فَشَاهَدَ الْبَرَصُ
۲. إِذْ قَالَ مَنْ يَشْهَدُ بِالْغَدِيرِ لِي؟ فَبَادَرَ السَّمْعُ وَ هُوَ قَدْ نَكَصَ
۳. فَقَالَ أَنْسَيْتُ. فَقَالَ: كَاذِبٌ سَوْفَ تَرَى مَا لَا تُؤَارِيهِ الْقُمْصُ^۲

۱. آن کسی است که انس را از شهادت دادن حق متوحش ساخت و در نتیجه به مرض برص مبتلا شد.

۱. «الخلوق: نوع من الطيب»؛ «خلوق نوعی عطر است»: القاموس المحيط، ذیل ماده خلق، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲. آن زمانی که گفت چه کسی برای من در خصوص غدیر شهادت می‌دهد، پس شنونده به پیش آمد، درحالی که او (انس) قدم به عقب گذاشته.
 ۳. و گفت: مطلب را فراموش کرده‌ام. پس فرمود: که تو دروغ گویی و خواهی دید چیزی را که پیراهن آن را نمی‌پوشاند.

۲۰. برخی گواهی‌ها بر حقانیت امام علی علیه السلام

برای آن کس که اهل انصاف باشد، مواردی که در این بخش آورده می‌شود، کافی است تا بر حقانیت علی علیه السلام اقرار کند؛ چراکه در این بخش، فرازهایی از سروده‌های افراد عنودی همچون عمرو بن عاص را خطاب به معاویه نقل می‌کنیم که وی در بخشی از قصیده جَلَجَلِیَه می‌گوید: ای معاویه! خلافت، حق علی علیه السلام است، نه فرد شیادی مثل تو:

۱. وَ أَكشِفُ عَنْكَ حِجَابَ الْغُرُورِ وَ أَيْقِظُ نَائِمَةَ الْأَنْكَلِ

۲. فَأَنْتَ مِنْ أَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَعَايَ الْخِلَافَةِ فِي مَعَزَلِ

۳. وَ مَا لَكَ فِيهَا وَ لَا ذَرَّةَ وَ لَا يُجِدُودِكَ بِالْأَوَّلِ

۴. فَإِنْ كَانَ بَيْنَكُمَا نِسْبَةٌ فَأَيْنَ الْجِسَامُ مِنَ الْمَنْجَلِ

۵. وَ أَيْنَ الْخَصَا مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ أَيْنَ مُعَاوِيَةَ مِنْ عَلِيٍّ؟

۶. فَإِنْ كُنْتَ فِيهَا بَلَغْتَ الْمُنَى فَفِي عُنُقِي عَلَقَ الْجَلْجَلِ^۱

۱. [ای معاویه] پرده غرور تو را پاره خواهم کرد و خوابیده داغدار (یتیمانی که پدرانشان به خاطر تو کشته شده‌اند) را بیدار می‌کنم [و علیه تو تحریک می‌کنم].

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. تو از حکومت بر مؤمنان و ادعای خلافت دور هستی.

۳. تو به اندازه ذره‌ای در حکومت حقی نداری و قبل از تو اجدادت هم، چنین حقی نداشتند.

۴. ای معاویه! چه نسبتی می‌تواند میان تو و علی باشد؟! علی چون شمشیری [بر آن] است و تو بمانند داسی کنی.

۵. علی که چون ستاره آسمان است کجا و تو که چون ریگی بیش نیستی کجا؟!

۶. ای معاویه! اگر تو در امر حکومت به آرزویت رسیدی، به خاطر آن بود که به گردن خود زنگوله رسوایی آویختم [و آگاه باش که در گردن من زنگوله‌ای است که اگر گردنم را تکان بدهم، زنگوله به صدا در خواهد آمد].

سعد بن ابی وقاص نیز خطاب به معاویه گفته است: «اگر من در امور سیاست دخالت می‌کردم، حتماً جانب علی علیه السلام را می‌گرفتم؛ چراکه یک روز با او بودن برابر است به یک عمر زندگی با تو؛ زیرا آنچه ما داشتیم، در علی علیه السلام نیز بود ولی آنچه او داشت در ما نبود». آن‌گاه در جواب درخواست معاویه این اشعار را سرود:

۱. مُعَاوِيَّ دَاؤُكَ الدَّاءُ الْعِيَاءُ فَلَيْسَ لِمَا تَحْيِيءُ بِهِ دَوَاءُ
۲. طَمِعْتَ الْيَوْمَ فِيَّ يَا ابْنَ هِنْدٍ فَلَا تَطْمَعُ فَقَدْ ذَهَبَ الرَّجَاءُ
۳. عَلَيْكَ الْيَوْمَ مَا أَصْبَحْتَ فِيهِ فَمَا يُكْفِيكَ مِنْ مِثْلِي الْإِبَاءُ
۴. فَمَا الدُّنْيَا بِبَاقِيَةِ لِحْيِي وَلَا حَيٌّ لَهَا فِيهَا بَقَاءُ
۵. وَ كُلُّ سُورٍهَا فِيهَا غُرُورٌ وَ كُلُّ مَتَاعِهَا فِيهَا هَبَاءُ
۶. أَيْدِعُونِي أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ فَلَمْ أَرُدُّ عَلَيْهِ بِمَا يَشَاءُ

۷. وَ قُلْتُ لَهُ أَعْطَيْتَنِي سَيْفًا بَصِيرًا تَمُرُّ بِهِ الْعِدَاوَةُ وَالْوَلَاءُ

۸. فَإِنَّ الشَّرَّ أَصْغَرُهُ كَبِيرٌ وَإِنَّ الظُّهْرَ تَثْقُلُهُ الدَّمَاءُ

۹. أَ تَطْمَعُ فِي الَّذِي أُغْيَا عَلَيًّا عَلَى مَا قَدْ طَمِعْتَ بِهِ الْعَقَاءُ

۱۰. لَيْؤُمٌ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْكَ حَيًّا وَمَيْتًا أَنْتَ لِلْمَرْءِ الْفِدَاءُ

۱۱. فَأَمَّا أَمْرُ عُثْمَانَ فَدَعُوهُ فَإِنَّ السَّرَّاءَ أَدَهَبَهُ الْبَلَاءُ^۱

۱. ای معاویه! درد تو بیماری سختی است و آنچه به عنوان علاج درد خود اندیشیده و آورده‌ای، درمانش نباشد.
۲. ای پسر هند! اینک در من طمع کردی؛ طمع بیجا مکن و دل خوش مدار که امیدت بر باد رفته است.
۳. آنچه امروز بدان گرفتار آمدی بر گردن خود توست و آنچه از چون منی تو را بسنده است، همان امتناع من است.
۴. دنیا برای هیچ جاننداری نباید و هیچ جاننداری را در آن بقایی نباشد.
۵. آنچه شادی و سرور در آن است، همه فریب و غرور است و جمله متاع آن در معرض تندباد نابودی است.
۶. آیا [با آنکه] ابوالحسن علی مرا می‌خواند و من چنان که او می‌خواهد پاسخش نداده‌ام.
۷. و به او گفتم مرا شمشیری بر آن بده که خود، دشمن را از دوست باز شناسد! (رواست که دعوت تو را پذیرم)؟
۸. به راستی کوچک‌ترین بدی و شر نیز بزرگ است و تحمل مسئولیت خونریزی بر پشت آدمی بس گران می‌آید.
۹. آیا طمع به کسی بسته‌ای که حتی دعوت علی را نپذیرفت و [از این رهگذر]

او را رنجیده کرد؟ [بدان] در آنچه طمع کرده‌ای، نیستی و نابودی نهفته است.
 ۱۰. بی‌تردید یک روز همراهی با او، خواه آدمی بماند یا بمیرد، بهتر از همکاری با توست که تو خود آزاد شده دست آن بزرگمردی.
 ۱۱. اما داستان عثمان را رها کن که [ماجرایی گذشته است] و چون بلا رسد، اندیشه را می‌رباید.

عبدالله بن عمر نیز دعوت معاویه را نپذیرفت و در نامه اش به معاویه، مخالفت با علی علیه السلام را از امور شبهه‌ناک به شمار آورد و گفت:

وَ طَلْحَةَ يَدْعُو وَ الزُّبَيْرَ وَ أُمَّنَا فَقُلْنَا لَهَا قُولِي لَنَا مَا بَدَا لَكَ

حَذَارِ أُمُورٍ شُبِّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعٌ فِي الْأَخْطَارِ إِحْدَى الْمَهَالِكِ^۱

و طلحه و زبیر و مادرمان (عایشه ام‌المؤمنین) ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم: هر چه ناگزیری به ما بگو.
 ولی از امور شبهه‌ناک پرهیز که شاید در این مخاطرات سخت، یکی از مهلکه‌های نابودکننده کمین کرده باشد.

با اینکه عمر و ابوبکر در واقعه غدیر خم با علی علیه السلام بیعت نموده و با واژه بَخ، بخ، خلافت را به علی علیه السلام تبریک گفتند، طولی نکشید که ارکان شرع را منهدم کردند و حق اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع نمودند و هرگز از این کار ترسی به دل راه ندادند؛ چنان‌که ارث حضرت فاطمه علیها السلام را منع کردند، بدون اینکه کوچک‌ترین ترحمی داشته باشند. به تعبیر قرآن کریم:

﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيَسَّ مَا يَشْتَرُونَ﴾ (آل عمران: ۱۸۷)

پس آن [عهد و کتاب] را ترک کردند و به آن اعتنایی نمودند و در برابر ترک آن، اندک بهایی به دست آوردند و بد چیزی است آنچه به دست می‌آورند. گویا عباس بن عتبّه بن ابی‌لهب^۱، برای توصیف همین مصائب که درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، خصوصاً علی علیه السلام، پیش آوردند، این اشعار را سروده است:

۱. مِنْ مُبْلِغِ عَنَّا النَّبِيِّ مُحَمَّدًا إِنَّ السَّوْرِيَّ عَادُوا إِلَى الْعُدْوَانِ

۲. إِنَّ الَّذِينَ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَعْدِلُوا لَمْ يَعْدِلُوا إِلَّا عَنِ الْإِيمَانِ

۳. غَضَبُوا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَكَانَهُ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْمُلْكِ وَالسُّلْطَانِ

۴. بَطَّشُوا بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَأَحْرَزُوا^۲ مِيرَاثَهَا طَعْنًا عَلَى الْقُرْآنِ^۳

۱. یک نفر از ما به محمد، نبی خدا، برساند که مردم [بعد از وفاتش] دوباره به اهل بیت دشمنی نمودند.

۲. آنان که گفته بودی عدالت نمایند، عدول نکردند (روی بر نگردانیدند) جز از ایمان.

۳. از علی، جایگاهش را غضب نمودند و خلافت را به سلطنت تبدیل کردند.

۴. به فاطمه بتول، ستم کردند و میراثش را، علی‌رغم سفارش قرآن، از او گرفتند.

مؤلف «ینابیع الموده» از «فرائد السمطين» شیخ الإسلام حموینی از مجاهد و از

ابن عباس نقل می‌کند که مردی یهودی به نام «نَعْتَلُ يَا مَعْتَلُ» نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آمد و مسائلی چند درباره توحید پرسید. حضرت به همه آنها پاسخ دادند. نعتل

قانع شد و اسلام آورد. سپس عرض کرد: «یا رسول الله هر پیغمبری باید وصی

۱. مادر بزرگ وی ام جمیل بوده و قرآن وی را حمالة الحطب توصیف کرده است.

۲. (خ ل أحوزوا).

۳. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱، ص ۹.

داشته باشد؛ وصی شما کیست؟» فرمود:

إِنَّ وَصِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَتْلُوهُ تِسْعَةُ أُمَّةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

یعنی وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او دو دخترزاده‌ام حسن و حسین علیهما السلام و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السلام می‌باشند.

نعثل عرض کرد: «تمنا دارم اسامی آنان را برای من بیان فرمایی». حضرت فرمود:

إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَيَابُنَّةَ عَلِيٍّ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَيَابُنَّةَ مُحَمَّدٍ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَيَابُنَّةَ جَعْفَرٍ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَيَابُنَّةَ مُوسَى فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَيَابُنَّةَ عَلِيٍّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ، فَيَابُنَّةَ مُحَمَّدٍ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَيَابُنَّةَ عَلِيٍّ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَيَابُنَّةَ الْحَسَنِ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَيَابُنَّةَ الْحُجَّةِ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيِّ فَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ.

وقتی حسین از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی علی از دنیا برود، فرزندش محمد در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی محمد از دنیا برود، فرزندش جعفر در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی جعفر از دنیا برود، فرزندش موسی در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی موسی از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی علی از دنیا برود، فرزندش محمد در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی محمد از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی علی از دنیا برود، فرزندش حسن در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد.
 وقتی حسن از دنیا برود، فرزندش حجت خدا محمد مهدی در جای او امامت را عهده‌دار خواهد شد. پس اینها دوازده نفر هستند.

سپس نعثل طرز به شهادت رسیدن هر یک را سؤال کرد و حضرت پاسخ داد.

آن گاه نعتل گفتم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ». بعد نعتل گفتم: «آنچه فرمودی در کتب انبیای سلف دیده‌ام و در وصیت‌نامه

حضرت موسی ثبت است». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ وَبِلَئِنْ أَبْغَضَهُمْ وَ خَالَفَهُمْ.

بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و از آنها پیروی کند و جهنم برای کسی است که آنها را دشمن بدارد و با آنها مخالفت کند.

آن گاه نعتل در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله اشعار ذیل را بر زبان جاری ساخت:

۱. صَلَّى الْعَلِيِّ ذُو الْعَلَى عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ
۲. أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَ الْهَاشِمِيُّ الْمُفْتَخَرُ
۳. بِكَ اهْتَدَيْنَا زُشْدَنَا وَ فِيكَ نَرْجُو مَا أَمَرَ
۴. وَ مَعَشَرَ سَمَائِيَّتِهِمْ أَثِمَّةً أَنْتَى عَشَرَ
۵. حَبَاهُمْ رَبُّ الْعَلَى ثُمَّ صَفَاهُمْ مِنْ كَدَرِ
۶. قَدْ فَازَ مَنْ وَالَاهُمْ وَ خَابَ مَنْ عَفَا الْأَثَرَ
۷. آخِرُهُمْ يَشْفِي الظَّمَا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُنتَظَرُ
۸. عِثْرَتُكَ الْأَخْيَارِ لِي وَ التَّابِعُونَ مَا أَمَرَ
۹. مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُعْرِضًا فَسَوْفَ يَصَلِي بِسَقَرٍ

۱. درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری.

۲. تو پیغمبر برگزیده هاشمی‌نسبی و به آن مفتخری.

۳. به سبب شما خدایمان ما را هدایت کرد و به وسیله تو امید رهایی از آتش

دوزخ داریم.

۱. الإنصاف فی النص علی الأئمة، صص ۳۹۰ - ۳۹۳؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۴، ص ۸۵.

۴. و گروه خلفا و جانشینان شما که نام بردی، امامان دوازده گانه هستند.
۵. زیرا خدای بزرگ ایشان را بلندرتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب نموده است.
۶. نجات می یابد آن کسی که به ایشان تمسک جوید؛ هر کس دشمنی با ایشان نماید، زیانکار گردد.
۷. و دوازدهمی آنها که امام منتظر است، با ظهور خود، شیعیان تشنه [دیدار] را سیراب می نماید.
۸. و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور اطاعت از ایشانیم.
۹. و کسی که از ایشان اعراض کند، در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.

۲۱. وجوب محبت ذوی القربی

می دانیم که پیامبر اکرم ﷺ در قبال زحمات خود، از امت خویش مزدی جز محبت خاندانش را طلب نکرد. البته منظور از محبت خاندان، پیروی مردم از مرام و فرهنگ اهل بیت است. به یقین علی علیه السلام جزء اهل بیت پیامبر ﷺ بوده و محبتش به دلیل روایاتی که ذکر خواهیم کرد، بر همگان واجب و دشمنی با او، دشمنی با خدا و رسول خدا ﷺ به شمار می آید.

۱. از ابن عباس نقل شده است: چون آیه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**^۱ نازل شد، مردم گفتند: «ای رسول خدا! این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده است، کیانند؟» فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندانشان علیهم السلام».^۲

۱. شوری: ۲۳.

۲. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۲۵؛ کشاف، ج ۲، ص ۳۳۹؛ مطالب السئول، ابن طلحه شافعی، ص ۸، مجمع الزوائد، ص ۱۶۸؛ الفصول المهمه، ص ۱۲؛ کفایة الطالب، ص ۳۱.

شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی گفته است: «خداوند مودت خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و محبت همه اهل بیت بزرگوار و ذریه او را بر تمام خلق خود لازم و فرض فرموده و گفته است: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾»^۱.

۲. حافظ ابو عبدالله ملاً در سیره اش آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند پاداش مرا مودت خاندانم قرار داد و من در فردا (آخرت) از شما [در این باره] سؤال خواهم کرد»^۲.

۳. جابر بن عبدالله انصاری گفت: یک مرد عرب خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «یا محمد! اسلام را بر من عرضه کن». فرمود: «شهادت بده که خدایی جز خداوند یگانه که یکتا و بی شریک است، نیست و نیز محمد بنده و رسول اوست». عرب گفت: «آیا پاداشی هم می خواهی». فرمود: «جز مودت خویشان، نه». گفت: «خویشان من یا خویشان تو». فرمود: «خویشان من». گفت: «بیا تا با تو بیعت کنم؛ چه هرکس تو را و خاندانت را دوست ندارد، بر او لعنت خدا باد» و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آمین»^۳.

۴. از ابوامامه باهلی آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند پیمبران را از چند درخت آفرید و مرا از یک درخت خلق کرد. پس من ریشه آن درختم و علی علیه السلام شاخه آن و فاطمه علیها السلام ورق آن و حسن و حسین علیهما السلام میوه آن هستند».

۱. المواجب اللدنیه، ج ۲، ص ۶۷۸.

۲. شرح المواهب، زرقانی، ج ۷، صص ۳ و ۲۱؛ نور الابصار، شبلنجی ص ۱۱۲؛ احیاء المیت، سیوطی، ص ۲۳۳.

۳. کفایه الطالب، ص ۳۱.

پس هرکس به شاخه‌ای از شاخه آن درآویزد، رستگار شود و هرکس آن را رها کند، فرو افتد و اگر بنده‌ای هزار سال، پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال دیگر در بین صفا و مروه خدا را عبادت کند و صحبت ما را درک نکند، خدا وی را به صورت در آتش اندازد» سپس تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱

۵. احمد و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره این قول خدای تعالی که فرمود: ﴿مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا...﴾^۲ آورده‌اند که مراد از حسنه، مودت آل محمد ﷺ است.^۳

۶. ابوطیفیل گفت: حسن بن علی بن ابی طالب عليه السلام برای ما خطبه خواند... سپس فرمود: «هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و آن‌که نمی‌شناسد، من حسن بن محمدم». سپس این آیه را که قول یوسف است، قرائت فرمود: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۴ فرمود: «منم از خاندانی که جبرئیل در خانه ما فرود می‌آید و از پیشگاه ما بالا می‌رود و منم از خاندانی که خدای تعالی مودتشان را بر هر مسلمانی فرض فرموده و درباره آنها آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ را فرو فرستاده است و اقتراف حسنه، مودت ما خاندان است».^۵

۱. کفایه الطالب، ص ۱۷۸.

۲. شوری: ۲۳، «هرکسی کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم».

۳. الفصول المهمه، ص ۱۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۷.

۴. یوسف: ۳۸.

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۰۱ و ۱۳۶؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۱؛ الرشفة الصادی، ص ۴۳.

۷. طبری به اسناد خود از سَدّی،^۱ و او از ابی دیلم، نقل کرده است که گفت: چون علی بن حسین علیه السلام را اسیر کردند و به شام آوردند و او را بر در دروازه دمشق به پا داشتند، مردی از اهل شام برخاست و به امام گفت: «خدا را شکر که مردانتان را کشت و شما را درمانده کرد و به این فتنه خاتمه داد». علی بن حسین علیه السلام فرمود: «آیا قرآن خوانده‌ای؟» گفت: «آری». فرمود: «آیا آل حم را خوانده‌ای». پاسخ داد: «قرآن خوانده‌ام، ولی آل حم را ندیده‌ام». فرمود: «آیا نخوانده‌ای؟» **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**. پرسید: «مگر خویشان پیغمبر شما نیستند؟» فرمود: «آری».^۲

۸. طبری در تفسیرش از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب روایت کرده است که آن دو گفته‌اند: «مقصود از خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام است».^۳ ابوحیان در تفسیر خود این سخن را از آن دو و از سَدّی روایت کرده و سیوطی نیز در الدرّ المنتور آورده است. فخر رازی می‌گوید: «آل محمد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که امورشان به پیغمبر واگذار است و هر کدام از آنانکه پیوندشان با پیغمبر شدیدتر و کامل‌تر باشد، او آل خواهد بود و چون هیچ تردیدی نیست که پیوند میان فاطمه و علی و حسن و حسین علیه السلام با پیغمبر استوارترین پیوندهاست و این مطلبی است که همچون معلوم به نقل متواتر مسلم است، پس واجب است که آل، اینها باشند».^۴

۱. تفسیر طبری، ج ۲۴، ص ۱۶.

۲. الدرّ المنتور، ج ۶، ص ۷؛ الصواعق المحرقة، صص ۱۰۱ و ۱۳۶؛ شرح المواهب، ج ۷، ص ۲۰.

۳. جامع البیان، ج ۲۴، صص ۱۶ و ۱۷.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۹۶.

مناوی گفته است: این سخن از حافظ زرندی است که «هیچ یک از دانشمندان مجتهد و پیشوایان، ره یافته نیست، مگر آنکه از ولایت خاندان پیغمبر، حظ وافر و فخر زاهر برده، چه این امر خداست که فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾».

ابن حجر گفته است: دیلمی از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر در تفسیر آیه ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ فرموده‌اند: از ولایت علی ع پرسش خواهد شد و گویا مراد «واحدی» نیز همین حدیث بوده که گفته است: در تفسیر آیه ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ روایت کرده‌اند که مقصود، ولایت علی ع و اهل بیت است؛ زیرا خداوند به پیغمبر فرمان داد که مردم را آگاهی دهد که از آنها پاداشی در نبوت مسئلت ندارد، مگر آنکه خاندانش را دوست دارند. و معنای آیه نیز چنین است که از آنها می‌پرسند آیا خاندان پیغمبر را به شایستگی و آن چنان که رسول خدا ص سفارش فرموده بود، دوست داشته‌اند یا مودت آنها را چنان ضایع و مهمل گذاشته‌اند، که باید سرزنش و نکوهش شوند؟^۱ همچنین این شعر را از عربی یاد کرده است:

رَأَيْتُ وِلَائِي آلَ طَهٍ فَرِيضَةً عَلَى رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَا
فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۲

دوستی خود را نسبت به خاندان پیغمبر، فریضه‌ای دیدم که علی‌رغم دوری آن درگاه، برای من قرب آور است.

پیامبر که از جانب خداوند مبعوث شده است، برای تبلیغ دین و هدایت مردم، جز مودت خاندانش چیزی طلب نکرد.

۱. الصواعق المحرقة، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۱۰۱.

ابن صَبَّاح مالکی نیز این سه بیت را از گوینده‌ای یاد کرده است:

۱. هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالِ
۲. مَنَاقِبُ فِي سُورَى وَ سُورَةٌ هَلْ أَتَى وَ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي
۳. وَ هَمَّ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّاهُمْ عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْجَالِ

۱. آنان برای کسی که بدان‌ها متوسل شود، دستاویزهای محکم‌اند که مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است.

۲. مناقب و فضائلی که در سوره شورا و هل آتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن می‌شناسند.

۳. آنان اهل بیت مصطفی می‌باشند و دوستی آنها به حکم الهی در منشور قرآن الزامی است.

همچنین از دیگری آورده است:

۱. هُمُ الْقَوْمُ مَنَاصِفَاهُمْ الْوُدَّ مُخْلِصاً تَمَسَّكَ فِي أَخْرَاهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى
۲. هُمُ الْقَوْمُ فَاقُوا الْعَالَمِينَ مَنَاقِباً مَحَاسِنُهُمْ تَجَلِي وَ آثَارُهُمْ تُرْوَى
۳. مُوَالَاتُهُمْ فَرَضٌ وَ حُبُّهُمْ هَدْيٌ وَ طَاعَتُهُمْ وُدٌّ وَ وُدُّهُمْ تَقْوَى^۱

۱. آنها، خاندانی هستند که هر کس صمیمانه دوستشان داشته باشد، به وسیله‌ای نیرومند برای آخرت خود چنگ زده است.

۲. خاندانی که در مناقب بر جهانیان برترند؛ نیکی‌های آنها نمایان و آثارشان زبانزد است.

۳. مهرشان واجب و محبتشان هدایت و طاعتشان مودت و مودتشان پارسایی است.

در کتاب الرياض النضرة آمده است: «ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» ذیل

این گفتار خدای تعالی: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ روایت کرده است که مسلم بن حیان گفت: از ابا بریده شنیدم که می‌گفت: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، یعنی راه محمد ﷺ و دودمانش.

در تفسیر «وکیع بن جراح» از سفیان ثوری و او از سَدِّی و او از اسباط و مجاهد، و آنها از عبدالله بن عباس، آورده‌اند که عبدالله در تفسیر آیه ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌گفت: «ای گروه بندگان! بگویید: خداوندا ما را بر دوستی محمد ﷺ و خاندانش رهنمون باش.»

حموینی در فرائد السمطین به اسناد خود از اصبح بن نباته و او از علیؑ آورده است که امام درباره این آیه ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ﴾^۱ می‌فرمود: «صراط، ولایت ما خاندان است.»

خوارزمی در مناقب آورده است که صراط دو صراط است: راهی در دنیا است و راهی در آخرت. اما راه راست در دنیا، علی بن ابی‌طالبؑ است و صراط آخرت، پل جهنم است. هرکس راه مستقیم دنیا را باز شناخت، از راه آخرت به سلامت می‌گذرد.

معنای این حدیث را روایت دیگری که ابن عدی و دیلمی از رسول خدا ﷺ آورده‌اند و در ص ۱۱۱ کتاب صواعق آمده است، روشن می‌کند. آن روایت این است که پیغمبر ﷺ فرمود: «استوارترین شما بر صراط آن کسی است که دوستی‌اش به خاندان و اصحاب من شدیدتر باشد.»

ابوسعید در کتاب «شرف النبوه» از رسول خدا ﷺ آورده است که به علیؑ

۱. مؤمنون: ۷۴، «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از این راه منحرف می‌شوند.»

فرمود: «سه چیز به تو ارزانی شده است که به هیچ کس و به من هم، ارزانی نشد. تو داماد کسی چون من شدی که من چنین نشدم و تو را، زنی صدیقه چون دختر من دادند که چنین زنی به من ارزانی نشد. و حسن و حسین علیهما السلام از پشت تواند و از صلب من چون آنان به وجود نیامد. لیکن شما از منید و من از شمایم»^۱.

امام شافعی^۲ در لزوم محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، خصوصاً علی علیه السلام، اشعار زیادی

۱. ر.ک: الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. محمد بن ادريس الشافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ ه.ق). ملقب به ابو عبدالله، و معروف به امام شافعی، از علمای اهل سنت بود. نام کامل وی ابو عبدالله محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان... بود. وی در ماه رجب سال ۱۵۰ ه.ق برابر با ۷۶۸ م، در شهر غزه از سرزمین فلسطین و به قولی در سوریه، به دنیا آمد. پدرش همراه مسلمانان، از مکه به فلسطین، ناحیه الرباط و غزه و عسقلان، هجرت کرد. مدت کمی بعد از تولد شافعی، پدرش در غزه فوت کرد. بعد از فوت پدر، شافعی و مادرش به مکه بازگشتند. مادر شافعی، فاطمه (أم حبیبه) نام داشت که از قبیله ازد بود. الأزدیه، یکی از قبائل معروف در یمن السعید (یمن پر برکت، بخش سر سبز و پر آب سرزمین یمن) بود. نسب شافعی به عبدمناف می‌رسد که جد اعلای حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. بنابراین شافعی از جهت پدر، قریشی است. عبدمناف چهار پسر به نام‌های هاشم، مطلب، نوفل و عبدشمس داشت که شافعی از نسل برادر هاشم، مطلب، است. امام شافعی در مکه، در زمینه علوم فقهی پیشرفت کرد و یکی از علمای برجسته آن دیار شد.

او نه تنها در فقه، بلکه در شعر هم آوازه‌ای داشته که اگر به او به چشم شاعر بودن بنگریم تا فقیه بودن، متوجه ذوق شعری او خواهیم شد. اهل بیت در اشعار او جایگاه ویژه‌ای داشته که چشم هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند. او در اشعاری که درباره اهل بیت سروده، پس از ستایش خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابراز محبت درباره آنان، محبت به آنان را فرضی از طرف خدا و قرآن می‌داند و همه را به دور از هر نوع تعصب قومی و مذهبی، به احترام گزاردن، قدر دانستن و ارج نهادن به آنان و می‌دارد تا آنجا که نفرستادن درود و صلوات در نماز بر آل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را موجب ←

سروده است که برخی را در این جا ذکر می‌کنیم:

۱. قالوا تَرَفَّضْتَ قُلْتُ كُلاًّ مَا الرِّفْضُ دِينِي وَ لَا اعْتِقَادِي

۲. لَكِنْ تَوَلَّيْتُ بِغَيْرِ شَكٍّ خَيْرَ إِمَامٍ وَ خَيْرَ هَادِي

۳. إِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رِفْضاً فَإِنِّي أَرْفُضُ الْعِبَادِ

۱. به من گفتند: رافضی شدی، یعنی تو از دین خارج شدی! گفتم هرگز عقیده و دینم را ترک نمی‌کنم.

۲. ولكن بدون هیچ تردید بهترین امام، بهترین هدایتگر (علی) را دوست دارم.

۳. اگر محبت ولی خدا رفض است پس بدانید من رافضی‌ترین انسان‌ها هستم.

۱. يَقُولُونَ لِي لَا تُحِبُّ الْوَصِي فَقُلْتُ الشَّرِي بِقَمِّ الْكَاذِبِ

۲. أَحِبُّ النَّبِيَّ وَ آلَ النَّبِيِّ وَ أَخْتَصُّ آلَ أَبِي طَالِبٍ

۳. وَ أُعْطِيَ الصَّحَابَةَ حَقَّ الْوِلَاةِ وَ أُجْرِي عَلَى السُّنَنِ الْوَاجِبِ

۴. وَ إِنْ كَانَ رِفْضاً وَ لَاءُ الْوَصِي فَلَا تَرْضَ بِالرِّفْضِ مِنْ جَانِبِي

۵. وَ إِنْ كَانَ نَصَباً وَ لَاءُ الْجَمِيعِ فَإِنِّي كَمَا زَعَمُوا نَاصِبٍ

۶. وَ لَوْ كُنْتُمْ مِنْ وَ لَاءِ الْوَصِي عَلَى الْعَجْزِ كُنْتُ عَلَى الْغَارِبِ

۷. يَرَى اللَّهُ سِرِّي إِذَا لَمْ تَرَوْهُ فَكَمْ تَحْكُمُونَ عَلَى الْغَائِبِ^۲

→ بطلان نماز شخص می‌داند. وی در نهایت این مطلب را یادآور می‌شود که در دورانی که همه در دریای اختلافات فقهی و فرقه‌ای سرگردان و در حال غرق شدن هستند، باید به حبل‌الهی و خاندان پیامبر ﷺ و راه و روش آنان چنگ زد تا از گزند اختلاف در امان ماند.

۱. ینابیع المودة، ص ۲۷۵؛ الروض الأزهر، ص ۳۶۹؛ الرشقة الصادی، ص ۹۷.

۲. الذخائر العقبی، صص ۶۲ و ۱۳۵؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۱.

۱. به من می گویند: وصی [رسول خدا] را دوست نداشته باش! گفتم خاک بر دهان دروغ گو.
 ۲. من پیامبر و آتش را دوست می دارم. خصوصاً آل ابی طالب را دوست می دارم.
 ۳. به اصحاب [پیامبر] حق و لاء (دوست داشتن) را روا می دانم و طبق سنت های واجب، قدم بر می دارم.
 ۴. اگر دوست داشتن وصی پیغمبر رفض است، از جانب من نسبت به رفض، دل نگران نباش.
 ۵. و اگر دوست داشتن همه، نصب (دشمنی) است، پس من همان طور که آنها پنداشته اند، ناصبی هستم.
 ۶. و اگر از دوست داشتن وصی پیامبر ناتوان هستید، پس من بر آزادی هستم.
 ۷. خداوند از باطن من خبر دارد، درحالی که شما بی اطلاع هستید. پس چقدر بر غایب حکم می رانید.
- به شافعی گفتند که مردم تاب و تحمل شنیدن منقبت یا فضیلت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندارند. اگر کسی هم بخشی از مناقب و فضائل اهل بیت را ذکر کند، به دیگران توصیه می کنند که از این شخص رافضی کناره گیری کنید! شافعی وقتی این مطلب را شنید، ابیات زیر را سرود:

۱. إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَ سِبْطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ
۲. فَأَجْرِي بَعْضُهُمْ ذَكَرًا سِوَاهُمْ فَأَيُّقَنَ أَنَّهُ سَأَلَفَلَقِيَّةِ
۳. إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا وَ بَنِيهِ تَشَاعَلَّ بِالزَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ
۴. وَ قَالَ تَجَاوَزَا يَا قَوْمِ هَذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

۵. بَرِثْتُ إِلَى الْمُهَيِّمِينَ مِنْ أَنَسٍ يَرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ

۶. عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي وَ لَعْنَتُهُ لِتِلْكَ الْجَاهِلِيَّةِ^۱

۱. اگر نام علی و دو فرزندش به میان آمد و هم نام فاطمه پاک گوهر.
۲. هر آن کس که آوازه دگران سر دهد، یقین دان که زاده زن بدکار است.
۳. که هرگاه به یاد علی و فرزندانش سخن ساز کنند، به نقل روایات بی اعتبار پردازد.
۴. و گوید: از این سخن بگذرید که حدیث رافضیان است.
۵. من به خدای مهیمن بیزاری جویم از آن مردم که مهر فاطمیان را رفض خوانند.
۶. درود خداوند بر خاندان رسول باد و لعنت و نفرین بر این مرام جاهلیت.

همچنین امام شافعی گفته است:

لَوْ شِئْتُ قَلْبِي لَبَدَا وَسْطُهُ سَطْرَانٌ قَدْ خُطِبَ بِهَا كَاتِبٌ

الشَّرْعُ وَ التَّوْحِيدُ فِي جَانِبٍ وَ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبٍ

اگر دلم شکافته شود، میان آن دو خط آشکار می شود که بدون هیچ نویسنده‌ای در آن نقش بسته است.

شرع و توحید در یک طرف، محبت اهل بیت پیامبر در طرف دیگر.

ابن حجر عسقلانی بر خلاف میل ناصبی‌ها، از امام خود، امام شافعی، شعری را در وجوب محبت آل پیامبر ﷺ نقل کرده است: آن اشعار، این دوییتی معروف است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَاكُمْ مِنَ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ^۲

۱. تاریخ خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ کفایة، گنجی شافعی ص ۲۱؛ فرائد، شیخ الاسلام حموی بی باب ۲۲.

۲. الصواعق المحرقة، باب یازده؛ نور الابصار، ص ۴۰۱؛ ینایع المودة، ص ۳۵۷؛ مفتاح النجا، ص ۱۲

(مخطوط)؛ مشارق الأنوار، ص ۱۱۱.

ای خاندان رسول اکرم، محبت و علاقه‌مندی به شما، از سوی خدای تعالی واجب شده است و وجوب آن را خدای بزرگ در قرآن کریم نازل کرده است. درباره بزرگی شما همین بس که هرگاه کسی هنگام نماز بر شما درود نثار نکند، نمازش مقبول پیشگاه حق تعالی نخواهد بود.

عبدالله بن محمد از ابوبکر سبأی نقل کرد که وی گفت: از یکی از مشایخ شنیدم که شافعی تمایل و علاقه شدیدی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت تا آنجا که به خاطر این علاقه، گروهی از او عیب‌جویی می‌کردند و او را رافضی می‌گفتند! شافعی در رابطه با اظهار آنها گفت:

۱. يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحْصَبِ مِنْ مَنِي وَ اهْتَفَّ بِقَاعِدِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

۲. سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي فَيَضًا كَمَلَّتْ طِمَّ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ

۳. إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أُنِي رَافِضٍ^۱

۱. ای سواری که عازم حج هستی، در آنجا که در نزدیکی منا، ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادت یا در حال حرکتند.

۲. فریاد بزن هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می‌شوند.

۳. آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد رافض و ترک دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

ابن حجر گفته است که بیهقی اظهار داشته: شافعی ابیات مزبور را هنگامی

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ الشرف المؤید، ص ۸۸؛ مفتاح النجا، ص ۱۲.

می‌سراید که خارجی‌ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی‌ها نسبت می‌دادند. همچنین ابن حجر و شبلنجی ابیات زیر را با انتساب به شافعی آورده‌اند:

آل النَّبِيِّ ذُرِّيَّتِي وَهُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي
أَرْجُو بِهِمْ أُعْطِيَ غَدَاً بِيَدِي الْيَمِينِ صَحِيفَتِي^۱

آل پیغمبر وسیله منند و همانا آنان در حضور پیغمبر از من یاد می‌کنند؛ آرزومندم که فردای قیامت به برکت محبت آل بیت پیغمبر اکرم نامه عمل مرا به دست راست بدهند و از ترس و وحشت در امان باشم.

علامه بدخشی گوید: امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی، اهل بیت پیامبر ﷺ را خیلی تعظیم می‌کرد و به برخی ذریه پیغمبر که مخفیانه یا آشکارا زندگی می‌کردند، انفاق می‌کرد و این ابیات را نیز وی سروده است:

۱. حُبُّ الْيَهُودِ لآلِ مُوسَى ظَاهِرٌ وَ لِأَنْهُمْ لِبَنِي أَخِيهِ بَاذٌ
۲. وَ كَذَا النَّصَارَى يُكْرِمُونَ مَحَبَّةً لِمَسِيحِهِمْ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ
۳. فَتَمَّتْ يُوَالِي آلَ أَحْمَدَ مُسْلِمٌ قَتَلُوهُ أَوْ سَمُّوهُ بِالْإِلْحَادِ
۴. لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي آلِهِ وَاللَّهِ بِالْمِرْصَادِ^۲

۱. یهودیان، آل موسی و فرزندان برادر موسی را آشکارا دوست می‌دارند.
۲. همچنین نصارا، گرامی می‌دارند هرکس که مسیح آنها را دوست بدارد؛ هر چند آن دوست از چوب ساخته شده باشد.

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۰۸؛ نور الابصار، ص ۵۰۱.

۲. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، ص ۱۲. (مخطوط).

۳. هرگاه مسلمانی آل احمد را دوست بدارد، او را می‌کشند یا به کفر و الحاد نسبت دهند.

۴. حق نبی اسلام را در اهل بیتش نگه نداشتند! خدا در کمین است. شبلنجی نیز این ابیات ابی حسن بن جبیر را در محبت آل پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده است:

۱. أَحِبُّ النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنَ عَلِيًّا وَسِبْطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا

۲. هُمْ أَهْلُ بَيْتِ أَذْهَبَ الرَّجْسَ عَنْهُمْ وَ أَطْلَعَهُمْ أَفْقَ الْهُدَى أَنْجُمًا زَهْرَا

۳. مُوَالَاتُهُمْ فَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حُبُّهُمْ أَسْنَى الدَّخَائِرِ لِالأُخْرَى

۴. وَ مَا أَنَا لِلصَّحْبِ الْكِرَامِ بِمُبْغِضٍ فَإِنِّي أَرَى التَّبْغِضَاءَ فِي حَقِّهِمْ كُفْرًا^۱

۱. من پیغمبر اکرم مصطفی و پسر عم او، علی، و دو فرزندش و فاطمه زهرا را دوست دارم.

۲. خاندانی که خداوند ایشان را از هر پلیدی به دور داشت و آنان را ستارگان فروزان افق هدایت ساخت.

۳. مهر آنان بر هر مسلمانی فرض و دوستی ایشان بالاترین ذخیره آخرت است.

۴. من دشمن اصحاب بزرگوار پیغمبر نیستم و کینه‌توزی درباره آنان را ناسپاسی می‌دانم.

علامه سید ابوبکر حضرمی آن اشعار را نقل کرده و گفته است: آنچه من از فضایل اهل بیت نوشتم درباره مقام والایشان مانند یک قطره از دریاست. آن‌گاه ابیات فوق را ذکر کرده و گفته است: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ «أُولَئِكَ» أَوْلِيَآءَهُ الَّذِينَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ،

أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ^۱.

أبوالأسود دؤثلی از کسانی بود که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع مصاحبت داشت و به آن حضرت و خاندان پیامبر ص بسیار علاقه‌مند بود. به خاطر این مطلب قبیله بنی قُشَیر که ابوالاسود در بصره میان آنان زندگی می‌کرد، وی را سرزنش می‌کردند. ابوالاسود در جواب آنان اشعاری را سرود که این اشعار از آن جمله است:

۱. أَحِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَ عَبَّاسًا وَ حَمَزَةَ وَ الْوَصِيَّةَ

۲. فَإِنَّ يَكُ حُبُّهُمْ زُشْدًا أَصْبَهُ وَ فِيهِمْ أُسْوَةٌ إِنْ كَانَ غَيًّا

۳. فَكُم زُشْدًا أَصْبَتْ وَ حُزْتُ مَجْدًا تَقَاصِرُ دُونَهُ هَامُ الثُّرَيَّا^۲

۱. محمد را شدیداً دوست دارم و عباس و حمزه و وصی را [نیز شدیداً دوست دارم].

۲. اگر محبتشان صحیح باشد، من بدان موفق شده‌ام و اگر هم نادرست باشد، اسوه‌ها در میان آنان است.

۳. پس چقدر کارهای صحیحی که من بدان موفق شده‌ام و بزرگی‌هایی به دست آورده‌ام که ثریا نیز بدان کوتاه است.

بیهقی و دارقطنی به سند خود، از ابومسعود انصاری روایت کرده‌اند، رسول خدا ص فرمود: «کسی که نماز بگزارد و در آن نماز، بر من و اهل‌بیتم درود نفرستد، نمازش مقبول نخواهد بود»^۳.

۱. رشفة الصادی، ص ۴.

۲. انباه الرواة علی أنباء النحاة، ج ۱، ص ۴؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۳.

۳. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۹۷۳؛ سنن دارقطنی، ص ۶۳۱.

از جابر روایت شده است که می گفت: «هر گاه نماز بگزارم و در آن نماز، بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود نفرستم، گمان ندارم آن نماز مقبول پیشگاه الهی قرار بگیرد».^۱

تحلیل و بیان نتیجه

بنابر آنچه در این بخش ملاحظه شد، ده ها نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران علی علیه السلام، همچنین افراد زیادی از کسانی که در زمانی جزء مخالفان آن حضرت بودند، شهادت دادند بر اینکه علی علیه السلام در کعبه یا مسجدالحرام متولد شده و اولین کسی است که به شریعت اسلام ایمان آورده و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده است. از منظر این اشخاص، افتخار برادری با پیامبر، نزول چندین آیه از آیات قرآن و اهل بهشت و جان نبی، نبأ اعظم، محب و محبوب خدا و رسول بودن، قرار گرفتن بر دوش نبی برای شکستن بت ها و گشوده شدن هزاران باب از ابواب علوم، بازگشت خورشید برای نماز، عدالت و پارسایی، زهد و دوری از ظواهر فریبنده دنیا، شجاعت در همه عرصه های سخت، جود و سخا و ده ها فضیلت دیگر، فقط زینده علی بن ابی طالب علیه السلام است. بسیاری از افراد یاد شده همین فضیلت ها را دلیل بر شایستگی علی علیه السلام برای خلافت دانسته اند.

افضلیت علی علیه السلام و استحقاق خلافت و امامت آن حضرت که مورد ادعای شیعه امامیه است، مبتنی بر دلایل و براهین متقن است. آنچه از دلایل به چشم می خورد برخی از اسناد و مدارکی است که در منابع معتبر نقل شده است. آنچه برخی از عامه آن را مستمسک قرار داده و به گمان خود می کوشند با این کار

۱. ذخائر العقبی، ص ۱۹۹.

غیر علمی و ضعیف بر حقانیت علی علیه السلام و صحت ادعای شیعه سرپوش بگذارند، این است که می‌گویند: مولا به معنای دوست است نه سرپرستی و رهبریت جامعه! پاسخ ما این است که ای کاش آنان حداقل به کتب معتبر خود رجوع می‌کردند؛ چراکه در بسیاری از کتب کلامی و تفسیری و حدیثی اهل سنت، شواهد و دلایل متقن برای صحت ادعای شیعه امامیه وجود دارد. ما در این کتاب، برای اینکه موضوعش اشعار اهل سنت قرن اول هجری است، توجه آنان را جلب می‌کنیم به سروده‌های کسانی که قطعاً جزو مخالفان علی علیه السلام بودند. اما در اشعار خود به امامت و خلافت علی علیه السلام اعتراف نموده و به خاطر غصب شدن این حق از علی علیه السلام تأسف خود را اظهار کرده‌اند. شخصی مانند عمرو بن عاص خلافت و امامت علی علیه السلام را به سخنان پیغمبر مستند می‌کند بهتر است برای تأکید بیشتر بر این موضوع، به دو احتجاج ذیل توجه کنید:

۱. مؤرخان ذکر کرده‌اند که مردی از همدان، به نام «برد» نزد معاویه آمد. در آن هنگام از عمرو بن عاص شنید که درباره علی علیه السلام سخنان ناروا و توهین‌آمیز می‌گوید! به او گفت: همانا بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ». آیا این مطلب حق و درست است یا نادرست و باطل؟ عمرو بن عاص گفت: «حق و درست است و من بر آنچه شنیده‌ای می‌افزایم و می‌گویم: احدی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که مناقبی چون مناقب علی علیه السلام برای او باشد. آن جوان همدانی بی‌تاب و هراسان شد. عمرو گفت: «علی علیه السلام مناقب خود را به سبب اقدامی که درباره عثمان نمود، تباه و نابود ساخت!» برد گفت: «آیا علی علیه السلام امر به کشتن عثمان نمود یا خود اقدام به کشتن او کرد؟» عمرو گفت: نه [او نه امر نمود و نه خود، او را کشت]

ولی [قاتل او را] پناه داد و منع کرد [از دست یافتن به او]. بُرد گفت: «آیا [با این وصف] مردم با او به خلافت بیعت کردند یا نه؟!» گفت: «آری». بُرد گفت: «پس چه چیزی تو را از بیعت علی علیه السلام خارج کرد؟» گفت: «متهم بودن او درباره قتل عثمان». بُرد گفت: «تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شدی!» عمرو گفت: «راست گفتمی و به همین علت به فلسطین رفتم!» پس از این محاوره و احتجاج، بُرد به سوی قبیله و قوم خود برگشت و به آنها گفت: «ما به سوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از لفظ خودشان برهان [و سند محکومیتشان را] گرفتیم. علی علیه السلام بر حق است. از او پیروی کنید».^۱

۲. خطیب خوارزمی حنفی نامه‌ای را ذکر نموده که معاویه به عمرو بن عاص نوشته و ضمن آن نامه، او را در جنگ صفین به یاری خود ترغیب نموده و سپس نامه‌ای را از عمرو ذکر کرده که به معاویه جواب داده است. از جمله مطالب نامه عمرو در جواب به معاویه این جمله است:

و اما آنچه را به ابی‌الحسن (علی) برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر به ستم نمودن آن جناب و رشک بردن او بر عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار به کشتن عثمان نمود، این مطلب خلاف واقع است و پنداشتن آن گمراهی است!

وای بر تو ای معاویه! آیا ندانستی که ابوالحسن جان خود را در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بذل کرد و در فراش او خوابید؟ و او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «علی از من است و من از علی هستم و نسبت او به من به منزله هارون است به موسی؛ جز آنکه پس از من

۱. الامامة و السياسة، ص ۹۳.

پیغمبری نیست» و درباره او در روز غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاهُ وَاَعَادٍ مِّنْ عَادَاهُ وَاَنْصُرْ مَن نَّصَرَهُ وَاخْذُلْ مَن خَذَلَهُ»^۱.

همچنین مأمون عباسی در اشعار ذیل صراحتاً به خلافت علی علیه السلام اذعان می‌کند:

۱. اَلَا مُ عَلَى شُكْرِ الْوَصِيِّ اَبَا الْحَسَنِ و ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذَا الزَّمَنِ
۲. خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ و الْاَوَّلِ الَّذِي اَعَانَ رَسُوْلَ اللّٰهِ فِي السَّرِّ و الْعَلَنِ
۳. و لَوْلَا مَا عُدَّتْ لِهَاشِمِ اِمْرَةً و كَانَتْ عَلَيَّ الْاَيَّامُ تُقْضَى و تُمْتَهَن
۴. فَوَلِّي بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اخْتَصَّ غَيْرَهُمْ و مَنْ مِنْهُ اَوْلَى بِالْكَرَامَةِ و الْمِنَنِ
۵. و قَسَمَ اَعْمَالَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ فَلَا زِلْتُ مَرْبُوْطًا بِذَا الشُّكْرِ مُرْتَهَنًا^۲

۱. بر شکر نعمت وصی پیامبر، علی ابا الحسن ملامت و سرزنش می‌شوم و این راستی نزد من از شگفتی‌های این زمان است.

۲. آن کسی که خلیفه بهترین مردمان بود و اول کسی بود که به رسول خدا در نهان و آشکار کمک کرد.

۳. اگر علی نبود، برای آل هاشم حکومت آماده نمی‌شد و تا پایان روزگار همچنان خار و سرافکننده بودند.

۴. والی شدند اولاد عباس آنچه را مخصوص غیر شده بود. پس از علی به احترام و اکرام سزاوار کیست؟

۵. علی کارهای خلافت را میان فرزندان عباس تقسیم کرد. پس پیوسته به جهت این شکرگزاری بر وی لازم است.

۱. المناقب، ص ۱۲۴.

۲. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۲۷۶.

بخش سوم: از رحلت پیامبر اکرم ﷺ تا دوران خلافت

مقدمه

یکی از وقایع تلخ صدر اسلام غصب شدن خلافت علی علیه السلام است. موضوع غصب خلافت در کتب معتبر و از زبان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. حدیث چهارم در کتاب سلیم بن قیس، حدیث سلمان فارسی است که چگونگی غصب حق علی علیه السلام را بیان کرده است. ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و گفتند: ای گروه انصار! قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش است و مهاجرین از شما بهترند؛ زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ «امامان از قریش اند».

سلمان می‌گوید: وقتی چنین دیدم، نزد علی علیه السلام آمدم؛ درحالی که وی بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرده بود کسی

غیر او غسلش را بر عهده نگیرد. بعد از اتمام غسل، من، ابوذر، مقداد، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به داخل خانه برد و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می‌آورد. آنان وارد می‌شدند و بر آن حضرت نماز می‌خواندند و خارج می‌شدند تا آنکه هیچ کس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی نماندند؛ مگر آنکه بر آن حضرت نماز خواندند.^۱

سلمان فارسی می‌گوید: سپس کار مردم را به علی علیه السلام خبر دادم و گفتم: «ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و مردم به این راضی نمی‌شوند که با یک دست با او بیعت کنند. بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می‌کنند!».

علی علیه السلام فرمود: «ای سلمان! آیا می‌دانی اول کسی که با او بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم. هنگامی که انصار محکوم شدند و اولین کسانی که با او بیعت کردند، مُغیرة بنِ شُعَبة و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و بعد عمر بن خطاب و سپس سالم مولا ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند».

فرمود: «درباره اینان از تو سؤال نکردم. آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا

۱. لازم به تذکر است که نماز مردم بر بدن پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بوده است که مقابل بدن مطهر آن حضرت می‌ایستادند و آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ را می‌خواندند و بر حضرتش سلام و درود می‌فرستادند و بیرون می‌آمدند: بحارالانوار،

رفت، اول کسی که با او بیعت کرد که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی پیرمرد سالخورده‌ای که بر عصایش تکیه کرده بود، دیدم که بین دو چشمانش جای سجده‌ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و درحالی که می‌گریست، گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا تو را در این مکان دیدم! دستت را [برای بیعت] باز کن. ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: روزی است مثل روز آدم^۱ و بعد از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد».

علی رضی الله عنه فرمود: «ای سلمان! می‌دانی او که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد؛ گویی مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را با شماتت و مسخره یاد می‌کرد». فرمود: «او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند»؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد هنگامی که آن حضرت به امر خداوند مرا در غدیر خم به خلافت منصوب کرد، ابلیس و رؤسای اصحابش در روز غدیر خم حاضر بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

[در آن روز] شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به ابلیس کردند و گفتند: این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست؛ چراکه امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد. ابلیس غمگین و محزون رفت».

۱. اشاره به حيله شیطان نسبت به حضرت آدم عليه السلام در بهشت است، و خود شیطان بیعت ابوبکر را به آن تشبیه کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند بعد از آنکه با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد، ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده پیشانی پینه بسته، چنین و چنان خواهد گفت. سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی! ابلیس می گوید: کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند، ترک کردند؟! و این همان قول خداوند تعالی است که فرمود: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان [به جز گروهی از مؤمنین] او را متابعت کردند».^۲

حدیث سوم کتاب سلیم مربوط به تلاش عمر و ابوبکر برای جلب نظر عباس بن عبدالمطلب است. آنان وقتی خلافت را از علی علیه السلام غصب نمودند، با هدف یارگیری و جلب نظر افراد صاحب نفوذ با عده ای از جمله عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کردند. براء بن عازب می گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، از آن ترس داشتم که قریش برای ربودن امر خلافت از بنی هاشم، متحد شوند. وقتی مردم کار خود را درباره بیعت ابوبکر به انجام رساندند، حالت شخص متحیر فرزند از دست

۱. سیأ: ۲۰.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، صص ۵۷۷ - ۵۸۰.

داده‌ای مرا گرفت؛ اضافه بر حزنی که از وفات پیامبر ﷺ داشتم. من در رفت و آمد بودم و بزرگان مردم را زیر نظر داشتم و این در حالی بود که بنی‌هاشم برای غسل و حنوط کنار بدن پیامبر ﷺ جمع شده بودند. از سوی دیگر سخن سعد بن عباد و آن دسته از اصحاب جاهلش که تابع او شده بودند، به من رسید^۱ و با آنان جمع نشدم و دانستم به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

همچنان بین آنان و مسجد رفت و آمد می‌کردم و در جست‌وجوی بزرگان قریش بودم. در همان حال متوجه شدم ابوبکر و عمر هم نیستند. ولی طولی نکشید که با آن دو و ابو عبیده روبه‌رو شدم که میان اهل سقیفه پیش می‌آمدند و لباس‌های صنعانی^۲ پوشیده بودند. هیچ‌کس از کنارشان عبور نمی‌کرد، مگر آنکه متعرض او می‌شدند و وقتی او را می‌شناختند، دست او را می‌گرفتند و بر دست ابوبکر (به‌عنوان بیعت) می‌کشیدند؛ چه به این کار مایل بود و چه ابا می‌کرد^۳!

۱. سعد بن عباده رئیس انصار بود و از طرف انصار به عنوان خلیفه در مقابل ابوبکر و عمر معرفی شده بود و انصار تصمیم داشتند او را امیر قرار دهند.

۲. منظور از لباس‌های صنعانی، نوعی لباس بود که در یمن بافته می‌شد.

۳. شیخ مفید در کتاب «جمل»، ص ۵۹ روایت کرده است: عده‌ای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا برای خود لوازم زندگی بخرند. مردم به خاطر وفات پیامبر ﷺ از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. آنان هم در بیعت و مسئله خلافت حضور یافتند. عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فراخواند و گفت: «مبلغی برای بیعت خلیفه پیامبر بردارید و به سراغ مردم بیرون روید و آنان را دسته‌جمعی بفرستید تا بیعت کنند و هرکس امتناع ورزید، به سر و پیشانی‌اش بزنید». راوی می‌گوید: «به خدا قسم اعراب را می‌دیدم که لباس‌های صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب به دست گرفته، بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند».

لذا به سرعت بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم و نزد بنی هاشم آمدم، درحالی که در بر روی غیر آنان بسته بود. در را به شدت زدم و گفتم: «ای اهل خانه!» فضل ابن عباس بیرون آمد. گفتم: «مردم با ابوبکر بیعت کردند!» عباس گفت: «دستتان تا آخر روزگار از آن غبارآلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی کردید». من مکثی نمودم و آنچه در درونم می گذشت، تحمل کردم.

چون شب شد به مسجد رفتم. ناگهان به یاد آوردم که چندی پیش زمزمه قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله را آنجا می شنیدم. از جا برخاستم و به طرف «فضای بنی بیاضه» بیرون آمدم و در آنجا چند نفر را دیدم که آهسته با یکدیگر صحبت می کردند. وقتی به آنان نزدیک شدم، ساکت شدند. من هم برگشتم. آنان مرا شناختند، ولی من ایشان را نشناختم. لذا مرا صدا زدند و من نزد آنان آمدم و دیدم آنان مقداد، ابوذر، سلمان، عمار بن یاسر، عبادة بن صامت، حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام هستند. حذیفه گفت: «به خدا قسم آنچه به شما خبر دادم، انجام خواهند داد. به خدا قسم دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده است». تا آنجا که قومی می خواستند مسئله را به صورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند. همچنین گفت: «نزد اُبی بن کعب برویم که آنچه من می دانم او هم می داند». نزد اُبی بن کعب آمدم و در خانه او را زدیدم. او آمد تا پشت در رسید و گفت: «شما کیستید؟» مقداد با او صحبت کرد. پرسید: «برای چه آمده اید؟» گفت: «در خانه ات را باز کن؛ مسئله ای که برای آن آمده ایم بزرگ تر از آن است که از پشت در گفت و گو شود». گفت: «من در خانه ام را باز نمی کنم و می دانم برای چه آمده اید. گویا برای سؤال درباره عقد خلافت آمده اید؟» گفتم: «آری». پرسید: «آیا حذیفه

میان شماست؟» گفتیم: «آری». گفت: «سخن درست همان است که حذیفه می‌گوید و اما من در را باز نخواهم کرد تا امور، آن طور که می‌خواهد، صورت گیرد و آنچه بعد از این می‌شود بدتر از این خواهد بود و شکایت را به درگاه خداوند می‌برم». براء می‌گوید: «آنان برگشتند و ابی بن کعب داخل خانه‌اش شد». این خبر به ابوبکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: «نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند و بدین وسیله فکر خود را درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه راحت کنید؛ چراکه اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد، دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب رضی الله عنه به تنهایی بر شما آسان می‌شود». ابوبکر، عمر، ابو عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس بن عبدالمطلب وارد شدند. ابوبکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود و سپس چنین گفت: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای شما به عنوان پیامبر و برای مؤمنین به عنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منت نهاد که او را میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتفاق، نه به اختلاف، برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا به عنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست. ولی من طعن زنده‌ای دارم که خبرش به من می‌رسد و بر خلاف

عموم مردم سخن می‌گوید.^۱ او شما را پناهگاه خود قرار داده و شما هم قلعه محکم او و شأن و مقام تازه او شده‌اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده‌اند، داخل شوید یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده‌اند، منصرف کنید. ما نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد؛ چرا که تو عموی پیامبر هستی! اگرچه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند».

عمر گفت: «ای و الله، شما ای بنی‌هاشم آرام باشید که پیامبر صلی الله علیه و آله از ما و از شماست و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم، نزد شما نیامده‌ایم. بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند، مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

عباس سخن آغاز کرد و گفت: «خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را، همان طور که گفتی، به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله طلب نموده‌ای که حق ما را گرفته‌ای و اگر به عنوان مؤمنین طلب نموده‌ای، پس ما هم از مؤمنین هستیم و درباره خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظرخواهی قرار نگرفتیم و ما خلافت را برای تو

۱. منظورش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۲. در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید عبارت چنین است: «عمر در میان سخن ابوبکر وارد شد و

طبق روش خود که خشونت و تهدید و شدت بود، گفت».

دوست نمی‌داریم؛ چراکه ما هم از مؤمنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم. اما این سخنت که در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم و اگر حق مؤمنین است، تو حق نداری به تنهایی در حق آنان حکم کنی و اگر حق ماست، ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی‌شویم! و اما سخن تو ای عمر که پیامبر ﷺ از ما و از شماست، پیامبر ﷺ درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم. و اما آن سخنت که ما می‌ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خداست که از او کمک خواسته می‌شود». سپس آنان از نزد عباس بیرون آمدند. عباس درباره غصب خلافت علی عنه السلام چنین سرود:

۱. مَا كُنْتُ أَحْسَبُ هَذَا الْأَمْرَ مُنْحَرِفًا عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنْ أَبِي حَسَنِ
۲. أَلَيْسَ أَوْلَ مَنْ صَلَّى لِقِبْلَتِكُمْ وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْآثَارِ وَالسُّنَنِ
۳. وَ أَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَ مَنْ جَبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَ الْكَفَنِ
۴. مَنْ فِيهِ مَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَيْسَ فِي النَّاسِ مَا فِيهِ مِنَ الْخُسَنِ
۵. مَنْ ذَا الَّذِي رَدَّكُمْ عَنْهُ فَتَعْرِفَهُ هَذَا إِنَّ بَيْعَتَكُمْ مِنْ أَوْلِ الْفِتَنِ^۱

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، صص ۵۷۲ - ۵۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۷۳؛ الجمل، شیخ مفید، ص ۵۹؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۸۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ درر بحر المناقب، ص ۷۴؛ گروهی از بزرگان، ابیات فوق را به ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب نسبت داده‌اند: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

۱. گمان نمی کردم امر خلافت از بنی هاشم و از میان آنان از ابوالحسن (علی بن ابی طالب) منحرف گردد.
 ۲. آیا او اول کسی نیست که به سمت قبله شما نماز خواند؟ آیا او عالم ترین مردم به آثار و سنن نیست؟
 ۳. آیا او قریب العهدترین مردم نسبت به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمک او بود؟
 ۴. کسی که آنچه [از خوبیها] در همه مردم است، در او وجود دارد. ولی آنچه خوبی در اوست در مردم نیست.
 ۵. چه کسی شما را از او منصرف کرد تا ما هم او را بشناسیم؟ بدانید که این بیعت شما اول فتنه هاست.
- در این زمینه به اشعار عباس بن عتبه بن ابی لهب که در بخش حقانیت علی علیه السلام آوردیم نیز مراجعه شود.
- چون بنای ما در این اثر، بیان اشعار در خصوص علی علیه السلام است در اینجا نیز سروده ها و اعترافات کسانی از غیر شیعه، بلکه مخالفان و دشمنان علی علیه السلام را در خصوص غصب خلافت علی علیه السلام نقل می کنیم:

۱. غصب خلافت در اشعار مخالفان علی علیه السلام

اولین کسی که به موضوع غصب خلافت علی علیه السلام اشاره کرده، ابوسفیان است! ابوسفیان کسی بود که در روز بیعت ابوبکر، می گفت: «من طوفانی در پیش می بینم که چیزی جز خون، آن را آرام نمی کند. ای خاندان عبدمناف! ابوبکر کیست که امور شما را به دست گیرد؟ کجایند آن دو مرد نیرومندی که ناتوان

شده و کجایند عزیزان خوار شده (علی و عباس؟) چرا باید امر خلافت در پست‌ترین خاندان قریش باشد؟! آن‌گاه به علی علیه السلام گفت: «دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم؛ به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را از سربازان سواره و پیاده پر می‌کنم». علی علیه السلام سخنش را رد کرد و ابوسفیان در این وقت به شعر «مُتَلَمَس» تمثیل جست و گفت:

و لن یقیم علی خَسْفِ یراد به إلا الأذلان عیر الحی و الوتد
 هذا علی الخسفِ مربوط برمتیه و ذا یسجُ فلا یکی له أحدُ

هیچ چیزی آنچنان راه سقوط و انحطاط نپیمود که دو چیز خوار و خفیف: یکی قبیله ما و دیگری میخ خیمه ما.

اولی کارش به سقوط کشیده شده، و دومی را هر چه بر سرش می‌کوبند و زخمش می‌زنند، کسی بر او گریه نمی‌کند.

با اینکه اشعار ابوسفیان، حقیقت غصب شدن حق علی علیه السلام را آشکار ساخت، اما حضرت با فراستی که داشت، دانست که هدف ابوسفیان فتنه‌گری و نابودسازی اساس اسلام است. لذا او را از این کار بازداشت و فرمود:

وَ الله ما أردت بهذا إلا الفتنه، و إنَّكَ وَ الله طالما بَغِيتَ لِلإسلامِ شراً، لا حاجةَ لنا في نُصْحِكَ.

به خدا سوگند از این عمل قصدت چیزی جز فتنه‌گری و آشوب‌طلبی نیست و به خدا قسم! تو از دیرباز برای اسلام فتنه‌جویی و بدخواهی کرده‌ای؛ ما را نیازی به خیرخواهی تو نیست.

ابوسفیان در کوچه‌های مدینه شروع به گردش کرد، درحالی‌که این اشعار را می‌گفت:

۱. بَنِي هَاشِمٍ لَا يَطْمَعُ النَّاسُ وَ لَا سِيمَا تَيْمٍ بَنُ مِرَّةً أَوْ عَدِي

۲. فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ لَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلِي

۳. أَبَا حَسَنِ فَاشْدُدْ بِهَا كَفًّا فَإِنَّكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي يُرْتَجَى مَلِي

۱. ای بنی‌هاشم نگذارید مردم در شما طمع کنند! مخصوصاً تیم بن مرّه و عدی.
۲. امر خلافت تنها در مورد شماست و به شما باز می‌گردد و هیچ کس شایسته آن نیست، جز ابوالحسن علی.
۳. ای ابوالحسن! محکم کن از برای امر امامت کف احتیاط کننده را. پس به درستی که تو به امر امامت که ما امید می‌داریم آن را، سزاواری و پری از آن. عمر که از جریان مطلع شد، به ابوبکر گفت: «این مرد می‌خواهد شری به پا کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله دل او را در کار اسلام پیوسته نرم می‌داشت. شما هم آنچه از اموال زکات در دست خود دارد، به او واگذارید». ابوبکر چنین کرد و ابوسفیان راضی شد و با او بیعت کرد.^۱

۲. راز همراهی علی علیه السلام با خلفا

علی بن ابی‌طالب علیه السلام پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و غصب شدن حق خلافت، در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی، همواره مانند مشاوری دلسوز برای پیشبرد امور مردم، با خلفای وقت همکاری می‌کردند؛ چرا که ایشان فقط به عزت اسلام و تداوم ارکان دین می‌اندیشید. عمر کلمات مشهوری دارد که نشان می‌دهد در بسیاری از مسائل علمی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام وی را یاری می‌کرد. لذا بارها عمر

۱. الکامل، ج ۲، ص ۱۳۵؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹ و ج ۴، ص ۸۵؛ الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۳۹.

این جمله را بر زبان جاری ساخت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»^۱. وی همچنین گفته است:
 - «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِعُضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنٌ أَبِي طَالِبٍ»^۲. «آفریدگارا مرا زنده نگذار در مشکلی

که علی در آن نباشد».

- «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ»^۳؛ «خداوند مرا باقی نگذارد در سرزمینی که

ای ابوالحسن تو در آن نباشی».

- «و لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيٌّ»^۴؛ «خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد ای علی!».

- «و أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَعِيشَ فِي قَوْمٍ لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ»^۵؛ «پناه می‌برم به خداوند از اینکه

در میان قومی زندگی کنم ای علی! تو میان آنها نباشی».

- «اللَّهُمَّ لَا تُنْزِلْ بِي شَدِيدَةً إِلَّا وَ ابوالحسن إِلَى جَنِّي»^۶؛ «خدایا به من مشکلی پیش نیاور،

مگر اینکه ابوالحسن در کنار من باشد».

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴ و ج ۳، ص ۱۴۲؛ تفسیر نیشابوری،

ج ۲۶، ص ۱۰؛ مناقب الخوارزمی، ص ۴۸؛ شرح الجامع الصغیر، شیخ محمد حنفی، ص ۴۱۷؛

هامش السراج المنیر، ج ۲، ص ۴۵۹؛ تذکرة الخواص، ص ۸۷؛ مطالب السؤل، ص ۱۳؛

فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. تذکرة الخواص، ص ۸۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۴۵.

۳. إرشاد الساری، ج ۳، ص ۱۹۵ و ج ۴، ص ۱۳۶.

۴. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷ و ج ۴، ص ۱۴۶؛ مناقب الخوارزمی، ص ۶۰؛ تذکرة السببط،

ص ۸۸؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷.

۵. «الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷ [ج ۳، ص ۱۴۶]؛ منتخب كنز العمال هامش مسند أحمد، ج ۲،

صص ۳۵۲ و ۴۰۰.

۶. أخرجه ابن البختری كما فی الرياض، ج ۲، ص ۱۹۴ [ج ۳، ص ۱۴۲].

معاویه نیز گفته است: «كَانَ عُمَرُ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَخَذَهُ مِنْهُ»؛ «عمر هرگاه مشکلی برایش رخ می نمود، راه حلش را از علی علیه السلام می گرفت».

گفته شده است وقتی خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید، گفت: «لَقَدْ ذَهَبَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ!»؛ «فقه و علم نیز با مرگ علی بن ابی طالب علیه السلام رخت بر بست».

همچنین علی علیه السلام سعی کرد خلیفه سوم را با حقایق امور آشنا سازد و از رخ دادن امور ناگوار جلوگیری کند که به چند مورد اشاره می شود:

یک- هنگامی که مردم شکایت عثمان را به آن حضرت برده و انتقادات خود را بیان داشتند، نزد عثمان رفت و چنین گفت: «مردم در پی منند و اکنون از نزدشان می آیم؛ مردمی که مرا سفیر خویش نزد تو ساخته اند. به خدا نمی دانم به تو چه بگویم. چیزی نمی دانم (از آنچه مربوط به اداره اسلامی جامعه است) که تو ندانی، و نه تو را به کاری راهنمایی می کنم که تو آن را ندانی. بی گمان، تو آنچه را ما می دانیم، می دانی. ما در مورد هیچ چیز (که مربوط به اداره اسلامی جامعه باشد و از خدا و پیامبرش رسیده باشد) بر تو پیشی نجسته ایم تا آن را به تو اطلاع دهیم و نه چیزی در خلوت و انفراد دریافت کرده ایم تا آن را به تو ابلاغ کنیم و آنچه را دیده ایم، [از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در اداره مسلمین] دیده ای و آنچه شنیده ایم شنیده ای و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان طور که ما مصاحبت داشته ایم، مصاحب بوده ای. ضمناً پسر ابی قحافه (ابوبکر) و عمر بن خطاب به اجرای قانون اسلام بیش از تو موظف نبوده اند. حتی تو از لحاظ خویشاوندی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱. مناقب أحمد، ص ۱۵۵؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۵ و ج ۳، ص ۱۴۳.

۲. ألف باء، ابوالحجاج البلوی، ج ۱، ص ۲۲۲.

یک درجه از آن دو نزدیک‌تری و از لحاظ خویشاوندی سببی نیز تو در مرتبه دامادی پیامبر ﷺ به جایی رسیده‌ای که آن دو نرسیده‌اند. بنابراین خدای را! خدای را! درباره خودت بیاد آور و در عمل و رفتارت مراعات کن! زیرا به خدا قسم تو از نابینایی به بینایی در نمی‌آیی و نه از نادانی به دانایی (زیرا آنچه را باید ببینی و بدانی دیده‌ای و می‌دانی!) و راه‌ها آشکارند و پرچم‌های دین برافراشته است. پس بدان که برترین بندگان در نظر خدا پیشوای عادل است که دین را شناخته باشد و به دیگران بشناساند و سنت آشکار و مسلم پیامبر ﷺ را اجرا و برقرار سازد و بدعت و رویه ناشناس را از بین ببرد. سنن بدون شک درخشان و فروزان است و نشانه‌ها و پرچمداران دارد و نیز بدعت‌ها آشکارند و نشانه دارند. و نیز بدترین مردم در نظر خدا پیشوای منحرف از دین و فرمان خداست آنکه گمراه شده باشد و دیگران از گمراهی‌اش گمراه شوند و سنت معمول را از بین ببرد و بدعت متروک را احیا و تجدید کند. و من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «در دوره قیامت پیشوای منحرف از دین را در حالی می‌آورند که هیچ یآوری همراهش نیست و عذر و دلیل و پوزش خواهی ندارد و به آتش دوزخ افکنده می‌شود تا در آن چنان‌که سنگ آسیاب می‌چرخد، بچرخد و بگردد و آن‌گاه به تماشای بچسبد. من تو را به خدا سوگند داده بر حذر می‌دارم از اینکه پیشوای مقتول این ملت باشی؛ زیرا گفته می‌شده است که در میان این امت پیشوایی کشته می‌شود که با کشته شدنش کشت و کشتاری به راه می‌افتد که تا قیامت ادامه خواهد داشت و کارها و حقایق برای آن ملت مبهم و مشتبه می‌گردد و شرایط لغزش و گرایش به کفر در آن ثابت می‌ماند، به طوری که حق را از باطل نمی‌توانند

تشخیص داد و در آن شرایط انحراف آور می لولند و می چرند. بنابراین، زمام اراده‌ات را به دست مروان مده تا تو را که سالخورده گشته و بدین پایه از عمر رسیده‌ای، به هر جا دلش خواست، بکشد».

عثمان گفت: «با مردم صحبت کن که به من مهلت بدهند تا از عهده آنچه مایه ظلم بر ایشان است، برآیم و آنها را رفع نمایم».

فرمود: «کارهایی که در مدینه است، مهلت بر نمی‌دارد. ولی آنچه بیرون از مدینه است، مهلتش به اندازه‌ای است که دستور تو به آنجا برسد».^۱

دو- «ابن سَمَّان» از قول «عطا» می‌گوید: عثمان، علی علیه السلام را خواست و گفت: «ای ابوالحسن! اگر تو بخواهی، این ملت با من رو به راه خواهند شد؛ به طوری که هیچ کس با من مخالفت نخواهد کرد». علی علیه السلام گفت: «اگر همه ثروت‌ها و جواهرات دنیا مال من می‌بود، نمی‌توانستم دست مردم را از تو دور سازم. ولی من تو را به انجام کاری راهنمایی می‌کنم که از آنچه تو از من خواستی برایت بهتر است و آن این است که به رویه دو برادرت ابوبکر و عمر رفتار کن. من عهده‌دار مردم خواهم بود که هیچ کس با تو مخالفت ننماید».^۲

سه- بلاذری از قول صهیب، آزاد شده عباس بن عبدالمطلب، می‌گوید: عباس به عثمان گفت:

من خدا را درباره پسرعمویت و پسر دایی‌ات و دامادت و کسی که همراه تو

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۶؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۶۳؛ تاریخ

ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۶۸.

۲. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۹.

با پیامبر خدا ﷺ مصاحب بوده است، به یادت می‌آورم؛ زیرا به من خبر رسیده که تو می‌خواهی علیه او و دوستانش اقدام کنی». عثمان گفت: «ابتدا باید بگویم که تو را در این مورد واسطه قرار می‌دهم؛ چون علی رضی الله عنه اگر بخواهد، طوری خواهد شد که او نزد من از همه برتر باشد و همه در مرتبه‌ای پایین‌تر از او قرار داشته باشند. ولی او نمی‌خواهد؛ همیشه به نظر خودش عمل کند». عباس بعداً همان صحبت را با علی رضی الله عنه کرد. علی گفت: «لَوْ أَمَرَنِي عُثْمَانُ أَنْ أَخْرُجَ مِنْ دَارِي لَخَرَجْتُ»؛ «اگر عثمان به من دستور دهد که از خانه‌ام بیرون روم، بیرون خواهم رفت».^۱

امام علی رضی الله عنه، آن قدر برای حل مشکل سیاسی اجتماعی دل می‌سوزاند که حاضر می‌شود از زندگی خود بگذرد و از مدینه به یمن برود. اما سرانجام از تصمیمات نسجیده حکومت وقت به ستوه آمده، به ابن عباس می‌فرماید:

يا بن عَبَّاسٍ ما يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَني جَمَلًا ناضِحًا بِالْغَرْبِ أُقْبِلُ و أدبر، بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ، وَ اللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آتَمًا.^۲

ای ابن عباس! عثمان می‌خواهد مرا به صورت شتر آبکش در آورد تا هی بروم و بیایم. یک بار پیغام می‌دهد که برو، بعد به من پیغام می‌فرستد که بیا. حالا دوباره پیغام داده که برو بیرون. به خدا قسم آن قدر از او دفاع کردم (یعنی آسیب دیگران را از او دور داشتم) که ترسیدم گناهکار شوم.

امام با این سخن می‌فهماند که اختلافش با عثمان بر سر اجرای قانون الهی و

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰؛ العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۷۴ و ج ۴، ص ۱۲۱.

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و در این اختلاف، پای مصالح و حقوق عمومی در میان است و در این مورد، عثمان است که باید در وضع و رویه خویش تغییر دهد تا اختلاف از میان برخیزد. اما اگر عثمان می‌پندارد یا می‌خواهد این‌طور جلوه دهد که اختلاف بر سر حقوق خصوصی است، من تا این اندازه حاضر به گذشتم که از خانه‌ام به دستور او بیرون می‌آیم یا خانه‌ام را به او وا می‌گذارم و به دستورش رها می‌کنم.

۳. عظمت و بزرگی حق علی علیه السلام

آن زمان که ابوبکر خلیفه شد و سخنانی بر زبان جاری کرد که انصار از او رنجیدند، علی علیه السلام در میان انصار در دفاع از آنها سخن گفت و آنها را خوشحال نمود. حسان بن ثابت در مدح علی علیه السلام اشعاری سرود و در این اشعار به حق بزرگ علی علیه السلام بر امت محمد اعتراف کرد:

۱. حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَ عَهْدَهُ إِلَيْكَ وَ مَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَ مَنْ

۲. أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَ وَصِيَّهُ وَ أَعْلَمَ فَهْرٍ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ

۳. فَحَقُّكَ مَا دَامَتْ بَنُجْدٌ وَ شِجَّةٌ عَظِيمٌ عَلَيْنَا ثُمَّ بَعْدُ عَلَى الْيَمَنِ^۱

۱. تو در بین ما نگهبان رسول خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

۲. آیا تو برادر رسول خدا در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

۳. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۴، الغدیر، ج ۲، ص ۷۸.

همین اعتراف را عمرو بن عاص نیز نزد معاویه دارد. بعد از بیعت مردم با علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه عمرو بن عاص را برای کمک خویش فرا خواند. گفت: «ای اباعبدالله! امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه [چاره و] ورود و خروج ندارد». گفت: «آن اخبار چیست؟» گفت: «یکی اینکه محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود فرار کرده است و او از آفات و بلیات برای این دین است. دیگر آنکه قیصر با گروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد و سوم اینکه علی علیه السلام به کوفه در آمده و آماده پیشروی به سوی ماست».

وی در خصوص دو موضوع نخست راه حل‌هایی ارائه کرد و گفت: «اما درباره علی، به خدا سوگند ای معاویه! عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی‌نهد و او را در جنگ قوی‌دستی و کوششی است که هیچ‌یک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه [بی‌انصافی کنی و] با او جفا ورزی».

معاویه به عمرو گفت: «ای اباعبدالله! من تو را به پیکار با این مرد می‌خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است». عمرو گفت: «اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم، مرا چه می‌دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواری‌ها و خطرهای باشد؟» گفت: «حکومت دهم». گفت: «مصر نیکو طعمه‌ای است».^۱

۱. وقعة صفین، ص ۳۹.

نصر بن مزاحم می گوید: هنگامی که با دسیسه‌های معاویه در اردوگاه علی علیه السلام اختلاف افتاد و مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی علیه السلام پرداختند، نجاشی از گستاخی آنها برآشفته و بی‌تاب شد و اشعار ذیل را گفت:

۱. كَفَى حَزْنًا أَنَا عَصَيْنَا إِمَامَنَا عَلِيًّا وَأَنَّ الْقَوْمَ طَاعُوا مُعَاوِيَةَ
۲. وَأَنَّ لِأَهْلِ الشَّامِ فِي ذَاكَ فَضْلُهُمْ عَلَيْنَا بِمَا قَالُوهُ فَالْعَيْنُ بَاكِئَةٌ
۳. فَسُبْحَانَ مَنْ أَرَسَى ثَبِيرًا مَكَانَهُ وَمَنْ أَمْسَكَ السَّيِّعَ الطَّبَاقِ كَمَا هَيْهَ
۴. أَوْ يُعْصَى إِمَامٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ عَلَيْنَا وَأَهْلَ الشَّامِ طَوْعًا لِطَاغِيهِ.^۱

۱. این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود، علی، سر می‌پیچیم و آن گروه (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می‌برند.
۲. شامیان را از این بابت بر ما مزیتی است [و چون این ویژگی خود را به رخ ما کشند] جای آن دارد که چشم بگیرد.
۳. پاک و منزّه است آنکه توده خاک را بر جای خود مستقرّ بداشت و هفت آسمان را چنان که هست، برافراشت.
۴. آیا رواست ما از امامی که خدا حقّ او را واجب شمرده، نافرمانی کنیم و مردم شام از چنان گردنکشی به جان و دل اطاعت کنند؟

بخش چهارم: دوران خلافت و حکومت تا شهادت

۱. بیعت مردم با علی علیه السلام بعد از قتل عثمان

می‌دانیم که علی علیه السلام به جهت غصب خلافت، مدت ۲۵ سال از صحنه سیاست به دور و خانه‌نشین شده بود و بعد از واقعه قتل عثمان بن عفان، مردم یکپارچه با آن حضرت بیعت کردند. اینک برخی از دلایل بیعت آزادانه مردم با علی علیه السلام را، با استفاده از شواهد و مستندات تاریخی، مرور می‌کنیم:

۱. از سعید بن مسیب روایت است که چون عثمان به قتل رسید، مردم در حجره امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آمدند و گفتند: «یا امیرالمؤمنین دست مبارک دراز کن تا با تو بیعت کنیم که خلایق را لابد است از امیری». فرمود: «من از شما این سخن قبول ندارم؛ مگر اینکه اهل بدر بیایند و به این بیعت راضی باشند». پس اهل بدر همگی متفقاً آمدند و گفتند: «ما کسی بهتر از تو را برای منصب خلافت نمی‌شناسیم، پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم». آن حضرت فرمود: «طلحه و زبیر کجایند؟» طلحه پیش آمد و اول او بیعت کرد. سپس زبیر و سعد و جمیع

اصحاب بیعت کردند.

۲. از اسود بن یزید نخعی روایت کنند که چون اصحاب نزد منبر رسول الله صلی الله علیه و آله بر دست آن حضرت صلوات الله علیه بیعت کردند، خزیمه بن ثابت انصاری در پیش منبر این ابیات را انشاد کرد:

۱. إِذَا نَحْنُ بَايَعْنَا عَلِيًّا فَحَسْبُنَا أَبُو حَسَنِ مِمَّا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ
۲. وَجَدْنَاهُ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ إِنَّهُ أَطْبَقُ قُرَيْشٍ بِالْكِتَابِ وَبِالسُّنَنِ
۳. فَإِنَّ قُرَيْشًا مَا تَشْتَقُّ غُبَارَهُ إِذَا مَا جَرَى يَوْمًا عَلَى الضَّمْرِ الْبَدَنِ
۴. وَ فِيهِ الَّذِي فِيهِمْ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ مَا فِيهِمْ بَعْضُ الَّذِي فِيهِ مِنْ حُسْنِ

۱. ما بیعت کردیم امیرالمؤمنین علی را پس کافی و پسندیده است ما را ابوالحسن؛ از آنچه می ترسیدیم از فتنه‌ها.

۲. و ما یافتیم او را اولی و اشرف مردمان به مردمان؛ به درستی که آن حضرت اعلم قریش است به کتاب الهی و به سنت حضرت رسالت پناهی.

۳. و به درستی که قریش نمی‌توانند شکافت غبار مرکب او را وقتی که به حرکت درآورد آن را، در روزی که بر آن سوار است؛ اگرچه از تعب سفر لاغر باشد.

۴. و در او موجود است هر چه در ایشان هم موجود است از جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه و اخلاق پسندیده و آنچه در ایشان حاصل است از صفات اندکی از حسن اخلاق آن حضرت است.

۳. معاویه پیش از حرکت به طرف صفین با عمرو بن عاص رایزنی کرد و نتیجه این شد که از برخی افراد با نفوذ دعوت کنند؛ از جمله به عبدالله بن عمر

نامه نوشتند. اما عبدالله بن عمر دعوت آنها را قبول نکرد و به آن دو (معاویه و عمرو بن عاص) نامه نوشت؛ در این نامه به بیعت آزادانه مردم با علی ع و اینکه اتهام قتل عثمان به علی ع نارواست، اشاره شده است:

اما بعد، به جان خودم موضع بصیرت و طریق بینادلی را گم کرده‌اید و از راهی دور خواسته‌اید به مراد خود راه یابید. ولی خداوند هر آن کس را که در این امر شکی به دل داشت، با این نوشته شما، جز شک و بدگمانی نسبت به شما نیفزود. شما کجا و خلافت کجا؟ اما تو ای معاویه! اسیری آزادشده‌ای و اما تو ای عمرو! خود متهم [و مورد بدگمانی همگان] هستی. هان! خود را از من برکنار دارید که شما و مرا یاری و یآوری صورت نبندد.

آن‌گاه این اشعار را در ذیل نامه‌اش نگاشت:

۱. مُعَاوِيَ إِنَّ الْحَقَّ أَبْلَجٌ وَاصِحٌ وَ لَيْسَ بِمَا رَبَّصْتَ أَنْتَ وَ لَا عَمْرُو
۲. نَصَبْتَ ابْنَ عَفَّانَ لَنَا الْيَوْمَ خُدَعَةً كَمَا نَصَبَ الشَّيْخَانَ إِذْ زُخْرِفَ الْأَمْرُ
۳. فَهَذَا كَهَذَاكَ الْبَلَاءُ خَدُوْ تَغْلِبِهِ سَوَاءً كَرَفَرَاقٍ يَغْرُبُ بِهِ السَّفْرُ
۴. رَمَيْتُمْ عَلِيًّا بِالَّذِي لَا يَضُرُّهُ وَ إِنِ عَظَمْتَ فِيهِ الْمَكِيدَةَ وَ الْمَكْرُ
۵. وَ مَا دَنْبُهُ أَنْ نَالَ عُثْمَانَ مَعْشَرٌ أَتَوْهُ مِنَ الْأَحْيَاءِ يَجْمَعُهُمْ مِصْرُ
۶. فَصَارَ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ بَبَيْتِهِ عَلَايَةً مَا كَانَ فِيهَا لَهُمْ قَسْرُ
۷. فَبَايَعَهُ الشَّيْخَانِ ثُمَّ تَحَمَّلَا إِلَى الْعُمْرَةِ الْعُظْمَى وَ بَاطِنُهَا الْعَدْرُ
۸. فَكَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ مِمَّا افْتِصَاصُهُ رَجِيْعٌ فَيَا لِلَّهِ مَا أَحَدَتْ السَّهْرُ
۹. فَمَا أَنْتُمَا وَ النَّصْرَ مِنَّا وَ أَنْتُمَا بَعِيْنَا حُرُوبٍ مَا يَبُوحُ لَهَا الْجَمْرُ
۱۰. وَ مَا أَنْتُمَا لِلَّهِ دُرٌّ أَبِيكُمْمَا وَ ذِكْرُكُمَا الشُّورَى وَ قَدْ فُلِحَ الْفَجْرُ^۱

۱. معاویه! به راستی حق آشکارا روشن است و نه چنان است که تو و عمرو انتظار دارید و مترصد هستید.
۲. پسر عفان را امروز برای ما دستاویز و دامی ساخته‌ای، چنان که آن دو سالخورده (طلحه و زبیر) برای ظاهر فریبی او را دستاویز کار خود کردند.
۳. این نیز همان گونه بلایی است که پا جای پای آن فتنه نهاده و عیناً به سرایی ماند که مسافر بدان فریب خورد.
۴. تیر اتهامی به سوی علی افکندید که به او زبانی نمی‌رساند؛ هر چند مکر و نیرنگ شما در ایراد این اتهام سخت بزرگ و بسیار باشد.
۵. گناه او چیست که گروهی از قبایل آمدند و در شهر انبوه گشتند و بر عثمان تاختند و بر او دست یافتند؟
۶. مسلمانان یک دله و آشکارا به خانه او (علی) روی آوردند و در این کار هیچ اجباری برای آنان نبود.
۷. پس آن دو سالخورده (طلحه و زبیر) با او بیعت کردند و پس از آن [به ظاهر] آهنگ عمره بزرگ کردند که در باطن مکرری بود [و قصد شورش داشتند].
۸. پس شد آنچه شد که نقل داستان آن بازگویی مکرر و ملال‌آور است؛ پناه بر خدا از آنچه روزگار، نوبه نوبه حادثه آرد.
۹. شما [دو تن] چیستید که از ما یاوری خواهید؟ درحالی که شما برانگیزاننده آتش جنگ‌هایی هستید که شراره‌اش خاموش نشود.
۱۰. شما [دو تن] چیستید؟ خدا پدرتان را بیمارزد. سخن گفتنتان از شورا کدام است که به راستی، سپیده دم حقیقت تابان شده است. (یعنی حقیقت امامت و ولایت علی تجلی کرده است).

۴. همچنين معاويه به عمرو بن عاص گفت: «بی‌گمان پس از علی علیه السلام سر آمد و رئیس مردم عبدالله بن عباس است. اگر من نامه‌ای به او بنگارم، شاید دلش بدان نرم شود و اگر او سخنی بگوید، علی علیه السلام مخالفتی نمی‌کند. لذا عمرو بن عاص به ابن عباس نوشت: «اما بعد، به راستی وضعی که ما و شما دچار آن شده‌ایم، نخستین فتنه و بلا نیست و [این نامه‌نگاری من نیز] اولین پیشنهاد صلح و سازش نباشد. تو پس از علی علیه السلام سرور و رئیس این گروهی؛ به آینده بنگر و گذشته را از یاد ببر...».

ابن عباس نامه را خواند آن را به علی علیه السلام تقدیم کرد. حضرت فرمود: «به وی پاسخ ده». پس ابن عباس به عمرو نوشت: «اما بعد، معاویه تو را از پی هوس کشانده است و تو دینت را به اندک‌بهایی به او فروخته‌ای... اگر به راستی در پی خرسندی خدا هستی، مصر را رها کن و به خانه‌ات باز گرد. در این جنگ معاویه همانند علی علیه السلام نباشد. علی علیه السلام آن را برای حق آغاز کرد و با حجّت به پایان آورد. ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف [و افراط در خونریزی] کشاند و مردم عراق در این پیکار چون شامیان نیستند. مردم عراق با علی علیه السلام بیعت کردند که بهترین و والاترین فرد آنان بود و شامیان به معاویه دست بیعت سپردند، درحالی‌که خود، همه، از او بهتر بودند. من و تو نیز یکسان نیستیم. من خدا را خواستم و تو مصر را برگزیدی...».

آن‌گاه معاویه به ابن عباس چندین نامه نوشت و وی نیز جواب نامه‌های معاویه را داد. معاویه در یکی از نامه‌ها به ابن عباس نوشت: «اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی علیه السلام سزاوار [خلافت]

می دانستیم و به سویت می شتافتیم».

چون این نامه به ابن عباس رسید، خشمگین شد و گفت: «تا چند پسر هند می خواهد عقل مرا بدزدد و تا کی من دندان بر جگر نهم و گفتنی های خود را نگویم؟!» پس به او نوشت: «اما بعد، [نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم]، اینکه یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزردن یاران عثمان شتاب داریم و از حکومت بنی امیه بیزاریم، به جان خودم سوگند که تو خود، آن گاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو یاری خواست، او را وا گذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی و پسرعمّت، ولید بن عقبه، برادر عثمان، در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان ضد [علی] برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس درحالی که بیعت او را شکستند و حکومت می خواستند، دست به شورش زدند.

پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم. اما اینکه گفتی از [نامداران] قریش جز شش تن نمانده‌اند [باید بگویم رفتگان] چه نیک مردانی بودند و چه خوشنام بازماندگانی که بهترین افرادشان ضد تو جنگیدند و آنانکه از یاری ما خودداری کرده‌اند، هم آنانند که تو را نیز وا گذاشته (بی طرف مانده) اند.

اما اینکه، در مقام احتجاج، از مدارای ما با حکومت عدی و تیم نام بردی، ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند؛ همان گونه که عثمان نیز از تو بهتر بود و ما جز این راهی نداریم که چنان روزی بر سرت آریم که گذشته را از یادت ببرد و بر آینده اش بهراسی. اما اینکه گفتی اگر مردم با من بیعت می کردند حکومت بر

من قرار می‌گرفت [و شما نیز سر به فرمان من می‌سپردید، باید بگویم] مردم با علی علیه السلام که بسی از من بهتر است، بیعت کرده‌اند و با وجود این، هنوز همگان سر به فرمان او نسپرده‌اند. خلافت بی‌گمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد. ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بیش نیستی [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. والسلام].

۵. فضل بن عباس نیز خطاب به معاویه اشعار ذیل را سرود:

۱. أَلَا يَا ابْنَ هِنْدٍ إِنِّي غَيْرُ عَافِلٍ وَ إِنَّكَ مَا تَسْعَى لَهُ غَيْرُ نَائِلٍ
۲. لِأَنَّ الَّذِي اجْتَبَيْتَ إِلَى الْحَرْبِ نَائِبَهَا عَلَيْكَ وَ أَلْقَيْتَ بِرُكْحَهَا بِالْكَلاَئِلِ
۳. فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ صَرَبَيْنِ خَيْرَةً وَ فُقْعَةً قَاعٍ أَوْ شَجِيمَةً أَكَلِ
۴. وَ أَيْقَنْتَ أَنَا أَهْلُ حَقٍّ وَ إِنَّمَا دَعَوْتَ لِأَمْرٍ كَانَ أَبْطَلَ بَاطِلِ
۵. دَعَوْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى السَّلْمِ خُدْعَةً وَ لَيْسَ لَهَا حَتَّى تَدِينِ بِقَابِلِ
۶. فَلَا سَلْمَ حَتَّى تُشَجَرَ الْخَيْلُ بِالْقَنَا وَ تُضْرَبَ هَامَاتُ الرِّجَالِ الْأَمَائِلِ
۷. وَ آيَّتْ لَا أَهْدِي إِلَيْهِ رِسَالَةً إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِ
۸. أَرَدْتَ بِهِ قَطْعَ الْجَوَابِ وَ إِنَّمَا رَمَاكَ فَلَمْ يُحْطِئِ بِنَاتِ الْمُقَاتِلِ
۹. وَ قُلْتَ لَهُ لَوْ بَايَعُوكَ تَبِعْتَهُمْ فَهَذَا عَلَيَّ خَيْرٌ حَافٍ وَ نَاعِلِ
۱۰. وَ صَيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ إِنْ قِيلَ: هَلْ مِنْ مُنَازِلِ؟
۱۱. فَدُونَكَ إِنْ كُنْتَ تَبْغِي مُهَاجِرًا أَشَمَّ كَنْضِلِ السَّيْفِ غَيْرَ حَلَّاجِلِ^۱

۱. وقعة صفین، ص ۴۱۷.

۱. ای پسر هند! راستی که من غافل نیستم و تو نیز بی گمان بدان چه دنبالش می دوی، دست نخواهی یافت.
۲. زیرا تو خود کسی هستی که دندانهای تیز جنگ را بر خود گشاده و با ماجراجوییهای خود آتش آن را بر افروخته‌ای.
۳. و مردم شام در معرض ضربات هولناک آن قرار گرفته و طعمه آن شده‌اند.
۴. تو یقین داری که ما اهل حق و بر حق هستیم و با این همه ما را به باطل‌ترین باطل‌ها فراخواندی.
۵. ابن عباس را از سر نیرنگ به سازش فراخواندی، ولی نیرنگ و فریب تو را اثری چندان نباشد.
۶. تا آن دم که سواران ما با نیزه‌ها می‌تازند و سرهای نامداران را به خاک می‌افکنند، صلحی نباشد.
۷. تو سوگند خوردی که دیگر به او نامه‌ای ننگاری تا آنکه او موضع و روش خود را تغییر دهد.
۸. قصدت این بود که او پاسخت ندهد و تو را به رگبار عتاب نگیرد، چه تیرهای طعن او خطا نمی‌کند.
۹. به او گفتی: اگر مردم با وی بیعت می‌کردند تو نیز از ایشان پیروی می‌کردی؛ اینک این علی است که همه از خرد و کلان با او بیعت کرده‌اند.
۱۰. که گذشته از خویشاوندی، وصی پیامبر خداست و [در غزوات] به گاه هم‌وردطلبی دشمن، بهترین شهسوار پیامبر بود.
۱۱. پس اگر خواهی از مهاجری پیروی کنی باید به او سر بسپاری که چون تیغه شمشیر جوهر دارد و سالار دلیر و مسندنشین قوم است.

۶. نجاشی بن حارث که دوست شرحبیل بود، در اشعار ذیل، بیعت مردم با علی علیه السلام را یادآور شده و وی را نیز به بیعت با آن حضرت دعوت کرده است:

۱. سُرْحَبِيلُ مَا لِلدِّينِ فَارَقْتِ أَمْرَنَا وَ لَكِنْ لِبُغْضِ الْمَالِكِيِّ جَرِيرِ
۲. وَ شَحْنَاءَ دَبَّتْ بَيْنَ سَعْدٍ وَ بَيْنَهُ فَأَصْبَحْتَ كَالْحَادِي بَعِيرِ بَعِيرِ
۳. وَ مَا أَنْتَ إِذْ كَانَتْ بَجِيلَةَ عَاتِبَتْ قُرَيْشًا فَيَا لَلَّهِ بَعْدَ نَصِيرِ
۴. أَ تَفْصِلُ أَمْرًا غَبَّتْ عَنْهُ بِشُبُهَةَ وَ قَدْ حَارَ فِيهَا عَقْلُ كُلِّ بَصِيرِ
۵. بِقَوْلِ رِجَالٍ لَمْ يَكُونُوا أَيْمَةً وَ لَا لِلتِّي لَقَوْكَهَا بِخُضُورِ
۶. وَ مَا قَوْلُ قَوْمٍ غَائِبِينَ تَقَادَفُوا مِنْ الْغَيْبِ مَا دَلَّاهُمْ بِغُرُورِ
۷. وَ تَتْرُكُ أَنَّ النَّاسَ أَعْطَوْا عُهُودَهُمْ عَلِيًّا عَلَى أَنْسٍ بِهِ وَ سُرُورِ
۸. إِذَا قِيلَ هَاتُوا وَاحِدًا تَقْتَدُونَهُ نَظِيرًا لَهُ لَمْ يَفْصَحُوا بِنَظِيرِ
۹. لَعَلَّكَ أَنْ تَشْقَى الْعِدَاةَ بِحَرْبِهِ سُرْحَبِيلُ مَا مَا حِثُّهُ بِصَغِيرِ

۱. شرحبیل، تو به خاطر دین از [راه] ما جدا نشدی، بلکه به خاطر دشمنی خود با جریر مالکی چنین کردی.
۲. و به سبب دشمنی‌ای که میان او و سعد ره یافته است [چنین موضعی گرفتی]. پس تو چون ساربان‌ی حدی‌خوان شدی که خود شتری ندارد.
۳. اگر بجیله با قریش پرخاشگری کند، تو را بدان چه کار؟ بار الها این یاوری و جانبداری چقدر بعید و ناهنجار است.
۴. آیا در امری که خود در آن حضور نداشته‌ای و عقل هر بینادلی در آن حیران است، با وجود شبهه، حکم قطعی می‌دهی؟

۵. به گفته [بی پایه] مردانی که از پیشوایان و آگاهان نبوده‌اند، [اعتماد کردی] و نه به گفته زمره‌ای که آنچه را به عیان دیده باشند به تو باز گویند؟
۶. سخن آن گروه که خود غایب بوده‌اند، چه ارزشی دارد که پنهانی تیری [به بدخواهی] افکنند و به چاه فریب و غرور در افتادند.
۷. و این واقعیت را نادیده می‌گیری که به راستی مردم شادمانه و با علاقه‌مندی عهد و پیمان خود را به علی سپردند.
۸. اگر گفته شود: شخصی را که همتای او باشد، برای رهبری بیاورید، هرگز همتایی برای او نشان نتواند داد.
۹. شاید تو، از سر شقاوت، فردا به جنگ با او برخیزی. شرحبیل، آنچه تو در سر داری و بدان دست یازیده‌ای [گناهی] کوچک نیست.
۷. در بحث شجاعت علی علیه السلام در جنگ صفین گذشت که عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ به ایشان پیشنهاد کرد که خُفَافِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ به سوی شام عازم است؛ بهتر است با معاویه دیدار کند. امام سخن عَدِی را پذیرفتند. وی نزد پسرعموی خود، حابِس ابن سعد در شام آمد که خواجه و بزرگ قبیله طی بود. خُفَاف به حابِس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در مدینه بوده و بعد با علی علیه السلام رهسپار کوفه شده است. با هم نزد معاویه رفتند، معاویه به او گفت: «از ماجرای عثمان حکایت کن». خُفَاف گفت: «مکشوح بن عَدِیس محاصره‌اش کرد و حُکَیم ابن جبَلَه محکومش ساخت و محمد بن ابی بکر و عَمَّار بن یاسر یکی پس از دیگری گریبانش را گرفتند و تنها سه کس به ریختن خونش پرداختند: عَدِی بن حاتم، اشتر نَخَعِی و عمرو بن حَمِق، و دو مرد در کارش پافشاری کردند: طلحه و زبیر، و بری‌ترین [و بر کنارت‌ترین] مردم در ماجرای او، علی علیه السلام بود». گفت: «سپس چه

شد؟» گفت: «سپس مردم برای بیعت با علی علیه السلام هجوم آوردند و چون پروانه‌هایی که گرد شمع بر آیند، گرد او را گرفتند تا آنجا که کفش‌ها گم شد و عباها از شانه‌ها بیفتاد و پیران زیر دست و پای رفتند و دیگر نامی از عثمان نیاوردند و یادی از او نشد. سپس علی علیه السلام آماده حرکت شد و مهاجران و انصار سر به فرمان او نهادند و خود مایل به جنگ نبود و سه نفر همفکرش بودند: سعد بن مالک، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه. پس هیچ‌کس را به اکراه وادار نکرد؛ چه با در اختیار داشتن آن همه کسان که [به او سر سپرده و] برایش سبکبار بودند، از وجود آنانکه بر وی گرانبار می‌نمودند، بی‌نیاز بود. سپس رهسپار شد و به کوهسار طی در آمد و گروهی از قبیله ما که مردم [در دلاوری] بدیشان مثل می‌زدند، به او پیوستند و هنگامی که در راه بود، حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره پیش آمد. پس مردانی به کوفه شتافتند و دعوت او را لیبک گفتند و وی راهی بصره شد که اینک در دست اوست و سپس به کوفه گام نهاد. در چنین حالی بود که من از او جدا شدم و اکنون توجهش جز به شام نیست».

چنان‌که در این هفت سند مشاهده می‌شود، بیعت مردم با علی علیه السلام بعد از قتل عثمان از مسلمات تاریخ است و این موارد هفتگانه در واقع برخی از دلایل بیعت مردم با علی علیه السلام است.

۲. مخالفت عایشه، طلحه و زبیر (ناکثین) با علی علیه السلام

بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با آن حضرت، باز عده‌ای از خواص، مانند طلحه و زبیر، بیعت خود را شکستند و با همراهی عایشه، رو در روی علی علیه السلام ایستادند و با آن حضرت در جنگی که موسوم به جنگ جمل شد،

جنگیدند. برخی از شخصیت‌های مشهور قرن اول در شعر، این واقعیت تاریخی را مطرح کرده‌اند؛ از جمله آنها عبدالله بن عمر است که وقتی معاویه او را به سوی خویش فراخواند و او نپذیرفت، در جوابش نامه‌ای نوشت و به این واقعیت‌ها اعتراف کرد.

و طَلْحَةُ يَدْعُو وَ الزُّبَيْرُ وَ أُمُّنا فَقُلْنَا لَهَا قُولِي لَنَا مَا بَدَا لِكَ

خَذَارِ أُمُورٍ شُبِّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعُ فِي الْأَخْطَارِ إِحْدَى الْمَهَالِكِ^۱

و طلحه و زبیر و مادرمان [عایشه ام‌المؤمنین] ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو.

ولی از امور شبهه‌ناک بپرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه‌های نابودکننده کمین کرده باشد.

قیس بن ابی حازم می‌گوید: سالی که عثمان کشته شد به حج رفتم. هنگامی که خبر قتل عثمان به عایشه رسید، نزد او بودم. به محض شنیدن خبر، بار سفر به مدینه بربست. در راه مدینه شنیدم که می‌گفت: «خوشا به حال طلحه!» و چون از عثمان یاد می‌کرد، می‌گفت: «خدا او را از بین ببرد». تا وقتی خبر بیعت با علی علیه السلام به او رسید. در این وقت گفت: «دل‌م می‌خواست آسمان بر زمین فرود می‌آمد». آن‌گاه دستور داد کاروانش را به سوی مکه بر گردانند. من با او برگشتم و دیدم که در بازگشت با خود حرف می‌زند، چنان‌که پنداری با دیگری سخن می‌گوید. وی می‌گفت: «عثمان بن عفان را به ناحق و مظلوم کشتند». به او گفتم: «ای ام‌المؤمنین! همین تازگی از تو شنیدم که می‌گفتی خدا او را از بین ببرد و قبلاً

می‌دیدم تو از همه مردم بیشتر با او مخالفت می‌کردی و زشت‌ترین حرف‌ها را تو به او می‌زدی». گفت: «آری، همین‌طور بود. ولی بعداً درباره او مطالعه کردم، دیدم آنها او را توبه دادند و بعد از اینکه توبه کرده و مثل نقره سپید و پاک گشت و درحالی‌که روزه‌دار بود و در ماه مقدس، و آن‌گاه که جنگیدن و کشتن حرام است، بر سرش تاخته او را کشتند».

در روایت دیگر نقل شده است: وقتی عایشه خبر قتل عثمان را شنید، گفت: «خدا او را از بین ببرد. او را گناهانش به کشتن داد. خدا انتقام کارهایش را از او گرفت. ای قبیله قریش! مبادا قتل عثمان، چنان‌که مرگ تبه‌کار قوم ثمود آن قوم را به غم آورد، شما را به غم و اندوه آرد و ناراحت کند. شایسته‌ترین فرد برای تصدی حکومت، طلحه است». اما هنگامی که پی‌پی خبر آمد که با علی علیه السلام بیعت شده است، گفت: «خاک بر سرشان! به هیچ وجه نمی‌خواهند حکومت را به قبیله تیم، قبیله ابوبکر و عایشه، باز گردانند».

طلحه و زبیر به عایشه که در مکه بود نامه‌ها نوشتند که از بیعت مردم با علی علیه السلام جلوگیری کن و شعار خونخواهی عثمان را بلند کن. این نامه‌ها را همراه پسر خواهرش، یعنی عبدالله بن زبیر، فرستادند. عایشه وقتی نامه‌ها را خواند، شعار خونخواهی عثمان را بلند کرد. ام‌سلمه آن سال در مکه بود. وقتی کارهای عایشه را دید، به مقابله با آن برخاست و دوستی و طرف‌داری خود را از علی علیه السلام اعلام داشت و به یاری او کمر بست.^۱

ابومخنف می‌نویسد: عایشه نزد ام‌سلمه رفت تا او را بفریبد و به قیام برای

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۱۶.

خونخواهی عثمان وا دارد. به او گفت: «تو پیش از سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مهاجرت کردی و این افتخار را داری که میان آنها نخستین مهاجر هستی. تو از همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سالخورده‌تر و بزرگ‌تری. پیامبر صلی الله علیه و آله سهمیه ما را از خانه تو تقسیم و توزیع می‌کرد. فرشته وحی در خانه تو بیش از هر جای دیگر بوده است». ام‌سلمه گفت: «این حرف‌ها را به چه منظور و برای چه کاری می‌زنی؟» گفت: «عبدالله (بن زبیر پسر خواهر عایشه) به من گفته که مردم عثمان را توبه دادند و بعد از اینکه توبه کرده، او را درحالی که روزه داشت، در ماه حرام کشتند. من تصمیم گرفته‌ام به بصره بروم. طلحه و زبیر همراه منند. بنابراین تو هم با ما بیا، شاید خدا کار حکومت را به دست ما و به وسیله ما اصلاح کند». گفت: «من ام‌سلمه هستم! تو دیروز مردم را علیه عثمان می‌شورانیدی و بدترین حرف‌ها را به او می‌زدی و همیشه او را به اسم نعثل می‌خواندی. تو به یقین می‌دانی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام در نظر پیامبر صلی الله علیه و آله چه مقام بلند و منزلتی داشت.»^۱

۳. اتهامات دشمنان به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان

یکی از موضوعات که در اشعار موافقان و مخالفان علی علیه السلام منعکس شده، مسئله قتل عثمان و نقش علی علیه السلام در آن است. از بررسی بسیاری از اشعار به دست می‌آید که موضوع قتل عثمان، مهم‌ترین بهانه معاویه، عمرو بن عاص و دیگر شامیان برای جنگ با علی علیه السلام بوده است. این در حالی است که بسیاری از آگاهان، حتی مخالفان علی علیه السلام، آن را به شدت رد کرده‌اند و ادعای معاویه و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۱۷.

عمرو بن عاص را مردود دانسته‌اند. در این بخش به چند مورد از اظهارات موافقان و مخالفان علی علیه السلام اشاره می‌شود:

الف) اتهام عایشه به علی علیه السلام

هنگامی که عثمان خلیفه بود، عایشه از مخالفان سرسخت وی بود؛ به طوری که از او بسیار بدگویی می‌کرد و خواهان قتل عثمان بود.

ابن ابی الحدید می‌گوید: تمام کسانی که در تاریخ و شرح حال‌نویسی کتاب تألیف کرده‌اند، می‌گویند که عایشه از جمله تندروترین مخالفان عثمان بوده است؛ تا جایی که جامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آورده در خانه‌اش آویخته بود و به هر که به خانه‌اش وارد می‌شد، می‌گفت: «این جامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که هنوز فرسوده نشده ولی عثمان سنت او را فرسوده است». گفته‌اند نخستین کسی که عثمان را نعتل لقب داده عایشه بود و می‌گفت: «نعتل را بکشید خدا او را بکشد».^۱ اما به محض کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی بن ابی طالب علیه السلام، قتل عثمان را بهانه ساخت و پرچم مخالفت با علی علیه السلام را به دست گرفت.

طبری از دو طریق روایت کرده است که عایشه، چون در بازگشت از مکه به مدینه به سرف (شش میلی مکه) رسید، به عبد بن أمّ کلاب که همان عبد بن ابی سلمه است، برخورد و از او اخبار مدینه را پرسید. گفت: «عثمان را کشتند». هشت روز پس از آن باز وی را دید و پرسید بعد چه کار کردند؟ گفت: «مردم مدینه، با اتفاق آراء، خلافت را به دست آوردند و کارشان به بهترین نتیجه منتهی

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۵.

شد؛ چون بر زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام هم رأی شدند». عایشه گفت: «به خدا اگر کار خلافت به نفع دوست تو تمام شده باشد، بهتر است آسمان بر زمین فرود آید. زود مرا به مکه برگردانید». آن گاه می گفت: «به خدا قسم عثمان به ناحق و مظلوم کشته شد. به خدا قسم حتماً به خونخواهی او بر می خیزم». عبد ابن اُمّ کلاب به او گفت: «چرا این طور؟ به خدا قسم اولین کسی که علیه عثمان به تلاش برخاست تو بودی که می گفتم: نعتل را بکشید؛ چون کافر شده است!» عایشه گفت: «آنها او را توبه دادند و پس از اینکه توبه کرد، او را کشتند. البته من آن حرف را زده ام و آنها هم حرف هایی زده اند، ولی حرف آخرم بهتر از حرفی است که اول زده ام». عبد بن ام کلاب به عایشه چنین گفت:

۱. مِنْكَ الْبَدَاءُ وَمِنْكَ الْغَيْرُ وَمِنْكَ الرِّيَاحُ وَمِنْكَ الْمَطَرُ
۲. وَأَنْتِ أَمَرْتِ بِقَتْلِ الْإِمَامِ وَقُلْتِ لَنَا: إِنَّهُ قَدْ كَفَرَ
۳. فَهَبْنَا أَطْعَمَاكَ فِي قَتْلِهِ وَقَاتَلَهُ عِنْدَنَا مَنْ أَمَرَ
۴. وَلَمْ يَسْقُطِ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِنَا وَلَمْ يَنْكَسِفِ شَمْسُنَا وَالْقَمَرُ
۵. وَقَدْ بَايَعَ النَّاسُ ذَا تُدْرَأَ يُزِيلُ الشَّابَا وَيُقِيمُ الصَّعْرُ
۶. وَيَلْبِسُ الْحَرْبَ أَثْوَابَهَا وَمَا مِنْ وَفِي مِثْلِ مَنْ قَدْ عَدَرَ

۱. کار از تو شروع شد و دگرگونی از تو سرزد! باد از سوی تو برخاست و هم باران از تو بارید.

۲. هم تو بودی که دستور کشتن حاکم را دادی. و به ما گفتی او کافر شده است.

۳. ما برخاسته، در اجرای فرمانت، او را کشتیم و به عقیده ما قاتلش کسی است که فرمان داده است.

۴. نه سقف آسمان فرود آمد و نه خورشید و ماه تیره گشت و بگرفت؛
۵. از اینکه مردم با آن ابرمرد پیمان حکومت بستند. با آنکه تیرگی را و کژی را می‌زداید.
۶. و جامه جنگ به تن می‌آراید و به نبرد بر می‌خیزد. و شک نیست که امین وفادار و خیانتکار یکسان نیست.

عایشه راه مکه گرفت تا بر در مسجدالحرام فرود آمده، آهنگ حجرالاسود کرد و در آنجا خیمه زد تا مردم از هر سو به دورش گرد آمدند. پس به آنها گفت: «عثمان به ناحق و مظلوم کشته شده است و به خدا قسم به خونخواهی او بر می‌خیزم».^۱

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز نامه‌ای پیش از جنگ جمل، در نزدیکی بصره، به طلحه و زبیر و عایشه نوشت که چنین است: «تو ای عایشه! با سرپیچی از دستور خدا و پیامبرش از خانه‌ات بیرون آمدی؛ به دنبال کاری که تو موظف به انجامش نیستی و به عهده‌ات واگذار نشده است. آن‌گاه ادعا می‌کنی که می‌خواهی جامعه مسلمین را اصلاح کنی! به من جواب بده که زنان را با فرماندهی سپاه و رزم‌آوری با مردان چه کار؟ با جنگ انداختن میان اهل قبله (مسلمانان) و ریختن خون به ناحق؟! تو علاوه بر این، ادعای خونخواهی عثمان را داری؛ این به تو چه ربطی دارد؟ عثمان از قبیله بنی‌امیه است و تو از قبیله تیمی. وانگهی تو همانی که دیروز در میان انبوه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتی: «نعتل را بکشید خدا او را بکشد. او کافر شده است» و اکنون به خونخواهی او برخاسته‌ای؟ بنابراین از خدا بترس

۱. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۴۵۸؛ تذكرة الخواص، ص ۶۴؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۵۱.

و به خانه‌ات برگرد و حجاب بر خویشتن فرو آویز. والسلام»^۱.
 طبری و ابن قتیبه روایت می‌کنند که «نوجوانی از قبیله جهینه [در جنگ
 جمل] از محمد بن طلحه که مردی عابد بود، پرسید: «قاتلین عثمان چه کسانی
 هستند؟» گفت: «خون عثمان سه قسمت می‌شود: یک قسمت بر عهده آن زنی
 است که بر کجاوه نشسته است (عایشه)؛ یک سوم دیگرش به گردن صاحب آن
 شتر سرخ مو است (طلحه) و یک سومش بر عهده علی بن ابی طالب علیه السلام است».
 نوجوان به خنده گفت: «پس من در گمراهی‌ام [چون در جبهه تجاوزکاران
 جمل قرار دارم]. سپس به سپاه علی علیه السلام پیوست و در این باره چنین سرود:

۱. سَأَلْتُ ابْنَ طَلْحَةَ عَنِ هَالِكِ بِجَوْفِ الْمَدِينَةِ لِمَ يُقْبَرِ

۲. فَقَالَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٌ هُمْ أَمَاتُوا ابْنَ عَفَّانَ وَ اسْتَعْبَرِ

۳. فُقُلْتُ عَلَى تِلْكَ فِي خِدْرِهَا وَ ثُلْتُ عَلَى رَاكِبِ الْأَحْمَرِ

۴. وَ ثُلْتُ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ نَحْنُ بِهِ أَوْيَةٌ قَرَقَرِ

۵. فُقُلْتُ صَدَقْتَ عَلَى الْأَوْلِيِّنَ وَ أَخْطَأْتَ فِي الثَّالِثِ الْأَزْهَرِ^۲

۱. از پسر طلحه درباره مردی پرسیدم که داخل مدینه کشته شد و مدفون نگشت.
۲. جواب داد: سه گروهند که عثمان را کشتند و تو نیک بنگر که چه کسانی هستند؟
۳. یک سوم خونش به گردن آن زن است و یک سوم دیگرش بر دوش آنکه سوار شتر سرخ است.

۱. تذکرة الخواص، ص ۶۹.

۲. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۴۶۵؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۱؛ الغدير فی الكتاب و السنة

و الادب، ج ۹، ص ۱۱۹.

۴. و ثلث آخر بر عهده علی بن ابی طالب و ما از قتل عثمان پاک‌دامنیم!

۵. گفتم: درباره دو نفر اولی راست گفتم. اما درباره سومی، یعنی آن مرد تابناک، بر خطا رفتی.

ابن عبدالبر، نویسنده «استیعاب»، می‌گوید: احنف بن قیس مردی خردمند و پر حوصله و دین‌دار و هوشمند و سخنور و سیاست‌مدار بود. وقتی عایشه به بصره رسید، کسی را نزد او فرستاد تا به ملاقات وی آید. او نپذیرفت. دوباره کسی را فرستاد و احنف بن قیس نزد او رفت. عایشه به وی گفت: «وای بر تو ای احنف! چه عذر و دلیلی در برابر خدا داری که جهاد ضد کشتندگان امیرالمؤمنین عثمان را ترک کرده‌ای؟ آیا افرادت کم هستند یا قبیله‌ات از تو اطاعت نمی‌کنند؟» گفت: «ای ام‌المؤمنین! نه عمرم از حد گذشته و نه زمان درازی سپری گشته است، بلکه یکسال نمی‌گذرد که تو را دیدم از عثمان انتقاد می‌کردی و به او بد می‌گفتمی! من دستور تو را درحالی‌که [از کشتن عثمان] راضی بودی قبول می‌کنم و دستورت را درحالی‌که از آن خشمگینی، رد می‌کنم!»^۱

ب) اتهام عمرو بن عاص به علی علیه السلام

نصر بن مزاحم می‌گوید: چون عمرو بن عاص در جنگ صفین خطر را برابر دید، معاویه به او گفت: «قبیله پدری خویش را احضار کن و به صحنه پیکار ببر که اگر کاری از دست کسی بر آید، فقط از دست آنان است». پس گروهی از یمنیان آمدند و وی به ایشان گفت: «امروز روز هنرنمایی شماست و فردا شما نامدار و صاحب‌مقام خواهید شد. امروز، روزی سرنوشت‌ساز است. همراه من

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۶.

بر این گروه هجوم آرید». آنان به درخواست عمرو لبیک گفتند و همراه عمرو حمله کردند. عمرو در آن حمله می گفت:

۱. أَكْرِمَ بِجَمْعِ طَيْبِ يَمَانٍ جَدَّوَا تَكُونُوا أَوْلِيَاءَ عَثْمَانَ

۲. إِنِّي أَتَانِي خَبْرٌ فَأَشْجَانُ أَنْ عَلِيًّا قَتَلَ ابْنَ عَقَّانِ

۳. خَلِيفَةَ اللَّهِ عَلَى تَبِيَانٍ رُذِّوَا عَلَيْنَا شَيْخَنَا كَمَا كَانَ

۱. گرامی باد گروه پاکان یمنی؛ بکوشید که یاران و خونخواهان عثمان باشید.

۲. خبری سوگبار به من رسید که علی پسر عقان را کشته است.

۳. خلیفه با حجت خداوند را [کشت]. پیر ما را چنان که بود به ما باز گردانید.

پس به عمرو پاسخ داده شد:

أَبَتْ شُيُوخُ مَذْحَجٍ وَهَمْدَانَ بِأَنْ نَرُذَّ نَعَثَلًا كَمَا كَانَ

خَلَقًا جَدِيدًا مِثْلَ خَلْقِ الرَّحْمَنِ

بزرگان مذحج و همدان، از اینکه درازریش را چنان که بود، از نو بیافرینند و

همان گونه که خدای رحمان او را آفریده بود، باز گردانیمش، امتناع دارند.

آن گاه حَوْشَبْ ذُو ظَلِيمِ که در آن زمان خواجه یمانیان و سالار ایشان بود، با

گروه یارانش، رو به میدان نهاد و پرچم دارش این اشعار را می گفت:

۱. نَحْنُ الْيَمَانُونَ وَمِنَّا حَوْشَبٌ أَذَّا ظَلِيمٌ أَيْنَ مِنَّا الْمَهْرَبُ

۲. فِينَا الصَّفِيحُ وَالْقِنَا الْمُعَلَّبُ وَالْحَيْلُ أَمْثَالُ الْوَشِيحِ شَرَبُ

۳. إِنَّ الْعِرَاقَ حَبْلُهَا مُدْبَدَبٌ إِنَّ عَلِيًّا فَيْكُمُ مُحَبَّبُ

۴. فِي قَتْلِ عُثْمَانَ وَكُلِّ مَذْنَبٍ^۱

۱. ما یمنیان هستیم و حوشب از ماست. ای ذو ظلمیم! چه کس از چنگ ما تواند گریخت؟

۲. ما صاحبان تیغ‌های برآن و نیزه‌های بلندیم و فوج ما چون نیزه‌های باریک به هم فشرده انبوه است.

۳. ریسمان و رشته ارتباط شما عراقیان از هم گسیخته؛ زیرا علی را میان خود محبوب می‌شمارید.

۴. درحالی که او در قتل عثمان دست داشته و تمام جنایتکاران در میان شمایند.

سلیمان بن صُرد خُزاعی با وی درگیر شد. در همین درگیری، حَوْشَب و ابن بُدیل هر دو کشته شدند.

ج) اتهام معاویه به علی عَلِيٌّ

نصرین مزاحم از محمد بن عبیدالله و عمر بن سعد نقل می‌کند که آنان با سندهای صحیح گفته‌اند: معاویه [نامه‌ای] برای شُرَحِبِیل بنِ سَمَط فرستاد و نوشت: «به راستی این [اقدام تو] حق‌پذیری تو بود و آنچه واقع شد (موضعی که تو انتخاب کردی) درخور پاداش الهی است و مردم صالح نیز آنچه را تو دانستی، از تو پذیرفته‌اند. اما به راستی، امری که اینک از آن نیک آگاه شده‌ای، جز به رضایت عموم، کمالی نخواهد یافت. پس در شهرهای شام به گردش در آی و ندا در ده که به راستی علی عَلِيٌّ، عثمان را کشته است، و بر مسلمانان واجب است که از او خونخواهی کنند.

آن‌گاه شُرَحِبِیل به راه افتاد و از مردم حِمص آغاز کرد. وی که به دیده مردم شام مردی امین و پارسا و خدانشناس می‌نمود، به خطبه ایستاد و گفت: «ای مردم،

به راستی علی علیه السلام عثمان بن عفان را کشت و گروهی از کرده او خشمناک شدند که آنان را نیز کشت و [یاران عثمان] همگی شکست خوردند و علی علیه السلام بر زمین مسلط شد و اینک جز شام جایی نمانده است. او شمشیر بر کشیده و گرداب‌های مرگ را در می‌نوردد تا بر شما بتازد ... و ما کسی را نیرومندتر از معاویه برای پیکار با او نمی‌دانیم. پس بکوشید [و به پاخیزید].»

مردم، جز تنی چند از پارسایان حمص، سخنش را پذیرفتند و به پاخاستند و گفتند: «خانه‌های ما گورها و مساجد ماست و تو خود در آنچه صلاح بینی، داناتری». شُرْحَبِیل به برانگیختن مردم دیگر شهرهای شام پرداخت تا همه را یکی پس از دیگری برانگیخت و فارغ شد و بر هر قومی درمی‌آمد، سخن و نظرش را می‌پذیرفتند.

یک- نامه معاویه به عبدالله بن عمر

معاویه بن ابی‌سفیان، علاوه بر نامه‌ای که به مردم مدینه نگاشته بود، به ویژه نامه‌هایی نیز به عبدالله بن عمر بن خطاب، سعد بن ابی‌وقاص و محمد بن مسلمه نگاشت. در نامه او به ابن عمر چنین آمده بود: «اما بعد، من در تمام قریش، بیش از تو کس را خوش نداشتم که پس از قتل عثمان امت بر او اتفاق کنند. ولی چون به یاد آوردم که تو او را تنها گذاشته و در حق یاران وی نیز طعنه‌ها زده‌ای، نظرم از تو برگشت. اما دیگر بار مخالفت تو با علی علیه السلام، این بدگمانی مرا به تو تخفیف داد و آنچه را از تو سرزده بود [در دلم] محو کرد. پس خدایت رحمت کند. در گرفتن داد آن خلیفه مظلوم به ما کمک کن. من فرمانروایی کس را بر تو نمی‌خواهم. بلکه تو را فرمانروای همه کس می‌خواهم و اگر تو فرمانروایی را

نپذیری، آن‌گاه شورایی از مسلمانان [خلیفه را] تعیین کند». معاویه در پایان‌نامه خود این شعر را نگاشت:

۱. أَلَا قُلْ لِعِبْدِ اللَّهِ وَ اخْضُضْ مُحَمَّدًا وَ فَارِسَنَا الْمَأْمُونِ سَعْدَ بْنِ مَالِكِ
۲. ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مِنْ صَحَابِ مُحَمَّدٍ نُجُومٌ وَ مَأْوَى لِلرِّجَالِ الصَّعَالِكِ
۳. أَلَا تُخْبِرُونَا وَ الْحَوَادِثُ جَمَّةٌ وَ مَا النَّاسُ إِلَّا بَيْنَ نَاجٍ وَ هَالِكِ
۴. أَحَلَّ لَكُمْ قَتْلَ الْإِمَامِ بِدَنْبِهِ فَلَسْتُمْ لِأَهْلِ الْجُبُورِ أَوْلَ تَارِكِ
۵. وَ إِلَّا يَكُنْ ذَنْبًا أَحَاطَ بِقَتْلِهِ فَفِي تَرْكِهِ وَ اللَّهُ إِحْدَى الْمَهَالِكِ
۶. وَ إِمَّا وَقَفْتُمْ بَيْنَ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ تَوَقَّفَ نِسْوَانِ إِمَاءِ عَوَارِكِ
۷. وَ مَا الْقَوْلُ إِلَّا نَصْرُهُ أَوْ قِتَالُهُ أَمَانَةٌ قَوْمٍ بُدِّلَتْ غَيْرَ ذَلِكَ
۸. فَإِنْ تَنْصُرُونَا تَنْصُرُوا أَهْلَ حُرْمَةٍ وَ فِي خَدِّنَا يَا قَوْمِ جِبُّ الْحَوَارِكِ^۱

۱. هلا بر گوی به عبدالله [ابن عمر] و به ویژه محمد [ابن ابی‌بکر]، و شهنشوار ایمنی‌بخش ما، سعد بن مالک (سعد بن ابی‌وقاص) که در امان خداست.

۲. آن سه نیک‌مرد، از یاران محمد که چون ستارگان درخشانند و پناهگاه مردان بینوای ناتوانند.

۳. آیا از آن همه حوادث انبوه ما را آگاه نمی‌کنید؟ درحالی که مردم بین نجات و هلاک دست و پا می‌زنند [و در دریای مجهولات و سرگردانی در ماجرای قتل عثمان حیرانند].

۴. آیا شما کشتن امام و پیشوایی را به سبب گناهی که کرده باشد روا می‌شمارید؟
 ۵. [که در این صورت] شما نخستین کس نیستید که ستمکاران را آزاد گذاشتید.

۶. و یا اینکه بی تفاوت، به سان درماندن کنیزانی حایض، میان حق و باطل

بی حاصل، ایستادید و واماندید؟

۷. سخن جز بر سر یاری دادن یا جنگیدن با وی نیست. امانت [و دیانت] امت

اینک وابسته به این است.

۸. ای قوم، اگر ما را یاری کنید دین را یاری داده‌اید و اگر ما را وا نهدید،

بی‌حمیتی کرده باشید.

عبدالله بن عمر به او پاسخ داد: «اما بعد، نظری که تو را به طمع بستن در من برانگیخته، همان نظر و دیدگاهی است که کار تو را بدین وضع کشانده و چنیت کرده است. من که علی علیه السلام را با مهاجران و انصار، و طلحه و زبیر، و عایشه، ام‌المؤمنین، و گذاشتم [و در آن ماجرا مداخله‌ای نکردم] اینک از تو پیروی کنم؟! اما اینکه ادعا کردی من بر علی علیه السلام طعنی زده‌ام، به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای او نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در هم شکستن مشرکان، همپایه او نیستم. ولی امری پیش آمد که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سابقه‌ای روشنگر برای آن نداشتم [و از وقوف بر حقیقت آن] درماندم و ناگزیر دست نگاه داشتم. با خود گفتم اگر این پیشامد درست باشد، من [با عدم مداخله خود فقط] فضلی را ترک کرده و از هدایتی وامانده‌ام و اگر گمراهی و خطا باشد، از شری نجات یافته‌ام. [ای معاویه] خود را از ما کنار بدار». آن‌گاه به ابن ابی عزیّه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش بود، گفت: «به این مرد پاسخی گوی» و او سرود:

۱. مُعَاوِيَّ لَا تَرُجُ الَّذِي لَسْتَ نَائِلًا وَ حَاوِلُ نَصِيرًا غَيْرَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ
۲. وَ لَا تَرُجُ عَبْدِ اللَّهِ وَ اثْرُكَ مُحَمَّدًا فَفِي مَا تُرِيدُ الْيَوْمَ حُبُّ الْحَوَارِكِ
۳. تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صَحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كَانَ لِمَا يُرْجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكِ
۴. نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ فَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ
۵. وَ قَدْ حَفَّتِ الْأَنْصَارُ مَعَهُ وَ عُصْبَةٌ مُهَاجِرَةٌ مِثْلُ اللَّيُوثِ الشَّوَابِكِ
۶. وَ طَلَحَهُ يَدْعُو وَ الزُّبَيْرُ وَ أَمْنَا فَقُلْنَا لَهَا قُولِي لَنَا مَا بَدَا لَكَ
۷. حِدَارَ أُمُورٍ شُبِّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعُ فِي الْأَخْطَارِ إِخْدَى الْمَهَالِكِ
۸. وَ تَطْمَعُ فِينَا يَا ابْنَ هِنْدٍ سَفَاهَةً عَلَيْكَ بِعَلِيًّا حَمِيرٍ وَ السَّكَاسِكِ
۹. وَ قَوْمٌ يَمَانِيُونَ يُعْطُونَكَ نَصْرَهُمْ بِصَمِّ الْعَوَالِي وَ السُّيُوفِ الْبَوَاتِكِ^۱

۱. ای معاویه! به آنچه بدان نائل نخواهی شد، امید مدار و در جست و جوی یاوری، جز سعد بن مالک بر آی.
۲. و از عبدالله امید مدار و محمد (محمد بن ابی بکر) را رها گذار که آنچه تو امروز از آنان می طلبی، بی حمیتی باشد.
۳. ما علی را میان یاران محمد تنها گذاشتیم، درحالی که هر جا به او امید می رفت [میدان را] ترک نمی کرد.
۴. او یاور پیامبر خدا به هر جا، و شهبسوار امین و شکست ناپذیر او به هنگامه معرکه های دشوار بود.
۵. انصار و گروه های انبوه مهاجرانکه [به نوبه خود] چون شیران غرنده ای بودند، در برابر او سبک و بی مقدار می نمودند.

۶. و طلحه و زبیر و مادرمان [عایشه ام المؤمنین] ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو،
۷. ولی از امور شبهه‌ناک بپرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه‌های نابود کننده کمین کرده باشد.
۸. اینک تو ای پسر هند از بی‌خردی در ما طمع بسته‌ای؟ تو را همان حمیریان کوه‌نشین سکاسک^۱ بس باشند.
۹. و نیز گروه یمانیانی^۲ که با نیزه‌های سخت ناوک و شمشیرهای برآن به تو یاری بخشند تو را بس است.

دو- دعوت معاویه از سعد بن ابی وقاص

یکی از رایزنی‌های معاویه این بود که وی با هدف دعوت از سعد بن ابی‌وقاص برای بیعت، نامه‌ای به وی نوشت و علی علیه السلام را به قتل عثمان متهم کرد. سعد دعوت معاویه را قبول نکرد و در پاسخ نامه‌اش نوشت: «اما بعد، عمر از قریش جز کسانی را که خلافت را سزاوار بودند، در شورا وارد نکرد و هیچ‌یک از ما از دیگری شایسته‌تر به احراز آن نبود، [مگر] به اتفاق نظر خود ما بر او؛ با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی علیه السلام نیز بود. ولی آنچه او داشت، در ما نبود و این کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایانش را. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه‌های خود می‌ماندند، برایشان بهتر می‌بود و خداوند ام المؤمنین را نیز بر آنچه کرده، بینشاید».

۱. [سکاسک نام قبیله‌ای در یمن است].

۲. [ظاهراً مراد گروه شرحبیل بن سمط کندی یمانی باشد].

سپس با زبان شعر مطالبی را برای معاویه فرستاد که در بخش دوم شماره ۲۰ بحث حقانیت علی علیه السلام گذشت. آن اشعار با این بیت آغاز می‌شد:

معاوي داؤك الداء العياء فليس لما تجيء به دواء^۱

معاویه بن ابوسفیان، در ادامه فعالیت تخریبی خود علیه علی علیه السلام و پس از ناامیدی از همراه شدن عبدالله بن عمر، سراغ برادرش عبیدالله رفت و از او برای بیعت و یاری خویش دعوت کرد و او را به شام فرا خواند. چون عبیدالله بن عمر بن خطاب در شام نزد معاویه آمد، معاویه به او گفت: «به علی دشنام گوی و گواهی ده که به راستی او عثمان را کشته است». وی گفت: «چون دیدم مردم سخن مرا [بی‌چون و چرا] باور می‌کنند، خوش نداشتم [و روا ندانستم] ضد مردی که عثمان را نکشته است، گواهی قطعی دهم. [از این‌رو چیزی نگفتم]». هنگامی که معاویه با جواب منفی عبیدالله بن عمر روبه‌رو شد، او را از خود راند و در حقش توهین کرد و وی را فاسق خواند. عبیدالله بن عمر در جواب معاویه اشعار ذیل را سرود:

۱. مُعَاوِي لَمْ أَخْرُصْ بِخُطْبَةِ خَاطِبٍ وَ لَمْ أَكْ عِيَاءَ فِي لُؤْيٍ بِنِ غَالِبٍ
۲. وَ لَكِنِّي زَاوَلْتُ نَفْسًا أَبِيَّةً عَلَى قَدْفٍ شَيْخٍ بِالْعِرَاقَيْنِ غَائِبٍ
۳. وَ قَدْفِي عَلِيًّا بَابِنِ عَفَّانَ جَهْرَةً يُجَدِّعُ بِالشَّخْنَا أَنْوَفَ الْأَقَارِبِ
۴. فَأَمَّا انْتِفَافِي أَشْهَدُ الْيَوْمَ وَثْبَةً فَلَسْتُ لَكُمْ فِيهَا ابْنَ حَزْبٍ بِصَاحِبِ
۵. وَ لَكِنَّهُ قَدْ قَرَّبَ الْقَوْمَ جُهْدَهُ وَ دَبُّوا حَوَالِيهِ دَبِيبَ الْعَقَارِبِ

۱. وقعة صفين، ص ۷۶.

۶. فَمَا قَالَ أَحْسَنُكُمْ وَلَا قَدْ أَسَأْتُمْ وَ أَطْرَقَ إِطْرَاقَ الشُّجَاعِ الْمُؤَانِبِ
۷. فَأَمَّا ابْنُ عَفَّانٍ فَأَشْهَدُ أَنَّهُ أَصِيبَ بَرِيئاً لَا بِسَاءِ ثُوبٍ تَائِبِ
۸. حَرَامٌ عَلَى آهَالِهِ نَشْفُ شَعْرِهِ فَكَيْفَ وَ قَدْ جَاوَزَهُ صَرْبَةَ لَارِبِ
۹. وَ قَدْ كَانَ فِيهَا لِلزُّبَيْرِ عَجَاجَةٌ وَ طَلْحَةُ فِيهَا جَاهِدٌ غَيْرُ لَاعِبِ
۱۰. وَ قَدْ أَظْهَرَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ تَوْبَةً فَيَا لَيْتَ شِعْرِي مَا هُمَا فِي الْعَوَاقِبِ^۱

۱. ای معاویه! من در خطبه‌ای که ایراد کردم دروغی نگفتم و درباره دودمان لوی ابن غالب زبانم بند نیامده بود.
۲. ولی چون کسی رفتار کردم که از دشنام گویی به مردی غایب، در عراق خودداری کرده باشد.
۳. دشنام گویی آشکار من به علی به خاطر ابن عفان به بریدن کینه‌توزانه بینی خویشاوندان ماند.
۴. اما درباره خودداری خویش اینک بی‌پروا می‌گویم که ای پسر حرب، من در این مورد همراه شما نیستم.
۵. ولی آن قوم به همدستی زور آوردند و از هر سو چون نیش زدن کژدم‌ها به زیر نیش گرفتندش.
۶. آنچه سخنور گفت برای شما خوشایند بود و شما را بد نیامد و چون دلیری بی‌پروا به گفتار در آمد.
۷. اما درباره ابن عفان گواهی می‌دهم که او بی‌گناه و درحالی که جامه توبه در پوشیده بود، گرفتار شد.

۸. حتی کندن یک مو از بدن اطرافیان او حرام بود، پس چگونه به ضربات کشنده خود او را فرو کوفتند؟

۹. در این ماجرا زبیر را در انگیختن مردم دستی بود و طلحه نیز بدون بازیگری، سخت می کوشید [و از محرکان بود].

۱۰. هر چند پس از آن، [طلحه و زبیر] اظهار ندامت و توبه کردند، ای کاش می دانستم که سرانجامشان [به آخرت] چه خواهد شد.

روند اتهام زنی معاویه و یارانش به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان همچنان ادامه داشت. یکی از موارد، مربوط می شود به نامه ای که معاویه بعد از حضور جریر بن عبدالله در شام خطاب به علی علیه السلام نوشته است. شرح ماجرا اینکه جریر بن عبدالله علیه السلام (فرستاده علی علیه السلام به شام) مدتی در شام درنگ کرد و برخی از یاران علی علیه السلام درباره وی به شک افتادند. لذا از حضرت خواستند تا نامه ای به جریر بنویسد. امام علیه السلام طی نامه ای از جریر خواست نزد معاویه رود و کار را یک سره کند. جریر وقتی نامه را خواند نزد معاویه آمد و آن را بر او نیز خواند. معاویه نه تنها تسلیم نشد، بلکه برای بیعت مردم شام با خودش زمینه سازی کرد. چون مردم شام با معاویه بیعت کردند، او به جریر گفت: «ای جریر، به مولایت ملحق شو». آن گاه نامه ای مبنی بر آمادگی برای جنگ با علی علیه السلام نوشت و زیر نامه اش شعر کعب بن جَعیل^۱ را مبنی بر مجرم بودن علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان، نگاشت:

۱. أَرَى الشَّامَ تَكَرَّرَهُ مُلْكُ الْعِرَاقِ وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ لَهَا كَارُهُونَا

۲. وَ كُلُّ لِصَاحِبِهِ مُبْغِضٌ يَرَى كُلَّ مَا كَانَ مِنْ ذَاكَ دِينَا

۱. وی از یاران معاویه و شاعر اهل شام بود.

۳. إِذَا مَا رَمَوْنَا رَمَيْنَاهُمْ وَ دِنَاهُمْ مِثْلَ مَا يُفْرِضُونَا
 ۴. وَقَالُوا عَلَيَّ إِمَامٌ لَنَا فَقُلْنَا رَضِينَا ابْنَ هُنْدٍ رَضِينَا
 ۵. وَقُلْنَا نَرَى أَنْ تَدِينُوا لَنَا فَقَالُوا لَنَا لَا نَرَى أَنْ نَدِينَا
 ۶. وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ خَزْطُ الْقِتَادِ وَ صَرْبٌ وَ طَعْنٌ يُقِرُّ الْغُبُونَا
 ۷. وَ كُلُّ يُسْرٍ بِمَا عِنْدَهُ يَرَى عَثَّ مَا فِي يَدَيْهِ سَمِينَا
 ۸. وَ مَا فِي عَلَيٍّ لِمُسْتَعْتَبٍ مَقَالٌ سِوَى صَمِّهِ الْمُخْدِثِينَا
 ۹. وَ إِبْتَارِهِ الْيَوْمَ أَهْلَ الدُّنُوبِ وَ رَفَعَ الْقِصَاصِ عَنِ الْقَاتِلِينَا
 ۱۰. إِذَا سَيْلَ عَنْهُ حَدَا شُبُهَةٌ وَ عَمَى الْجَوَابَ عَلَى السَّائِلِينَا
 ۱۱. فَلَيْسَ بِرَاضٍ وَ لَا سَاحِطٍ وَ لَا فِي النُّهَاقِ وَ لَا الْأَمْرِينَا
 ۱۲. وَ لَا هُوسَاءَ وَ لَا سَرَّةَ وَ لَا بُدَّ مِنْ بَعْضِ ذَا أَنْ يَكُونَا^۱

۱. می بینیم که شام از کشور عراق اکراه دارد و مردم عراق نیز از شام اکراه دارند [و به هم کینه ورزند].
 ۲. و هر کدام نسبت به دیگری دشمن است و به نظر می رسد که همه در این [دشمنی] دین را بهانه کرده اند.
 ۳. اگر آنان ما را نیفکنند، ما آنها را می افکنیم و دلیلشان می کنیم؛ همان گونه که آنان ما را قطعه قطعه می کنند.
 ۴. آنها گفتند: علی امام ماست و ما گفتیم: ما به [فرمانروایی] پسر هند راضی هستیم.
 ۵. ما گفتیم نظرمان این است که شما به ما بگروید و گردن نهید و آنان گفتند

که ما بر آن نیستیم که به شما بگرویم و تحملتان کنیم.

۶. فراسوی این، تیز کردن نیزه‌هاست و کشیدن شمشیرها و نیزه‌زدنی که چشم‌ها را آرام بخشد [و نگرانی را از بین ببرد و کار ما و شما را یک رویه کند].

۷. هرکس به آنچه دارد، شاد است و نادرستی را که به دست دارد، درست می‌پندارد.

۸. سرزنش کننده علی را سخنی نیست جز اینکه گوید علی به بدگویان (به عثمان) پیوسته است.

۹. و امروز هم گناهکاران را بر کشیده و زیر بال و پر خود گرفته و حکم قصاص را از قاتلان [عثمان] برداشته است.

۱۰. اگر کسی از او درباره این شبهه و گمانی که بر او می‌رود، بپرسد، این جواب را برای همه پرسشگران آماده کرده است که:

۱۱. نه خرسند بدان بوده و نه ناخرسند از آن، نه در شمار باز دارندگان بوده و نه در زمره دستوردهندگان.

۱۲. او نه این [قتل عثمان] را بد دانسته و نه خوش داشته است. ولی ناگزیر باید یکی از این دو موضع را می‌داشت.

نصر بن مزاحم از محمد بن عبیدالله، از جرجانی نقل نمود: در جنگ صفین، یاران علی علیه السلام یک شبانه‌روز که به روز فرات نامیده شد، بی‌آب ماندند و مردی از [قبیله] سکون، از مردم شام، که سلیل بن عمرو خوانده می‌شد [به شعر] گفت: ای معاویه!

إِمْنَعِ الْمَاءَ مِنْ صِحَابِ عَلِيٍّ أَنْ يَذُوقُوهُ وَالدَّلِيلُ دَلِيلٌ
وَاقْتُلِ الْقَوْمَ مِثْلَ مَا قُتِلَ الشَّيْخُ ظُماً وَالْقِصَاصُ أَمْرٌ جَمِيلٌ^۱

آب را از یاران علی بازدار تا آن را نچشند، و زبون مرد، خوار و زار است.
آن گروه را، همچنان که ایشان آن پیرمرد (عثمان بن عفان) را تشنه لب کشتند،
بکش که قصاص، کاری بس زیباست.

از این دوبیتی مشخص است که معاویه در اثر تبلیغات فراوان، توانسته بود همه افکار را در خصوص قتل عثمان، آشفته ساخته و علیه علی علیه السلام جو کاذب و ناصحیح ایجاد کند. آنچه ملاحظه شد، برخی از اتهاماتی بود که در خصوص قتل عثمان به علی علیه السلام نسبت داده شد. اما واقعیت چیز دیگری بود؛ چراکه علی علیه السلام در قتل عثمان دخالتی نداشت. نه تنها اصحاب و دوستان حضرت آن را می دانستند، بلکه بسیاری از مخالفان ایشان نیز به عدم دخالت وی در قتل عثمان گواهی دادند؛ چنان که از بیان فرزندان عمر بن خطاب و نیز سعد وقاص که از سرداران عمر بوده معلوم شد، آنان نقش علی علیه السلام را در قتل عثمان نپذیرفته اند؛ و از اظهار پشیمانی عمرو بن عاص نیز همین مطلب به دست می آید. وی در بخشی از قصیده جلجلیه گفته است:

۱. وَ أَنَا وَ مَا كَانَ مِنْ فِعْلِنَا لَفِي النَّارِ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ
۲. وَ مَا دَمُ عُثْمَانَ مُنَجِّ لَنَا مِنَ اللَّهِ فِي الْمَوْقِفِ الْمَخْجَلِ
۳. وَ إِنَّ عَلِيًّا غَدَاً خَصْمُنَا وَ يَعْتَرُّ بِاللَّهِ وَ الْمُرْسَلِ
۴. يُحَاسِبُنَا عَن أُمُورٍ جَرَّتْ وَ نَحْنُ عَنِ الْحَقِّ فِي مَعْرَلِ
۵. فَمَا عُذْرُنَا يَوْمَ كَشَفِ الْغَطَاءِ لَكَ الْوَيْلُ مِنْهُ غَدَاً ثُمَّ لِي

۱. و ما به همراه کردار و اعمال خود در پایین ترین درجه جهنم خواهیم بود.
 ۲. فردای قیامت که روز شرمندگی ماست، خون عثمان ما را نجات نخواهد داد.
 ۳. علی که در قیامت به واسطه خدا و رسول در نهایت عزت است، در آن روز دشمن ما خواهد بود.
 ۴. آن گاه خداوند متعال، درباره وقایعی که رخ داده و ما در آن‌ها دور از حق و در جبهه باطل بودیم، از ما حسابرسی می‌کند.
 ۵. آن روز که پرده از رخ حقیقت برداشته می‌شود، ما هیچ عذری نداریم و وای بر تو و من از این حال در روز قیامت.
- جریر بن عبدالله بجلی نیز که خود قبلاً از والیان حکومت عثمان بوده، در نامه خود به شُرَحِبِیل، موضوع قتل عثمان را اتهام ناروا به علی عَلِيٍّ دانسته و به زبان شعر چنین نوشت است:

۱. شُرَحِبِیلُ يَا ابْنَ السَّمْطِ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ
۲. وَقُلْ لِابْنِ حَزْبٍ مَا لَكَ الْيَوْمَ حُرْمَةٌ تَزُومُ بِهَا مَا رُمْتَ فَأَقْطَعْ لَهُ الْأَمَلَ
۳. شُرَحِبِیلُ إِنَّ الْحَقَّ قَدْ جَدَّ جَدَّهُ وَ إِنَّكَ مَأْمُونُ الْأَدِيمِ مِنَ النَّعْلِ
۴. فَأَزُودُ وَلَا تُفْرِطُ بِشَيْءٍ نَخَافُهُ عَلَيْنِكَ وَ لَا تَعْجَلْ فَلَا خَيْرَ فِي الْعَجَلِ
۵. وَ لَا تَكُ كَالْمُجْرَىٰ إِلَىٰ شَرِّ غَايَةٍ فَقَدْ حُرِقَ السَّرْبَالُ وَ اسْتَنَوَقَ الْجَمَلُ
۶. وَ قَالَ ابْنُ هِنْدٍ فِي عَلِيٍّ عَضِيهَةً وَ لَلَّهِ فِي صَدْرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَجَلُ
۷. وَ مَا لِعَلِيٍّ فِي ابْنِ عَمَّانَ سَقْفَةٌ بِأَمْرٍ وَ لَا جَلْبٍ عَلَيْهِ وَ لَا قَتْلِ
۸. وَ مَا كَانَ إِلَّا لَأَرْمَأَ قَعَرَ بَيْتِهِ إِلَىٰ أَنْ أَتَىٰ عُثْمَانَ فِي بَيْتِهِ الْأَجَلُ

۹. فَمَنْ قَالَ قَوْلًا غَيْرَ هَذَا فَحَسْبُهُ مِنْ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَوْلُ الَّذِي اخْتَمَلَ

۱۰. وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ الْأُولَى بِهِ يَضْرِبُ الْمَثَلُ^۱

۱. شرحبیل، ای پسر سمط، از هوا پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.
۲. و به پسر حرب بگو که تیری که امروز به هدف افکنده، اصابت نمی کند و امید او را از خود قطع کن.
۳. ای شرحبیل! حق کوشش خود را کرده [و آشکار شده] و به راستی، پوست دباغی شده از فساد محفوظ است [و کار نیازی به تحقیق ندارد. خود را آلوده مکن].
۴. پس لختی درنگ کن و به چیزی که ما از آن بر تو بیم داریم، پیشدستی مکن و شتاب نورز که خیری در شتاب نباشد.
۵. و چونان کسی که هدفش شرانگیختن است، مباش که پیراهنی دریده شد با خلط مبحث دروغی بافتند و پیراستند.
۶. پسر هند درباره علی بهتانی ساخت، همانا خداوند در دل پسر ابی طالب بسی شکوهمندتر از آن است [که مورد چنان بهتان‌هایی قرار گیرد].
۷. علی در ماجرای پسر عفان، نه به صدور امری پای لغزنده، نه کسی را ضدش برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است.
۸. او جز خانه‌نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه خود اجل فرا رسیده است.
۹. پس هر کس جز این بگوید، سخنش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است که فقط احتمالی [دور از واقع] می‌دهد.

۱۰. [علی علیه السلام] گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و

نخستین و شایسته‌ترین شهسوار اوست که در فضل به او مثل زنند.

چون شرحبیل این نامه را خواند، به هراس افتاد و به اندیشه فرو رفت و با خود گفت: «این نامه مرا نصیحتی خیراندیشانه در دین و دنیا می‌باشد. [و] نه، به خدا، در این کار هیچ شتابی نکنم که دلم را به تأملی نیاز است».

معاویه مردمان عادی را از او دور و مستور داشت و تنی چند از مردان خود را گماشت که نزد وی رفت و آمد می‌کردند و قتل عثمان را در نظر او بزرگ می‌نمودند و علی علیه السلام را متهم می‌کردند. گواهی باطل می‌دادند و نامه‌های گوناگون می‌ساختند، تا آنجا که رأی او را برگرداندند و [دیگر بار] عزمش را جزم کردند و این خبر به قوم و قبیله وی رسید. خواهرزاده شرحبیل نیز که مردی پارسا از اهالی بارق بود و رأی علی بن ابی‌طالب علیه السلام را درست می‌دانست و بعد هم با او بیعت کرد، در رد اتهام قتل عثمان به علی علیه السلام، پیامی این چنین برای شرحبیل فرستاد:

۱. لَعَمْرُ أَبِي الْأَشَقِيِّ ابْنِ هِنْدٍ لَقَدْ رَمَى شُرْحِبِيلَ بِالسَّهْمِ الَّذِي هُوَ قَاتِلُهُ
۲. وَ لَفَّ قَوْمًا يَسْحَبُونَ ذِيُولَهُمْ جَمِيعًا وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالذَّنْبِ فَاعِلُهُ
۳. فَالْفَى يَمَانِيًا ضَعِيفًا نَخَاعُهُ إِلَى كُلِّ مَا يَهْوُونَ تُخَدَى رَوَاحِلُهُ
۴. فَطَاطَا لَهَا لَمَّا رَمَوْهُ بِنَقْلِهَا وَ لَا يُزْرَقُ التَّقْوَى مِنَ اللَّهِ حَادِلُهُ
۵. لِيَأْكُلَ ذُنْيَا لِابْنِ هِنْدٍ بِدِينِهِ لَا وَ ابْنُ هِنْدٍ قَبْلَ ذَلِكَ آكِلُهُ
۶. وَ قَالُوا عَلِيٌّ فِي ابْنِ عَفَّانٍ خُدَعَةٌ وَ دَبَّثَ إِلَيْهِ بِالسَّانِ عَوَائِلُهُ

۷. وَلَا وَالَّذِي أَرْسَى نَبِيرًا مَكَانَهُ لَقَدْ كُفَّ عَنْهُ كَفُّهُ وَوَسَائِلُهُ

۸. وَمَا كَانَ إِلَّا مِنْ صَحَابِ مُحَمَّدٍ وَكُلُّهُمْ تَغْلِي عَلَيْهِ مَرَاجِلُهُ

۱. به جان پدرم، پسر هند شقاوت پیشه، تیری خدنگ به سوی شرحبیل افکند که همان تیر، کشنده اوست.

۲. گروهی گردش را گرفتند که همه دامان [دروغ] بر زمین می کشیدند و شایسته ترین مردم به [مؤاخذه بر] گناه، همانا خود گناهکار است.

۳. یمانی ضعیف عقلی را بیافت که به وسیله او اشتراک بار بر خود را به هر نقطه دوری به بانک حدی براند.

۴. پس چون بار سنگین خود را بر او افکند، پشتش را بخت و کسی که [چون شرحبیل] گمراه شود، از تقوای الهی نصیبی نبرد.

۵. وی خواهد که با فروختن دین و نزدیکی به پسر هند بهره‌ای از دنیا خورد. هان که پسر هند، پیش از آنکه او بهره‌ای ببرد، وی را خورده و نابود کرده باشد.

۶. گفتند علی در کار پسر عفان توطئه‌ای کرده و این فتنه زشت را ضد او برانگیخته است.

۷. نه، سوگند بدان که کوه ثبیر را به جای خود استوار ساخت. دست و دست‌افزارهای [خود عثمان] از امداد به او وا ماندند.

۸. او جز یکی از اصحاب محمد نبود و اینان همه دیگ خود را بر آن آتش می جوشانند [و به فکر سود خویشند].

چون این سروده و گفتار، به شرحبیل رسید، گفت: «این برانگیخته شیطان است. اینک خداوند دل مرا آزمود. به خدا سوگند که گوینده این شعر را دستگیر

می‌کنم، مگر آنکه از چنگم بگریزد». پس آن جوان به کوفه که زادگاهش بود، گریخت و چیزی نمانده بود که اهل شام [بر اثر همین شعر و گفته‌های او] دستخوش شک و تردید شوند [و از معاویه برگردند].

نجاشی نیز طی نامه‌ای به شرحبیل، اتهام قتل عثمان به علی ع را اتهامی ناروا شمرد و بیعت مردم با ایشان را مهم‌ترین دلیل بر لزوم پیروی از آن حضرت اعلام داشت. سروده نجاشی در بحث بیعت مردم با علی ع گذشت که با این بیت آغاز می‌شد:

شُرْحِبِيلُ مَا لِلدِّينِ فَارَقْتُ أَمْرَنَا وَ لَكِنْ لِبُغْضِ الْمَالِكِيِّ جَرِيرِ

عیاض شمالی هم که مردی پارسا بود، شرحبیل را آگاه نمود و این شعر را

برای او فرستاد:

۱. يَا شُرْحُ يَا ابْنَ السَّمْطِ إِنَّكَ بَالِغٌ بِؤدِّ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُ مِنَ الْأَمْرِ
۲. وَ يَا شُرْحُ إِنَّ الشَّامَ شَأْمُكَ مَا بِهَا سِوَاكَ فَدَعْ قَوْلَ الْمُضَلِّلِ مِنْ فِهْرِ
۳. فَإِنَّ ابْنَ حَزْبٍ نَاصِبٌ لَكَ خُدَعَةٌ تَكُونُ عَلَيْنَا مِثْلَ رَاغِيَةِ الْبُكَرِ
۴. فَإِنَّ نَالَ مَا يَرْجُو بِنَا كَانَ مُلْكُنَا هَنِئِئَا لَهُ وَ الْحَزْبُ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ
۵. فَلَا تَبْعِينَ حَزْبَ الْعِرَاقِ فَإِنَّهَا تُحْرَمُ أَطْهَارَ النِّسَاءِ مِنَ الدُّعْرِ
۶. وَ إِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ الْمُدَارِيكَ لِلْوَتْرِ
۷. لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ عَهْدٌ وَ ذِمَّةٌ كَعَهْدِ أَبِي حَفْصٍ وَ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ
۸. فَبَايِعْ وَ لَا تَرْجِعْ عَلَى الْعُقْبِ كَافِرًا أَعِيدُكَ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ مِنَ الْكُفْرِ
۹. وَ لَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الطَّعَامِ فَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنْ يُلْقُوا فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ
۱۰. وَ مَا دَا عَلَيْهِمْ أَنْ تَطَاعِنَ دُونَهُمْ عَلِيًّا بِأَطْرَافِ الْمُتَقَفَّةِ السُّمْرِ

۱۱. فَإِنْ غَلَبُوا كَانُوا عَلَيْنَا أَيْمَةً وَ كُنَّا بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ وَلَدِ الظَّهْرِ

۱۲. وَإِنْ غَلَبُوا لَمْ يَصَلْ بِالْحَرْبِ غَيْرَنَا وَ كَانَ عَلَيَّ حَرْبَنَا آخِرَ الدَّهْرِ

۱۳. يَهُونُ عَلَيَّ عَلِيًّا لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ دِمَاءُ بَنِي قَحْطَانَ فِي مُلْكِهِمْ تَجْرِي

۱۴. فَدَعُ عَنْكَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ إِنَّنَا لَكَ الْخَيْرُ لَا نُدْرِي وَ إِنَّكَ لَا تَدْرِي

۱۵. عَلَيَّ أَيِّ حَالٍ كَانَ مَضْرَعُ جَنْبِهِ فَلَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الْأَعْيُورِ أَوْ عَمْرٍو^۱

۱. ای شرحبیل، ای پسر سمط تو به دوستی علی دست یافته‌ای دیگر از این کار چه خواهی؟

۲. ای شرحبیل، شام سرزمین توست و گوش به فرمان تو دارد. جز تو کس را در آن نفوذ کلامی نیست. پس به گفته آن گمراه کننده فهری [اعتماد مکن و آن] را به دور افکن.

۳. به راستی پسر حرب دام مکرری برایت گشاده که تو با افتادن بدان دام برای ما چون بانگ آن کره شتر ثمود، شومی.

۴. اگر او بدان چه از ما انتظار دارد نایل آید، ملک ما بر او گوارا می‌شود و سنگینی جنگ پشت‌ها را می‌شکند.

۵. پس به دنبال جنگ عراق مرو؛ زیرا این جنگ زنان را به دوران طهر، از بیم دچار حیض آلودگی کند.

۶. به راستی که علی میان هاشمیانی که به خونخواهی برخاسته بودند، بهترین کسی است که در خانه کعبه گام نهاد.

۷. او را بر گردن مردم عهد و پیمانی استوار همچون عهد ابوحفص و ابوبکر است.

۸. پس با او بیعت کن و از نو به عالم کفر باز مگرد و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر، پناه دهم.

۹. هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می‌خواهند تو را به گرداب دریای بلا در افکنند.

۱۰. آنان را چه رسد که تو به خاطر ایشان علی را آماج ناوک نیزه جان‌شکار سازی؟

۱۱. پس اگر پیروز شوند، آنان پیشگامان ما بوده‌اند و ما خود به حمد خدا، جنگ‌افروز نبوده‌ایم و توجهی به ما نمی‌شده.

۱۲. و اگر مغلوب شوند، کسی جز ما به آتش جنگ نسوخته و همراهی با علی آخرین پیکار روزگار ما بوده است.

۱۳. آیا جاری شدن خون اولاد قحطان در سرزمین خود [و برادرکشی اعراب] بر لوی بن غالب، [نیای] والامقام ما آسان آید؟

۱۴. ماجرای عثمان بن عفان را به سویی نه که ما تو را خیرخواه‌تر و بهتریم؛ نمی‌دانیم چه گذشته و تو نیز به راستی نمی‌دانی.

۱۵. به هر تقدیر پهلویش به خاک هلاک افتاده بود، اما تو به گفته آن «لوچک» یا عمرو گوش فرا مده.

اتهام دشمنان به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان آن قدر بی‌پایه بود که عامه مردم هم بی‌پایه بودن آن را می‌دانستند. نقل شده است: جریر بن عبدالله بجلی به نوجوانی برخورد کرد که بر گره شتری سوار بود و شعری چنین بر زبان جاری می‌ساخت:

۱. حُكَيْمٌ وَعَمَارُ الشَّجَا وَمُحَمَّدٌ وَ أَشْتَرُ وَ الْمَكْشُوحُ جَرُّوا الدَّوَاهِيَا
۲. وَ قَدْ كَانَ فِيهَا لِلزُّبَيْرِ عَجَاجَةٌ وَ صَاحِبُهُ الْأَذْنَى أَشَابَ النَّوَاصِيَا
۳. فَأَمَّا عَلِيٌّ فَاسْتَعَاثَ بِبَيْتِهِ فَلَا أَمْرَ فِيهَا وَ لَمْ يَكُ نَاهِيَاً
۴. وَ قُلْ فِي جَمِيعِ النَّاسِ مَا شِئْتَ بَعْدَهُ وَ إِن قُلْتَ أَخْطَا النَّاسُ لَمْ تَكُ خَاطِيَاً
۵. وَ إِن قُلْتَ عَمَّ الْقَوْمُ فِيهِ بَفِئْتُهُ فَحَسْبُكَ مِنْ ذَلِكَ الَّذِي كَانَ كَافِيَاً
۶. فَقَوْلًا لِأَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ خُصَا الرَّجَالَ الْأَقْرَبِينَ الْمَوَالِيَا
۷. أ يُقْتَلُ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَ سَطْرُكُمْ عَلَيَّ غَيْرِ شَيْءٍ لَيْسَ إِلَّا تَمَادِيَا
۸. فَلَا نَوْمَ حَتَّى نَسْتَبِيحَ حَرِيمَكُمْ وَ نَخْضِبَ مِنْ أَهْلِ الشَّنَانِ الْعَوَالِيَا

۱. حکیم و عمار، پارسای مغموم، و محمد و اشتر و مکشوح آن شورش را به میان آوردند.

۲. البته زبیر، نزدیکترین یارش را در آن کار دستی بود که از حیرت، مویها را سپید می کند.

۳. اما علی در منزل خود خانه نشین بود؛ نه بدان کار امر کرد و نه دیگران را باز داشت.

۴. درباره تمام مردم، هر چه زین پس خواهی بگو. ولی چون خطاهای مردم را گویی، خود خطاکار مباش.

۵. و اگر بگویی تمام مردم در شورش دست داشتند، همین اندازه برای آنکه [در لوٹ کردن قضیه] کفایت کند، تو را بس باشد.

۶. این سخن از اصحاب پیامبر، محمد است که [فرمود] نزدیکترین خویشان

اختصاص به ولایت دم [و خونخواهی] دارند.

۷. آیا عثمان بن عفان در میان شما بی‌هیچ سبب [و گناهی] کشته شد؟ این ادعا جز لجاجت نیست.

۸. پس [ما را] خواب و آرام نباشد تا حریم شما [مدعیان به دروغ] را مباح سازیم و ناوک نیزه‌ها را از خون [شما] دشمنان، خضاب کنیم.

جریر گفت: «ای برادرزاده! تو کیستی؟» گفت: «من پسری از قریشم و اصلم از ثقیف است؛ من پسر مغیره بن اخنس [بن شریق] هستم. پدرم در یوم‌الدّار (روزی که به خانه عثمان ریختند) با او کشته شد». جریر را گفته او سخت خوش آمد و شعرش را برای علی علیه السلام باز نوشت. امام گفت: «به خدا سوگند که این پسر چیزی را خطا نگفته است».

نصر بن مزاحم از عمر بن سعد، از اعمش نقل کرد: معاویه با هدف اتهام‌زنی به علی علیه السلام در قتل عثمان و جلب نظر ابویوب خالد بن زید انصاری که صاحبخانه و مهماندار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خواجه‌ای بزرگوار از سروران انصار، و از هواخواهان علی علیه السلام بود، و نیز به زیاد بن سمیه که کارگزار علی علیه السلام بر بخشی از فارس بود، نامه‌ای نگاشت. در نامه ابویوب نوشت:

۱. أَبْلُغْ لَدَيْكَ أَبَا أَيُّوبَ مَأْلُكَةً أَنَا وَ قَوْمَكَ مِثْلَ الدُّبِّ وَ النَّقْدِ
۲. إِمَّا قَتَلْتُمْ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَرْجُوا الْهُوَادَةَ عِنْدِي آخِرَ الْأَبْدِ
۳. إِنْ أَلْدِي نَلْتُمُوهُ ظَالِمِينَ لَهُ أَبَقْتُ حَرَارَتَهُ صَدْعًا عَلَى كِبِدِي
۴. إِنِّي حَلَفْتُ يَمِينًا غَيْرَ كَاذِبَةٍ لَقَدْ قَتَلْتُمْ إِمَامًا غَيْرَ ذِي أَوْدٍ
۵. لَا تَحْسَبُوا أَنَّيْ أَنْسَى مُصِيبَتَهُ وَ فِي الْبِلَادِ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَحَدٍ

۶. أَعَزِّرُ عَلِيَّ بِأَمْرِ لَسْتَ نَائِلُهُ وَ اجْهَدْ عَلَيْنَا فَلَسْنَا بَيِّضَةَ الْبَلَدِ

۷. قَدْ أَبْدَلَ اللَّهُ مِنْكُمْ خَيْرَ ذِي كَلْعٍ وَ الْيَخْضُبِيِّنَ أَهْلَ الْحَقِّ فِي الْجَنْدِ

۸. إِنَّ الْعِرَاقَ لَنَا فَفَعَّعْ بِقَرْقَرَةٍ أَوْ شَحْمَةَ بَرَّهَا شَاوٍ وَ لَمْ يَكِدْ

۹. وَ الشَّامُ يَنْزِلُهَا الْأَبْرَارُ بَلَدْتُهَا أَمْنٌ وَ حَوْمَتُهَا عَرِيْسَةُ الْأَسَدِ

۱. ای ابا ایوب! پیامی از من به نزدیکانت برسان و [بگو] مثل ما با قوم و همدستان تو مثل گرگ و بره است.

۲. چون شما امیر مؤمنان (عثمان) را کشتید، دیگر هرگز تا ابد از من امید مدارا نداشته باشید.

۳. داغ آن کس که ظالمانه بر وی دست یافتید، همواره جگر مرا می‌سوزاند.

۴. من سوگندی راستین می‌خورم که شما پیشوایی بی‌گناه و مظلوم را کشته‌اید.

۵. مپندارید، تا وقتی که یکی از شما انصار در قید حیات باشد، من این مصیبت جانکاه او را فراموش کنم.

۶. علی را چندان که خواهی ناکامانه بستای و ضدّ ما بکوش، ولی ما نیز همچون تخم گندیده شترمرغی رها شده در ریگزار، خوار و بی‌مقدار نیستیم.

۷. خداوند به جای بهترین فرد ما، ذی‌الکلاع و یحصبیان که در سرزمین جند مردان حق بودند، دیگران را از شما گرفت.

۸. به راستی عراق در دیده ما سرزمین پست هموار یا علفزار و چراگاه بی‌ارزشی است.

۹. اما در شام نیکان منزل گرفته‌اند و سرزمین امن و آسایش و اطراف آن بیشه‌زار شیران است.

ابویوب چون آن نامه را برای علی علیه السلام باز خواند، [امام] فرمود: «ای گروه انصار، معاویه شما را سخت برانگیخت. پس به او پاسخ دهید». ابویوب گفت: «ای امیرمؤمنان! نمی‌خواهم جز آن شعری که سروده‌ام و دیگران از نظیره‌گویی آن ناتوانند، چیزی بگویم». ابویوب به معاویه چنین نوشت:

۱. لَا تُوعِدْنَا ابْنَ حَزْبٍ إِنَّا بَشَرٌ لَا نَبْتَعِي وَذِي الْبُعْضَاءِ مِنْ أَحَدٍ
۲. فَاسْعَوْا جَمِيعاً بَنِي الْأَحْزَابِ كُلُّكُمْ لَسْنَا نُرِيدُ وَلَاكُمْ آخِرَ الْأَبَدِ
۳. نَحْنُ الَّذِينَ صَرَبْنَا النَّاسَ كُلَّهُمْ حَتَّى اسْتَقَامُوا وَكَانُوا غُرَضَةَ الْأَوْدِ
۴. وَالْعَامَ فَصُرْكَ مِنَّا أَنْ أَقَمْتَ لَنَا صَرْباً يُزِيلُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ
۵. أَمَا عَلَيَّ فَإِنَّا لَنْ نُفَارِقَهُ مَا رَفَرَقَ الْأَيْلَ فِي الدَّائِيَةِ الْجَرَدِ
۶. إِمَّا تَبَدَّلَتْ مِنَّا بَعْدَ نُصْرَتِنَا دِينَ الرَّسُولِ أَنَا سَاكِنِي الْجَنَدِ
۷. لَا يَعْرِفُونَ أَضَلَّ اللَّهُ سَعْيَهُمْ إِلَّا اتَّبَاعَكُمْ يَا رَاعِي النَّقْدِ
۸. فَقَدْ بَعَى الْحَقُّ هَضْمًا شَرَّ ذِي كَلْعٍ وَالْيَخْضَبِيُّونَ طُرّاً تَيْضَةَ الْبَلَدِ
۹. أَلَا نُدَافِعُ كَفْأً دُونَ صَاحِبِهَا حَدُّ الشَّقَاقِ وَلَا أُمَّمٌ وَلَا وَدَادٍ

۱. ای پسر حرب ما را مترسان که ما مردمی هستیم که با هیچ‌یک از کینه‌توزان [نسبت به آل محمد] دوستی نمی‌پندیم.

۲. هر چند شما، تمام وابستگان به احزاب مخالف سخت بکوشید ما هرگز دوستداری شما را نخواهیم.

۳. ما همانانیم که تمام مردمی را که گمراه و دستخوش انحراف شده بودند، به

ضرب شمشیر چندان زدیم تا به راه راست آمدند.

۴. اینک تو در صدد آنی که ضرب دستی به ما نشان دهی تا میان روح و پیکر

[و پیروان و امام] را جدا کنی، ولی به مرادت نخواهی رسید.

۵. ما چند آنکه لمعان سراب در فلات بایر می درخشد، از علی جدا نخواهیم شد.

۶. خواهی ما را از پس آن یآوری‌ها که به پیامبر داده‌ایم، به ساکنان سنگلاخ

جند تبدیل کنی؟

۷. ای گوسفندچران [که بر مثنی بی‌اراده حکومت می‌رانی] خداوند نکاپوی

آنان [اتباع تو] را به گمراهی بینجاماند که جز پیروی از شما چیزی نمی‌دانند و

راه به جایی نبرده‌اند.

۸. بدترین مرد، ذو کلاع، و جمله یحصیان که همگی چون تخم مرغ‌های فاسد

رها شده‌اند، به نابودی حق کوشیدند.

۹. آیا ما از دستی که صاحب آن ریشه کفر را بر کند و به مادر و فرزند [کفار]

اعتنایی نکرد، دفاع نکنیم؟

نقل شده است چون نوشته ابویوب انصاری به معاویه رسید، سخت در هم

شکست. البته اتهامات معاویه و همدستانش هم بی‌تأثیر نبود. علاوه بر شامیان،

برخی از کسانی را که پیشتر از مادحان و همراهان علی علیه السلام بودند نیز به تردید

انداخت؛ مانند حسان بن ثابت. وی درباره کسانی که از عثمان دفاع نکردند، یعنی

درباره انصار و دیگران، چنین سروده است:

۱. حَدَلْتَهُ الْأَنْصَارُ إِذْ حَصَرَ الْمَوْتَثُ وَ كَانَتْ وُلَائُهُ الْأَنْصَارُ

۲. مِنْ عَدِيرِي مِنَ الزُّبَيْرِ وَ مِنْ طَلْحَةَ إِذْ جَاءَ أَمْرُهُ مِقْدَارُ

۳. فَتَوَلَّى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عِيَانًا وَخَلْفَهُ عَمَّاؤُ

۴. وَ عَلِيٌّ فِي بَيْتِهِ يَسْأَلُ النَّاسَ ابْتِدَاءً وَ عِنْدَهُ الْأَخْبَارُ

۵. بِاسِطٍ لِلَّذِي يُرِيدُ يَدِيهِ وَ عَلَيْهِ سَكِينَةٌ وَ وَقَارٌ^۱

۱. چون مرگ فرا رسید انصار به یاری اش بر نخاستند. درحالی که استاندارانش از او حمایت می کردند.

۲. زبیر و طلحه چه دلیلی برای تبرئه خویش خواهند آورد، آن گاه که قیامت فرارسد؟

۳. محمد بن ابی بکر آشکارا به قتل عثمان برخاست و عمار یاسر به دنبال او بود.

۴. و علی در خانه اش، از مردم با اینکه همه چیزها پیش او بود، پیشدستی کرده می پرسید چه خبر؟

۵. و به سوی هر که می خواست بیعت کند، دست پیش می آورد. درحالی که آرامش و وقارش را حفظ کرده بود.

همچنین در جای دیگر چنین گفت:

۱. صَبْرًا جَمِيلًا بَنِي الْأَحْرَارِ لَا تَهْنُؤُوا قَدْ يَنْفَعُ الصَّبْرُ فِي الْمَكْرُوهِ أحياناً

۲. يَا لَيْتَ شِعْرِي وَ لَيْتَ الطَّيْرُ تُخْبِرُنِي مَا كَانَ شَأْنُ عَلِيٍّ وَ ابْنِ عَقَّانَا

۳. لَتَسْمَعَنَّ وَشَيْكًا فِي دِيَارِكُمْ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ثَارَاتِ عُثْمَانَ^۲

۱. ای آزاد مردان! سست دل نشوید و به نیکویی صبر و شکیبایی ورزید. گاه در پیشامدهای ناگوار، صبر، مفید می افتد.

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۹، ص ۲۲۹.

۲. أنساب الاشراف، البلاذري، ج ۵، ص ۱۰۴ و ج ۶، ص ۲۲۸.

۲. کاش می‌دانستم و کاش پرنده‌ای برایم خبر می‌آورد که موضع‌گیری علی در مورد عثمان چگونه بود؟

۳. به زودی در کشورتان این شعار را خواهید شنید: الله اکبر! برای انتقام خون عثمان به پا خیزید!

ابن عبدربه می‌نویسد: حَسَّان بن ثابت به علی علیه السلام گفت: «تو می‌گویی که من عثمان را نکشته‌ام، ولی او را خوار گذاشته‌ام، و دستور قتلش را ندادم، ولی از آن نهی هم نکردم. بنابراین کسی که او را خوار گذاشته، مثل قاتل اوست و کسی که سکوت نموده، شریک قاتل بوده است»^۱.

سه- نامه علی علیه السلام به معاویه مبنی بر عدم دخالت در قتل عثمان

بعد از آنکه جریر نزد معاویه درنگ بیشتری کرد، امام به وی نامه‌ای نوشت تا در دعوت معاویه سرعت به خرج دهد و موضوع را روشن کند. جریر نزد معاویه رفت و دوباره از وی برای بیعت با علی علیه السلام دعوت کرد. ولی نپذیرفت و نامه‌ای به حضرت نوشت که ذیل آن اشعار کعب بن جُعَیل بود. وقتی نامه معاویه به دست علی علیه السلام رسید، حضرت برای معاویه چنین نوشت:

از علی به معاویه بن صخر نامه کسی به من رسید که بصیرتی ندارد تا از آن هدایت جوید و رهبری‌اش نیست که رهنمایی‌اش کند. هوایش او را فرا خواند و وی دعوت نفس را پذیرفت و زمامش را کشید و او به دنبال هوای خود روان شد. پنداشتی که [عنوان کردن] لغزش من درباره عثمان بیعت مرا بر تو تباه و باطل کرده است؟! به جان خودم من جز یکی از مهاجران نبودم؛ همان‌گونه که

۱. عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۶۷.

آنان درآمدند، درآمد و همانسان که ایشان برآمدند، برآمدم. خدا رضا نبود که بر گمراهی گرد آیند و کوردلی ایشان را فرا گیرد. من فرمان [قتل او را] ندادم که گناه فرمان دهنده بر من لازم آید و نیز من [او را] نکشتم که مستوجب قصاص قاتل باشم. ... اما این گفته‌ات که نوشته‌ای قاتلان عثمان را به ما سپار، [بس عجیب است]، تو را با عثمان چه نسبتی است؟ چه، تو مردی از بنی‌امیه هستی و پسران عثمان بدین [دادخواهی و قصاص‌طلبی] شایسته‌ترند. و اگر تو می‌پنداری که برای خونخواهی پدرشان از ایشان سزاوارتر و قوی‌دست‌تر هستی، نخست سر به فرمان من نه، آن‌گاه آن گروه را به محاکمه نزد من آر [و دادخواهی از من کن] تا من، تو و ایشان را به راه حق وادارم. اما دلسوزی تو بر عثمان و گمانت بر من و اینکه مرا در ماجرای عثمان سهمیم شمردی، این سخن را بر پایه حقیقت عیان و بر مبنای علم یقین نگفته‌ای. به خدا قسم جز تو کسی پسرعمویت [عثمان] را نکشت (یعنی سبب قتلش نشد)، و من امیدوارم که تو را به خاطر گناهی همانند گناهش یا بزرگتر از آن به او ملحق سازم!^۱

چهار- وساطت مغیره میان علی علیه السلام و معاویه

در آن هنگام که مردم با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند، معاویه از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع کرد و گفت: «اگر علی حکومت شام را همان‌طور که عثمان به من سپرده، به من بسپارد و کاری به کار من نداشته باشد، با او بیعت خواهم کرد». مغیره بن شعبه نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: «ای علی! تو معاویه را خوب می‌شناسی و خلیفه پیش از تو ولایت شام را به او سپرد. تو نیز اکنون که

۱. وقعة صفین، ص ۵۸.

تازه به خلافت رسیده‌ای، تا آن هنگام که کارها رونقی گیرد و اوضاع بر وفق مراد گردد، او را در منصب خود باقی گذار. بعدها هر وقت دلت خواست و صلاح دانستی او را از مقامش بر کنار کن».

امیرالمؤمنینؑ به او فرمود: «ای مغیره! آیا ضمانت می‌کنی که من از هم اکنون تا آن وقت که کارها روبه‌راه شود، زنده بمانم؟» پاسخ داد: «نه». حضرت فرمود: «من نمی‌خواهم که خداوند مرا مؤاخذه و بازخواست کند که چرا او را در یک شب تاریک بر دو نفر مسلمان مسلط کرده و زمام امور آن دو را به دست او داده‌ام. من هرگز گمراهان را یار و مددکار خود نخواهم گرفت. لکن من کسی را به او گسیل خواهم داشت و او را به روش حقی که در دست دارم، خواهم خواند. اگر پاسخ مثبت داد، او همچون فردی از جامعه اسلامی است. هر حقی که برای دیگران است او نیز داراست و هر چه را بقیه باید بپردازند، او نیز باید بپردازد. ولی اگر سرپیچی کرد و اطاعت نکرد، کار او را به خدا واگذار کرده و حکم الهی را درباره او جاری خواهم ساخت».

مغیره از نزد آن حضرت مرخص شد، درحالی که با خود می‌گفت: «ای علی او را به خدا واگذار و حکم خدا را درباره‌اش اجرا کن» و در بین راه این اشعار را با خود می‌سرود:

۱. نَصَحْتُ عَلِيًّا فِي ابْنِ حَرْبٍ نَصِيحَةً فَرَدَّ فَمَا مُنِي لَهُ الدَّهْرُ ثَانِيَةً

۲. وَ لَمْ يَقْبَلِ النَّصِيحَ الَّذِي جِئْتُهُ بِهِ وَ كَانَتْ لَهُ تِلْكَ النَّصِيحَةُ كَافِيَةً

۳. وَ قَالُوا لَهُ: مَا أَخْلَصَ النَّصِيحَ كُلَّهُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّصِيحَةَ غَالِيَةً^۱

۱. الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۱۲۳.

۱. علی را درباره فرزند حرب (معاویه) نصیحت نمودم، او نپذیرفت و دیگر روزگار نخواهد دید که بار دیگر او را نصیحت کنم.
۲. نصیحتی که به او نمودم قبول نکرد و نپذیرفت و حال آنکه این نصیحت او را بس بود و کافی.
۳. به او گفتند: تمام خیرخواهی‌ها از روی اخلاص و صفا نیست، ولی من به او گفتم: این نصیحت و خیرخواهی که از روی صفا و پاکی است بسیار گرانبها است.

۴. مکر و حيله توسط مخالفان علی علیه السلام

یکی از شگردهای معاویه و عمرو بن عاص و دیگر خلفای اموی که مهمترین عامل بقا و تداوم حکومت ظالمانه آنها نیز محسوب می‌شود، مکاری و حيله‌گری آنهاست! علی علیه السلام فرمود:

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَىٰ مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ
أَدَهَىٰ النَّاسِ...^۱

به خدا معاویه از من زیرک‌تر نیست. اما او مکر و کار ناروا می‌کند! اگر نبود که مکر، کار ناروایی است، من زیرک‌ترین عرب بودم.

نمونه شاخص مکاری آنها در جنگ صفین، قرار دادن قرآن بالای نيزه‌ها بود که باعث تردید بسیاری از یاران ظاهرین علی علیه السلام شد و سرنوشت جنگ را دگرگون کرد. همچنین عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری را در حکمیت تحمیلی فریب داد. در این بخش به برخی از اظهارات موافقان و مخالفان علی علیه السلام در این خصوص می‌پردازیم:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۰.

یکی از حيله‌گري‌هاي معاويه و عمرو بن عاص اين بود كه با ايجاد رابطه حسنه با ابن عباس و پيشنهاد خلافت براي وي، مي‌خواستند او را مقابل علي علیه السلام قرار دهند كه با هوشيارى ابن عباس ناكام ماندند. اشعار فضل بن عباس كه در اين زمينه خطاب به معاويه سروده بود، در بحث بيعت مردم با علي علیه السلام گذشت. عبدالله بن عمر نيز هدف معاويه و عمرو بن عاص را از دعوت وي براي همكاري و علم كردن قتل عثمان، مكر و حيله دانست و با ارسال اشعاري به معاويه پاسخ داد كه در بحث بيعت مردم با علي علیه السلام گذشت. عياض ثمالي نيز با حيله‌هاي معاويه آشنا بود؛ چنان‌كه شرحبيل را دربارۀ مكر معاويه هشدار داد و گفت:

وَ يَا شَرِحَ إِنَّ الشَّامَ شَامُكَ مَا بِهَا سِوَاكَ فَدَعِ قَوْلَ الْمُضَلَّلِ مِنْ فَهْرٍ
فَإِنَّ ابْنَ حَرْبٍ نَاصِبٌ لَكَ خُدَعَةً تَكُونُ عَلَيْنَا مَثَلَ رَاغِيَةِ الْبَكْرِ^۱

اي شرحبيل، شام سرزمين توست و گوش به فرمان تو دارد، جز تو كس را در آن نفوذ كلامي نيست. پس به گفته آن گمراه كننده فهري (زيد بن اسد فرستاده فسونگر معاويه) «اعتماد مكن و آن] را به دور افكن. به راستي پسر حرب دام مكري برايت گشاده كه تو با افتادن بدان دام، براي ما چون بانگ آن كره شتر ثمود، شومي.

از اعترافات جالب توجه عمرو بن عاص در قصيده جَلَجَلِيَه، اقرار به انواع حيله هاست كه وي در جنگ صفين و قبل و بعد از آن براي حكومت معاويه و همچنين كسب موقعيت براي خويش انجام داده است:

١. مُعَاوِيَةَ الْحَالِ لَا تَجْهَلُ وَ عَنِ سُبُلِ الْحَقِّ لَا تَعْدِلُ
٢. نَسِيتَ احْتِيَائِي فِي جَلْقِي عَلَيَّ أَهْلِيهَا يَوْمَ لَبَسِ الْحُلِيِّ؟
٣. وَ قَدْ أَقْبَلُوا أَرْمُرًا يُهَزُّعُونَ مَهَالِيعَ كَالْبَقَرِ الْجَفَلِ
٤. وَ قَوْلِي لَهُمْ: إِنَّ فَرَضَ الصَّلَاةِ بِغَيْرِ وُجُودِكَ لَمْ تُقْبَلْ
٥. فَوَلُّوا وَ لَمْ يَعْأُوا بِالصَّلَاةِ وَ رَمَتِ التَّفَارِ إِلَى الْقَسَطِ
٦. وَ لَمَّا عَصَيْتَ إِمَامَ الْهُدَى وَ فِي جَيْشِهِ كُلُّ مُسْتَفْجَلِ
٧. أَيْ بِالْبَقَرِ الْبُكْمِ أَهْلُ الشَّامِ لِأَهْلِ التَّقَى وَ الْحِجَى أَتْلِي؟
٨. فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَمَ قَائِي أَرَى قِتَالَ الْمَقْضَلِ بِالْأَفْضَلِ
٩. فَبِي حَارَبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ بِقَوْلِي: دَمَ طَلٍّ مِنْ نَعْمَلِ
١٠. وَ كِدْتُ لَهُمْ أَنْ أَقَامُوا الرَّمَاحَ عَلَيْهَا الْمَصَاحِفَ فِي الْقَسَطِ
١١. وَ عَلَّمْتُهُمْ كَشْفَ سَوَاتِبِهِمْ لِرَدِّ الْعَضَنِفَةِ الْمُقْبِلِ
١٢. فَقَامَ الْبُغَاةُ عَلَى حَيْدَرٍ وَ كُفُّوا عَنِ الْمَشْعَلِ الْمَصْطَلِي
١٣. نَسِيتَ مُحَاوَرَةَ الْأَشْعَرِيِّ وَ نَحْنُ عَلَى ذَوْمَةِ الْجَنْدَلِ
١٤. أَلَيْنُ فَيَطْمَعُ فِي جَانِبِي وَ سَهْمِي قَدْ خَاصَ فِي الْمَقْتَلِ
١٥. خَلَعْتُ الْخِلَافَةَ مِنْ حَيْدَرٍ كَخَلْعِ النَّعَالِ مِنَ الْأَرْجُلِ
١٦. وَ أَلْبَسْتُهَا فِيكَ بَعْدَ الْإِيَّاسِ كَلْبَسِ الْخَوَاتِيمِ بِالْأَنْمُلِ
١٧. وَ رَقِيَّتِكَ الْمَنْبَرِ الْمُشْمَخَرِ بِأَلَا حَدَّ سَيْفٍ وَ لَا مَنْصَلِ
١٨. وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ رَبُّ الْمَقَامِ وَ لَمْ تَكْمُلِ

۱۹. وَ سَيَّرْتُ جَيْشَ نِفَاقِ الْعِرَاقِ كَسَّيِرِ الْجُنُوبِ مَعَ الشَّمَالِ

۲۰. وَ سَيَّرْتُ ذِكْرَكَ فِي الْخَافِقِينَ كَسَّيِرِ الْحَمِيرِ مَعَ الْمَحْمِلِ^۱

۱. ای معاویه! درباره حال من و چند و چون کارم خود را به نادانی نزن و قدمی از راه حق عدول نکن.
۲. آیا فراموش کرده‌ای آن روز که تو زر و زیور حکومت به تن می‌کردی، چگونه با نیرنگ و حيله اهل دمشق را فریب دادم؟!
۳. گروه گروه، شتابان به تو روی می‌کردند و مانند گاوهای رمیده، ناله و جزع آنها بلند بود.
۴. فراموش کرده‌ای که به آنها گفتم: نماز واجب بدون وجود تو مورد قبول خداوند نیست؟!
۵. پس به دین پشت کرده و به نماز اعتنائی نمی‌کردند و این گله رمیده را به سوی گرد و غبار جنگ هدایت کردم.
۶. و آن زمانکه در برابر پیشوای هدایت عصیان و تمرد کردی، درحالی که در لشکرش مردان دلیری بود.
۷. گفتم: آیا با افراد نامبارک و بدی که مثل گاوهای گنگ هستند، به جنگ اهل تقوا و درایت بروم؟!
۸. گفتم: آری! برخیز که من جنگ را با این کسی که خدا به او برتری داده است، بهترین کار می‌دانم.
۹. این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء، علی، به بهانه خونخواهی آن مرد نعثل (عثمان) جنگ کنند.

- ۱۰ این من بودم که به لشکرت این نیرنگ را آموختم که نیزه‌هایی که بر آنها قرآن زده بودند میان گرد و غبار برافراشتند.
۱۱. و به افرادت آموختم که برای آنکه شیر بیشه جوانمردی از کشتن شما صرف نظر کند، عورتتان را نمایان کنید.
۱۲. پس گنهکاران ستمگر علیه حیدر قیام کردند و از مشعل فروزان و گرمابخش هدایت دور نگاه داشته شدند.
۱۳. آیا فراموش کرده‌ای که چگونه با ابوموسی اشعری در دومة الجندل مذاکره کردم؟!
۱۴. به نرمی سخن می‌گویم و طرف مقابل در خیراندیشی من طمع می‌کند. درحالی‌که تیرهای مکر من در مواضع کشنده از بدن او فرو رفته است.
۱۵. به راحتی در آوردن کفش از پا، با مکر و نیرنگ، حیدر را از خلافت خلع کردم (جامه خلافت را از قامت علی علیه السلام در آوردم).
۱۶. و جامه خلافت را مانند انگشتی که به انگشت می‌کنند، بر تو پوشانیدم. درحالی‌که تو خود از خلافت مأیوس بودی.
۱۷. و تو را بر منبر شامخ و بلند پیامبر اکرم، بدون آنکه شمشیر تیز کنی و به جنگ بر آیی، بالا بردم.
۱۸. هر چند که تو شایسته این بلندی و صاحب مقام و کمال نبودی.
۱۹. و لشکری از منافقان اهل عراق را به حرکت در آوردم که مانند آن بود که جنوب و شمال را با هم همراه کنی.
۲۰. و این من بودم که نام تو را به افق‌های دوردست رساندم که مانند راه بردن الاغی با بار، سخت بود.

۵. مدافعان حریم ولایت

گرچه تبلیغات دستگاه ظالمانه معاویه و نیرنگ‌های عمرو بن عاص نقش مهمی در ایجاد تزلزل در اردوگاه علی علیه السلام داشت، همان‌طور که در بخش‌های گذشته به برخی از آنها اشاره شد، افراد زیادی را درباره آن حضرت بدبین کرد و از پیروی علی علیه السلام بازداشت. اما کسان بسیاری نیز بودند که با وجود تبلیغات شدید دشمنان، وفاداری خود را به آن امام بزرگوار در عرصه‌های مختلف اثبات کردند یا حداقل جواب رد به درخواست معاویه دادند که به چند مورد اشاره می‌شود:

آن‌گاه که معاویه، در نخستین برخوردهای صفّین، برای اشخاصی از قبیله مُضَرّ، از جمله بُسر بن ارطاة، و عبیدالله بن عمر، عبدالرحمان بن خالد بن ولید و محمد و عتبه، پسران ابوسفیان، پرچم بست و بدین وسیله قصد بزرگداشت و ارتقای درجات ایشان را نمود، پاره‌ای از رجال یمنی از این اقدام اندوهگین شدند و می‌خواستند پرچمدار و فرمانده آنان فقط از خودشان باشد. ازاین‌رو مردی کندی که او را عبدالله بن حارث سکونی می‌نامیدند برخاست و گفت: «ای معاویه، من چیزی گفته‌ام، گوش دار و آن را همچون اندرزی از من بپذیر». معاویه گفت: «بگو می‌شنوم». وی این اشعار را گفت:

۱. مُعَاوِيَّ أَحْيَيْتَ فِينَا الْإِحْنَ وَ أَخَذْتِ فِي الشَّامِ مَا لَمْ يَكُنْ

۲. عَقَدْتَ لِبُسْرِ وَأَصْحَابِهِ وَ مَا النَّاسُ حَوْلَكَ إِلَّا الْيَمَنُ

۳. فَلَا تَخْلِطَنَّ بِنَا عَيْرَنَا كَمَا شِيبَ بِالْمَاءِ مَحْضُ اللَّبَنِ

۴. وَ إِلَّا فَدَعْنَا عَلَى مَا لَنَا وَ إِنَّا وَ إِنَّا إِذَا لَمْ نُهْنُ

۵. سَتَعْلَمُ إِنْ جَاشَ بَحْرُ الْعِرَاقِ وَ أَبْدَى تَوَاجِدَهُ فِي الْفِتَنِ

۶. وَ نَادَى عَلِيٍّ وَ أَصْحَابُهُ وَ نَفْسَكَ إِذْ ذَاكَ عِنْدَ الدَّقَنِ

۷. بِأَنَا شِعَاظِكَ دُونَ الدَّنَارِ وَ أَنَا الرَّمَاحُ وَ أَنَا الْجُنُنُ

۸. وَ أَنَا السُّيُوفُ وَ أَنَا الْخُنُوفُ وَ أَنَا الدُّرُوعُ وَ أَنَا الْمِجَنُّ

۱. ای معاویه! تو در میانه ما بذر کین کاشتی و در شام رسم تازه‌ای نهادی که زین پیش نبوده.

۲. برای بسر و یارانش و دیگر مردمی که پیرامونت بودند، پرچم بستی، جز برای یمنیان.

۳. ما را با دیگران چنان که آب و شیر ناب (یا دوغ و دوشاب) را به هم آمیزند، در هم میامیز.

۴. و نه ما را به حال خود گذار که ما در صورتی که از کسی توهینی نبینیم، [در راه او] دلاوری‌های ویژه خود را بنمایانیم.

۵. به زودی خواهی دانست، وقتی دریای خشم عراق به خروش آید و از هر سو گرد فتنه برانگیزد.

۶. و بانگ هم‌اوردطلبی علی و یارانش برخیزد و در آن دم جانت به لبت رسد.

۷. که ما نه چون لباس ظاهر، بلکه چون لباس زیرینت به تو پیوسته و [در هجوم] چون نیزه و [در دفاع] سپر تو هستیم.

۸. ما تیغ‌های بران و مرگ‌های بی‌امان و زره‌ها و سینه و گردن‌پوش، و هوش‌ربای دشمنان هستیم.

معاویه وقتی این اشعار را شنید از او روی گرداند و به بزرگان یمن نگریست

و گفت: «آیا شما نیز با سخنانی که او گفت هم‌آوازید؟» گفتند: «گفته او خوشایند ما نیست، فرمان تو راست؟ هر چه دوست داری بکن.» معاویه گفت: «من بدین وسیله معتمدان خود را با معتمدان شما در آمیختم و هر که از من است، از شماست و آنکه از شماست، از من است.» آنان خرسند شدند و خاموش گشتند. وقتی این خبر به گوش مردم کوفه رسید، اعور شنی در حضور علی علیه السلام به پا خاست و گفت:

۱. أبا حَسَنٍ أَنْتَ شَمْسُ النَّهَارِ وَ هَدَانٍ فِي الْحَادِثَاتِ الْقَمَرِ
۲. وَ أَنْتَ وَ هَدَانٍ حَتَّى الْمَمَاتِ بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ بَعْدَ الْبَصَرِ
۳. وَ أَنْتُمْ أَنْاسٌ لَكُمْ سُورَةٌ يُقَصِّرُ عَنْهَا أَكْفُ الْبَشَرِ
۴. يُجَبِّرُنَا النَّاسَ عَنْ فَضْلِكُمْ وَ فَضْلَكُمْ الْيَوْمَ فَوْقَ الْخَبَرِ
۵. عَقَدْتَ لِقَوْمٍ ذَوِي نَجْدَةٍ مِنْ أَهْلِ الْحَيَاءِ وَ أَهْلِ الْخَطَرِ
۶. مَسَامِيحَ بِالْمَوْتِ عِنْدَ اللَّقَاءِ مِنَّا وَ إِخْوَانِنَا مِنْ مُضَرِّ
۷. وَ مِنْ حَيٍّ ذِي يَمَنِ جَلَّةٍ يُقِيمُونَ فِي الْحَادِثَاتِ الصَّعْرِ
۸. فَكُلُّ يَسْرُوكَ فِي قَوْمِهِ وَ مَنْ قَالَ: لَا فِيهِهِ الْحَجَرُ
۹. وَ نَحْنُ الْقَوَارِسُ يَوْمَ الرُّبَيْرِ وَ طَلْحَةَ إِذْ قِيلَ أُوْدَى عُدْرُ
۱۰. صَرَبْنَاهُمْ قَبْلَ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى قَصَيْنَا الْوَطْرَ
۱۱. وَ لَمْ يَأْخُذِ الصَّرْبُ إِلَّا الرُّءُوسَ وَ لَمْ يَأْخُذِ الطَّعْنُ إِلَّا التُّعْرَ
۱۲. فَتَنَحْنُ أَوْلَيْكَ فِي أَمْسِنَا وَ نَحْنُ كَذَلِكَ فِيمَا عَبْرُ

۱. وقعة صفین، ص ۴۲۷؛ وی شن بن قیس، و از یاران علی علیه السلام بود و اشعار زیادی در مناسبت‌های مختلف خصوصاً جنگ صفین و در دفاع از مقام ولایت علی علیه السلام سروده است.

۱. ای ابا حسن! تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو، (پسرانت) در میان پدیده‌ها ماه تابانند.
 ۲. تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین، همچون گوش و دیده، همراه و از پی یکدیگرید.
 ۳. شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دست نوع آدمی از دامان عزت آن کوتاه است.
 ۴. مردم از فضل و برتری شما به ما خبر می‌دهند، درحالی که امروز برتری شما بی‌چون و چرا برتر از هر خبر و سخنی است.
 ۵. برای گروهی که اهل شرفند و سردارانی با آرم و جانباز هستند، پرچم بستی.
 ۶. برای کسانی از ما و دیگر برادرانمان از [قبیله] مضر که به گاه پیکار بی‌می از مرگ ندارند.
 ۷. و نیز برای گروهی از یمانیان که در برابر تندباد حوادث صعب، پایداری می‌کنند.
 ۸. تمام آن پرچمداران مورد قبول قوم خود و پسند خاطر تو هستند و هر کس نه بگوید، سنگ بر دهانش باد.
 ۹. ماییم شهبانان روز پیکار با زبیر و طلحه که راه غدر و پیمان‌شکنی پیمودند.
 ۱۰. از پیش از نیمروز تا شب‌هنگام آنها را در هم کوفتیم تا پیروز و کامیاب شدیم.
 ۱۱. ضربه‌های شمشیر ما جز بر تارک سرها فرود نمی‌آمد و طعن نیزه‌هایمان جز دل‌های سخت را نمی‌شکافت.
 ۱۲. ما دیروز و در گذشته چنان بودیم و در آینده و به فردا نیز چنان هستیم.
- نقل شده است: پس از سرودن این شعر، تمام کسانی که توانگری و گشایش مالی داشتند، هدیه و تحفه‌ای به شنی تقدیم کردند».

ایمن بن خُریم بن فاتک که مردی پارسا و سختکوش بود، معاویه از وی خواست در جنگ با علی علیه السلام از او دنباله‌روی کند. در عوض حکومت فلسطین را برای او قرار دهد. ولی ایمن درخواست معاویه را نپذیرفت و در پاسخش این اشعار را سرود و برایش فرستاد:

۱. وَلَسْتُ مُقَاتِلًا رَجُلًا يُصَلِّيَ عَلَى سُلْطَانِ آخِرٍ مِنْ قُرَيْشٍ
۲. لَهُ سُلْطَانُهُ وَعَلَيَّ إِثْمِي مَعَادُ اللَّهِ مِنْ سَفْهِهِ وَطَيْشِ
۳. أَأَقْتُلُ مُسْلِمًا فِي غَيْرِ جُرْمٍ فَلَيْسَ بِنَافِعِي مَا عَشْتُ عَيْشِي^۱

۱. وقعة صفین، ص ۵۰۴. ایمن بن خُریم بن (فاتک) شداد بن عمرو بن مالک بن علی بن عمرو بن اسد بن خزیمه بن مدرکه الاسدی. مبرد در الکامل گوید: «از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود». ابن عبدالبر گوید: «در روز فتح [مکه] اسلام آورد. پدر و عمویش از مسلمانان شرکت‌کننده در جنگ بدرند و او از آنان روایاتی نقل کرده است. وی را خلیل الخلفاء (دوست خلیفه‌ها) می‌خواندند؛ چه آنان سخنوری و دانش او را بسیار می‌پسندیدند. وی مبتلا به پیسی بود و آن لکه‌ها را با زعفران رنگین می‌کرد. وی ابتدا از طرفداران سرسخت معاویه بود. وقتی که ابوالطفیل عامر بن واثله که از دوستان با وفای علی علیه السلام بود و در حضور معاویه از عشق خود به علی علیه السلام گفت، ایمن بن خُریم اسدی در پاسخش چنین سرود:

الی رجب او غزوة الشهر بعده یصبحکم حمر المنايا و سودها ...

به ماه رجب یا به غزه ماهی پس از آن، مرگ‌های سرخ و سیاه بر شما فرود آید. هشتاد هزار سپاهی هستند که آیین عثمان، دین ایشان است و فوج‌هایی هستند که جبرئیل بر آنها فرماندهی کند. اما سرانجام ایمن بن خُریم اسدی از معاویه کناره گرفت و در جنگ با علی علیه السلام شرکت نکرد. هنگامی که ایمن بن خُریم از آنچه در جنگ صفین بر سر معاویه و یارانش آمده بود، آگاه شد، به سرزنش او پرداخت. وی که پارساترین و بزرگترین شاعر اهل شام بود، در این باره چنین گفت: ←

۱. من با مردی که نماز می‌گزارد بر [مراد دل] چیره‌دستی دیگر که او نیز قریشی است، نمی‌جنگم.
۲. تا چیرگی و سلطنتی که این یکی به دست می‌آورد، از آن خود وی باشد و بر من گناهِش بماند. پناه بر خدا از بی‌خردی و تندوی و شتابزدگی.
۳. آیا مسلمانی را بی‌گناه بکشم که تا عمر دارم سودی به خود نرسانده و [در آخرت نیز] بی‌بهره باشم؟

این ایمن بن خُرَیم جزء یاران علی علیه السلام به شمار نمی‌آمد؛ چراکه وی هم از علی علیه السلام و هم از معاویه کناره گرفته بود. اما وی، اگرچه دست به سلاح نشد، در نهایت به شامیان نزدیک شد. با وجود این در خصوص نیروی عظیم جنگی یاران علی علیه السلام چنین سرود:

۱. أَمَا وَالَّذِي أَرْسَى نَبِيرًا مَكَانَهُ وَ أَنْزَلَ ذَا الْفُرْقَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
۲. لَيْسَ عَطْفَتْ خَيْلَ الْعِرَاقِ عَلَيْكُمْ وَ لِلَّهِ لَا لِلنَّاسِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

معاوی ان الامر لله وحده و انك لا تستطيع ضرا ولا

ای معاویه، کار تنها از آن خدا و به دست اوست و تو را توانایی دفع زیان و جلب سودی نیست. مردانی از قریش را در برابر گروهی از مردان یمنی، که تو را امکان راندن آنها نبود، بسیج کردی. او آرزومند بود جنگ و موضوع حکمیت به سود عراقیان تمام شود. لذا ابیاتی را با این مطلع فرستاد:

لو كان للقوم رأي يعصمون به عند الخطوب رموكم باین عباس

اگر قوم را رأی خردمندان‌ای باشد که از گمراهی محفوظ مانند، باید ابن عباس را گسیل دارند.

الاصابة، ص ۳۹۰؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۶۱.

۱. وقعة صفین، ص ۵۰۳.

۱. هلا، سوگند بدان که زمین را در جای خود استوار بداشت و قرآن را به شب قدر فرو فرستاد.

۲. اگر سپاه عراق بر شما تازد، کس نداند که سرانجام کار چه خواهد شد؛ خدا داند و بس.

راوی گوید: چون گروهی که از طول جنگ به ستوه آمده بودند، سروده ایمن بن خریم را شنیدند، از جنگ دست کشیدند.

از جمله کسانی که آشکارا از علی علیه السلام دفاع نمود، سلیمان بن صرد خزاعی بود. وی در مقابل رجزخوانی‌های یمنیان که برای دفاع از معاویه به میدان جنگ آمده بودند، به حوِشَب بن ظَلیم حمله کرد و این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

۱. يَا لَكَ يَوْمًا كَاسِفًا عَصَبًا يَا لَكَ يَوْمًا لَا يُوَارِي كُؤْبًا
۲. يَا أَيُّهَا الْحَيُّ الَّذِي تَذُبُّنَا لَسْنَا نَخَافُ ذَا ظَلِيمٍ حَوْشَبَا
۳. لِأَنَّ فِينَا بَطْلًا مُجَرَّبًا ابْنِ بُدَيْلٍ كَأَهْرَبِ مُعْصَبَا
۴. أَمْسَى عَلَيَّ عِنْدَنَا مُحِبًّا نَقْدِيهِ بِالْأَمِّ وَلَا تُبْقِي أَبَا

۱. ای که تو را روزی دژم و ترش روی در پیش است، ای که در روزت از فرط تیرگی و گرد و غبار معرکه چون شب، ستاره آشکار است.

۲. ای قبیله [یمانی] که به جنبش در آمده‌اید، بدانید که ما از حوِشَب ذو ظَلیم بیمی نداریم.

۳. زیرا در میان ما قهرمان آزموده‌ای، یعنی ابن بدیل، قرار دارد که چون شیری خشمگین است.

۴. دوشینه، علی که همه دوستدار اویم، در میانه ما به سر برد و ما پدر و مادر خود را نیز فدای او می‌کنیم.

همچنین نامه ابوایوب انصاری و اشعاری که در اعلام وفاداری به علی علیه السلام در ذیل نامه‌اش نگاشته، در بخش اتهامات قتل عثمان گذشت که با این بیت آغاز می‌شد:

لَا تُوعِدُنَا ابْنَ حَرْبٍ إِنَّمَا بَشْرٌ لَا تَبْتَغِي وَذِي الْبُقْعَاءِ مِنْ أَحَدٍ^۱

عیاض ثمالی نیز مردی پارسا از قبیله نَمَلَه بود که شعری برای شرحییل فرستاد و علی علیه السلام را بهترین انسان روی زمین معرفی کرد. سروده وی به صورت کامل در بخش اتهامات معاویه نسبت به علی علیه السلام گذشت.

۶. علی علیه السلام نگهبان دین و پاسدار ولایت الهی

بدون شک، تنها عامل تداوم و بقای دین اسلام، ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابوبصیر می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سخنی برایم بیان نمی‌کنید؟ امام علیه السلام فرمود: «نَحْنُ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَوَرَثَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَعِرَّةُ نَبِيِّ اللَّهِ»^۲.

از این رو لزوم پیروی از ولی امر در قرآن کریم همانند لزوم اطاعت از خدا و رسول تلقی شده است.^۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران زندگی خود بارها لزوم پیروی

۱. وقعة صفین، ص ۳۶۹.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵.

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾: «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید». (نساء: ۵۹)

از اهل بیت خود را به عنوان ولی امر بیان فرموده بود. از میان سخنان آن حضرت که در این زمینه به یادگار مانده است، حدیث شریف ثقلین را تمام منابع شیعه و سنی نقل کرده‌اند.^۱ در این حدیث به جدایی ناپذیری قرآن و عترت علیهم السلام و لزوم پیروی از قرآن و عترت به عنوان یگانه راه نجات امت، تصریح شده است. بنابراین علی علیه السلام که فرد شاخص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است حافظ دین خداست. این موضوع در شعر قرن اول نیز به خوبی منعکس شده است.

نقل شده است ابوبکر هنگامی که خلیفه شد، بر منبر رفت و یک پله پایین‌تر از جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «همانا من عهده‌دار امور شما شده‌ام و حال آنکه بهتر از شما نیستم؛ اگر به راه راست رفتم، پیروی‌ام کنید و اگر دچار لغزش و انحراف شدم، مرا به راه راست وا دارید. من نمی‌گویم که بر شما فضیلتی دارم؛ برتری من از جهت مسئولیتی است که به عهده دارم»؛ سپس از انصار به نیکی یاد کرد. اما انصار از ابوبکر دوری گزیدند. از این رو قریش از دست آنان خشمناک شد و به عمرو بن عاص گفتند بر خیز و انصار را نکوهش کن! برخاست و دهان به نکوهش انصار گشود. فضل بن عباس هم به پا خاست و سخنان آنان را رد کرد. سپس نزد علی علیه السلام رفت و حضرت را از قضیه مطلع نمود و شعری که انشاد کرده بود، بازگو کرد. علی علیه السلام خشمناک از منزل بیرون آمد و به مسجد رفت و از انصار به نیکی یاد کرد و گفتار عمرو بن عاص را رد نمود. انصار از این جریان خوشحال شدند و گفتند: «با سخنی که علی علیه السلام درباره ما فرمود، از هیچ سخنی باک نداریم» و همگی نزد حسان بن ثابت

رفتند و از او خواستند که از علی علیه السلام ستایش کند. لذا حسان این اشعار را سرود:

۱. جزى الله خيراً و الجزاء بكفهِ أبا حسنٍ عَنَّا و من كأبي حسنٍ
۲. سبقت قريشاً بالذي أنت أهلهُ فصدرك مشروحٌ و قلبك مُمتحنٌ
۳. تمننت رجالاً من قريشٍ أعزّةٌ مكائك هيهات الهزالُ من السمنِ
۴. و أنت من الإسلام في كلِّ منزلٍ بمنزلة الطرفِ البطينِ من الرسنِ
۵. عَضِبْتَ لنا إذ قال عمروٌ بخصلةٍ أُمات بها التقوى و أحيا بها الإحنِ
۶. و كنت المرجي من لؤي بنِ غالبٍ لِمَا كان منهُ و الذي بعدُ لم يكنِ
۷. حفظت رسول الله فينا و عهدهُ إليك و من أولى به منك من و من
۸. أ لست أخاه في الهدى و وصيهُ و أعلمَ فِهْرٍ بالكتابِ و بالسُننِ
۹. فحَقَّقك ما دامت بنجدٍ وشيخةٌ عظيمٌ علينا ثمَّ بعدُ على اليمنِ^۱

۱. خدا علی را جزای خیر دهد، چه پاداش در کف اوست و چه کسی چون او می تواند باشد؟

۲. [ای علی] به جهت فضائلی که دارا هستی، بر همه قریش پیشی گرفتی؛ سینهات فراخ و قلبت امتحان شده است.

۳. بزرگان قریش آرزوی مقام تو را دارند. ولی از نداری، تا دارندگی راهی بس دراز است.

۴. نسبت تو به اسلام در هر زمین، به منزله جانب ضخیم طناب است (کنایه از اینکه نسبت تو به اسلام بسیار محکم و به هم پیوسته است).

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ الغدير فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۲، ص ۷۸.

۵. و هنگامی که عمرو، به سبب خصلت نکوهیده خود، پرهیزکاری را تحدید و کینه‌ها را زنده نمود تو به خاطر ما در خشم شدی.
۶. تو تنها یادگار لوی بن غالبی و مایه امید ما که دارای صفات نیکوی اوئی و خصلت‌هایی که هنوز به وجود نیامده‌اند.
۷. تو در بین ما نگهبان رسول خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟
۸. آیا تو برادر رسول خدا در طریق هدایت نبودی و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

۹. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است. جمله «فصدرک مشروح» که در قصیده آمده، اشاره به آیه: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ﴾ است.

پیش‌تر گفتیم که عبدالله بن عمر نیز در جواب معاویه از نقش علی علیه السلام در سیانت از دین و ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن گفته بود. در همین زمینه از زبان وی اشعار ذیل را سرودند که گفت:

۱. تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صَحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كَانَ لِمَا يُزَجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكٍ
۲. نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ فَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ
۳. وَ قَدْ حَفَّتِ الْأَنْصَارُ مَعَهُ وَ عُصْبَةٌ مُهَاجِرَةٌ مِثْلَ الْأَيْوُوثِ الشَّوَابِكِ^۱

۱. ما علی را میان یاران محمد تنها گذاشتیم، درحالی که او هر جا به او امید می‌رفت [میدان را] ترک نمی‌کرد.

۲. او یاور پیامبر خدا به هر جا، و شهسوار امین و شکست‌ناپذیر او به هنگامه
معرکه‌های دشوار بود.

۳. انصار و گروه‌های انبوه مهاجرآنکه [به نوبه خود] چون شیران غرنده‌ای بودند،
در برابر او سبک و بی‌مقدار می‌نمودند.

۷. تجدید بنای دین به دست علی علیه السلام

یکی از ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام زهد و بی‌رغبتی به ثروت و مقام دنیا
بود؛ به گونه‌ای که خودش خطاب به دنیا فرمود:

يَا دُنْيَا لَا تَعْرِضِي لِي وَلَا تَتَشَوَّقِي وَلَا تَعْرِيْنِي فَقَدْ طَلَقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي
عَلَيْكَ.^۱

ای دنیا متعرض من نشو و مرا به خودت تشویق نکن و فرییم نده چرا که تو را
سه طلاقه کرده‌ام که بازگشتی در آن نیست.

خطاب به عثمان بن حنیف، والی بصره، فرمود: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ
بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ...»^۲؛ «آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و
دو قرص نان رضایت داده است».

طبعاً چنین کسی حکومت را نیز برای ریاست و ثروت نمی‌خواهد؛ چنان‌که
ابن عباس می‌گوید: در سرزمین «ذی قار»^۳، خدمت امام علی علیه السلام رفتم که داشت

۱. امالی صدوق، ص ۲۸۴.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. ذی قار، محلی است نزدیک بصره، میان کوفه و واسط که پیش‌تر جنگ مسلمانان با ایران نیز
آنجا صورت گرفت. ابن عباس می‌گوید پانزده روز در آنجا ماندیم و امام به ما خبر داد که از ←

کفش خود را پینه می‌زد، تا مرا دید، فرمود: «قیمت این کفش چقدر است؟» گفتم: «بهایی ندارد». فرمود: «به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش، نزد من، از حکومت بر شما محبوب‌تر است؛ مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».^۱

بنابراین مهم‌ترین هدف علی بن ابی طالب علیه السلام از حکومت، زنده نگه داشتن دین و اجرای حدود الهی و استیفای حقوق مظلومان و مبارزه با باطل بوده است؛ چنان‌که تاریخ می‌گوید: آن‌گاه که علی علیه السلام سستی مردم کوفه در دفاع از آرمان‌های دین را دید با اندوه تمام دستانش را به سوی یگانه حامی و پشتیبانش، خالق هستی، بلند کرد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّيَّاسَ شَيْءٍ مِنْ
فُضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ
الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَ سَمِعَ وَ
أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّلَاةِ ...^۲

خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش باز گردانیم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا

→ کوفه ۶۵۶۰ نفر به کمک ما می‌آیند. وقتی سپاه کوفه رسید، آنها را شمارش کردم دیدم درست است. بی‌اختیار گفتم: «الله اکبر صدق الله ورسوله»: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۷.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲. همان، خطبه ۱۳۱.

بندگان ستم‌دیده‌ها در أمن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد و دعوت تو را شنید و اجابت کرد؛ در نماز، کسی از من جز رسول خدا ﷺ پیشی نگرفت.

آن‌گاه به برخی از شرائط رهبر اسلامی اشاره کرد و فرمود:

همانا شما دانستید که سزاوار نیست انسان بخیل، بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین ولایت و رهبری یابد و امامت مسلمین را عهده‌دار شود؛ چراکه در اموال آنها حریص می‌گردد. نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطا‌های آنان را قطع کند و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد؛ زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می‌کند و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد، و رشوه‌خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد؛ زیرا برای داوری، با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند و آن کس که سنت پیامبر ﷺ را ضایع می‌کند، لیاقت رهبری ندارد؛ زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.

موضوع فوق در سروده‌های شاعران قرن اول نیز به چشم می‌خورد. ابومحمد،

نافع بن أسود تَمِیمِی أُسَیْدِی^۱ درباره شخصیت علی عَلِیُّ بْنُ عَلِیٍّ چنین گفته است:

۱. (به تشدید یاء) از بنی‌اسید بن عمرو بن تمیم که مرزبانی می‌گوید: «او شاعری مخضرمی و کنیه‌اش ابومحمد بود». دارقطنی در «المؤتلف» گوید: «ابومحمد»، نافع بن اسود در فتوحات عراق حضور داشت.»

۱. أَلَا أُنْبِغَا عَنِّْي عَلِيًّا تَحِيَّةً فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَّا اسْتَقَلَّتْ

۲. بَنَى قُبَّةَ الْإِسْلَامِ بَعْدَ انْهْدَامِهَا فَقَامَتْ عَلَيْهِ قَصْرَةٌ فَاسْتَقَرَّهٗ

۳. كَأَنَّ نَبِيًّا جَاءَنَا بَعْدَ هَدْمِهَا بِمَا سَنَّ فِيهَا بَعْدَ مَا قَدْ أَبْرَتْ^۱

۱. آگاه باشید، از من علی را درود و شادباش گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

۲. وی بارگاه اسلام را پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

۳. گویا هنگام نابودی آن، و پس از آنکه [بنای اسلام] ویران شد، پیامبر با سنتی که نهاده است، نزد ما باز آمد و به نوسازی آن پرداخت.

این شعر مربوط به هنگامی است که علی علیه السلام را مجبور ساختند تا به حکمیت ابوموسی اشعری تن دهد.

۸. علی علیه السلام مجاهد راه خدا

جهاد در راه خداوند یکی از فروع دین اسلام است؛ در صورتی که شرایط آن مهیا باشد، رفتن به جهاد برای همگان واجب است. حضور در میدان‌های جنگ و انجام این وظیفه سنگین الهی فضیلتی بزرگ محسوب می‌شود؛ چنان‌که در بحث شجاعت علی علیه السلام گذشت آن حضرت بر اساس شواهد و مستندات تاریخی در این عرصه نیز گوی سبقت را از همگان ربوده بود. سلیم بن قیس هلالی می‌گوید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که در روز جمل و روز صفین می‌فرمود:

إِنِّي نَظَرْتُ فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْكُفْرَ بِاللَّهِ وَالْجُحُودَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى، أَوْ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَاخْتَرْتُ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... إِيَّيَّ لَمْ أَزَلْ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَوْ وَجَدْتُ قَبْلَ الْيَوْمِ أَعْوَانًا عَلَى إِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ كَمَا وَجَدْتُهُمُ الْيَوْمَ لَقَاتَلْتُ وَ لَمْ يَسْغَنِي الْجُلُوسُ.^۱

من نظر کردم، یکی از دو راه را در پیش روی خود دیدم: یا کفر به خداوند و انکار آنچه خدای تعالی نازل کرده است یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر. من جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را ... ترجیح دادم. و فرمود: من از زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده‌ام. اگر قبل از امروز یارانی برای احیای کتاب و سنت می‌یافتم، همچنان که امروز یافته‌ام، می‌جنگیدم و نشستن برایم جایز نبود.

نیز سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ جَمِيعَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ لَمْ يَكُونُوا يَشْكُونَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ وَ لَا يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ أَوْهُمْ إِسْلَامًا [وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا] وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً فِي الْجِهَادِ [فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَبَارَاةِ الْأَقْرَانِ وَ وَقَايَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِنَفْسِهِ] وَ أَنَّهُ لَمْ يَنْزَلْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَدِيدَةً [وَ لَا كُرْبَةً وَ لَا مُبَارَاةَ قَرْنٍ وَ فَتْحَ حِصْنٍ] إِلَّا قَدَّمَهُ فِيهَا ثِقَةً بِهِ وَ مَعْرِفَةً بِمُضْلِهِ.^۲

همانا ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شکی نداشتند و در این باره اختلافی بین آنان نبود که علی بن ابی طالب علیه السلام اولین آنان

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۸۴.

۲. همان، صص ۸۹۱ - ۸۹۹.

در اسلام و بیشترین آنان از نظر علم و بالاترین آنان در زحمت برای جهاد در راه خدا و مبارزه با اقران و جانفشانی برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هیچ مسئله مهمی و ناراحتی و مبارزه با شجاعی و فتح قلعه‌ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش نیامد مگر آنکه علی علیه السلام را به خاطر اطمینانی که به او داشت و فضیلتی که از او می‌دانست، پیش می‌فرستاد.

یکی از توصیه‌های مهم علی علیه السلام به فرزندان و همه شیعیانش، آمادگی برای جهاد در راه خدا بود. آن حضرت در آخرین وصیت خویش فرمود:

... وَاللَّهِ فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدًى، وَ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهِدَاهُ.^۱

خدا را خدا را در نظر بگیرید درباره جهاد در راه او با اموال و جان‌هایتان. در راه خدا دو نفر جهاد می‌کنند: امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می‌کند.

فضیلت جهاد در راه خدا یکی از اموری است که در اشعار و شاهکارهای ادبی قرن اول نیز به چشم می‌خورد که عمده آنها در بحث شجاعت علی علیه السلام آمده است. اینک به یکی از آنها، به طور اختصار، اشاره می‌شود:

وقتی بیک علی علیه السلام برای اخذ بیعت نزد اشعث بن قیس رفت، اشعث، ابتدا تصمیم داشت به معاویه بپیوندد. لکن با راهنمایی عده‌ای دیگر تصمیم گرفت با علی علیه السلام بیعت کند. از زبان وی اشعاری سروده شده است؛ از آن جمله است:

۱. يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يَنْشِي جَمِيعَ الطُّغَاةِ مَعَ الْجَاهِدِينَا

۲. وَ كَمْ بَطَلٌ مَاجِدٌ قَدْ أَذَاقَ مَنِيَّةَ حَتَفٍ مِنَ الْكَافِرِينَا

۳. وَ كَمْ فَارِشٌ كَانَ سَالَ النَّزَالِ فَآبَ إِلَى النَّارِ فِي الْأَيِّمِنَا

۴. وَ كَانَ إِذَا مَا دَعَا لِلنَّزَالِ كَلَيْثٍ عَرِينِ يَزِينُ الْعَرِينَا^۱

۱. [علی کسی است] که... در راه خدا با تمام گردنکشان و طاغوتان و همه منکران می‌جنگد و از پای نمی‌نشیند.

۲. چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرنگ مرگ چشانده است.

۳. و چه بسا زبده سواری که درخواست هموردی با او را کرد و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.

۴. وقتی [دشمن را] به هموردی طلبید، چون شیر بیشه‌زار بود که عزت و شرف را آبرو فزود.

۹. جدایی از علی علیه السلام انحراف از دین

همراهی با علی علیه السلام و یاری آن ولی خدا، تضمین کننده دین و باعث سعادت و نجات انسان و مخالفت و دشمنی با آن حضرت، موجب انحراف از دین است. این موضوعی است که در اشعار مخالفان علی علیه السلام، بسیار به چشم می‌خورد که در این بخش به برخی از اظهارات آنان اشاره می‌کنیم:

نصرین مزاحم از عمر بن سعد و محمد بن عبیدالله نقل نمود که گفتند: معاویه، به عمرو بن عاص که در «بیع» از نواحی فلسطین به سر می‌برد، برای درخواست کمک و همکاری، نامه نوشت؛ چون این نامه را برای عمرو خواندند، وی با پسران خود، عبدالله و محمد، مشورت کرد و گفت: «نظر شما چیست؟» عبدالله از پیوستن پدرش به معاویه نهی کرد. ولی محمد گفت: «به گروه مردم

۱. وقعة صفین، ص ۲۴.

شام بیبوند و با آنان همدستی کن و خون عثمان را بطلب که بدین وسیله بنی امیه را مستقر کنی». آن گاه عمرو [پسرانش را مخاطب ساخت و] گفت: «ای عبدالله، تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است و تو ای محمد، مرا به کاری ره نمودی که خیر دنیایم در آن باشد و من در آن می اندیشم». چون شب فرا رسید، درحالی که خانواده اش [پیرامونش بودند و] به او می نگرستند، با صدای بلند اشعاری را که حاکی از دل شوره اش بود، می خواند:

۱. تَطَاوَلَ لَيْلِي لِلْهُمُومِ الطَّوَارِقِ وَ حَوْلَ النَّبِيِّ تَجَلُّوْا وَجُوهَ الْعَوَاتِقِ
۲. وَ إِنَّ ابْنَ هِنْدٍ سَائِلِي أَنْ أُزَوِّرَهُ وَ تِلْكَ النَّبِيِّ فِيهَا بَنَاتُ الْبَوَاتِقِ
۳. أَتَاهُ جَرِيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ بِحُطَّةٍ أَمَرَتْ عَلَيْهِ الْعَيْشُ دَاتَ مَصَابِقِ
۴. فَإِنْ نَالَ مِنِّْي مَا يُؤْمَلُ رَدَّهُ وَ إِنْ لَمْ يَنْلَهُ دَلَّ دَلَّ الْمُطَابِقِ
۵. فَوَ اللَّهُ مَا أَذْرِي وَ مَا كُنْتُ هَكَذَا أَكُونُ وَ مَهْمَا قَادَنِي فَهُوَ سَابِقِي
۶. أَخَادِعُهُ إِنَّ الْخِدَاعَ دَيْبَةٌ أَمْ أُعْطِيَهُ مِنْ نَفْسِي نَصِيحَةً وَامِي
۷. أَوْ أَقْعُدُ فِي بَيْتِي وَ فِي ذَاكَ رَاحَةٌ لِشَيْخٍ يَخَافُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ شَارِقِ
۸. وَ قَدْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَوْلًا تَعَلَّقْتُ بِهِ النَّفْسُ إِنْ لَمْ يَغْتَلِقْنِي عَوَاتِقِي
۹. وَ خَالَفَهُ فِيهِ أَخُوهُ مُحَمَّدًا وَ إِنِّي لَصَلْبُ الْغُودِ عِنْدَ الْحَقَائِقِ

۱. شب تیره با هجوم نگرانی ها بر من درایستاد و خوله که رخساره دختران جوان را جلوه گر می کند [پیش من است].

۲. پسر هند از من خواسته است که به دیدارش روم، به سرزمینی که در آنجا انبوه شرها و گرفتاری ها باشد.

۳. جریر از جانب علی پیشنهادی برایش آورده و چیزی می خواهد که زندگی

آمیخته به دشواری‌ها را بر او تلخ کرده است.

۴. اگر به انتظاری که از من دارد نایل آید، کامیاب است و اگر بدان دست نیابد،

چون اسیری پای در زنجیر، خوار و ذلیل می‌شود.

۵. به خدا سوگند نمی‌دانم چه کنم و هرگز چنین دو دل نبوده‌ام؛ هر چه زمام مرا

بکشد همان تقدیری است که مرا به پیش خواهد برد.

۶. آیا با او نیرنگ بازم که نیرنگ پستی است، یا خود را با خیرخواهی

مشفقانه‌ای در اختیارش گذارم؟

۷. یا در خانه خود بنشینم که برای [چون من] سالخورده‌ای که هر پگاه بیم

مرگ دارد، موجب آسایش است؟

۸. [پسرم] عبدالله سخنی گفت که اگر تعلقات مادی مرا از انجام آن باز

نمی‌داشت، آسایش وجدان وابسته بدان بود.

۹. و برادرش محمد با گفته او مخالفت کرد، به راستی من در برابر حقایق، چون

چوبی خشک و بی‌حرکت مانده‌ام.

فردای آن روز عمرو غلام خود را که «وردان» نامیده می‌شد و بسیار هوشمند

و زیرک بود، نزد خود خواند. وردان به او گفت: «ای اباعبدالله! آشفته‌گویی

می‌کنی. اگر خواهی به تو می‌گویم که در ضمیرت چه می‌گذرد». گفت: «امان از

دست تو، بگو». گفت: «دنیا و آخرت را در دل تو کشاکشی است و با خود

می‌گویی: همراه علی علیه السلام آخرت است، بی‌دنیا و در آخرت محرومیت‌های دنیا را

عوض باشد و معاویه را دنیا است، بی‌آخرت و در دنیا عوضی به جای آخرت

نباشد و تو در این میان حیران مانده‌ای». گفت: «به خدا سوگند که خطا نگفتی.

اما ای وردان نظر تو چیست؟» گفت: «من چنان صلاح بینم که در خانه خود

بمانی». اما عمرو قبول نکرد و درحالی که این اشعار را می خواند به راه افتاد:

۱. يَا قَاتِلَ اللَّهِ وَزِدَانًا وَقِدْحَتَهُ أَبْدَى لَعْمُرِكَ مَا فِي النَّفْسِ وَزِدَانًا
۲. لَمَّا تَعَرَّضْتَ الدُّنْيَا عَرَضْتُ لَهَا بِحِرْصِ نَفْسِي وَفِي الْأَطْبَاعِ إِذْهَانًا
۳. نَفْسٌ تَعَفَّ وَأُخْرَى الْجِرْصُ يُغْلِبُهَا وَالْمَرْءُ يَأْكُلُ تَبْنًا وَهُوَ غَرْتَانًا
۴. أَمَا عَلَيَّ فَدَيْنٌ لَيْسَ بِشِرْكُهُ دُنْيَا وَذَلِكَ لَهُ دُنْيَا وَسُلْطَانًا
۵. فَأَخْتَرْتُ مِنْ طَمَعِي دُنْيَا عَلَى بَصَرٍ وَمَا مَعِيَ بِالَّذِي أَخْتَارُ بُزْهَانًا
۶. إِنِّي لَأَعْرِفُ مَا فِيهَا وَأَبْصُرُهُ وَفِيَّ أَيْضًا لَمَّا أَهْوَاهُ أَلْوَانًا
۷. لَكِنَّ نَفْسِي تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي شَرَفٍ وَلَيْسَ يَرْضَى بِذُلِّ الْعَيْشِ إِنْسَانًا
۸. أَمُرُّ لَعْمُرٍ أَبِيكُمْ غَيْرُ مُشْتَبِهٍ وَالْمَرْءُ يَغْطِطُ وَالْوَسْتَانُ وَسْتَانًا^۱

۱. خدا وردان و چاره گری های او را مرگ دهد؛ به جان خودت که وردان آنچه را در ضمیر من خلجان دارد، باز گفت.
۲. چون دنیا را به من پیشنهاد کردند، مشتاقانه برایش آغوش گشودم که در سرشت هر کس ظاهر سازی و غلّ و غشی باشد.
۳. یکی پاکدامنی ورزد و خودداری کند و بر دیگری حرص غالب آید و انسان چون گرسنه باشد، گاه را نیز می خورد.
۴. در این ماجرا، علی را دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست و آن یک را دنیا و سلطنتی است که دینی همراهش نباشد.
۵. من از سر آز با چشم باز دنیا را برگزیدم و در گزینشی که کردم، دلیل و برهانی [با منطق] دینی ندارم.

۶. من به خوبی نتایج آن را می‌دانم و می‌بینم و نیز گونه گونه مرادهایی را که به سبب آنها [به دنیا] گراییده‌ام برابر خود می‌یابم.
۷. باری نفس راحت طلب من زندگی در نعمت و بزرگی را دوست می‌دارد و هیچ انسانی به زندگی حقارت‌آمیز راضی نمی‌شود.
۸. به جان پدرتان، کاری است درست و راهی خالی از هرگونه اشتباه [که من در پیش گرفته‌ام]، البته مرگ حق است. اما خواب‌آلوده در خواب است.
- چون عمرو بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: «ای ابا عبدالله، امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه [چاره و] ورود و خروج ندارد». گفت: «آن اخبار چیست؟» گفت: «یکی اینکه محمد بن ابی‌حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود گریخته...؛ دیگر آنکه قیصر با گروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد و سوم اینکه علی علیه السلام به کوفه در آمده و آماده پیشروی به سوی ماست». عمرو نسبت به دو مطلب نخست بی‌اعتنایی نشان داد و گفت: «اما درباره علی علیه السلام! به خدا سوگند ای معاویه، عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی‌نهد و او را در جنگ قوی‌دستی و کوششی است که هیچ یک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه [بی‌انصافی کنی و] با او جفا ورزی».
- معاویه به عمرو گفت: «ای ابا عبدالله، من تو را به پیکار با این مرد می‌خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است». عمرو گفت: «اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم، مرا چه دهی و تو خود دانی که در این امر چه

ناگواری‌ها و خطرهایها باشد؟» گفت: «حکومت دهم». گفت: «مصر نیکو طعمه‌ای است». آن‌گاه چنین سرود:

۱. مُعَاوِيَ لَا أُعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ أَنْلُ بِدَلِكْ دُنْيَا فَاَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ
۲. فَإِنْ تُعْطِنِي مِصْرًا فَأَرْبِحْ بِصَفْقَةٍ أَخَذْتَ بِهَا شَيْخًا يَصُرُّ وَيَنْفَعُ
۳. وَ مَا الدِّينُ وَ الدُّنْيَا سَوَاءٌ وَ إِنِّي لَأَخُذُ مَا تُعْطِي وَ رَأْسِي مُفَنِّعُ
۴. وَ لَكِنِّي أُعْضِي الْجُفُونَ وَ إِنِّي لَأَخْذَعُ نَفْسِي وَ الْمُخَادَعُ يُخْذَعُ
۵. وَ أُعْطِيكَ أَمْرًا فِيهِ لِلْمَلِكِ قُوَّةٌ وَ إِنِّي بِهِ إِنْ زَلَّتِ النَّعْلُ أَضْرَعُ
۶. وَ تَمْنَعُنِي مِصْرًا وَ لَيْسَتْ بِرَعْبَةٍ وَ إِنِّي بِذَا الْمُنْوَعِ قَدِمًا لَمَوْلَعُ^۱

۱. ای معاویه! من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیاورده باشم، دین خود را به تو نمی‌فروشم. پس بنگر چه باید بکنی!
۲. اگر مصر را به من دهی در این سودا سود کرده‌ای و پیری را در برابر آن جلب کرده‌ای که [نبودنش] به تو زیان می‌زند و [بودنش با تو] سودت می‌رساند.
۳. البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من، آنچه را تو می‌دهی، بستانم، هنوز مغبون شده و سر افکنده باشم.
۴. ولی با این همه من چشم خود را می‌بندم و در واقع خود را می‌فریبم که فریبه‌کار هم فریفته می‌شود.
۵. من چیزی به تو می‌دهم که موجب نیرومندی حکومت است و اگر من لغزشی بکنم، سرنگون و خوار خواهم شد.
۶. تو حکومت مصر را از من دریغ داری و مرا بر خلاف دلخواهم محروم می‌سازی، به راستی من بدین حکومت که از من مضایقه شده، اشتیاقی دیرینه دارم.

راوی می‌گوید: [معاویه] مصر را به وی بخشید و بر این تفویض نامه‌ای نگاشت. عمرو پسرعمویی جوان و جوانمرد همراه داشت که هشیار و خردمند بود. چون عمرو با نامه معاویه که حکم استانداری مصر بود، نزد وی آمد، آن جوان در شگفت شد و گفت: «ای عمرو به من نمی‌گویی که با کدام رأی و عقلی در میانه قریش زندگی می‌کنی؟ دین خود را دادی و دنیای کسی دیگر را آباد ساختی!» آن‌گاه در این باره اشعاری سرود که از آن جمله است ابیات ذیل:

۱. أَلَا يَا هِنْدُ أَخْتِ بَنِي زِيَادٍ دُهَيِّ عَمْرُو بِدَاهِيَةِ الْبِلَادِ
۲. رُمِي عَمْرُو بِأَعْوَرَ عَشْمِي بَعِيدِ الْقَعْرِ مَخْشِي الْكِيَادِ
۳. لَهُ خُدَعٌ يَحَارُ الْعَقْلُ فِيهَا مُزْحَرْقَةٌ صَوَائِدُ لِلْفُؤَادِ
۴. فَشَرَطَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْهِ حَرْفًا يُنَادِيهِ بِخُدَعَتِهِ الْمُنَادِي
۵. وَ أَثْبَتَ مِثْلَهُ عَمْرُو عَلَيْهِ كِلَا الْمَرَأَيْنِ حَيَّةُ بَطْنِ وَادِ
۶. أَلَا يَا عَمْرُو مَا أَحْرَزْتَ مِصْرًا وَ مَا مِلْتَ الْعِدَاةَ إِلَى الرَّسَادِ
۷. وَ بَعَثَ الدِّينَ بِالدُّنْيَا خَسَارًا فَأَنْتَ بِذَلِكَ مِنْ شَرِّ الْعِبَادِ
۸. فَلَوْ كُنْتَ الْعِدَاةَ أَحَدْتَ مِصْرًا وَ لَكِنْ دُونَهَا خَرَطَ الْقِتَادِ
۹. وَ قَدَدْتَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ حَزْبٍ فَكُنْتَ بِهَا كَوَافِدِ قَوْمِ عَادِ
۱۰. وَ أُعْطِيتَ الَّذِي أُعْطِيتَ مِنْهُ بِطِرْسٍ فِيهِ نَضْحٌ مِنْ مِدَادِ
۱۱. أَلَمْ تَعْرِفْ أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا وَ مَا نَالَتْ يَدَاهُ مِنَ الْأَعَادِي
۱۲. عَدَلْتَ بِهِ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَزْبٍ فَيَا بُعْدَ الْبَيَاضِ مِنَ السَّوَادِ
۱۳. وَ يَا بُعْدَ الْأَصَابِعِ مِنْ سُهَيْلٍ وَ يَا بُعْدَ الصَّلَاحِ مِنَ الْفَسَادِ

۱۴. أَتَأْمَنُ أَنْ تَرَاهُ عَلَى خِدْبٍ يَحْتُ الْحَيْلَ بِالْأَسْلِ الْجِدَادِ

۱۵. يُنَادِي بِالنِّزَالِ وَأَنْتَ مِنْهُ بَعِيدٌ فَانظُرْ مَنْ ذَا تُعَادِي^۱

۱. الا ای هند خواهر بنی‌زید، عمرو به دام نیرنگ آن مکار هوشمند مملکت افتاد.
۲. عمرو گرفتار خدعه آن یک‌چشم‌زاده عبشمی شد که حيله‌هایش ژرف است و از نیرنگ‌هایش باید ترسید.
۳. او را نیرنگ‌هایی است که عقل در آنها حیران می‌ماند، به ظاهری نگارین و فریبا که شکارگر دل‌هاست.
۴. کلمه‌ای در پیمان‌نامه درج کرد و شرطی نهاد که آشکارا و به بانگ رسا از نیرنگ بازی او خبر می‌دهد.
۵. عمرو نیز همانند آن خدعه را در کار او کرد. این هر دو مرد، افعی نواف صحرایند.
۶. الا ای عمرو، مصر را هنوز فرا چنگ نیاورده‌ای، ولی پیداست که از فردا علاقه‌ای به رهیایی و خردورزی نشان نخواهی داد.
۷. این دین‌گرامی را، زیانمندانه، به دنیا فروختی و با این بدکرداری، از بدترین بندگان شدی.
۸. گر چه بامداد فردا مصر را هم به دست آوری، ولی در تحصیل آن، درختی خارناک را به دست تراشیده و جان خود را خراشیده‌ای.
۹. به نمایندگی نزد معاویه بن حرب رفتی، و بدین گونه همچون فرستاده قوم عاد [شومی‌افزا] بودی.
۱۰. عطایی از او دریافتی و چیزی به او واگذار کردی، در نامه‌ای که فقط

رشحه‌ای از سیاهی مرکب [و قابل ابطال] است.

۱۱. آیا ابا حسن (علی) را نشناخته‌ای و نمی‌دانی که از دست او چه به روزگار دشمنان رسیده است؟

۱۲. تو معاویه بن حرب را با او همسنگ شمردی، و ه که چه تفاوت زیادی بین سپیدی و سیاهی است!

۱۳. و چقدر فاصله دست‌های ما از ستاره سهیل زیاد است و چه اندازه صلاح و فساد از هم دورند.

۱۴. آیا از اینکه او را سوار بر مرکبی تیزگام بینی که هیون^۱ خود را با شمشیری آخته می‌تازاند، ایمن هستی؟

۱۵. درحالی که خود را از میدان او دور می‌داری تو را به جنگ تن به تن می‌خواند. پس نیک بنگر که با چه کسی در افتاده‌ای و دشمن شده‌ای!

عمرو وقتی سخنان عموزاده خود را شنید، گفت: «اگر با علی علیه السلام می‌بودم، سرای آخرتم را فراخ و آباد می‌کردم. ولی اینک با معاویه هستم». جوان به او گفت: «اگر تو معاویه را نخواهی او هم تو را نخواهد. اما تو دنیای او را می‌خواهی و [او] دین تو را می‌خواهد». چون گفته‌های این جوان را به گوش معاویه رساندند، کسی به تعقیبش فرستاد. ولی وی گریخت و به علی علیه السلام پیوست و ماجرای عمرو و معاویه را به او باز گفت. راوی گوید: علی علیه السلام از این سخن شادمان شد و او را به فیض تقرب خویش گرامی داشت.

نمونه دیگر از اشعار درباره مطلب فوق مربوط به جریر بن عبدالله است. بعد از آنکه جریر بن عبدالله بجلی (والی عثمان بر حدود همدان) نامه علی علیه السلام را

۱. شتر و یا هر مرکب بزرگی را گویند. لغت‌نامه دهخدا

دریافت کرد و با توصیه‌های دوستان و نزدیکانش تصمیم گرفت با علی علیه السلام بیعت کند، مردی با هدف تشویق جریر چنین گفت:

۱. فَأَنْتَ بِمَا سَعِدْتَ بِهِ وَلِيٍّ وَأَنْتَ لِمَا تَعُدُّ لَهُ نَصِيرٌ
۲. وَنِعْمَ الْمَرْءُ أَنْتَ لَهُ وَزِيرٌ وَنِعْمَ الْمَرْءُ أَنْتَ لَهُ أَمِيرٌ
۳. فَأَحْزَرْتَ الثَّوَابَ وَرُبَّ حَادٍ حَادًا بِالزُّكْبِ لَيْسَ لَهُ بَعِيرٌ
۴. لِيُنْهِنَكَ مَا سَبَقَتْ بِهِ رَجَالًا مِنْ الْعُلَيَّاءِ وَالْفَضْلِ الْكَبِيرِ

۱. پس تو به دوستی او نیکبخت هستی و در امری که او به عهده گرفته وی را یاری می‌دهی.
۲. چه بزرگوار مردی است آنکه تو او را وزیری، و چه خوشبخت مردی آنکه تماشای امیری.
۳. پس کسب ثواب کردی و چه بسا صاحب ندایی خوش که اشتران را به آواز حدا براند و خود شتری نداشته باشد.
۴. سبقتی که بر دیگر بزرگمردان گرفتی مبارکت باد که این فخر و مزیتی بس بزرگ است.

در جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام به زبیر فرمود: «ای ابا عبدالله تو را فرا خواندم تا سخنی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من و تو فرمود، به تو یاد آوری کنم. آیا روزی را به یاد داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دید که میان بنی عوف بر گردن من می‌زدی و از تو پرسید: آیا علی را دوست داری زبیر؟ و تو گفتی: آری به خدا سوگند او را دوست دارم! چه چیزی مرا از دوستی او باز دارد؛ درحالی که او برادر و

پسردایی من است. رسول خدا ﷺ فرمود: اما تو به زودی ظالمانه علیه او خروج خواهی کرد». زبیر گفت: «بله به یاد دارم؛ همین طور بود». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بار دیگر به خدا سوگندت می‌دهم روزی را به یاد داری که رسول خدا ﷺ از نزد بنی عوف باز می‌گشت و تو با او بودی و دست مرا به دست گرفته بود. به پیشواز او رفتی و بر او سلام کردی. پیامبر صلی الله علیه و آله به روی تو خندید و تو نیز به او خندیدی و گفتی: ای رسول خدا پسر ابوطالب از نخوت خود دست برنمی‌دارد. رسول خدا ﷺ فرمود: زبیر! علی نخوت ندارد. اما تو علیه او خروج می‌کنی و ظالمانه با او می‌جنگی». زبیر گفت: «به خدا همین طور است. ولی من فراموش کرده بودم و اینک آنچه را روزگار از یاد من برده بود، تو به یادم آوردی. اگر پیش‌تر به من یادآوری کرده بودی، علیه تو خروج نمی‌کردم. اما حالا که حلقه‌های کمر بند به هم رسیده‌اند (کنایه از جمع شدن دو سپاه و آغاز جنگ است) چگونه باز گردم؛ به خدا این ننگی است که مانند ندارد». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برگرد زبیر! پیش از آنکه ننگ و آتش دوزخ برای تو جمع شوند». زبیر گفت: «اینک می‌روم و از خدای تعالی طلب آمرزش می‌کنم» و درحالی‌که ابیات زیر را می‌خواند بازگشت:

۱. اِخْتَرْتُ عَارًا عَلَيَّ نَارٍ مُؤَجَّجَةً اِلٰى خَلْقِي بِهَا قَوْمٌ مِنَ الطَّيِّبِ

۲. نَادَى عَلِيَّ بِأَمْرِ لَسْتُ أَجْهَلُهُ عَارٌّ لِعَمْرِكَ فِي الدُّنْيَا وَ فِي الدِّينِ

۳. فَقُلْتُ: حَسْبُكَ مِنْ عَذْلِ أَبِي حَسَنِ فَبَعْضُ هَذَا الَّذِي قَدْ قُلْتُ يَكْفِينِي

۱. ننگ را بر آتشی که برای مردم بر افروخته شده و میانشان مردمی از خاک هستند، ترجیح دادم.

۲. علی نکته‌ای را گفت که خود می‌دانستم و قسم به جانم که ننگ دنیا و

دین بود.

۳. گفتم ابوالحسن همین سرزنش تو کافی است و اندکی از آنچه گفتمی مرا بسنده است.

وقتی زیبر به سپاه بازگشت، عایشه از او پرسید: «ای اباعبدالله پشت سرت چه باقی گذاشتی؟»

او گفت: «به خدا سوگند، در ایام شرک و به روزگار اسلام، میان جنگی نایستادم و در معرکه‌ای حاضر نشدم، جز آنکه در آن بصیرت و آگاهی داشتم. اما امروز در کار خودم شک دارم تا حدی که ممکن است جای پایم را نبینم». او وقتی نزد یاران خود بازگشت پسرش، عبدالله، به او گفت: «پدر جان با حالتی نزد ما برگشتی که وقتی رفتی این چنین بودی؟»

زیبر جواب داد: «بله به خدا قسم، علی علیه السلام حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یادم آورد که روزگار از یادم برده بود و اینک به جنگ با او تا ابد نیازی ندارم. برگشتم که از خدا طلب آموزش کنم و از امروز شما را ترک می‌کنم تا خدا آنچه بخواهد انجام دهد». عبدالله گفت: «می‌بینم که از سپاهیان بنی‌هاشم می‌گریزی؛ چون آنها را زیر جوشن‌ها دیدی که به دست‌هایشان شمشیرهای بران است و جوانمردانی بزرگوار آنها را حمل می‌کنند؛ زیبر در جواب گفت: «وای بر تو! مرا به جنگ با او تحریک می‌کنی، ولی من سوگند خورده‌ام که هرگز با او جنگ نکنم».^۱

چنان‌که گذشت^۲ عیاض ثمالی از شرحبیل خواست با علی علیه السلام بیعت کند. ایشان در این چند بیت مخالفت با علی علیه السلام را کفر و بیعت با او را عمل به پیمان الهی می‌دانند:

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۳۲، ص ۴۷۹.

۲. در بحث اتهامات دشمنان به علی علیه السلام در خصوص قتل عثمان.

فَبَايِعْ وَلَا تَرَجَعْ عَلَى الْعَقَبِ كَافِرًا أُعِيدُكَ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ مِنَ الْكُفْرِ

وَلَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الطَّغَمَانِ فَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنْ يَلْقَوْكَ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ^۱

پس با او بیعت کن و از نو به عالم کفر باز مگرد و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر پناه دهم.

هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می‌خواهند تو را به گرداب دریای بلا در افکنند.

ابن کَوَّاء در صفین به کسانی که در اردوگاه معاویه مقابل علی عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفته بودند، گفت:

۱. أَلَا مِنْ مُبْلِغِ كَلْبًا وَ لَحْمًا نَصِيحَةَ نَاصِحٍ فَوْقَ الشَّقِيقِ

۲. فَإِنَّكُمْ وَ إِخْوَتَكُمْ جَمِيعًا كَبَّازٍ حَادٍ عَن وَصَحِ الطَّرِيقِ

۳. وَ بَعْتُمْ دِينَكُمْ بِرِضَاءِ عَبْدٍ أَصَلَ بِهَا مُصَافِحَةَ الرَّقِيقِ

۴. وَ قُمْتُمْ دُونَنَا بِالْبَيْضِ صَلْتًا بِكُلِّ مُصَانِعٍ مِثْلِ الْفَنِيْقِ

۵. وَ سَارُوا بِالْكَتَائِبِ حَوْلَ بَدْرِ يُضِيءُ لَدَى الْغُبَارِ مِنَ الْبَرِيقِ^۲

۱. آگاه باشید، پیام‌رسانی این اندرز را از خیرخواهی که برتر از برادر است، به قبایل کلب و لخم برساند.

۲. همانا شما و یارانتان جملگی چون شاهینی گم کرده راهید که از راه راست و روشن منحرف شدید.

۳. و دین خود را برای خرسندی بنده‌ای حقیر که گمراهتان کرده است، فروختید.

۴. و در برابر ما سوار بر اسبان سرکش، شمشیر به کف در ایستادید.

۱. وقعة صفین، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۵. و با فوج‌های خود به سوی ماه تمامی تاختید که پرتو وجودش در میان گرد و ظلمت آورد گاه می‌درخشد.
(مراد از بدر، علی علیه السلام است).

۱۰. جنگ با علی علیه السلام عامل تباهی

در بحبوحه جنگ صفین، مالک اشتر با اذن علی علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت که خود را برای جنگ آماده کن. معاویه از دیدن آن بسیار نگران شد. آن‌گاه نامه‌ای به دست مردی از قبیله سکاسک که عبدالله بن عتبّه نام داشت و از بیک‌های عراقیان بود، برای علی علیه السلام روانه کرد. وی در آن نامه چنین نوشت:

«اما بعد، من یقین دارم اگر می‌دانستی که این جنگ چنین مصائبی را، که برای ما و تو به بار آورده و هر دو از آن آگاهیم، در بر خواهد داشت، درگیر پیکار با یکدیگر نمی‌شدیم. به راستی اگر ما تسلیم عقل خود شویم، می‌بینیم که دستاورد گذشته ما از این جنگ فقط همان است که بر آن پشیمانی خوریم. ولی می‌توانیم پس از این، بدان‌چه باقی مانده سازش کنیم. من بدین شرط که ملزم به فرمانبرداری و بیعت با تو نباشم [حکومت] شام را درخواست کرده بودم، و تو از واگذاری آن به من سر باز زدی. اما خداوند آنچه را تو از من دریغ داشتی، خود به من عطا کرد. امروز همان چیزی را که دیروز از تو خواسته بودم، دیگر بار درخواست می‌کنم. مرا از زندگی جز همان مرادی که تو از آن داری، نباشد و از مرگ هراسی جز همانکه تو داری، ندارم. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده‌اند و مردان نامور از میان رفته‌اند و ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یکدیگر فضلی نباشد، مگر این فضیلت که [بر اثر اقدام ما به صلح] دیگر عزیز خوار و آزاده‌ای بنده نشود. والسلام.»

چون نامه معاویه به علی رضی الله عنه رسید، آن را خواند و گفت: «شگفتا از معاویه و نامه اش». سپس عبیدالله بن ابی رافع، دبیر خود را خواند و گفت: به معاویه بنویس: اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی اگر تو و ما می‌دانستیم این جنگ چه بر سرمان خواهد آورد، درگیر پیکار با یکدیگر نمی‌شدیم و از این مصائب که بر ما و تو وارد آمده، دور می‌ماندیم. بدان که اگر من به خاطر ذات الهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم، از سخت‌کوشی برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست بردارم. اما اینکه گفتم: ما را چندان خرد مانده که بر گذشته پشیمان شویم، مرا در خرد کاستی نبوده است و بر کرده خود نیز پشیمان نیستم. اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم، امروز نیز به تو نخواهم داد. اما یکسان بودن ما در بیم و امید، تو در عالم شک خود از من در عالم یقین خویش استوارتر نیستی و دل‌بستگی شامیان به دنیا مشتاقانه‌تر از علاقه عراقیان به آخرت نیست. اما اینکه گفتم: ما فرزندان عبدمناف هستیم و بر یکدیگر فضلی نداریم، به جان خودم، درست است که ما پسران یک پدریم، ولی امیه چون هاشم، و حرب چون عبدالمطلب، و ابوسفیان چون ابوطالب نباشند و مهاجر، به اسیر آزادشده جنگی نماند و حقدار را به بی‌حق شباهتی نباشد. و افزون بر این، فضل نبوت به دست ما و از آن ماست که بدان وسیله چیره‌دست را خوار و خوار را ارجدار می‌کنیم. والسلام.

چون نامه علی رضی الله عنه به معاویه رسید، چند روز آن را از عمرو بن عاص پوشیده نگاه داشت. سپس وی را خواست و آن نامه را برایش خواند. عمرو او را سرزنش کرد. سپس در شعری اشاره به معاویه چنین سرود:

۱. أَلَا لِلَّهِ دُرُكٌ يَا ابْنَ هِنْدٍ وَ دُرُّ الْأَهْرِينَ لَكَ الشُّهُودِ
۲. أَ تَطْمَعُ لَا أَبَا لَكَ فِي عَلِيٍّ وَ قَدْ فَرَعَ الْحَدِيدَ عَلَى الْحَدِيدِ
۳. وَ تَزْجُو أَنْ تُحَيِّرَهُ بِشَاكَ وَ تَزْجُو أَنْ يَهَابَكَ بِالْوَعِيدِ
۴. وَ قَدْ كَشَفَ الْفَنَاعَ وَ جَرَ حَرْبًا يَشِيْبُ لَهْوَلَهَا رَأْسَ الْوَلِيدِ
۵. لَهُ جَاوَاءٌ مَظْلَمَةٌ طُحُونُ فَوَارِسُهَا تَلْهَبُ كَالْأَسْوَدِ
۶. يَقُولُ لَهَا إِذَا دَلَفْتُ إِلَيْهِ وَ قَدْ مَلَّتْ طِعَانُ الْقَوْمِ عُودِي
۷. فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوْلُهَا وُرُودًا وَ إِنْ صَدَّتْ فَلَيْسَ بِنِي صُدُودِ
۸. وَ مَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِنُكْرٍ وَ مَا هِيَ مِنْ مَسَائِكَ بِالْبُعِيدِ
۹. وَ قُلْتَ لَهُ مَقَالَةَ مُسْتَكِينٍ صَعِيفِ الرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ
۱۰. دَعَرَ الشَّامَ حَسْبَكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ مِنْ السَّوَاءَاتِ وَ الرَّأْيِ الزَّهِيدِ
۱۱. وَ لَوْ أُعْطَاكَهَا مَا أُزِدَّتْ عِزًّا وَ لَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ مَزِيدِ
۱۲. وَ لَمْ تَكْسِرْ بِذَلِكَ الرَّأْيِ عُودًا لِرِكَتِهِ وَ لَا مَا دُونَ عُودِ

۱. خدا را، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها دهند!
۲. ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتن علی طمع بسته‌ای که این به آهن سرد کوفتن ماند.
۳. و امیدواری او را به شک و حیرت درافکنی و انتظار داری [چون او بی] از تهدید تو بهراسد.
۴. پرده‌ها کنار رفته و جنگ دامان گسترده، چنان که از بیمش موسی کودک نوزاد سپید شده است.
۵. او را سپاهی زره‌پوش است که از انبوهی، دشت را تیره کرده و شهسوارانش

چون شیران شرزه می‌خروشد.

۶. اینک که جنگ گام به گام به سود او شده و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده شده‌اند، [به عفریت جنگ] گویی باز گردد؟

۷. چون جنگ در آمد از همان آغاز به نیرو در رسید و چون به درازا کشید و در ایستاد، دیگر هیچ پایداری در برابرش نشاید.

۸. بزرگواری‌های ویژه ابوالحسن (علی) ناشناخته نیست و بدی‌های تو نیز از خاطره‌ها زدوده نشده.

۹. سخنی بی‌مایه و سست پایه و [کلامی بی‌معنا و] برگ و ریشه گسیخته به او گفتی.

۱۰. که شام را به خودمختاری تو، پسر هند، با این تبهکاری‌ها و کج‌اندیشی‌ها، واگذارد!

۱۱. اگر آن را به تو وانهد، چیرگی و عزتی در نیفزایی و اگر پاسخت گوید، طرفی فزون‌تر بر نبندی.

۱۲. تو بدین رأی سست و ناهنجار، نه شاخی و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته‌ای.

چون گفته‌های عمرو به گوش معاویه رسید، وی را فرا خواند و گفت: «ای عمرو! من می‌دانم که مراد تو از این سخنان چه باشد؟» گفت: «مرادم چیست؟» گفت: «خواست‌های مرا سست‌رأی وانمود کنی و علی ع را با آنکه تو را رسوا و مفتضح کرده است، بزرگ داری.» گفت: «اما سست‌رأی بودن تو، واقعیتی است که نیازی به وانمود کردن آن از جانب من نیست. اما اینکه من علی ع را بزرگ می‌دارم، تو خود بیش از من بزرگی و بزرگواری او را می‌شناسی ولی این حقیقت را پوشیده می‌داری و من آشکارا می‌گویم. اما رسوایی من، مردی که [در میدان نبرد] با ابوالحسن دیدار کند، رسوا نمی‌شود.

معاویه پس از آنکه عمرو چنان ضرب شستی از علی علیه السلام دید، همواره او را سرزنش می‌کرد و عمرو متقابلاً در سرزنش معاویه سرود:

۱. مُعَاوِيَّ لَا تُشْمِتُ بِفَارِسِ بُهْمَةٍ لَقِيَّ فَارِسًا لَا تَغْتَرِبُهُ الْفَوَارِسُ
۲. مُعَاوِيَّ إِنْ أَبْصَرْتَ فِي الْخَيْلِ مُقْبِلًا أَبَا حَسَنِ يَهْوِي دَهْنَكَ الْوَسَاوِسُ
۳. وَ أَيْقَنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّهُ لِنَفْسِكَ إِنْ لَمْ تَمُضِ فِي الرِّكْضِ
۴. فَإِنَّكَ لَوْ لَا قَيْتَهُ كُنْتَ بَوْمَةً أَتِيحَ لَهَا صَفْرٌ مِنَ الْجَوِّ آئِسُ
۵. وَ مَاذَا بَقَاءُ الْقَوْمِ بَعْدَ اخْتِبَاطِهِ وَ إِنْ أَمْرًا يَلْقَى عَلِيًّا لَا يَأْسُ
۶. دَعَاكَ فَصَمَّتْ دُونَهُ الْأَذُنُ هَارِبًا بِنَفْسِكَ قَدْ صَاقَتْ عَلَيْكَ الْأَمَالِسُ
۷. وَ أَيْقَنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ أَقْرَبُ مُوَعِدِ وَ أَنَّ التِّي نَادَاكَ فِيهَا الدَّهَارِسُ
۸. وَ تُشْمِتُ بِي إِنْ نَالَنِي حَدُّ رُمْحِهِ وَ عَصَّصَنِي نَابٌ مِنَ الْحَرْبِ نَاهِسُ
۹. أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ لَيْتُ غَابَةً أَبُو أَشْبَلٍ تُهْدِي إِلَيْهِ الْفَرَائِسُ
۱۰. وَ إِنِّي امْرُؤٌ بَاقٍ فَلَمْ يُلْفَ شَلْوُهُ بِمُعْتَرِكٍ تَسْفَى عَلَيْهِ الرِّوَامِسُ
۱۱. فَإِنْ كُنْتُ فِي شَكٍّ فَأَزْهِجْ عَجَاجَةً وَ إِلَّا فَتِلْكَ التُّرَهَاتُ الْبَسَابِسُ^۱

۱. ای معاویه! زبده‌سواری را که با شهبواری که یگه‌سواران به گردش نرسند، در میدان برخورد کرده سرزنش مکن.

۲. معاویه اگر ابوالحسن را ببینی که با سپاهش پیش می‌تازد، چنان هوش از سرت ببرد که تمام نیرنگ‌ها و وسوسه‌هایت را از یاد ببری.

۳. و یقین کنی که مرگ حق است و گرچه از برابرش دوان دوان بگریزی،

گریبان‌ت را [به دست او] می‌گیرد.

۴. به راستی اگر تو او را به میدان ببینی، چون جغد مفلوکی باشی که شاهین تیز چنگالی از آسمان بر او پر گشاده.

۵. فایده زندگی این قوم پس از شکست از او چیست؟ به راستی هر آن دلیرمردی که علی (علیه السلام) را به میدان ببیند، از جان خود نومید شود.

۶. او تو را به هم‌آوردی خواند، ولی تو نشنیده گرفتی و گریختی و خود را به تنگنای رسوایی و فضاحت در افکندی.

۷. یقین کردی که مرگ به تو بسیار نزدیک شده و آن دعوت به هم‌آوردی که می‌شنوی هر اس‌انگیزترین نهیب‌هاست.

۸. با این همه، مرا که سر نیزه او به پیکرم خلیده و نیش چنگش کالبدم را به دندان گزیده، سرزنش می‌کنی؟

۹. نه، به خدا سوگند که او جز شیر بیشه‌زار و پدر شیر بچگان نیست که شکارهایش به کامش گسیل می‌شوند.

۱۰. با وجود آن برخورد مرگبار، من اینک زنده و باقی مانده‌ام و خونم در آن رزمگاه بر زمین نریخت.

۱۱. اگر در حقیقت عظمت او شک داری، خود گردی برانگیز و به میدان برو، ورنه گفته‌هایت جز یاوه‌سرایی‌های پوچ نباشد.

عیاض ثمالی نیز خطاب به شرح‌بیل، درباره بی‌نتیجه بودن جنگ با علی (علیه السلام)، اشعاری فرستاد که در بحث اتهامات دشمنان به علی (علیه السلام)، در خصوص قتل عثمان، گذشت.

۱۱. فتنه و اختلاف در اردوگاه علی علیه السلام

دسیسه‌های معاویه و عمرو بن عاص، در جنگ صفین و عرصه‌های دیگر، تأثیر خود را بر جای گذاشت و اردوگاه یک‌پارچه عراقیان را شقه شقه کرد. یکی از عوامل راه‌یابی اختلاف در لشکر علی علیه السلام، قرار دادن قرآن‌ها بالای نیزه بود. نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی روایت کرد که وی گفت: نُویرة بن خالد حارثی مرا حدیث کرد که پسر عمویش نجاشی درباره پیکار صفین چنین سرود:

۱. وَ مَا دُفِنَتْ قَتْلَى قُرَيْشٍ وَ عَامِرٍ بِصِفِّينَ حَتَّى حُكِمَ الْحَكَمَانِ
۲. عَشِيْنَاهُمْ يَوْمَ الْهَرِيرِ بِعُصْبَةِ يَمَانِيَّةٍ كَالسَّيْلِ سَائِلِ عِرَانَ
۳. فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ قَدْ رَفَعُوا الْقَنَا عَلِيْهَا كِتَابُ اللَّهِ خَيْرُ قُرَانَ
۴. وَ نَادَوْا عَلِيًّا يَا ابْنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ أَمَا تَتَّقِي أَنْ يَهْلِكَ الثَّقَلَانِ
۵. فَمَنْ لِلذَّرَارِيِّ بَعْدَهَا وَ نِسَائِنَا وَ مَنْ لِلْحَرِيمِ أُنْهَى الْفَتِيَانَ

۱. کشتگان قریش و بنی‌عامر در صفین [از فرط زیادی]، تا آن‌گاه که قرار داوری داوران گذاشته شد، دفن نشده بودند.
۲. روز هریر با گروه پیوسته‌ای یمانی، چون سیلی که از عران فرو ریزد، بر آنان تاختیم و ایشان را فرا گرفتیم.
۳. شامیان صبحگاهان کتاب خدا را که بهترین خواندنی‌هاست، بر سر نیزه‌ها برافراشتند.
۴. و به علی ندا در دادند. ای پسرعمه محمد! آیا پروای آن نداری که جهانیان نابود شوند؟

۵. آیا پس از قتل آنان، چه کس عهده‌دار فرزندان و زنانشان خواهد شد؟ ای

جوانمردان چه کسی حریم و ناموس ایشان را نگهبان شود؟

با این ترفند گروهی از یاران حضرت دست از جنگ کشیدند و امام را متهم کردند که تو با قرآن می‌جنگی! پس از این نیرنگ، سستی و اختلاف بر اردوگاه امام علیه السلام حاکم شد و ورق پیروزی به سوی شکست برگشت خورد! بد نیست در اینجا به چند نمونه از اظهارات یاران علی علیه السلام که حاکی از وجود اختلاف در لشکر علی علیه السلام است، اشاره شود:

نضر بن عجلان انصاری در این زمینه گفت:

۱. قَدْ كُنْتُ عَنْ صَفِينٍ فِيمَا قَدْ خَلَا وَ جُنُودِ صَفِينٍ لَعْمَرِي عَافِلًا

۲. قَدْ كُنْتُ حَقًّا لَا أَحَادِزُ فِتْنَةً وَ لَقَدْ أَكُونُ بِدَاكِ حَقًّا جَاهِلًا

۳. فَرَأَيْتُ فِي جُنْهُورِ ذَلِكَ مُعْظَمًا وَ لَقَيْتُ مِنْ لَهَوَاتِ ذَاكَ عَيَاطِلًا

۴. كَيْفَ التَّفَرُّقُ وَ الْوَصِيُّ إِمَامُنَا لَا كَيْفَ إِلَّا حَيْرَةً وَ تَخَادُّلًا

۵. لَا تَغْتَبِنَ عُقُولُكُمْ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْبَلَابِلِ عَاقِلًا

۶. وَ ذَرُوا مُعَاوِيَةَ الْغَوِيَّ وَ تَابِعُوا دِينَ الْوَصِيِّ تُصَادِفُوهُ عَاجِلًا

۱. به جان خودم، من از ماجرای صفین و پیشامدها و لشکریان صفین بی‌خبر بودم.

۲. به راستی، من کسی نبودم که از فتنه‌ای به‌راسم و بپرهیزم. ولی در این مورد به واقع ناآگاه بودم.

۳. امری گرانبار را میان توده دیدم و رویدادهای شگفتی را ملاحظه کردم.

۴. چرا درحالی‌که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست، در میان ما پراکندگی

حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست که این جز سرگردانی و خواری نباشد.
 ۵. خردهای خود را هرگز به کار نمی‌اندازید، به راستی از کسی که به گناه
 آزمون‌ها و دشواری‌ها خردمند نباشد، خیری بر نیاید.
 ۶. معاویه گمراه را فرو گذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.
 نصر بن مزاحم می‌گوید: هنگامی که مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات
 و رأی علی علیه السلام پرداختند، نجاشی، گلایه‌مندان از این اختلاف و برای دعوت
 اصحاب به پیروی از علی علیه السلام، اشعاری سرود که در بحث عظمت و بزرگی حق
 علی علیه السلام گذشت.

همچنین وی در سخن دیگر در دفاع از علی علیه السلام و لزوم پرهیز از اختلاف
 چنین گفت:

۱. إِنْ الْأَرَاكِمَ لَا يَغْشَاهُمْ بُوسٌ مَا دَافَعَ اللَّهُ عَنْ حُوبَاءِ كُرْدُوسٍ
۲. نَمَتْهُ مِنْ تَغْلِبِ الْعُلْبَا فَوَارِسُهَا تِلْكَ الرُّءُوسُ وَ أُنْبَاءُ الْمَرَائِيسِ
۳. مَا بَالُ كُلِّ أَمِيرٍ يُسْتَرَابُ بِهِ دِينَ صَحِيحٍ وَ رَأْيٍ غَيْرِ مُلْبُوسِ
۴. وَ أَلَى عَلِيًّا بَعْدُ مِنْهُ إِذَا مَا صَرَّحَ الْعَدُوُّ عَنْ رَدِّ الصَّغَابِيسِ
۵. نَعْمَ النَّصِيرُ لِأَهْلِ الْحَقِّ قَدْ عَلِمَتْ عَلِيًّا مَعَدَّ عَلَى أَنْصَارِ إِنْلِيسِ
۶. قُلْ لِلَّذِينَ تَرَفَّقُوا فِي تَعْنُتِهِ إِنَّ الْبِكَارَةَ لَيْسَتْ كَالْفَنَاعِيسِ
۷. لَنْ تُدْرِكُوا الدَّهْرَ كُرْدُوساً وَ أُسْرَتَهُ أَنْبَاءُ تَغْلِبَةَ الْحَادِي وَ دُو الْعِيسِ^۱

۱. بزرگمردان بنی‌بکر مادام که خداوند از شخص کردوس حمایت می‌کند، به
 تنگنا نمی‌افتند.

۲. این زبده سواران، تبار از تغلب غلبا دارند که همگی سردار و سرور و فرزندان سروران و سالارانند.

۳. فرماندهی را که دینی راستین و نظری دور از خطا و اشتباه است، چه پروایی باشد.

۴. [دیگران] نخست مکارانه دم از دوستی با علی زدند و چون مکرشان فاش شد، به لجاجت در ایستادند.

۵. بهترین یاوران اهل حق [بر ضد یاران ابلیس] چنان که پیداست، بزرگان معد هستند.

۶. به آنان که زبان بدگویی بر او دراز کرده اند، بگو: شتر بچگان به سان اشتران هیون کهن نیستند.

۷. به روزگاران، کسی چون کردوس و خاندان او و دودمان ثعلبه الحادی و بنوعیس نخواهید یافت.

خالد بن معمر نیز چنین گفت:

۱. وَفَتْ لِعَلِيٍّ مِنْ رَبِيعَةَ عُصْبَةً بِصُمِّ الْعَوَالِي وَ الصَّفِيحِ الْمُدَكَّرِ
۲. شَقِيقٌ وَ كَزْدُوسٌ ابْنُ سَيِّدِ تَغْلِبٍ وَ قَدْ قَامَ فِيهَا خَالِدُ بْنُ الْمُعَمَّرِ
۳. وَ قَارِعٌ بِالشُّورَى حُرَيْثُ بْنُ جَابِرٍ وَ قَارَ بِهَا لَوْ لَا حُضَيْنُ بْنُ مُنْدِرٍ
۴. لِأَنَّ حُضَيْنًا قَامَ فِيْنَا بِحُطْبَةِ مِنَ الْحَقِّ فِيهَا مَيْتَةُ الْمُتَجَبَّرِ
۵. أَمْرَنَا بِمُرِّ الْحَقِّ حَتَّى كَأَنَّنا خِشَاشٌ تَقَادَى مِنْ قَطَامٍ بِقَرْقَرِ
۶. وَ كَانَ أَبُوهُ خَيْرٌ بَكْرٍ بْنِ وَائِلٍ إِذَا خِيفَ مِنْ يَوْمٍ أَعْرَ مَشْهَرٍ
۷. نَمَاهُ إِلَى عَلِيَا عُكَابَةَ عُصْبَةً وَ آبَ أَبِي لِلدَّيْنَةِ أَزْهَرُ^۱

۱. گروهی از بنی ربیع به علی وفادار ماندند و با نیزه‌های بلند و تیغ‌های شهره خود، از او دفاع کردند.
 ۲. شقیق و کردوس، پسر خواجه تغلب، و در آن میان خالد بن معمر نیز برخاست و سخن گفت.
 ۳. و سخنان حریث بن جابر، شورای جنگ را تحت تأثیر قرار داد که اگر حضین بن منذر نمی‌بود، وی به [اولویت و] مرادش می‌رسید.
 ۴. زیرا حضین در میان ما خطبه‌ای راند که مشوق جانبازی و مرگ در راه خدای با جبروت بود.
 ۵. ما مأمور و مجبوریم که تلخی حقیقت را بچشیم؛ چنان که گویی ما پرنده‌ای کوچک در برابر شاهین صحرایم.
 ۶. پدر او بهترین فرد نامدار و برجسته تیره بکر بن وائل، و در روزهای هراس‌انگیز، مددکار دیگران بود.
 ۷. پیوند تباری والا او را بر آورده و برومند کرده و خود نیز مردی است که تن به ذلت و خواری نمی‌سپرد.
- به دنبال این اختلاف که پایه‌های لشکریان علی علیه السلام را به لرزه در آورد، موضوع حکمیت تحمیلی مطرح شد.

۱۲. حکمیت تحمیلی

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از اصحاب علی علیه السلام که افرادی ظاهربین بودند، با دیدن صحنه مکر عمرو بن عاص، از ادامه جنگ منصرف شدند و هرکس را که بر ادامه جنگ تأکید می‌کرد، متهم می‌کردند که شما با قرآن می‌جنگید. نظر امام و یاران با بصیرتی چون مالک اشتر، بر ادامه جنگ تا پیروزی

نهایی بود. مالک فریاد می‌کشید که تا سقوط خیمه فرماندهی شامیان یک قدم بیشتر باقی نمانده است! اما در نهایت علی علیه السلام مجبور به صدور دستور عقب‌نشینی شد و سپس موضوع حکمیت مطرح گردید.

شامیان، فرد مکار و سیاست‌پیشه‌ای چون عمرو بن عاص را برای حکمیت به نمایندگی فرستادند. نظر علی علیه السلام و دوستانش این بود که عبدالله بن عباس به نمایندگی از عراق در موضوع حکمیت نقش ایفا کند. اما بخشی از یاران دیروز علی علیه السلام که امروز شدیداً دچار تزلزل ایمانی و سیاسی شده بودند، عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را به نمایندگی از سوی عراقیان پیشنهاد کردند. از آنجا که آنان جمعیت کثیری از سپاه امام را تشکیل می‌دادند، بر دیدگاه خویش در نمایندگی ابوموسی پای فشرده و موضوع را پیش بردند.

ایمن بن خَریم اَسَدی که از معاویه و علی علیه السلام کناره گرفته بود، ولی آرزومند بود موضوع حکمیت به سود عراقیان تمام شود، ابیات زیر را سرود و فرستاد:

۱. لَوْ كَانَ لِلْقَوْمِ رَأْيٌ يُعْصَمُونَ بِهِ مِنْ الصَّلَالِ رَمَوْكُم بِأَبْنِ عَبَّاسٍ
۲. لَلَّهِ ذُرٌّ أَيْبِهِ أَيْمَانُ رَجُلٍ مَا مِثْلُهُ لِفَصَالِ الْخُطْبِ فِي النَّاسِ
۳. لَكِنَّ رَمَوْكُم بِشَيْخٍ مِنْ دَوِي يَمَنِ نَمَّ يَدْرٍ مَا صَرَبُ أَحْمَاسٍ لِأَسَدَاسٍ
۴. إِنْ يَخْلُ عَمْرُو بِهِ يُقَدِّفُهُ فِي لُجَجٍ يَهْوِي بِهِ النَّجْمُ تَيْسًا بَيْنَ أَتْيَاسِ
۵. أَبْلِغْ لَدَيْكَ عَلِيًّا غَيْرَ عَاتِيهِ قَوْلَ امْرِئٍ لَا يَرَى بِالْحَقِّ مِنْ بَأْسِ
۶. مَا الْأَشْعَرِيُّ بِمَأْمُونٍ أَبَا حَسَنِ فَأَعْلَمْ هُدَيْتَ وَ لَيْسَ الْعَجْزُ كَالرَّأْسِ
۷. فَاصْدِمْ بِصَاحِبِكَ الْأَذْنَى زَعِيمَهُمْ إِنَّ ابْنَ عَمَّكَ عَبَّاسٍ هُوَ الْآسِي

۱. اگر قوم را رأی خردمندانهای شاید که از گمراهی محفوظ مانند، باید ابن عباس را گسیل دارند.
 ۲. خدا پدرش را رحمت کناد، چه بزرگمردی است که در میانه مردم برای حلّ مشکلات بی‌همتا است.
 ۳. ولی اینک کار شما را به سالخورده مردی یمنی وانهادند که خود حاصل ضرب پنج در شش را نمی‌داند.
 ۴. اگر عمرو با او به خلوت نشیند، وی را به گرداب‌های نیرنگ خود در افکند و آن قوچ گم کرده راه را به امید دستیابی بر ستاره نگونسار کند.
 ۵. [ای پیک] بدون شماتت [و علامت]، از پیش خود، سخن [و اندرز] مردی را که از گفتن حق پروایی ندارد.
 ۶. به علی بازگو: ای ابالحسن، این اشعری مورد اطمینان نیست. بدان که [خیرخواهانه] رهنمایی شدی و آگاه باش که پای چون سر، و دون چون والا نباشد.
 ۷. به یار نزدیک‌تر خود که پیشوای آن قوم است، یعنی به پسرعمویت ابن عباس توجه کن و او را برگزین که شایسته‌تر است.
- نصر بن مزاحم گوید: در حدیث محمد بن عبیدالله، از جرجانی آمده است که گفت: چون ابوموسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و دست ابوموسی را گرفت و گفت: «ای ابوموسی! تو را به کاری گران گماشته‌اند که [اگر کاهلی کنی] در دسرش نخواست و شکافش به هم بر نیاید». شریح همچنین در این باره این اشعار را سرود:

۱. أَبَا مُوسَى رُمِيتَ بِشَرِّ خَصْمٍ فَلَا تَصْعِ الْعِرَاقَ فَدَثَكَ نَفْسِي
۲. وَ أَعْطِ الْحَقَّ شَأْمَهُمْ وَ خُذْهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ فِي مَهَلٍ كَأَمْسٍ
۳. وَ إِنَّ عَدَاً يَجِيءُ بِمَا عَلَيْهِ يَدُورُ الْأَمْرُ مِنْ سَعْدٍ وَ نَحْسٍ
۴. وَ لَا يَخْدَعُكَ عَمْرُوَ إِذَا عَمَّرَا عَدُوَّ اللَّهِ مَطْلَعُ كُلِّ شَمْسٍ
۵. لَهُ خُدْعٌ يَحَارُ الْعَقْلُ فِيهَا مُمَوَّهَةٌ مُزْخَرَفَةٌ بِلَبْسٍ
۶. فَلَا تَجْعَلْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَزْبٍ كَشَيْخٍ فِي الْحَوَادِثِ غَيْرِ نِكْسٍ
۷. هَدَاهُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ فَزِدَا سِوَى بِنْتِ النَّبِيِّ وَ أَيُّ عُرْسٍ^۱

۱. ای ابوموسی تو را برابر بدترین حریف افکنده‌اند، جانم به قربانت، عراق را خوار و تباه مکن.

۲. مبدا حق را به شام دهی و جانب آنها را بگیری که مهلت امروز به دیروز ماند.

۳. و چون فردا با تمام دستاوردها و پیامدهای خود در رسد، کار به بخت یاری یا

۱. وقعة صفین، ص ۵۳۵. چون علی علیه السلام آهنگ عزیمت به نخیله کرد، زیاد بن نضر را به سرداری پیشتازان و شریح بن هانی را به فرماندهی گروهی دیگر برگزید که اینان قبلاً از سرداران مذحج و اشعریان بودند. سپس درخصوص هماهنگی بیشتر سفارش کرد. آن دو هم به جان پذیرفتند. آن دو فرماندهی دوازده هزار سپاه را عهده‌دار شدند. در قضیه حکمیت علی علیه السلام چهارصد تن را فرستاد و شریح بن هانی، حارثی را به نگهبانی آنها گماشت و عبدالله بن عباس را برای نمازگزاری بر آنان و تصدّی کارهایشان گسیل فرمود که ابوموسی اشعری نیز با ایشان بود. معاویه نیز عمرو بن عاص را همراه چهارصد تن گسیل داشت؛ چون ابوموسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و به او سفارش‌های لازم را کرد. اما وقتی عمرو بن عاص خدعه کرد. شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را زد.

نگون بختی بگذرد.

۴. مبادا عمرو تو را بفریبد که عمرو به هر بامداد [چون از جا خیزد از صبح تا شام] دشمن خدا باشد.
۵. او را گونه‌گون نیرنگ‌هاست که عقل در آن حیران ماند و آن همه را زران‌دود کرده است و به صورت‌نگاری آراسته کند.
۶. پس معاویة بن حرب را در این ماجرا چون شیخ و پیشوایی بی‌رقیب و بی‌عیب قرار مده.
۷. خداوند او را به رهبری فردی رهنمون شود که همسر دختر پیامبر است و چه نیک و خجسته دامادی است.

وقتی ابوموسی اشعری، برای حکمیت، به سمت دومة‌الجندل به راه افتاد، دوستان علی علیه السلام ناراحت شدند و اظهار تاسف کردند. احنف نزد امام علیه السلام آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که ابوموسی نخستین کُره خویش را از اولین مشک خود بر آورد [و ماهیت خود را آشکار کرد]. به نظر من، ما کسی را گسیل داشته‌ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی علیه السلام گفت: «ای احنف! خداوند بر کار خود چیره است». گفت: «ای امیر مؤمنان، ما نیز از همین نگرانیم [که این امر مهم به دست بی‌خردی چون ابوموسی سپرده شده است]. احنف گفت و گویی با ابوموسی نیز در خصوص خطیر بودن وظیفه وی انجام داد. وقتی این گفت‌وگو میان مردم پراکنده شد، شنی پا در رکاب کرد و این ابیات را برای ابوموسی سرود و فرستاد:

۱. أَبَا مُوسَى جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا عِرَاقَكَ إِنَّ حَظَّكَ فِي الْعِرَاقِ
۲. وَ إِنَّ الشَّامَ قَدْ نَصَبُوا إِمَامًا مِنْ الْأَحْزَابِ مَعْرُوفَ النَّفَاقِ
۳. وَ إِنَّا لَا نَزَالُ لَهُمْ عَدُوًّا أَبَا مُوسَى إِلَيَّ يَوْمَ التَّلَاقِ
۴. فَلَا تَجْعَلْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ إِمَامًا مَا مَشَتْ قَدَمٌ بِسَاقِ
۵. وَ لَا يَحْدِثْكَ عَمْرُو بْنُ عَمْرٍأ أَبَا مُوسَى تَحَامَاهُ الرَّوَاقِي
۶. فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ وَ أَنْهَجْ طَرِيقَكَ لَا تَزَلْ بِكَ الْعُرَاقِي
۷. سَتَلْقَاهُ أَبَا مُوسَى مَلِيًّا بِمِرِّ الْقَوْلِ مِنْ حَقِّ الْخِنَاقِ
۸. وَ لَا تَحْكُمُ بِأَنَّ سَوَى عَلِيٍّ إِمَامًا إِنَّ هَذَا الشَّرَّ بَاقٍ^۱

۱. ای ابوموسی، خدایت جزای خیر دهد، مواظب عراق خود باش که بهره تو در [حفظ مصلحت] عراق است.
۲. به راستی شامیان پیشوایی از میان احزاب مخالف بر خود گماشته‌اند که به نفاق معروف است.
۳. ای ابوموسی ما همواره تا به روز رستاخیز با آنان دشمنیم.
۴. چندان که گام از گام بر توانی داشت [و جان در بدن داری]، معاویه بن حرب را به پیشوایی مگیر.
۵. ابوموسی، مبادا عمرو تو را بفریبد که عمرو به راستی ماری گزنده است که افسونگرانش فسون نتوانند کرد.
۶. از او بر حذر باش و راه راست خود را پیش گیر که دچار لغزش نشوی.
۷. ای ابوموسی [انبان دروغ] او را انباشته از سخنانی تلخ و ناهنجار خواهی دید

که از حقیقتی بسی دور است.

۸. داوری بر آن مکن که جز علی، دیگری پیشوای ما گردد؛ چه آن داوری شری پایدار خواهد بود.

صلتان عبدی نیز که در کوفه بود، ابیات زیر را به ابوموسی در دومة الجندل فرستاد:

۱. لَعْمُزُكَ لَا أَلْفَى مَدَى الدَّهْرِ خَالِعاً عَلِيّاً بِقَوْلِ الأشْعَرِيِّ وَ لَا عَمْرٍو

۲. فَإِنْ يَحْكُمَا بِالْحَقِّ نَقْبَلُهُ مِنْهُمَا وَ إِلَّا أَتْرْنَاهَا كِرَاعِيَةَ الْبُكَرِ

۳. وَ لَسْنَا نَقُولُ الدَّهْرَ ذَاكَ إِلَيْهِمَا وَ فِي ذَاكَ لَوْ قُلْنَاهُ قَاصِمَةَ الظَّهْرِ

۴. وَ لَكِنْ نَقُولُ الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ كُلُّهُ إِلَيْهِ وَ فِي كَفَيْهِ عَاقِبَةُ الْأَمْرِ

۵. وَ مَا الْيَوْمُ إِلَّا مِثْلُ أَمْسٍ وَ إِنَّنَا لَفِي وَشَلِ الصَّخْصَاحِ أَوْ لُجَّةِ الْبُحْرِ^۱

۱. به جان تو که تا زمانه به جاست، به گفته اشعری یا عمرو به خلع علی رضا ندهم.

۲. اگر به حق داوری کردند، از آن دو می‌پذیریم. وگرنه آن را چون آوای شتربچه ثمود، شوم شماریم.

۳. ما سرنوشت روزگار خود را به کف آنان و نمی‌نهیم که اگر چنین کنیم و تن سپاریم، پشت خود را شکسته‌ایم.

۴. ولی شرط امر به معروف و نهی از منکر را به تمامی به جای آریم و بگوییم و البته سرانجام کار به دست خداست.

۵. امروز نیز بسان دیروز است و ما یا در تنگ آبی سراب‌گونه یا گرفتار گردابی ژرف به دریا هستیم.

چون مردم شعر صلطان را شنیدند، ضد ابوموسی انگیخته شدند و او را کاهل

دانستند و گمان‌های بد بر او بردند. [از آن سوی] دو داور در دومة‌الجندل به یکدیگر رسیدند، اما هیچ گفت‌وگویی با یکدیگر نمی‌کردند. همچنین ابومحمد نافع بن أسود تمیمی، خطاب به علی علیه السلام اشعاری را بیان کرد که با بیت زیر آغاز می‌شود:

أَلَا أبلغَا عَنِّي عَلِيًّا تَجِيَّةً ۱ فَقَد قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَّا اسْتَقَلَّتْ

این اشعار در بحث تجدید بنای دین به دست علی علیه السلام ذکر شد.

یکی از کسانی که نام وی، در دوران خلافت علی علیه السلام سر زبان‌ها افتاده بود، سعد بن ابی‌وقاص است. وی از علی علیه السلام و معاویه کناره گرفته بود و در آبگیری متعلق به قبیله بنی‌سلیم، در سرزمین بادیه، منزل گزیده و اخبار را پیگیری می‌کرد. وی مردی رزم‌آور و صاحب نظر بود و میان قریش شأن و مقامی داشت و از علی علیه السلام و معاویه، هیچ کدام، طرفداری نمی‌کرد. روزی پسرش، عمر بن سعد پدر را صدا کرد و به وی گفت: «مردم به صفین با یکدیگر درگیر شدند و خبر ماجرای که بر آنها گذشت به تو رسیده است. می‌دانی که تا پای نابودی جنگیده‌اند و سپس عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص را برای داوری گماشته‌اند. تو از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از اعضای شورایی و کسی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ات گفت: «از نفرین‌های وی بپرهیزد» و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد، وارد نشده‌ای. پس به دومة‌الجندل برو که بی‌گمان فردا تو صاحب آنی (ابتکار را به دست داری)». گفت: «ای عمر! دست بردار؛ چراکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «پس از من فتنه‌ای پدید آید که بهترین مردم

در آن هنگامه کسی باشد که از آن بپرهیزد و بر کنار ماند». این کاری است که من آغازش را ندیده‌ام و بنابراین نمی‌خواهم پایانش را بینم. ولی اگر می‌خواستم دستی در این کار داشته باشم، البته همدست علی علیه السلام می‌شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواسته می‌کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان». ... چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان‌که پسرش بشنود، این اشعار را خواند:

۱. دَعَوْتُ أَبَاكَ الْيَوْمَ وَاللَّهِ لِلَّذِي دَعَانِي إِلَيْهِ الْقَوْمُ وَالْأَمْرُ مُقْبِلٌ
۲. فَقُلْتُ لَهُمْ: لَلْمَوْتُ أَهْوَنُ جَزَعَةً مِنَ النَّارِ فَاسْتَبِقُوا أَخَاكُمْ أَوْ اقْتُلُوا
۳. فَكُفُّوا وَقَالُوا: إِنَّ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ مُزْحَرْفٌ جَهْلٍ وَالْمُجْهَلُ أَجْهَلُ
۴. فَلَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ قَدْ جَدَّ جِدُّهُ وَكَاشَفْنَا يَوْمَ أَعْرُ مُحَجَّلُ
۵. هَرَبْتُ بِدِينِي وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ وَفِي الْأَرْضِ أَمْنٌ وَاسِعٌ وَمُعَوَّلٌ
۶. فَقُلْتُ: مَعَادَ اللَّهِ مِنْ شَرِّ فِتْنَةٍ لَهَا آخِرٌ لَا يُسْتَقَالُ وَأَوَّلٌ
۷. وَ لَوْ كُنْتُ يَوْمًا لَا مَحَالَةَ وَإِفْدًا تَبِعْتُ عَلِيًّا وَالْهَوَى حَيْثُ يُجْعَلُ
۸. وَ لَكِنِّي زَاوَلْتُ نَفْسًا شَجِيحَةً عَلَى دِينِهَا تَأْبَى عَلَيَّ وَ تَبْحَلُ
۹. فَأَمَّا ابْنُ هِنْدٍ فَالْتَرَابُ بِوَجْهِهِ وَإِنَّ هَوَايَ عَنِ هَوَاهُ لِأَمِيلُ
۱۰. فَيَا عَمْرُ ازْجِعْ بِالنَّصِيحَةِ إِنِّي سَأَصْبِرُ هَذَا الْعَامَ وَالصَّبْرُ أَجْمَلُ^۱

۱. امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند، آن قوم نیز پیش‌تر مرا به همان کار خواندند.

۲. بدیشان گفتم: بی گمان مرگ از آتش دوزخ گواراتر است، خواهید برادر خود را زنده گذارید یا او را بکشید.
۳. پس دست برداشتند و گفتند سعد بن مالک، پوچ گرای نادان و خرف شده‌ای بی‌خرد است.
۴. چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است.
۵. در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه‌ای گریختم که در زمین، جای‌های امن و آرامشی گسترده است.
۶. گفتم، پناه بر خدا، از شرّ فتنه‌ای که آن را آغازی دردناک و پایانی بی‌انتهاست.
۷. اگر روزی ناچار به نمایندگی می‌رفتم، بی گمان از علی ع پیروی می‌کردم و دلم در قرارگاه او قرار می‌گرفت.
۸. ولی من نفس خویشتن‌دار خود را به آیینی که دارد، به کار گرفتم و نفس، بخیلی کرد و بر من خودداری روا داشت.
۹. اما درباره پسر هند، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد.
۱۰. ای عمر! با این اندرز خیراندیشانه بازگرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است.

تظاهر عمرو بن عاص در احترام نهادن به ابوموسی

هنگامی که عمرو و ابوموسی در دومة‌الجندل ملاقات کردند، عمرو می‌کوشید ابوموسی را در سخن گفتن مقدم دارد و می‌گفت: تو پیش از من با پیامبر خدا ص مصاحبت داشته‌ای و به سن از من بزرگ‌تری. پس نخست تو سخن‌گوی و من پس از تو سخن‌گویم». عمرو رفته رفته ابوموسی را عادت می‌داد که در هر چیزی

مقدم باشد و بدین ترتیب فریض داد تا در خلع علی علیه السلام نیز پیش افتد. راوی گوید: آن دو به بررسی پرداختند، ولی بر کسی توافق نکردند. عمرو خلافت را برای معاویه می‌خواست و ابوموسی مخالف بود. از این سو ابوموسی خلافت را برای عبدالله بن عمر می‌خواست و عمرو مخالف بود. آن‌گاه عمرو گفت: «ای ابوموسی، به من بگو رأی [نهایی] تو چیست؟» گفت: «رأی من آن است که این هر دو مرد، (علی و معاویه) را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هرکس را خواهند و خوش دارند، برای خود برگزینند». عمرو به او گفت: «رأی درست همین است که نظر توست». سپس گفت: «ای ابوموسی، عراقیان بیش از شامیان به تو اعتماد ندارند؛ زیرا تو در قتل عثمان متأثر و خشمگین شده و با دو دستگی و پراکندگی نیز مخالف و دشمنی. تو حال معاویه را در قریش و شرف او را در دودمان عبد مناف می‌دانی. وی پسر هند و پسر ابی سفیان است. اینک نظرت چیست؟» ابوموسی گفت: «خیر است. اما اعتماد شامیان به من چگونه باشد، درحالی که من همراه علی علیه السلام بر آنان در آمدم؟ اما خشم من بر قتل عثمان، اگر من در آنجا حضور می‌داشتم، بی‌گمان به وی یاری می‌دادم. اما اینکه فتنه‌ها را خوش ندارم، از آن روست که خدا فتنه‌ها را زشت شمرده است. اما [درباره] معاویه [باید بگوییم] او شریف‌تر از علی علیه السلام نیست».

ابوموسی با این سخنان، عمرو را از خود دور کرد و عمرو اندوهگین بازگشت. عمرو بن عاص، پسرعموی نوجوانی داشت که با او همراه بود. آن نوجوان در خصوص چگونگی موفقیت عمرو عاص در حکمیت، اشعاری این

چنین سرود که در تصمیم‌گیری وی بسیار مؤثر بود:

۱. يَا عَمْرُو إِنَّكَ لِلْأُمُورِ مُجَرَّبٌ فَازْفُقْ وَلَا تَقْذِفْ بِرَأْيِكَ أَجْمَعِ
۲. وَ اسْتَبِقِ مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي رَأْيِي إِذَا لَمْ يَنْفَعِ
۳. وَ اخْلَعْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَزْبٍ حُدْعَةً يَخْلَعُ عَلَيَّ سَاعَةً وَ تَصْنَعِ
۴. وَ اجْعَلْهُ قَبْلَكَ ثُمَّ قُلْ مِنْ بَعْدِهِ اذْهَبْ فَمَا لَكَ فِي ابْنِ هِنْدٍ مَطْمَعِ
۵. تِلْكَ الْحَدِيثَةُ إِنْ أَرَدْتَ خِدَاعَهُ وَ الرَّاقِصَاتِ إِلَى مَنْى خُذْ أَوْ دَعْ^۱

۱. ای عمرو تو در کارها بس آزموده شده‌ای، نرمش به کار بر و تمام اندیشه و آرائت را یکجا بیرون مریز.

۲. آن مقدار از نظرت را که توانی پوشیده و مکتوم نگه‌دار؛ زیرا در اعلام نظری که سودی ندهد، خیری نباشد.

۳. معاویه بن حرب را [در خلوت پیش ابوموسی] به دروغ خلع کن تا در همان حال علی نیز خلع شود.

۴. ولی کار را به گونه‌ای بساز که او را [در جمع] پیش از خود به گفتار واداری و خود پس از وی سخن گویی. آن‌گاه کار تمام است. برو که آنچه از پسر هند طمع داری، از آن توست.

۵. اگر قصد نیرنگ زدن داری، سوگند به اشتران پوینده راه منا که این نیرنگی کارآمدست؛ خواهی بپذیر و خواهی رها کن.

عمرو این تدبیر را درست دید و همین طریق را پیموده‌اند: نخست ابوموسی به سخن درآمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «رای من و عمرو بر یک

امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن، خداوند کار این اُمّت را به صلاح کشاند». عمرو گفت:

«راست می گوید!» سپس گفت: «ای ابوموسی! پس تو سخن گوی». ابوموسی بر فراز منبر رفت تا سخن گوید. ابن عباس وی را خواند و گفت: «وای بر تو [مواظب باش]، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد. اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده‌اید، بگذار او پیش از تو درباره آن سخن گوید و آن‌گاه تو پس از وی سخن گوی؛ زیرا عمرو مرد حيله‌گری است و من ایمن نیستم که او بدان‌چه شما [در خلوت] میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده‌اید، وفا کند و می‌دانم چون تو میان مردم به پا خیزی و سخن گویی، با تو مخالفت خواهد کرد».

ابوموسی که مردی کودن بود، گفت: «[این سخن‌ها را کنار بگذار] ما توافق کرده‌ایم». از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای مردم! ما در کار این اُمّت نگریم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیام‌بخش‌تر از آن نیست که کارهای اُمّت به اختلاف نکشد. بنابراین رأی من و همتایم، عمرو، بر این قرار گرفت که علی علیه السلام و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از مسلمانان بسپاریم که هرکس را خوش دارند، به ولایت امور خویش گمارند. اینک من، علی علیه السلام و معاویه را خلع کردم. شما خود کار خویش را به دست گیرید و هرکس را شایسته می‌دانید، به ولایت بر خود گمارید». سپس به کناری رفت و نشست.

آن‌گاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و

سپس گفت: «این مرد آنچه شنیدید، گفت و مولای خود را خلع کرد. من نیز مولای او را، همچنان که او وی را خلع کرد، خلع کردم و مولای خود معاویه را [بر خلافت] استوار می‌دارم. وی دست‌نشانده و دوست‌دار عثمان و خواستار انتقام خون او، و شایسته‌ترین مردم بدین مقام است».

ابوموسی به او گفت: «خدایت کامروا نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی؛ به راستی در مثل به سگ مانی که: ﴿إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ...﴾ اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود گذاری، پارس کند».^۱

پس عمرو به او گفت: «راستی که تو در مثل به درازگوش مانی؛ ﴿الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾؟ «درازگوشی که کتابی چند بر پشت کشد».

شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را زد و مردم برخاستند و میانه را گرفتند. شریح چندی بعد می‌گفت: «از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را به شمشیر می‌زدم». یاران علی علیه السلام از ابوموسی خواستند که از آنجا برود و او بر ناقه خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می‌گفت: «خدا ابوموسی را روسیاه کند. من [پیشاپیش] او را بر حذر داشتم و به رأی خردمندان رهنمون شدم. ولی او خرد نورزید». ابوموسی نیز خود می‌گفت: «ابن عباس مرا از نیرنگ آن تبه‌کار بر حذر داشته بود، ولی من به او اطمینان کردم و می‌پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی برای امت ترجیح نمی‌دهد».

۱. اعراف: ۱۷۶.

۲. جمعه: ۵.

عمرو بن عاص بعد از حيله گری های خود که جریان امر حکمیت را به نفع معاویه رقم زد، گزارش ماجرای حکمیت را به معاویه ارسال کرد.

عمرو بن عاص هنگامی که به ابوموسی نیرنگ نمود، اشعاری این چنین

سرود:

۱. خَدَعْتُ أَبَا مُوسَى خَدِيعَةَ سَيِّظِمِ يُخَادِعُ سَقْبًا فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ
۲. فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا كَرِهْنَا كِلَيْهِمَا فَتَخَلَّفُهَا قَبْلَ التَّلَاتِلِ وَالِدَخَضِ
۳. فَإِنَّهَا لَا يُغْضِيَانِ عَلَيَّ قَدَى مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى يُفْصِلَانِ عَلَيَّ أَمْضِ
۴. فَطَاوَعَنِي حَتَّى خَلَعْتُ أَخَاهُمْ وَ صَارَ أَخُونَا مُسْتَقِيمًا لَدَى الْقَبْضِ
۵. وَإِنَّ ابْنَ حَزْبٍ غَيْرَ مُعْطِيهِمُ الْوَلَا وَ لَا الْهَاشِمِيَّ الدَّهْرُ أَوْ يَزْبَعُ الْحَمْضُ^۱

۱. به ابوموسی نیرنگی کلان زدم؛ چنان که شتر بچه ای نادان در زمینی بر آمده فریب داده شود.

۲. به او گفتم: ما هیچ یک از آن دو [پیشوا] را خوش نداریم. پس پیش از آنکه دشواری ها و لغزش ها بیشتر شود، هر دو را خلع می کنیم.

۳. چه آن دو هرگز ذره ای با هم توافقی ندارند و هر یک بر باطل، راهی جدا از آن دیگری در پیش گرفته اند.

۴. وی سخن مرا پذیرفت تا آنکه رفیق [و مولای] ایشان را خلع کردم و رفیق ما مستقیماً زمامدار شد.

۵. در حالی که پسر حرب تن به ولایت آنها نمی سپرد و هاشمی نیز هرگز حاضر به قبول وی نمی شد.

ابن عباس وقتی آن را شنید در پاسخش اشعار ذیل را سرود:

۱. كَذَبْتَ وَ لَكِنْ مِثْلَكَ الْيَوْمَ فَاسِقٌ عَلَى أَمْرِكُمْ يَنْعِي لَنَا الشَّرَّ وَالْعَزْلَا
۲. وَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْكَ خَدِيعَةٌ إِلَيْهِ وَ كُلُّ الْقَوْلِ فِي شَأْنِكُمْ فَضْلًا
۳. فَأَنْتُمْ وَ رَبِّ الْبَيْتِ قَدْ صَارَ دِينُكُمْ خِلَافًا لِدِينِ الْمُصْطَفَى الطَّيِّبِ الْعَدْلَا
۴. أَ عَادَيْتُمْ حُبَّ النَّبِيِّ وَ نَفْسَهُ فَمَا لَكُمْ مِنْ سَابِقَاتٍ وَ لَا فَضْلًا
۵. وَ أَنْتُمْ وَ رَبِّ الْبَيْتِ أَحْبَبْتُ مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ ذَا نَعْلَيْنِ أَوْ حَافِيًا رَجُلَا
۶. عَدَرْتُمْ وَ كَانَ الْعَدْرُ مِنْكُمْ سَجِيَّةً كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ حَزَنًا وَ أَنَّ لَمْ يَكُنْ نَسْلًا

۱. دروغ گفתי، اما امروز داوری بی‌ارزش چون تو تبهکاری، برای ما شرّ و معزولی [مولایمان] را به بار آورده است.

۲. ادعا می‌کنی که این کار نیرنگی بوده است که تو به او زده‌ای [و کارگر افتاده] و هر سخن دیگری درباره شما زیاد است.

۳. سوگند به پروردگار کعبه که آیین شما به راهی بر خلاف دین پاک و عادلانه مصطفی در افتاد.

۴. با دوستداران پیامبر و آن کس که چون خود اوست، دشمنی ورزیدید. شما را چه شد که سوابق و برتری او را در اسلام نادیده گرفتید؟

۵. سوگند به پروردگار کعبه، شما پلیدترین کسانی که روی زمین، پوشیده‌پا یا برهنه‌پا، [از توانگر و درویش] گام می‌زنند.

۶. حيله کردید، و حيله‌گری خوی و خصلت شماست؛ چنان [رذیلانه] که گویی شما را دودمان و تبار و نسل والایی نبوده است.

سعید بن قیس همدانی در جلسه داوری برخاست و خطاب به داوران گفت: «به خدا سوگند اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید، بر ما چیزی بیش از آنکه اینک بر آنیم، نمی‌افزودید. از این رو گمراهی شما برای ما الزام‌آور نیست. شما در پایان کارتان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید و من امروز در هواداری علی علیه السلام چنانم که همگی دیروز چنان بودیم».

دیگر مردم نیز، جز اشعث بن قیس، سخن گفتند. کردوس بن هانی^۱ خطاب به سعید بن قیس گفت: «ای برادر ربیعی، به خدا سوگند، من یقین دارم که تو اولین کسی باشی که بدین امر [ناهنجار] رضایت دارد و آن‌گاه به خشم درآمد و چنین سرود:

۱. أَيْأَ لَيْتَ مَنْ يَرْضَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ يَعْمُرُوْا وَ عَبْدِ اللَّهِ فِي لُجَّةِ الْبُخْرِ
۲. رَضِينَا بِحُكْمِ اللَّهِ لَا حُكْمَ غَيْرِهِ وَ بِاللَّهِ رَبَّأُ وَ النَّبِيَّ وَ بِالذِّكْرِ
۳. وَ بِالْأَصْلَحِ الْهَادِي عَلِيِّ إِمَامِنَا رَضِينَا بِذَلِكَ الشَّيْخِ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ
۴. رَضِينَا بِهِ حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ إِنَّهُ إِمَامٌ هَدَى فِي الْحُكْمِ وَ النَّهْيِ وَ الْأَمْرِ
۵. فَمَنْ قَالَ: لَا قُلْنَا: بَلَى إِنَّ أَمْرَهُ لِأَفْضَلُ مَا تُعْطَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ
۶. وَ مَا لِابْنِ هُنْدٍ بَيْعَةٌ فِي رِقَابِنَا وَ مَا بَيْنَنَا غَيْرُ الْمُتَّقَمَةِ السُّمْرِ
۷. وَ بِيضٍ تُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مُسْتَقَرِّهِ وَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ الْوَلَاءِ آخِرَ الدَّهْرِ
۸. أَبْثُ لِي أَشْيَاخَ الْأَرَاقِمِ سُبَّةً أُسْبُ بِهَا حَتَّى أُغَيَّبَ فِي الْقَبْرِ^۲

۱. کردوس بن هانی بکری، از قبیله ربیعه و از یاران علی علیه السلام بود.

۲. وقعة صفین، ص ۵۴۸.

۱. ای کاش تمام مردمی که به داوری عمرو و عبدالله رضایت داده‌اند، به ژرف‌گردابی در دریا فرو روند.
 ۲. ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم.
 ۳. و بدان رهنمای بلندپیشانی، علی [ع]، پیشوای خود، بدان پیر راستین، در سختی و آسایش رضا دادیم.
 ۴. به او رضایت دادیم؛ چه بمیریم و چه بمانیم و به راستی او در امر و نهی و حکمرانی، ما را امام و پیشوای رهنماست.
 ۵. هر کس گوید: نه، ما گوئیم: آری؛ زیرا حکم فرمانروایی او بهترین ره‌آوردی است که به شب قدر نازل شده است.
 ۶. پسر هند را بر گردن ما بیعتی نیست و میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید.
 ۷. و تیغ آبداری که چون به جولان در آید، سرها را بر گیرد. تا پایان روزگار دوستداری و سرسپردگی به او از ما دور باد.
 ۸. پیران نامدار و نژاد عرب، مرا از چنین ننگی باز می‌دارند و من تا آن دم که به گور روم نیز امتناع خواهم کرد.
- یزید بن اسد که از سرداران معاویه بود، به سخن در آمد و گفت: «ای مردم عراق، از خدای بپرهیزید که کمترین ره‌آورد آنچه ما و شما دیروز بدان گرفتار بودیم، (جنگ)، نیستی و نابودی همگانی است. اینک دیدگان همه به سوی صلح و سازش دوخته شده است». یکی از یاران علی [ع] پاسخ داد و سرود:

۱. عَدَزْتُمْ وَ كَانَ الْعَدُوُّ مِنْكُمْ سَجِيَّةً فَمَا صَرَرْنَا عَدُوَّ اللَّئِيمِ وَ صَاحِبِهِ

۲. وَ سَمَّيْتُمْ شَرَّ الْبَرِيَّةِ مُؤْمِنًا كَذَبْتُمْ فَشَرُّ النَّاسِ لِلنَّاسِ كَاذِبُهُ

۳. وَ لَكُمْ بِأَيْنِ حَزْبٍ بَصِيرَةٌ بَلَّغْنِ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ كَانَ كَاتِبُهُ^۱

۱. با ما غدر کردید و مکر و ناپیمانی خصلت شما بود. ما را از ترفند آن فرومایه

مرد و مولایش چه زیان باشد؟

۲. شما بدترین مردم زمانه را مؤمن خواندید، دروغ گفتید و بدترین کس آن

است که با مردم دروغ گوید.

۳. شما خود خوب می دانید که پسر حرب، با آنکه کاتب پیامبر خدا بود، مورد

لعن آن حضرت قرار گرفت.

بعد از قضیه حکمیت، ابوموسی راهی مکه شد و به طواف کعبه پرداخت. نصر بن

مزاحم می گوید: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از طاوس برایم روایت کرد که

گفت: هنگامی که ابوموسی گرد کعبه می گشت، به او گفتم: «آیا این همان فتنه‌ای

است که خبرش را شنیده بودم؟» گفت: «ای برادرزاده من! این فقط یک چشمه از

چشمه‌های فتنه است؛ چه بر سرتان آید آن‌گاه که گران گردونه آن به تمامی به گردش

در آید؟ هرکس را که بر سر راهش قرار گیرد، نابود کند و در هم درنوردد و چون

امواج فتنه به هم بر آید، هرکس را که در دریای بلایش بجنبند، به کام هلاک کشد».

آمدن گروهی از صحابه نزد علی علیه السلام

نصر گفت که در حدیث عمر بن سعد آمده است: عبدالله بن عمر، سعد بن

ابی وقاص و مغیره بن شعبه، با گروهی از مردم که با علی علیه السلام همراهی نکرده بودند،

بر او وارد شدند و سهم خود را [از بیت‌المال] مطالبه کردند. اینان، هم در جنگ جمل و هم در پیکار صفین، در یاری به علی علیه السلام دست نگاه داشته و خود را عقب کشیده بودند. علی علیه السلام به ایشان گفت: «چه چیز شما را بر آن داشت که از یاری به من خودداری کنید و عقب بمانید؟» گفتند: «عثمان کشته شد و ما نمی‌دانستیم آیا [ریختن] خون او حلال بود یا نه؟ البته وی بدعت‌هایی در دین پدید آورده بود. سپس شما از او خواستید که توبه کند و او نیز توبه کرد، آن‌گاه بدان زمان که [گروهی] وی را می‌کشتند شما در قتلش دست داشتید. ای امیر مؤمنان، با آنکه ما به برتری و سابقه تو در اسلام و هجرت آگاهیم، نمی‌دانستیم آیا شما راه درستی رفتید یا خطا کردید». علی علیه السلام گفت: آیا نمی‌دانستید که خدای عزوجل به شما فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید و فرموده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات: ۹)

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند، میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می‌کند، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد. پس اگر باز گشت، میانشان به عدالت و انصاف، صلح و آشتی برقرار کنید و همواره دادگری را پیشه سازید که خدا دادگران را دوست دارد.

سعد گفت: «ای علی شمشیری به من ده که خود، کافر را از مؤمن باز شناسد [و بر کافر تیز، و بر مؤمن کند باشد]. چه من می‌ترسم که مؤمنی را

بکشم و به دوزخ روم». علی علیه السلام به ایشان گفت: «آیا نمی دانستید که عثمان پیشوایی بود که شما به شرط سخن شنوایی و فرمان پذیری با او بیعت کردید؟! اگر نکوکار بود، چرا از یاری به او خودداری کردید و اگر تهکار بود چرا با او نجنگیدید؟! اگر آنچه عثمان کرد درست بود، شما که به پیشوای [درستکار] خود یاری ندادید، ستم کردید و اگر بدکردار بود، شما ستم کرده اید که به آنان که او را به معروف امر و از منکر نهی می کردند، کمک نکردید. همچنین به سبب آنکه میان ما و دشمنان، چنان که خدا فرموده است، به وظیفه خود عمل ننمودید، ستم کرده اید. زیرا خداوند می فرماید: ﴿... قَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ «با آن گروه که تجاوز کرده است بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید [و دست از تجاوز بردارد]». (حجرات: ۹)

علی علیه السلام پس از این مذاکره و محکوم ساختنشان، آنان را باز گرداند و چیزی به آنان نداد.

راسبی نیز که از مردم حرورا بود، در خصوص قضیه حکمیت، این اشعار را سرود:

۱. نَدِمْنَا عَلَيَّ مَا كَانَ مِنَّا وَمَنْ يُرِدْ سِوَى الْحَقِّ لَا يُدْرِكْ هَوَاهُ وَيُنْدِمُ
۲. حَرَجْنَا عَلَيَّ أَمْرٍ فَلَمْ يَكُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَلِيٍّ غَيْرَ غَابٍ مُقَمِّمٍ
۳. وَ صَرَبٍ يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مُسْتَقَرِّهِ كِفَاحاً كِفَاحاً بِالصَّفِيحِ الْمَصْمَمِ
۴. فَجَاءَ عَلِيٌّ بِالتِّي لَيْسَ بَعْدَهَا مَقَالٌ لِذِي حِلْمٍ وَلَا مُتَحَلِّمٍ
۵. رَمَانَا بِمُرِّ الْحَقِّ إِذْ قَالَ: جِئْتُمْ إِلَيَّ بِشَيْخٍ لِلأَشَاعِرِ قَشَعَمٍ
۶. فَقُلْتُمْ رَضِينَا بِابْنِ قَيْسٍ وَمَا لَنَا رِضًا غَيْرَ شَيْخِ نَاصِحِ الْجَيْبِ مُسْلِمِ

۷. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَكُونُ مَكَانَهُ فَقَالُوا لَهُ: لَا لَا إِلَّا بِالتَّهْجُمِ

۸. فَمَا ذُنْبُهُ فِيهِ وَأَنْتُمْ دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ عَلِيًّا بِالْهَوَىٰ وَالتَّقَحُّمِ

۹. فَأَصْحَحَ عَبْدَاللهُ بِالتَّيْبِتِ عَائِدًا يُرِيدُ الْمُنَىٰ بَيْنَ الْحَطِيمِ وَرَمَزِمِ^۱

۱. بر آنچه کردیم پشیمان شدیم، و هرکس چیزی جز حق خواهد به آرمانش نرسد و پشیمان گردد.

۲. به کاری بیرون شدیم و میان ما و علی جز نیزه‌های استوار.

۳. و ضربات شمشیر که سرها را از شانه‌ها برگیرد و جنگی بی‌امان، با تیغ‌های آبدار قراری نبود.

۴. علی حجتی آورد که پس از آن هیچ مرد بردبار و خودداری را حجت و گفتاری نماند.

۵. چون به ما فرمود: پیری فرتوت [و کودن] از اشعریان را نزد من آوردید، ما را با حقیقتی تلخ آشنا کرد.

۶. و مگر ما نگفتیم: ما به ابن قیس رضا داریم و به دیگری جز او، پیری خیرخواه و پاکدامن، رضا نیستیم؟

۱. وقعة صفین، ص ۵۵۳؛ در لسان العرب، و القاموس و وفيات الاعیان، گفته شده است: «حروریه» به فتح اول و ضم دوم آمده است. مراد خوارجی هستند که در قریه حرورا، نزدیک کوفه، گرد آمدند و به مخالفت با علی علیه السلام پرداخته و به عنوان خلافت با عبدالله راسبی، بیعت کردند. وی رئیس خوارج بود و بسیار در عبادت می‌کوشید. ولی در اثر نادانی، با علی علیه السلام در جنگ نهروان جنگید و همان‌جا کشته شد. منظور این راسبی که اظهار ندامت از قضیه حکمیت کرده، همان راسب بن میدعان بن مالک بن نصر بن الأزد است که مربوط به قبیله اُزد بود. عبدالله بن وهب راسبی، رئیس خوارج، در روز نهروان نیز از آن قبیله بود: الغارات، ج ۱، ص ۳۶۱.

۷. او گفت: ابن عباس به جای آن پیر باشد، ولی به وی گفتند: نه! نه! و او را تهدید کردند.

۸. گناه او در این میان چیست؟ چون شما خود از سر هوا و به اصرار و پافشاری از علی چنین خواستید.

۹. اینک عبدالله به خانه کعبه پناه جسته و قصد زیارت منا بین حطیم و زمزم نموده است.

طُلبَةُ بَنِ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ مُنْقَرِيٌّ نِيزَ اشعار ذیل را سرود:

۱. إِذَا فَازَ دُونِي بِالْمَوَدَّةِ مَالِكٌ وَ صَاحِبُهُ الْأَدْنَى عَدِيُّ بَنِ حَاتِمٍ

۲. وَ فَازَ بِهَا دُونِي شَرِيحُ بَنِ هَانِيٍّ فَفِيمَ نُنَادِي لِلْأُمُورِ الْعِظَائِمِ

۳. وَ لَوْ قِيلَ مَنْ يُفْدي عَلِيًّا فَدَيْتُهُ بِنَفْسِكَ يَا طُلبَ بْنَ قَيْسِ بْنِ عَاصِمِ

۴. لَقُلْتُ نَعَمْ تُفْديهِ نَفْسُ شَحِيحَةٍ وَ نَفْدي بِسَعْدِ كُلِّهَا حَيَّ هَاشِمِ

۱. چون مالک و یار نزدیک او، عدی بن حاتم، پیش از من به عالم مودت ره یافتند.

۲. و شریح بن هانی نیز پیش تر از من بدان پایگاه نائل شده است، چگونه در کارهای گران ندایی از ما برخیزد و ادعایی توانیم کرد؟

۳. و اگر مرا گویند: ای طلب بن قیس عاصم، آیا تو در راه فداییان علی جانبازی می کنی؟

۴. گویم: آری! وجود خویشتن را فدای او خواهم و نیز رواست که تمامی بنی سعد را فدای بنی هاشم کنیم.

۱۳. علی علیه السلام مجری حق و عدالت

عدالت علی علیه السلام از موضوعاتی است که دوستان و دشمنان آن حضرت بدان اعتراف دارند! ابوموسی عیسی بن مهران، از محمد بن عبیدالله خزاعی، از شعبی و همچنین عباس بن بکّار، از محمد بن عبیدالله نقل نموده‌اند که سَوْدَةَ بِنْتُ عُمَارَةَ الْأَهْمَدَانِيَّة، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد معاویه رفت. وقتی معاویه وی را دید، سرزنشش کرد که چرا در ایام صفین، علیه معاویه، افراد را تحریک می‌کرده است. بعد از آن پرسید: «خواستہ تو چیست؟» گفت: «خدای تعالی از تو درباره حقوق ما پرسش خواهد کرد». معاویه پرسید: «حقوق شما چیست؟» سوده گفت: «دائماً از قِبَلِ تو ظالمی بر سر ما می‌آید و با تکیه بر تسلط تو، بر ما انواع ظلم‌ها را روا می‌دارد. غَلَاتِ ما را پیش از درو می‌دروند و پیش از کوفتن، می‌کوبند و می‌برند و داغ خواری بر جبین ما می‌کشند و ما را کتک می‌زنند. اینک بُسْر بن أَرْطَاة از پیش تو آمده، مردان ما را کشته و اموال ما را برده است. پس اگر او را عزل می‌کنی، ما شکر تو می‌گوییم و الا تیر آه مظلومی به جانب آسمان می‌فرستیم». معاویه بر آشفت و گفت: «تو با قوم خود مرا تهدید می‌کنی و می‌ترسانی ای سوده؟! من این زمان حکم می‌کنم که تو را بر شتری سوار کنند و بازگردانند و ببرند پیش بسر بن أَرْطَاة تا آنچه من گفته باشم، او با تو به جای آرد». سوده که این را شنید، سر در زیر انداخت و این دو بیتی را بر زبان جاری ساخت:

صَلَّى إِلَهَهُ عَلَى رُوحٍ تَصَمَّنَهَا^۱ قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُوناً
قَدْ خَالَفَ الْحَقَّ لَا يَنْبَغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُوناً

حق سبحانه و تعالی صلوات و رحمت پیاپی می فرستد بر روح بزرگوار کسی که اکنون انیس قبر است.

و شیمه عدل را بر اهل عالم گسترده و هرگز مخالفت حق ننموده بود و سزاوار نیست که او را در عالم بدلی یا مثلی باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان، همنشین.

معاویه گفت: «ای سوده آن کیست؟» سوده گفت: «والله که او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. وقتی که آن حضرت مردی را میان ما فرستاده بود تا زکات و صدقات ما را جمع کند و او بر ما ظلمی روا داشته بود، من به خدمت آن حضرت آمدم، در آن محل که او در نماز بود. فی الفور نماز تمام کرده روی مبارک به من آورد و تعطف و ترحم بسیار به من فرمود و پرسید که چه حاجت داری؟ من احوال را گفتم که فلان بر ما جوری کرده. آن حضرت گریه کرد و گفت: بار خدایا تو گواه حال منی از ایشان که من امر نکرده‌ام که بر بندگان تو ظلم کنند و حق تو را بگذارند. بعد از آن ورقی بیرون آورد و به دست مبارک بر آنجا نوشت:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (اعراف: ۸۵)

۱. در برخی از نسخه‌ها «علی جسم» آمده است.

یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانہ و ترازو را تمام و کامل بدهید و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید و در زمین، پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.

پس چون کتاب ما را خواندی، دست از عمل بازکش و آنچه نزد تو است از عملی که کرده، نگاهدار تا آمدن کسی که آن را از تو قبض کند، والسلام».

بعد از آن سوده گفت: «امام رُقَعَه را به من داد و به حق خدای سوگند که آن را مهر نفرمود به هیچ چیز. من آمدم و رُقَعَه را آوردم و به وی دادم. فی الحال دست از عمل کشید و معزول شد». معاویه که این را شنید، گفت: «علی بن ابی طالب علیه السلام به شماها جرئت و جسارت در مقابل سلطان داده است». سپس گفت: «بنویسید مال او را به وی برگردانند و عدالت را درباره وی رعایت کنند». سوده گفت: «آیا فقط مال مرا پرداخت کنند؟ اینکه عین ظلم است؛ چون من چه فرقی با قوم خود دارم؟» معاویه این بار دستور داد اموال او و قومش را به وی باز گردانند.^۱

آری! علی علیه السلام تندیس عدالت و فرزانی است! هنگامی که مردم با وی بیعت نمودند، آن حضرت سیاست‌های ریز و درشت حکومت خود را در امور مختلف اعلام نمود؛ از جمله با صراحت فرمود: «در حکومت علی علیه السلام همگان از حقوق مساوی و عادلانه برخوردار خواهند شد و نظام تبعیض و بی‌عدالتی باید از میان برداشته شود. بردگان از همان حقوق انسانی برخوردار خواهند بود که مردمان آزاده!

۱. بلاغات النساء، ص ۳۰؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۵۶۳.

حتی مالکان با مملوک‌های خویش در حقوق انسانی و مالی یکسان خواهند بود». آن‌گاه فرمود: هرکس در حکومت‌های قبلی اموال بیت‌المال را چپاول کرده باشد، من به بیت‌المال برمی‌گردانم؛ هر چند کابین زنان خویش ساخته باشند.

وَاللّٰهُ لَوَّ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النِّسَاءَ وَ مَلِكًا بِهٖ الْاِمَاءُ لَرَدُّهُ فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اَضْيَقُ.^۱

به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گر چه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت‌تر است.

برخی از دنیاطلبان که در حکومت‌های قبلی ثروت فراوانی فراهم آورده و به اصطلاح به آلف و الوف رسیده بودند، به خاطر محبت مال و منال، حق را زیر پا نهاده و بیعت خود را شکستند و با علی علیه السلام به ستیزه برخاستند. برخی از دوستان، از سر دلسوزی، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که برای ساکت نمودن مخالفان، با آنان سخت‌گیری نکند و با مال و ثروت آنان کاری نداشته باشد. اما علی علیه السلام در پاسخشان چنین خروشید:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ وَ اللّٰهُ لَا أَطُورُ بِهٖ مَا سَمَرَ سَمِيرًا وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. [وَ] لَوْ كَانَ لِی الْمَالُ لِی لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَسْأَلُ اللّٰهِ. [ثُمَّ قَالَ علیه السلام] أَلَا وَ إِنِّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي عَتْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لَمْ يَضَعْ امْرُؤًا مَالَهُ فِي

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَكَانَ لِعَٰبِرِهِ وَدُهُمْ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ
النُّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَجَّ إِلَىٰ مَعُونَتِهِمْ فَشَرَّ خَلِيلٍ وَالْأُمَّ خَدِينٍ^۱.

آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود، به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست. آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده‌روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد کرد. ممکن است میان مردم گرامی‌اش بدانند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود، مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت، جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت. پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده‌ترین دوست خواهند بود.

عدالت‌خواهی علی عليه السلام آن چنان جدی بود که در اجرای آن، عزیزترین فرد از اعضای خانواده، با دورترین فرد مملکت، در نظرش یکسان می‌نمود؛ چنان‌که در منابع شیعه و سنی موضوع عقیل بن ابی طالب نقل شده است.
آن حضرت در شهر کوفه، در دوران زمامداری خود، یک روز در حضور مردم سخنان عجیبی را بر زبان جاری ساخت که آن خطبه با این جمله‌ها آغاز می‌شد:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَى حَسَاكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجْرِي فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ
أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَيْءٍ مِنْ الْحَطَامِ وَ
كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسِي يُسْرِعُ إِلَيَّ إِلَيَّ قَفُوهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُوهَا وَ اللَّهُ لَقَدْ
رَأَيْتُ عَقِيلاً وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَّحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعاً...

سوگند به خدا، اگر تمام شب را روی خارهای سعدان به سر ببرم یا با غُل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک صاع^۱ از گندم‌های بیت‌المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد؛ چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر می دارم. روزی آهنی را در آتش گذاخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد، فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود

۱. صاع: پیمانه‌ای به وزن سه کیلوگرم است.

آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچیز می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت‌آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد^۱ و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن منتفّر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند! به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر ﷺ حرام است. گفت: نه! نه زکات است نه صدقه. بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه‌مرده بر تو بگریند! آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی یا عقلت آشفته شده یا جن‌زده شدی یا هذیان می‌گویی؟.

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده ملخ پست‌تر است! علی را با نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش‌ها، و از او یاری می‌جوییم.^۲

آورده‌اند: وقتی زره علی علیه السلام گم شد، آن را نزد یهودی یافتند و برای گرفتن از وی به دادگاه مراجعه کردند. شریح خطاب به حضرت علی علیه السلام، گفت: «با توجه به اینکه می‌دانم زره از آن شماست، ولی لازم است دو نفر گواه عادل به حقانیت شما گواهی دهند». حضرت علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و قنبر، را به حضور طلبید و

۱. نوشتند که اشعث بن قیس بود. چون قرار بود فردای آن روز دادگاه اسلامی به پرونده او رسیدگی شود، شبانه حلوا را خدمت امام علیه السلام برد تا به خیال شیطانی خود، قلب آن حضرت را نسبت به خود تغییر دهد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

هر دو گواهی دادند که زره از آن ایشان است. شریح گفت: «گواهی قنبر را می‌پذیرم، لیکن گواهی فرزندی را نمی‌پذیرم؛ به دلیل آنکه ممکن است رعایت حق پدر و فرزندی او را به گواهی وادار کرده باشد؟!» حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای شریح! مگر از عمر نشنیده‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که می‌فرمود: حسن و حسین علیهما السلام، سرور جوانان بهشت‌اند؟» شریح گفت: «آری! خدا گواه است که این حدیث را از وی شنیده‌ام!» فرمود: «پس به چه دلیل گواهی سید شباب اهل بهشت را نمی‌پذیری؟» حضرت علی علیه السلام بدین وسیله مرافعه را پایان داد و به یهودی، فرمود: «زره مال تو باشد». یهودی گفت: «امیرالمؤمنین همراه من نزد قاضی مسلمانان آمد و قاضی مطابق با قانون داوری علیه او قضاوت کرد و آن حضرت هم درباره آن قضاوت، اظهار رضایت نمود. به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین! آنچه را ادعا کردی درست و بجا بود و زره از آن شماس است و من آن هنگامی این زره را به اختیار خود درآوردم که زره از پشت مرکب شما به زیر افتاد و من بلا درنگ آن را ربودم. اینک با روشن شدن حقیقت، گواهی می‌دهم به حقانیت اسلام: اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله». حضرت علی علیه السلام آن زره را همراه مبلغ هفتصد درهم به وی بخشید. آن زره همواره در اختیار او بود تا اینکه در جنگ صفین، زیر پرچم علی علیه السلام جنگید و به شهادت رسید. حاکم این حدیث را در بخش «الکنی» آورده و ابن جوزی هم روایت کرده است. ابن عساکر نیز با اندک اختلاف لفظی متذکر شده است.^۱

هدف علی علیه السلام اجرای حق و عدالت بود هرچند جامعه آن روز تحمل

۱. کنز العمال، ج ۴، ص ۶.

حق طلبی علی علیه السلام را نداشتند، از این جهت در مقابل حق طلبی ایشان ایستادند. نصر بن مزاحم از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم نقل کرد که وی گفت: هنگامی که علقمة بن زهیر انصاری نزد علی علیه السلام آمد من در کنار آن حضرت بودم. [وی به امام] گفت: ای امیر مؤمنان، عمرو بن عاص چنین بانگ می‌زند:

۱. أَنَا الْعُلَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ الْمَاجِدُ الْأَبْلَجُ لَيْثٌ كَالسَّطَنِ

۲. يَرْضَى بِهِ الشَّامُ إِلَى أَرْضِ عَدْنُ يَا قَادَةَ الْكُوفَةِ مِنْ أَهْلِ الْفِتَنِ

۳. يَا أَيُّهَا الْأَشْرَافُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَصْرِبُكُمْ وَ لَا أَرَى أَبَا حَسَنِ

۴. أَعْنِي عَلِيًّا وَ ابْنَ عَمِّ الْمُؤْتَمَنِ كَفَى بِهِذَا حَزْناً مِنَ الْحَزَنِ

۱. منم آن قرشی‌زاده امین بزرگوار درخشان آثار، شرزه شیر میدان پیکار.
۲. که از ملک شام تا سرزمین عدن همه از او خرسندند. ای رهبران کوفه که از اهل فتنه هستی!
۳. ای اشراف یمن! اینک من به پیکارتان آمده شما را در هم می‌کوبم. ولی ابالحسن را نمی‌بینم.
۴. مرادم علی و پسرعم امین است که او را میانه شما نمی‌بینم و این [روی نهفتن او از پیکار با من] بس اندوهبار است.

علی علیه السلام خندید و گفت: «به خدا سوگند که این دشمنِ حقیرِ خدا در مورد جای من در جبهه تجاهل می‌کند. جای مرا به او نشان دهید که دیگر ملامت و عتابی [از او] بر شما نرود!».

نجاشی در جواب عمرو و در ستایش علی علیه السلام اشعار ذیل را گفت:

۱. اِنِّي اِحَالٌ عَلَيَّآ غَيْرَ مُزْتَدِعٍ حَتَّى يُؤَدِّيَ كِتَابَ اللّٰهِ وَ الدَّمَمَ
۲. حَتَّى تَرَى النَّفْعَ مَعْصُوباً بِلُمَّتِهِ نَفْعَ الْقَبَائِلِ فِي عَزِينِهِ سَمَمَ
۳. غَضَبَانِ يُحْرِقُ نَائِيَهَ بِحَرَّتِهِ كَمَا يَغُطُّ الْفَيْنِقُ الْمُصْعَبُ الْقَطْمَ
۴. حَتَّى يُزِيلَ اِبْنَ حَزْبٍ عَنِ اِمَارَتِهِ كَمَا تَتَكَبَّرُ تَيْسُ الْخُبَلَةِ الْخُلْمَ
۵. اَوْ اَنْ تَرُوهُ كَمَثَلِ الصَّقْرِ مُزْتَبِئاً يَخْفِقُنَ مِنْ حَوْلِهِ الْعُقْبَانُ وَ الرَّحْمَ^۱

۱. من علی علیه السلام را مد نظر آرم که [با گام‌های استوار و] بی‌لغزش و لرزش می‌کوشد حق کتاب خدا و حقوق مردم گزارده آید (عدالت اجرا شود).
۲. تا جایی که می‌بینی از گردش در میان قبائل موه‌های سرش را غبارآلود کرده است.
۳. تا بدانجا که از خشم همچون شترِ فحلِ مست، چنان دندان به هم می‌ساید که صدای دندان ساییدنش را می‌شنوی.
۴. تا پسر حرب را چنان درختچه سلم آفت‌زده‌ای از اریکه فرمانروایی بر اندازد.
۵. یا او را چون شاهین بال‌گشوده‌ای بینی که عقاب‌ها و لاشخورها از پیرامونش می‌گریزند.

۱۴. مظلومیت و شهادت علی علیه السلام

یکی از ظلم‌هایی که بنی‌امیه در حق علی علیه السلام روا داشتند، بدگویی و تبلیغات زهراگین علیه ایشان بود. معاویه با بسیج تمام امکانات و نیروی انسانی کوشید چهره ملکوتی علی علیه السلام را مخدوش کند. او با دادن پول و اجیر کردن انسان‌های فرومایه، قریب یکصد سال سب و لعن ایشان را در منابر و مساجد و مکتوبات

۱. وقعة صفین، ص ۳۷۳.

اداری رسمیت بخشید.

گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: «ای امیرالمؤمنین! تو به آنچه آرزو داشتی (سلطنت) رسیدی؛ چه بهتر که دیگر دست از این مرد برداری و از لعن او خودداری کنی!».

معاویه در جواب گفت: «نه به خدا قسم! چندان به این عمل ادامه می‌دهم تا کودکان با این روش بزرگ شوند و بزرگسالان با این خوی و منش به پیری برسند و تا دیگر کسی فضیلتی درباره علی [ع] ذکر نکند».^۱

معاویه با همین هدف، کیسه‌های پر از طلا و نقره را، به روسیاهان مزدور می‌بخشید تا آنها روایاتی به دروغ در مدح او بسازند و به پیامبر خدا ﷺ نسبت دهند. نقل شده است وی به سَمْرَةَ بن جُنْدَب یکصد هزار درهم بخشید تا روایتی جعل کند، مبنی بر اینکه آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲ درباره ابن ملجم شقی نازل شده و آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ﴾^۳ درباره علی [ع] نازل شده است. ولی

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می‌فروشد. (بقره: ۲۰۷) این آیه در جریان لیلۃ‌المبیت درباره علی [ع] نازل شده است؛ زمانی که حضرت علی [ع] برای صیانت از

جان پیامبر ﷺ در رختخواب ایشان خوابید و خود را پیش‌مرگ رسول خدا ﷺ قرار داد.

۳. و از مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا تو را خوش آید، و [برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد، شاهد می‌گیرد، درحالی‌که

سرسخت‌ترین دشمنان است. (بقره: ۲۰۴)

سمره قبول نکرد. دوباره دویست هزار درهم بخشید. باز هم قبول نکرد. در مرتبه سوم، چهارصد هزار درهم به او بخشید و او قبول کرد که روایتی جعل کند مبنی بر اینکه ابن ملجم، برای رضای خدا، علی علیه السلام را کشت.^۱

نقل شده است که عبور عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر، کنار زمزم افتاد. در آن هنگام گروهی از اهل شام علی علیه السلام را سب می کردند. ابن عباس به سعید گفت: «مرا پیش آنها بازگردان». هنگامی که نزد آنها ایستاد، گفت: «کدام یک از شما خدا را سب می کرد؟» گفتند: «منزه است خدا. میان ما کسی خدا را سب نمی کرد؟» گفت: «کدام یک از شما رسول خدا صلی الله علیه و آله را سب می کرد؟» گفتند: «منزه است رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ میان ما کسی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سب نمی کرد». گفت: «کدام یک از شما علی بن ابی طالب علیه السلام را سب می کرد؟» گفتند: «اما این بود (یعنی علی علیه السلام را سب می کردیم!)». ابن عباس گفت: «گواهی می دهم که با این دو گوشم شنیدم و قلبم آن را حفظ کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: ای علی! هر که تو را سب کند، مرا سب کرده و هر که مرا سب کند، خدا را سب کرده و هر که خدا را سب کند، خدا او را به روی به آتش می اندازد». سپس از آنها روی برگردانید.^۲

ابوعبدالله جدلی روایت می کند که به حضور ام سلمه رسیدم. گفت: «آیا میان شما کسی هست که به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ناسزا بگوید و آن حضرت را سب کند؟!» گفتم: «معاذالله! سبحان الله!» ام سلمه گفت: «چگونه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. ذخائر العقبی، ص ۶۶؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۶۶۱؛ نور الابصار، ص ۹۹؛ مناقب الإمام علی بن

ابی طالب علیه السلام، ص ۳۱۳.

را ناسزا نمی‌گویند، حال آنکه از رسول خدا ﷺ شنیدم، فرمود: کسی که به علی ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است.^۱

پس از درگذشت حسن بن علی علیه السلام، معاویه در راه حج به مدینه وارد شد. خواست از فراز منبر رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را لعنت کند، به او تذکر دادند که سعد ابن ابی وقاص در اینجا حضور دارد و به این کار راضی نمی‌شود. بنابراین کسی را نزد او فرستاد تا نظرش را بخواهد. سعد گفت: «اگر چنین کنی از مسجد بیرون رفته و دیگر به آن باز نخواهم گشت». در نتیجه، معاویه از لعنت کردن دست کشید تا سعد بن ابی وقاص از دنیا رفت. آن‌گاه معاویه بر سر منبر، علی علیه السلام را لعنت کرد و به استناداران و مأمورانش دستور داد او را از فراز منبر لعنت فرستند.

ام‌سلمه به معاویه نوشت: «شما از بالای منبر، خدا و پیامبرش را لعنت می‌کنید؛ زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستدارانش را لعنت می‌کنید و من شهادت می‌دهم به اینکه خدا و پیامبرش او را دوست داشته‌اند». اما معاویه به سخن او اعتنایی نکرد.^۲

این در حالی است که مَصْقَلَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ از عمر بن خطاب نقل می‌کند که وی از رسول اکرم ﷺ نقل کرد که فرمود: «لَوْ وُزِنَ إِيمَانُ عَلِيٍّ بِإِيمَانِ (وَإِيمَانِ) أُمَّتِي لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ عَلَيَّ إِيمَانِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «اگر ایمان علی علیه السلام با ایمان امتم سنجیده شود، ایمان علی علیه السلام بر ایمان امتم برتری می‌یابد تا روز قیامت».

ابو رجاء عطاردی شنید که گروهی علی علیه السلام را سب می‌کنند، گفت: وای بر شما! آیا به برادر رسول خدا ﷺ و پسرعمویش و اولین کسی که او را تصدیق کرد

۱. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۰۱.

و به وی ایمان آورد، بد می‌گویید؟! همانا جایگاه علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ساعت از روزش از تمام عمرتان ارزشمندتر است!

عبدی این موضوع را این گونه به نظم در آورده است:

۱. أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَنَا مُحَمَّدٌ وَ الْقَوْلُ مِنْهُ مَا خَفَى

۲. لَوْ أَنَّ إِيْمَانَ جَمِيعِ الْخَلْقِ مِمَّنْ سَكَنَ الْأَرْضَ وَ مَنْ حَلَّ السَّمَاءَ

۳. يُجْعَلُ فِي كَفَّةِ مِيزَانٍ لِّكَي يُوفَى بِإِيْمَانِ عَلِيٍّ مَا وَفَى^۱

۱. خدا را گواه می‌گیرم که محمد آشکارا به ما گفت:

۲. اگر ایمان تمام مردم روی زمین و ساکنان آسمان در یک کفه ترازو قرار داده شود.

۳. و ایمان علی در کفه دیگر، هرگز با ایمان علی برابری نمی‌کند!

شهادت مظلومانه علی علیه السلام

چنان‌که تاریخ ثبت کرده است، تنی چند از خوارج در مکه جمع شدند و درباره فرمانروایان سخن گفتند و بر آنان خرده گرفتند و کارهای آنان را درباره خود زشت شمردند. همچنین کشته‌شدگان نهروان را یاد کردند و بر آنان رحمت فرستادند. برخی از آنان به دیگران گفتند: «اگر ما جان خود را به خدا بفروشیم و این پیشوایان گمراه را غافلگیر کنیم و بکشیم، بندگان خدا و سرزمین‌ها را از ایشان آسوده خواهیم کرد و انتقام خون برادران خود را که در نهروان شهید شده‌اند، خواهیم گرفت.

پس از تمام شدن مراسم حج با یکدیگر در این مورد پیمان بستند. عبدالرحمان ابن ملجم (لعنة الله عليه) گفت: «من از عهده کار علی علیه السلام بر می‌آیم». بَرک بن عبدالله

۱. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۹.

تمیمی گفت: «من معاویه را خواهم کشت». عمرو بن بکر تمیمی گفت: «من عمرو عاص را خواهم کشت» و با یکدیگر پیمان بستند و سوگند وفاداری خوردند و قرار گذاشتند آن کار را شب نوزدهم رمضان انجام دهند و از یکدیگر جدا شدند. ابن ملجم نخست میان قبیله کنده آمد و سپس به کوفه آمد. یاران خود را ملاقات کرد و تصمیم خود را از ایشان پوشیده داشت که مبادا آشکار شود. در همان حال به دیدار مردی از یاران خود که از قبیله تیم‌الرباب بود، رفت و پیش او با قطام که او نیز از قبیله تیم‌الرباب بود، آشنا شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام پدر و برادر قطام را در جنگ نهران کشته بود. قطام از زنان بسیار زیبای روزگار خود بود و چون ابن ملجم او را دید، شیفته‌اش شد و سخت پای‌بند به عشق او گردید و از او خواستگاری و تقاضای ازدواج کرد. قطام گفت: «چه چیزی کابین من می‌کنی؟» ابن ملجم گفت: «هر چه می‌خواهی بگو». گفت: «سه هزار درهم و کنیزی و غلامی، و کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام». ابن ملجم گفت: «چیزهایی که می‌خواهی برای تو آماده خواهد بود. جز کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و این کار چگونه برای من ممکن است؟»^۱ شاعری به نام ابن عیاش مرادی در این مورد چنین سروده است:

۱. فَلَمْ أَرْ مَهْرًا سَاقَهُ دُو سَمَاحَةٍ كَمَهْرِ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ
۲. ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةٍ وَ صَرَبٍ عَلَيَّ بِالْحَسَامِ الْمُصَمِّمِ
۳. وَ لَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلَا وَ لَا فَتْكَ إِلَّا دُونَ فَتْكِ ابْنِ مُلْجَمٍ^۲

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۳۰، ص ۱۶۹.

۲. عقد الفرید، ج ۲۱، ص ۱۱۲.

۱. من ندیدم مهری را که صاحب بخششی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده‌دار شود؛ مثل مهر قظام.

۲. و آن عبارت است از سه هزار درهم، یک غلام، یک کنیز و کشتن علی علیه السلام به تیغ تیز برنده.

۳. هیچ مهری گران‌تر از علی علیه السلام نیست؛ هرچند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود.

آری علی علیه السلام توسط ابن ملجم مرادی در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری، در محراب عبادت مسجد کوفه، هنگام خواندن نماز صبح مورد سوء قصد قرار گرفت و از ناحیه سر به شدت آسیب دید.

یکی از نشانه‌های مظلومیت علی علیه السلام این است که خوارج، قاتل او را فردی با معنویت جلوه داده و گفته‌اند: «ابن ملجم، برای رضای خدا، علی علیه السلام را به قتل رسانید». عمران بن حطان، شاعری از طائفه صُفْرِیَه^۱، می‌گوید:

يَا ضَرْبَةً مِّنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيَبْلُغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا

إِنِّي لَأَذْكُرُهُ حِينًا فَاحْسِبْهُ أَوْفَى الْبَرِّيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانًا

شگفتا از ضربتی که از پرهیزکاری [چون ابن ملجم!] صادر شد که اراده نداشت به آن ضربت، مگر اینکه به خشنودی خداوند نایل آید.

همانا من یاد می‌کنم او را هنگامی، و می‌پندارم او را کامل‌ترین خلق نزد خداوند از حیث میزان عمل!

۱. عمران بن حطان سدوسی بصری متوفای ۸۴ ه.ق، از رؤسای خوارج و از طائفه صُفْرِیَه بود. صُفْرِیَه به ضم صاد و سکون فاء، نام طایفه‌ای است از خوارج که زیادیه هم نامیده می‌شوند و آنان اصحاب زیاد بن اصفزند.

ابن حزم اندلسی نیز شاید از شعر این خارجی تأثیر پذیرفته است که می‌گوید: «بین احدی از امت اسلامی خلافتی نیست در اینکه عبدالرحمان بن ملجم، علی علیه السلام را نکشت مگر در حال تاویل و اجتهاد و در نظر گرفتن اینکه این کار درست و مقرون به صواب است» (!) ابن حزم این فتوی را از کجا به دست آورد و با چه مبنایی صادر کرد؟ مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نفرمود: «قَاتِلْكَ أَشَقَى الْأَخْرَيْنَ» و در لفظ دیگر: «أَشَقَى النَّاسِ» و در لفظ دیگر: «أَشَقَى هَذِهِ الْأُمَّةَ كَمَا أَنَّ عَاقِرَ النَّاقَةِ أَشَقَى ثَمُودًا»^۲؛ «کشنده تو پست‌ترین و نابه‌کارترین آخرین است» و در لفظ حدیث دیگر فرمود: «پست‌ترین و نابه‌کارترین مردم است» و در حدیث سوم فرمود: «پست‌ترین و نابه‌کارترین این امت است؛ چنان‌که پی‌کننده ناقه [صالح] پست‌ترین و پلیدترین قوم ثمود بود!».

همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: أَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّ أَشَدَّ

النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَاقِرُ نَاقَةٍ ثَمُودٍ، وَ خَاضِبٌ لِحَيْتِكَ بِدَمِ رَأْسِكَ.^۳

آیا تو را خبر دهم از کسی که عذاب و شکنجه او روز قیامت از همه مردم سخت‌تر است؟ علی علیه السلام عرض کرده: «خبر ده مرا یا رسول الله». فرمود: «همانا معذب‌ترین مردم در روز قیامت پی‌کننده ناقه ثمود است. و آن کس که ریش تو را به خون سرت خضاب می‌کند».

۱. الْمُحَلِّي، ج ۱۰، ص ۴۸۲.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۶۳؛ الخصائص نسائی، ص ۳۹؛ الامامة و السياسة، ص ۱۳۵؛

المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۴۰.

۳. العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۹۸.

و فرمود: «قَاتِلْكَ شِبْهُ الْيَهُودِ، وَ هُوَ يَهُودٌ»^۱؛ «کشنده تو شبیه یهود است، بلکه خود یهود است». نیز علی علیه السلام بسیار می فرمود: «ما يجبس أشقاها»^۲؛ «چه چیز باز می دارد شقی ترین امت را».

در سخن دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن ملجم فرمود: «لا أراك إلا من شرّ خلق الله»^۳؛ «نمی بینم تو را، جز از بدترین خلق خدا». قاضی ابوالطیب، طاهر بن عبدالله شافعی^۴ درباره عمران بن حطان و اشعارش چنین می سراید:

۱. إِنِّي لَأَبْرَأُ مِمَّا أَنْتَ قَائِلُهُ عَنِ ابْنِ مَلْجَمِ الْمَلْعُونِ بُهْتَانَا

۲. يَا ضَرْبَةً مِنْ شَقِي مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيَهْدِمَ لِلْإِسْلَامِ أَرْكَانَا

۳. إِنِّي لَأَذْكُرُهُ يَوْمًا فَالْعُنُةُ دَنِيًّا وَ أَلَعَنُ عِمْرَانًا وَ حَطَانَا

۴. عَلَيْهِ نُمُّ عَلَيْهِ الدَّهْرُ مُتَّصِلًا لَعَائِنُ اللّٰهَ إِسْرَارًا وَ إِعْلَانَا

۵. فَانْتَمَا مِنْ كِلَابِ النَّارِ جَاءَ بِهِ نَصُّ الشَّرِيعَةِ بُرْهَانًا وَ تَبْيَانًا^۵

۱. همانا من از آنچه درباره ابن ملجم ملعون، بر خلاف واقع گفته‌ای، بیزارم.

۲. شگفت از ضربت یک شقی که اراده نداشت از آن جز اینکه پایه‌های اسلام

۱. ترتیب جمع الجوامع، ج ۶، ص ۴۱۲.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۱۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۹.

۴. «وی از فقهای شافعی است. ابن خلکان در جلد ۱ تاریخش، ص ۲۵۳ گوید: «نامبرده تقه و راستگو و متدین و با ورع بود و به اصول فقه و فروع آن عارف و در دانش خود مردی بوده اهل تحقیق. سلیم الصدر (عاری از عصبیت و کینه) نیکومنش و دارای روش صحیح؛ شعر بر طریقه فقها می سراید. در سال ۳۴۸ در آمل متولد شد و در سال ۴۵۰ در بغداد وفات یافت».

۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳.

را منهدم و ویران سازد.

۳. همانا من روزی او را یاد می‌کنم، و عمران، و حطّان (پدر عمران) را لعن می‌فرستم.

۴. به‌طور مداوم در نهان و آشکار لعنت‌های خدا بر او و آن دیگری باد.

۵. شما دو تن (منظور ابن ملجم و عمرآنکه سراینده اشعار ستایش‌آمیز برای اوست یا منظور عمران و پدرش حطّان است) از سگان جهنم هستید که نص شریعت دلیل و برهان آن است.

بکر بن حَسَّان باهلی نیز در این زمینه چنین سروده است:

۱. قُلْ لِابْنِ مَلْجَمٍ وَالْأَقْدَارُ غَالِبَةٌ هَدَمْتُ وَيَاكَ لِلْإِسْلَامِ أَرْكَانَا
۲. قَتَلْتَ أَفْضَلَ مِنْ يَمِشِي عَلَى قَدَمٍ وَ أَوْلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَ إِيْمَانَا
۳. وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرْعًا وَ تَبْيَانَا
۴. صِهْرَ النَّبِيِّ وَ مَوْلَانَا وَ نَاصِرَهُ أَضَحَّتْ مَنَاقِبُهُ نُورًا وَ بُرْهَانَا
۵. وَ كَانَ مِنْهُ عَلَى رَغَمِ الْحَسودِ لَهُ مَكَانَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَا
۶. وَ كَانَ فِي الْحَرْبِ سَيْفًا صَارِمًا ذَكَرًا لَيْشًا إِذَا مَا لَقِيَ الْأَقْرَانُ أَقْرَانَا
۷. ذَكَرْتُ قَاتَلَهُ وَ الدَّمْعُ مَنحَدِرٌ فَقُلْتُ: سُبْحَانَ رَبِّ النَّاسِ سُبْحَانَا
۸. إِنِّي لِأَحْسِبُهُ مَا كَانَ مِنْ بَشَرٍ يَخْشَى المَعَادَ وَ لَكِنْ كَانَ شَيْطَانَا
۹. أَشَقَى مُرَادٍ إِذَا عُدَّتْ قِبَائِلُهَا وَ أَخْسَرُ النَّاسِ عِنْدَ اللّهِ مِيزَانَا
۱۰. كَعَاقِرِ النَّاقَةِ الْأُولَى الَّتِي جَلَبْتُ عَلَى ثَمُودَ بِأَرْضِ الجِجْرِ خُسْرَانَا
۱۱. قَدْ كَانَ يُخْبِرُهُمْ أَنْ سَوْفَ يَخْضِبُهَا قَبْلَ المَنِيَّةِ أَزْمَانًا فَأَزْمَانَا

۱۲. فلا عفا الله عنه ما تحمله ولا سقى قبرَ عمرانَ بنِ حَطانا

۱۳. لقوله في شقيّ ظلّ مجترماً و نال ما ناله ظلماً و عدوانا

۱۴. يا ضربةً من تقىّ ما أراد بها إلا ليلعَ من ذي العرشِ رضوانا

۱۵. بل ضربةً من غويّ أورتته لظى و سوف يلقى به الرحمن غضبانا

۱۶. كأنه لم يرد قصداً بضربته إلا ليصلى عذاب الخلد نيرانا

۱. بگو ابن ملجم را، درحالی که مقدرات غلبه کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب نمودی.

۲. برترین آنان را که باپای خود راه می‌روند (بشر) و نخستین کسی را که ایمان آورده و اسلام را کیش خود قرار داد، کشتی.

۳. و آنکه داناترین مردم بوده به قرآن و به آنچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد.

۴. داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرور ما، و یاور پیغمبر، آنکه مناقبش به عالمیان مورد برهان است.

۵. آنکه مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر به رغم حسودش، همانند جایگاه هارون از موسی بن عمران است.

۶. آنکه در نبرد شمشیری برنده و حساس و در برابر اقران (شجاعان) به مانند شیری بود.

۷. من به یاد آوردم کشنده او را درحالی که اشک چشمانم جاری است، گفتم: منزّه است پروردگار خلق به منتهای منزّهی.

۸. من گمان ندارم کشنده او از بشر بوده که از روز بازگشت ترسان باشد. بلکه شیطانی بوده است.

۹. آنکه میان شقی‌ترین قبیله مراد است، هنگامی که قبایل به شمار آیند و نزد خداوند و در میزان عدل او زیانکارترین مردم است.
۱۰. به مانند پی‌کننده ناقه نخستین، که بر قوم ثمود در سرزمین حجر خسران و زیان، بار آورد.
۱۱. آن جناب (علی علیه السلام) به مردم زمان خبر می‌داد قبل از مرگ خود، که به زودی محاسن او را [کشنده‌اش با خون مقدسش] رنگ خواهد کرد.
۱۲. پس خدا از او نگذرد جنایتی را که متحمل شد و قبر عمران بن حطان را سیراب نگرداند.
۱۳. به علت سخن او درباره پلیدی که مرتکب جنایت شد و رسید به او (علی علیه السلام) آنچه رسید از راه ظلم و دشمنی.
۱۴. که شکفت از ضربتی که از پرهیزکاری [چون ابن ملجم!] صادر شد که اراده نکرد به آن ضربت، مگر اینکه به خشنودی خداوند نائل آید [نه چنین است].
۱۵. بلکه ضربتی بود از گمراهی که او را در شراره آتش دوزخ افکند و به زودی بدان سبب، گرفتار خشم الهی خواهد شد.
۱۶. گویی او با این ضربت اراده نکرد، مگر اینکه در آتش عذاب دائمی بسوزد.
- در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری، دست نفاق و انحراف و توطئه از آستین ابن ملجم مرادی بیرون آمد و برق شمشیری، تاریکی صبحدم را شکافت و فرق عدالت، به خون نشست. ندایی در مسجد کوفه پیچید: «فزت و ربّ الکعبة»؛ «به خدای کعبه رستگار شدم» و جبرئیل میان آسمان و زمین ندا کرد: «تهدمت و الله ارکان السماء قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی»؛ «به خدا قسم ستون‌های آسمان در هم شکست. پسر عم پیامبر، علی مرتضی، به قتل رسید».

پس از وقوع این جنایت، امام را به خانه برده و ابن ملجم را دستگیر کردند. امام علیه السلام فرمود: «اگر من مُردم، او را قصاص کنید: با همین شمشیر و با یک ضربت. ولی اگر زنده ماندم، خودم درباره او تصمیم می‌گیرم». امام علی علیه السلام تا سه روز بعد از آن ضربت زنده ماند. اما حال آن حضرت هر روز بیشتر رو به وخامت می‌نهاد، تا اینکه شب بیست و یکم فرا رسید. آن حضرت آخرین وصایای خود را با فرزندان خویش علیهم السلام در میان نهاد. آن‌گاه با آنان وداع کرد و در کمال آرامش و اطمینان، به سوی لقاء الله شتافت و عالمی را تا ابد داغدار کرد.

فرزندان آن حضرت، حسنین علیهم السلام و محمد بن حنفیه، دست به دست هم داده و پدر را با باقیمانده حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غسل و تکفین کردند. سپس امام حسن علیه السلام بر جنازه پدر بزرگوار خود نماز گزارد و آن‌گاه از بیم جسارت یا اهانت خوارج و بنی‌امیه، جسد مطهر آن حضرت را مخفیانه پشت کوفه دفن کردند و محل آرامگاه ایشان تا دوران امام رضا علیه السلام مخفی بود.^۱

ابومخنف گفته است: ام‌الهیثم، دختر اسود نخعی، برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین مرثیه گفت:

۱. أَلَا يَا عَيْنُ وَيَحْكُ فَاسْعِدِينَا أَلَا تَبْكِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
۲. و كنا قبل مقتله بخير نرى مولا رسول الله فينا
۳. يقيم الدين لا يرتاب فيه و يقضي بالفرائض مستبيننا
۴. و يدعو للجماعة من عصاه و ينهك قطع ايدي السارقينا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، صص ۲۷۳ - ۲۸۳.

۵. و من بعد النبي فخير نفس ابو حسن و خير الصالحينا
۶. فلا تشمت معاوية بن حرب فان بقية الخلفاء فينا
۷. و اجمعنا الامارة عن تراض الى ابن نبينا و الى اخينا
۸. و لا نعطي زمام الامر منا سواه الدهر آخر ما بقينا^۱

۱. وای بر تو ای چشم! مرا یاری کن، آیا بر امیرالمؤمنین اشک نمی افشانی؟
۲. ما در عهد او روزگار خوشی داشتیم؛ زیرا دوست رسول الله را میان خود می دیدیم.
۳. احکام دین را مؤمنانه بر پا می داشت و در مسائل شرع قاطعانه حکومت می کرد.
۴. گردنکشان را به سوی مقررات اجتماع فرا می خواند و دست دزدان را از مال مردم می برید.
۵. آن کس که پس از رسول اکرم ﷺ بهتر از همه است. او ابوالحسن، پیشوای صلحای روزگار است.
۶. از شماتت لب فرو بند ای معاویة بن حرب؛ زیرا وارث خلافت در کنار ماست.
۷. ما بر اساس رضای دل عهد اتفاق بسته ایم که خلافت را به پسر پیامبر ﷺ واگذاریم.
۸. هرگز زمام امور خود را جز به دست او، به دست کس ندهیم.

تحلیل و بیان نتیجه

در این قسمت از تحقیق، بخش دیگری از واقعیت های زندگی و شخصیت

۱. الأغانی، ج ۱۱، ص ۱۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۷؛ کامل، ج ۳، ص ۱۷۱.

آسمانی علی علیه السلام مورد اشاره واقع شد؛ شخصیتی که حتی دشمنان و مخالفان سرسختش نیز او را مساوی با دین می دانستند و مخالفت با او را مخالفت با خدا و رسول عنوان می کردند!

چنان که ذکر شد، عمرو بن عاص، وقتی فرزندش عبدالله به وی می گوید نزد معاویه نرو، گفت: ای عبدالله تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است و وقتی سخنان عموزاده خود را شنید، گفت: اگر با علی علیه السلام می بودم سرای آخرتم را فراخ و آباد می کردم. علی علیه السلام را دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست، و معاویه را دنیا و سلطتی است که دینی همراهش نمی باشد. با وجود این وقتی عمرو تصمیم می گیرد نزد معاویه برود می گوید: من از سر آز با چشم باز دنیا را برگزیدم. و در گزینشی که کردم دلیل و برهانی (با منطق) دینی ندارم. من به خوبی نتایج آن را می دانم و می بینم و نیز گونه گونه مرادهایی را که به سبب آنها (به دنیا) گراییده ام برابر خود می یابم. او خود اعتراف می کند که جدایی از علی علیه السلام و پیوستن به معاویه به منزله فروختن دین به دنیا است آنجا که گفت: ای معاویه! من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیاورده باشم دین خود را به تو نمی فروشم، پس بنگر چه باید بکنی! اگر مصر را به من بدهی در این سودا سود کرده ای و پیری را در برابر آن جلب کرده ای که (نبودنش) به تو زیان می زند و (بودنش با تو) سودت می رساند. البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من آنچه را تو می دهی بستانم هنوز مغبون شده و سرافکنده باشم.

علی علیه السلام در بحبوحه جنگ جمل، زبیر را صدا زد و چند تا از پیش گویی های رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به وی یادآور شد. در آن پیش گویی ها رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبیر

هشدار داده بود که روزی علیه علی علیه السلام از روی ستم شمشیر خواهی کشید و از راه حق و عدل خارج خواهی شد. زبیر وقتی آن سخنان را شنید نزد یاران خود بازگشت. پسرش عبدالله به او گفت: پدر جان با حالتی نزد ما برگشتی که وقتی رفتی این چنین نبودی؟ زبیر جواب داد: بله به خدا قسم، علی علیه السلام حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یادم آورد که روزگار از یادم برده بود و اینک به جنگ با او تا ابد نیازی ندارم. برگشتم که از خدا طلب آمرزش کنم. بدین وسیله زبیر اعتراف می‌کند که مخالفت با علی علیه السلام مخالفت با حقیقت است مخالفت با خدا و رسول است و باید از آن توبه کند.

اشعث بن قیس که از یاران عثمان بود نیز علی علیه السلام را امام بر حق شمرد و گفت: این است علی، پیشوا و امام راهنما و ابر نعمت بار احسان و سیراب کننده تشنگان. وقتی (دشمن را) به هم‌آوردی طلبید چون شیر بیشه‌زار بود که عزت و شرف را آبرو فزود. دعوت حق را به خیرخواهی و یآوری و دوستی بی ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.

در این بخش دانستیم که علی علیه السلام خود شأن نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ و آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ است. اگر این آیات، به آیات و اخبار بسیار دیگر ضمیمه شود، اصل اصیل منصب «امامت» را که «اساس اسلام» و «نظام مسلمین» است، به نمایش می‌گذارد؛ همان چیزی که به گفته امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درکش از حوزه عقل و علم و دانش و بینش بشر بیرون است:

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ
يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْبَابِهِمْ.^۱

همانا امامت والاتر و برتر و بالاتر و فراتر و دیرپاب‌تر از آن است که مردم به خردهای خود آن را دریابند و با اندیشه‌های خویش به آن رسند.

این جملات، جزئی از حدیث شریفی است که شخصی به نام «عبدالعزیز بن مسلم» حضور امام علیه السلام آمد و گزارش «اجتماع» دانشمندان مرو در «جامع» شهر را در روز «جمعه» و بحث آنان در باب «امامت» را به عرض حضرت رساند. امام علیه السلام لبخندی زد و سخن را به این مضامین آغاز فرمود:

خداوند پیغمبرش را از دنیا نبرد مگر آن‌گاه که آئینش را کمال بخشید و قرآنی فرو فرستاد که همه چیز در آن هست که «**مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**»^۱ تا اینکه سال آخر عمر پیغمبر و «**حَجَّةُ الْوَدَاعِ**» فرا رسید و ولایت ابلاغ گردید و آیه «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**»^۲، فرود آمد و امامت متمم دین و علی علیه السلام امام امت شد.

حضرت رضا علیه السلام از همین جا وارد اصل مطلب می‌شوند و امامت را با عبارات مذکور می‌ستایند و برای نشان دادن رفعت این رتبت از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را به بندگی برگزید، پیش از آنکه پیغمبرش کند و به پیغمبری سرافرازش کرد، پیش از آنکه رسولش سازد و رسالتش داد، پیش از آنکه خلیفش خواند و خلیفش فرمود، پیش از آنکه او را امام کند. امام، یکتای بی‌همتای زمان و انسان بی‌مثل و مانند دوران و شخصیت غیر قابل‌سنجش با دیگران است.

۱. انعام: ۳۸، «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم».

۲. مائده: ۳، «امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

سپس نتیجه می‌گیرند:

کیست که امام را بشناسد و بتواند او را برگزیند؟ هیئات! هیئات! عقل‌ها حیران و اندیشه‌ها سرگردان و اندیشمندان بیچاره و دانشمندان درمانده دریافت شأنی از شأن‌ها و فضیلتی از فضیلت‌های امام‌اند: «فاین الاختیار من هذا و این العقول عن هذا و این یوجد مثل هذا؟»^۱.

پس شناخت و برگزیدن امام، در انحصار خدا و از حدود عقول و افکار مردم چنان بیرون و افزون است که خود صاحب منصبان امامت هم، حق‌گزینش جانشین ندارند و از تعیین امام پس از خود، از پیش خویش معاف می‌شوند. حضرت صادق علیه السلام به «عمرو بن اشعث» که با بیست نفر شرفیاب محضر امام بود، فرمود:

لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي الْإِمَامَةِ إِلَى الرَّجُلِ مِمَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِّنَ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَى رِجَالٍ مُّسَمَّيْنَ رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهَا!
شما می‌پندارید که این امر امامت واگذار به یکی از ماست که به هر کس بخواهیم بدهیم؟ به خدا سوگند که آن پیمانی خدایی است که بر رسول فرود آمد و به مردانی که نام یک‌یک آنان برده شده، واگذار است تا به صاحبش برسد.

همچنین وقتی از همین امام عزیز می‌پرسند چرا امامت در صلب حسین علیه السلام است نه حسن علیه السلام؟ می‌فرماید:

إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ،
دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۳۶.

امامت نمایندگی خدای عز و جل است و کس را نرسد که بگوید چرا خداوند آن را در پشت حسین قرار داد نه حسن.

عجبا که دائره تعیین امام از این نیز تنگتر می‌شود و از مرز اختیارات پیغمبر هم می‌گذرد و «رسول» فقط «مأمور تبلیغ» می‌گردد نه «مسئول تعیین». در آیه شریفه «تبلیغ ولایت»، خطاب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» و امر «بَلِّغْ» و تعبیر از ولایت به «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» به خوبی نشان می‌دهد که «پیغمبر صلی الله علیه و آله»، رساننده «فرمانی» فرود آمده از سوی خداست و این فرمان مَکْمَل دین و تبلیغش، به پایان بردن رسالت است. به همین جهت وقتی آن آیه نازل می‌گردد، می‌فرماید:

أَنْخُوا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا أَبْرَحُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ حَتَّى أُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّي.

شترم را بخوابانید که به خدا قسم از این سرزمین بیرون نمی‌روم، مگر آن‌گاه که رسالت پروردگارم را به مردم برسانم.^۱

همه این تعبیرات، حکایت از این دارد که امامت، امری الهی و واگذار به حق و در اختیار خداست. و با «بیعت» و «اجماع» و «مشورت» و «شوری»، «قهر» و «استیلاء» فراهم نمی‌شود و از اختیار پیغمبر و امام هم بیرون است؛ چه خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن‌گاه که رویداد غدیر پایان پذیرفت و ولایت ابلاغ گردید، در پاسخ گروهی که به خدمتش آمده بودند، فرمود: «مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ رَأْيِي فَاتَّخِذْ فِيهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَني بِهِ»؛ «من از پیش خود چنین نکردم که مختار باشم، بلکه خدا مرا به آن فرمان داد».^۲

با نظر به خصیصه ذاتی اسلام و قرآن نیز مسلم می‌شود که سازگارترین نوع

۱. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۶۰.

عقائد با اسلام، عقیده «الهی بودن» امامت است. چه اسلام، آئین بت‌شکنی و یکتاپرستی است، شعارش «لا اله الا الله» و پیغمبرش «رسول الله» و کتابش «کلام الله» است. آیا «الهی» بودن «امامت» با همچو آئینی سازگارتر است یا اجماعی و استیلائی بودن آن؟ آیا رهبری که برگزیده خدا و مختار حق است و امامی که همانند پیغمبر است، عزیزتر و عظیم‌تر خواهد بود یا خلیفه و جانشینی که با اجماع و استیلاء یا بیعت و شورا تکیه بر مسند می‌زند؟

از همین جا متوجه این نکته می‌شویم که لزوم نص از جهت «تعریف» است نه از جهت «تعیین» و اگر فرضاً پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم امام را معرفی نمی‌کرد، امامت او مسلم بود؛ زیرا جانشینی امام و امامت او که ریاست عامه در امور دین و دنیا است، بستگی به جهت ولایت وی دارد؛ یعنی چون دارای ولایت مطلقه و در همه عالم، نافذالاراده است، باید بر مردم حکومت کند و ولایتش قائم به نفس او و انفکاک‌ناپذیر از اوست. باری اعتقاد ما این است که «امامت» مقامی مثل «نبوت» و امام شخصیتی نظیر پیغمبر است و اثبات این منصب و احراز این مقام همان ضوابط و شرائطی دارد که نبوت و رسالت داشت؛ یعنی برای اثباتش پای «قاعده لطف و عون» و «لزوم وجود فرد اکمل» و «مظهر اتم» و «مجری و واسطه فیض» و «علت مَبْقِیَه دین» و «رحمت عامه» و دهها دلیل دیگر به میان می‌آید و در احرازش از «عصمت» و «اعلمیت» و «جامعیت» و صدها صفت دیگر گفت‌وگو می‌شود تا معلوم گردد که امام، قائم مقام و نایب مناب و متّصف به صفات رسول و همراز و هم‌آواز اوست.

کار یکتائی «پیغمبر» و «پیشوا» از این هم فراتر می‌رود و به آنجا می‌انجامد که امام «نفس نفیس» رسول می‌شود. مگر آیه شریفه مباهله ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ

أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ...^۱ صراحت در این ندارد که «علی علیه السلام» نفس نفیس حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و مگر نه این است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» و «أَنْتَ مِنِّي كَرُوحِي مِنْ جَسَدِي» و «أَنْتَ مِنِّي كَالضُّوْءِ مِنَ الضُّوْءِ» و نیز می فرماید: «عَلِيٌّ مِنِّي مِثْلَ رَاسِي مِنْ بَدَنِي».^۲ مگر به ام سلمه نفرمودند: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَجَلِي لِحَمِيهِ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى».^۳ مگر در فتح خیبر نیز به خود علی علیه السلام نفرمودند:

لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ
الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ طَهْوَرِكَ
فَاسْتَشْفُوا بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرِثُنِي وَ أَرِثُكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَى ... وَ أَنْ سَلِمْتُكَ سِلْمِي وَ سَرِيرَتُكَ سَرِيرَتِي وَ عَلَانِيَتُكَ عَلَانِيَتِي وَ
أَنْ وُلِدْتُكَ وُلْدِي ... وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّةِ يَعْدِلُكَ عِنْدِي.^۴

اگر نه این بود که گروهی از اتم، درباره تو همان می گفتند که نصارا درباره مسیح گفته‌اند، امروز چنان در فضیلتت سخن می گفتم که به هیچ انجمنی نگذری، مگر آنکه خاک پایت را بگیرند و از فزونی آب وضویت شفا جویند. لیکن تو را همین بس که تو از منی و من از توام. تو از من ارث می‌بری و من نیز از تو. نسبت تو به

۱. آل عمران: ۶۱، «بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم؛ شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباحله (و نفرین) کنیم...».

۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۴۹۶.

۳. همان، ج ۳۷، ص ۲۵۴.

۴. همان، ص ۲۷۲.

من نسبت هارون به موسی است. سازش تو سازش من، سرشت تو سرشت من، و فرزندان تو فرزندان منند و میان امتم کسی در پیشگاه من چون تو نیست.

علی علیه السلام صاحب سر و کاتب وحی پیامبر صلی الله علیه و آله بود:

كَانَ الْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ لَيْلًا فَلَا يُصْبِحُ حَتَّى يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا وَيَنْزِلُ الْوَحْيَ نَهَارًا
فَلَا يُمَسِّي حَتَّى يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا.

اگر وحی در شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، آن شب را به روز نمی آورد، مگر آنکه وحی را به علی علیه السلام می آموخت و اگر به روز فرود می آمد، آن روز را شام نمی کرد، مگر آنکه علی علیه السلام را از آن آگاه می فرمود.

اینها نمونه‌ها و جلوه‌های کوتاهی از گفتار و رفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که خود این اقوال و افعال، «نصوص قولیه و فعلیه» دیگری برای جانشینی آن حضرت است.

علی علیه السلام به قدری در قلّه و اوج است که بی اختیار باید با شاعر هم‌هنگ شد که «لَعَمْرِي تِلْكَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ» و همراه با «صفی حلّی» به حضرتش معروض داشت که:

۱. جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْإِضْدَادُ فَلِهَذَا عَزَتْ لَكَ الْإِنْدَادُ

۲. زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ فَاتِكَ نَاسِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ

۳. شَيْمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُ وَلَا حَازَ مِنْتَلْهُنَّ الْعِبَادُ

۴. خُلِقَ يَخْجَلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ وَ بَأْسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ

۱. در تو صفات متضاد فراهم آمد بدین جهت تو بی مانند هستی!

۲. تو زاهدی حاکم، بردباری بی‌باک، قهرمانی پرستشگر و ناداری بخشنده‌ای.
۳. در تو منش‌هایی جمع گردیده که در هیچ بشری فراهم نیامده و هیچ کس را به نظائر آن دسترسی نیست.
۴. خوئی به نرمی نسیم صبحگاهی و خشوتی سخت‌تر از سنگ داری.

سخن پایانی

به مصداق جمله «الفضل ما شهدت به الاعداء» سروده‌ها و نظم و نثرهای بدیع و دل‌نشینی، مخالفان و حتی دشمنان علی علیه السلام، خواسته یا ناخواسته، بر بیان و بنان جاری ساخته‌اند که پرداختن به همه آنها مثنوی هفتاد من کاغذ شود. امید است آن ولی الله الاعظم، با قدرت یداللهی و نگاه عین‌اللهی، نظر مرحمتی فرماید تا بتوانم در این زمینه با نگارش آثاری وظیفه غلامی خویش را به ساحت مقدس آن مولای مهربان به انجام برسانم انشاء الله. گرچه آن مولای پرهیزگاران، بی‌نیاز از هر تعریف و توصیف است و نور وجود علی علیه السلام در طول تاریخ اسلام بسان خورشید بر جامعه بشری تابیده است! به گفته چند تن از فرهیختگان سنی، در فضایل علی علیه السلام چه بگوییم که دشمنانش از عناد و کینه، دوستانش از ترس و واهمه، فضایل علی علیه السلام را کتمان کردند. مع الوصف فضایل علی علیه السلام دنیا را پر کرده است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله

الطاهرین.

كتابنامه

* القرآن الكريم.

١. الإنحاف بحبّ الأشراف، شيخ عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوى، مصر، المطبعة الأديبة.

٢. الاحتجاج على أهل اللجاج، ابى منصور أحمد بن على بن ابى طالب طبرسى، إعداد السيد محمد باقر الخرسان، النجف الأشرف، مطبعة النعمان، ١٣٨٦هـ.ق / ١٩٦٦م.

٣. إحقاق الحق، قاضى سيد نور الله حسينى مرعشى شوشترى، قم، نشر مكتبة آية الله العظمى المرعشى رحمته الله.

٤. الأحكام السلطانية و الولايات الدينية، ابى الحسن على بن محمد بن حبيب البصرى الماوردى، قم، مكتبة الإعلام الإسلامى، ١٤٠٦هـ.ق. [بالأوفست عن طبعة مصر].

٥. إحياء العلوم، أبو حامد محمد بن محمد الغزالى، چاپ اول، المطبعة الأميرية ببولاق، ١٣٢٤هـ.ق.

٦. إحياء الميت، جلال الدين عبدالرحمان بن أبى بكر السيوطى، چاپ اول، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٢هـ.ق.

٧. أخبار الدول، ابي عباس أحمد بن يوسف بن أحمد دمشقى قرمانى، بيروت، عالم الكتب.
٨. الأخبار الطوال، ابي حنيفة أحمد بن داود الدينورى، تحقيق عبد المنعم عامر، مراجعة جمال الدين الشيال، قم، منشورات الرضى، ١٤٠٩هـ. ق. / ١٣٦٨هـ. ش. [بالأوفست عن طبعته الأولى، القاهرة، دار إحياء الكتب العربية، ١٩٦٠م].
٩. الاذكار، شيخ محبى الدين يحيى بن شرف شافعى، چاپ القاهرة.
١٠. أرجح المطالب، شيخ عبيدالله الحنفى الأمر تسرى، چاپ لاهور.
١١. ارشاد السارى فى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين القسطلانى، طبع بولاق، الميمنية: ١٣٠٧هـ. ق.
١٢. الإرشاد، ابي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، چاپ اول، نشر المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣هـ. ق.
١٣. أساس البلاغة، ابي القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشري تحقيق عبدالرحيم محمود، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٩هـ. ق. / ١٩٧٩م.
١٤. أسباب النزول، ابي الحسن على بن أحمد الواحدى النيسابورى، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٢هـ. ش. [بالأوفست عن طبعة بيروت، دار الكتب العلمية].
١٥. الإستيعاب، ابي عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم النمري، بهامش الإصابة، چاپ اول، بيروت، نشر دار إحياء التراث العربى، ١٣٢٨هـ. ق.
١٦. اسد الغابة، ابي الحسن على بن محمد بن عبدالكريم ابن عبدالواحد شيبانى، (ابن اثير) بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٧. إسعاف الراغبين، لمحمد بن على الصبان، المطبوع بهامش نور الأبصار، بيروت،

دارالفكر.

۱۸. الإصابة فى تمييز الصحابة، ابى الفضل شهاب الدين أحمد بن على (ابن حجر العسقلانى)، چاپ اول، بيروت، دار صادر. [بالأوفست عن مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۸ هـ.ق.].

۱۹. الاضداد، العلامة الشهير بالانبارى، چاپ كويت.

۲۰. اعجب ما رأيت، حمد سليمان محفوظ.

۲۱. إعلام الورى باعلام الهدى، امين الإسلام أبى على الفضل بن حسن طبرسى، چاپ سوم، طهران، نشر دار الكتب الإسلامية.

۲۲. الأعلام، خير الدين الزركلى، چاپ ششم، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۸۴ م.

۲۳. أعيان الشيعة، سيد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرائى، إعداد السيد حسن الأمين، چاپ پنجم، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ.ق. / ۱۹۸۳ م.

۲۴. الأغانى، ابى الفرج على بن الحسين الأصبهانى، تحقيق عدة من الفضلاء، بيروت، دار إحياء التراث العربى. [بالأوفست عن طبعة مصر].

۲۵. ألف باء، ابوالحجاج يوسف بن محمد البلوى.

۲۶. أمالى المفيد، ابى عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبىرى البغدادى (شيخ مفيد) تحقيق حسين استاد ولى و على أكبر الغفارى. قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۲۷. الإمامة و السياسة، ابى محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينورى، چاپ اول، قم، منشورات الشريف الرضى، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۲۸. إنباه الرواة على أنباء النحاة، للوزير جمال الدين أبى الحسن على بن يوسف القفطى،

- تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، القاهرة، دار الکتب المصریة، ١٣٦٥ هـ.ق.
٢٩. أنساب الأشراف، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری، تحقیق إحسان عبّاس، چاپ اول، بیروت، النشرات الإسلامیة، ١٤٠٠ هـ.ق / ١٩٧٩ م.
٣٠. انسان العیون الشهیر بالسیرة الحلبيّة، شیخ علی بن برهان الدین حلبی شافعی، مصر.
٣١. الإنصاف فیما یجب اعتقاده و لا یجوز الجهل به، ابی بکر بن الطیب القاضی الباقلانی، تحقیق محمد زاهد بن الحسن الکوثری، چاپ دوم، مصر، مؤسّسة الخانجی، ١٣٨٢ هـ.ق / ١٩٦٣ م.
٣٢. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسّسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ.ق.
٣٣. بحر المناقب، جمال الدین (ابن حسنیة)، (مخطوط)
٣٤. البداية و النهاية، ابی الفداء إسماعیل بن عمر (ابن کثیر دمشقی) بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٤١٣ هـ.ق.
٣٥. بلاغات النساء، ابی الفضل أحمد بن أبی طاهر (ابن طیفور). إعداد أحمد الألفی، چاپ اول، بیروت، دار الحدّاث، ١٩٨٧ م.
٣٦. بهجة النفوس، حافظ ابومحمد بن ابی حمزه ازدی اندلسی، متوفای ٦٩٩ هـ.ق.
٣٧. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٣ هـ.ق.
٣٨. تاریخ الإسلام، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربی، ١٤١٠ هـ.ق.
٣٩. تاریخ الأمم و الملوک، الطبری، طبع الاستقامة بمصر.
٤٠. تاریخ الخلفاء، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، چاپ اول، قم،

- منشورات الشريف الرضى، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴۱. التاريخ الصغير، ابي عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، تحقيق محمود ابراهيم زائد، چاپ اول، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ هـ.ق / ۱۹۸۶ م.
۴۲. تاريخ الطبرى، ابي جعفر محمد بن جرير بن يزيد طبرى، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۴۳. التاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل البخارى، طبعة حيدرآباد الدکن، ۱۳۶۲ هـ.ق.
۴۴. تاريخ بغداد، ابي بكر أحمد بن على خطيب بغدادى، بيروت، دار الكتب العلمیة.
۴۵. تاريخ مدينة دمشق، ابي القاسم على بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقى) تحقيق سكينه الشهابى، چاپ اول، دمشق، دار الفكر، ۱۴۰۴ هـ.ق / ۱۹۸۴ م.
۴۶. تاريخ يعقوبى، لأحمد بن ابي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (يعقوبى) قم، نشر فرهنگ اهل البيت. [بالأوفست عن طبعة بيروت، دار صادر].
۴۷. تحقيق ابوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب العلمیة.
۴۸. تذكرة الخواص، يوسف بن قزغلى بن عبدالله (سبط ابن جوزى) تقديم السيد محمد صادق بحر العلوم، طهران، مكتبة نينوى الحديثة.
۴۹. تفسير ابن كثير، ابي الفداء اسماعيل بن كثير قرشى دمشقى، چاپ اول، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۵۰. تفسير ابوسعود عمادى محمد بن حنفى.
۵۱. تفسير البسيط و اسباب النزول، ابوالحسن واحدى نيشابورى.
۵۲. تفسير البيضاوى، قاضى ناصرالدين أبى سعيد عبدالله بن عمر بن محمد شيرازى بيضاوى، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ.ق.

٥٣. التفسير الخازن، علاء الدين علي بن محمد خازن بغدادى.
٥٤. تفسير القرطبي، ابي عبدالله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبي بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٣ هـ.ق.
٥٥. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، محمد بن عمر الخطيب فخرالدين الرازى، چاپ سوم، بيروت، دار إحياء التراث العربى. [بالأوفست عن المطبعة البهية المصرية].
٥٦. تفسير الكشاف، ابي القاسم جارالله محمود بن عمر زمخشرى، نشر أدب الحوزة. [بالأوفست عن طبعته السابقة].
٥٧. تفسير حافظ ابن مردويه ابوبكر اصفهانى.
٥٨. تفسير حافظ الدين نسفى.
٥٩. تفسير روح البيان، شيخ اسماعيل بروسى.
٦٠. تفسير روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، شهاب الدين السيد محمود آلوسى بغدادى، بيروت، نشر دار إحياء التراث العربى.
٦١. تفسير طبرى (جامع البيان)، لأبى جعفر محمد بن جرير طبرى، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٣ هـ.ق / ١٩٨٣ م. [بالأوفست عن طبعته الأولى، بولاق، المطبعة الأميرية، ١٣٣٠ هـ.ق].
٦٢. تفسير فتح القدير، شوكانى.
٦٣. تفسير كشف البيان، ابواسحاق ثعلبى.
٦٤. تفسير نظام الدين قمى نيشابورى.
٦٥. تلخيص المستدرک، ابي عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٨ هـ.ق.
٦٦. تهذيب التهذيب، ابي الفضل أحمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپ اول، بيروت،

دارالفكر، ١٤٠٤هـ.ق / ١٩٨٤م.

٦٧. تهذيب الكمال، ابي الحجاج جمال الدين يوسف مزى چاپ پنجم، بيروت، مؤسسة

الرسالة، ١٤١٣هـ.ق.

٦٨. جوهرة الكلام، سيد محمود قراغولى بغدادى حنفى.

٦٩. حلية الأولياء، ابي نعيم أحمد بن عبدالله الأصفهاني، بيروت، دارالكتاب العربى.

٧٠. حلية البشر، عبدالرزاق بن حسن بن ابراهيم بيطار حنبلى، طبع مجمع اللغة العربية.

٧١. الخصائص، ابي عبدالرحمان أحمد بن على بن شعيب النسائي، مطبعة التقدم

العلمية، القاهرة.

٧٢. الدرّ المنتور فى التفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطى،

دارالفكر، ١٤٠٣هـ.ق / ١٩٨٣م.

٧٣. دلائل الإمامة، ابي جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى، قم، چاپ اول، مؤسسة

البعثة، ١٤١٣هـ.ق.

٧٤. دلائل النبوة، ابي بكر أحمد بن الحسين بن على بيهقى، چاپ اول، بيروت، دار

الكتب العلمية، ١٤٠٥هـ.ق.

٧٥. ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى، ابي جعفر محب الدين احمد بن عبدالله الطبرى،

بيروت، دارالمعرفة. و طبع مكتبة القدسى بمصر.

٧٦. الذيل، حافظ ابو موسى مدنى.

٧٧. رشفة الصادى، سيد ابوبكر بن شهاب الدين علوى حسيني حصرمى، طبع القاهرة

بمصر.

٧٨. الروض الأزهر، سيد شاه تقى على كاظمى علوى (قلندر هندى حنفى) چاپ

حيدرآباد.

٧٩. الروض الأنف، ابوالقاسم عبدالرحمان خثعمي سهيلي مراكشي.

٨٠. روضة الأحاب، اصيل الدين عطاء الله الدشتكي.

٨١. الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة، ابي جعفر محبّ الدين أحمد بن

عبدالله طبري، بيروت، دارالندوة الجديدة، ١٤٠٨ هـ. ق/ ١٩٨٨ م.

٨٢. سنن ابن ماجة، ابي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني، تحقيق محمد فؤاد

عبدالباقي، بيروت، دار الكتب العلمية.

٨٣. سنن أبي داود، ابي داود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق محمد محيي الدين

عبدالحميد، دار إحياء السنة النبوية.

٨٤. سنن الترمذي، ابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي، تحقيق أحمد محمد

شاكر، بيروت، دارالفكر، تاريخ مقدمة التحقيق ١٣٥٧ هـ. ق/ ١٩٣٨ م.

٨٥. سنن الدارقطني، ابي الحسن علي بن عمر بن أحمد الدارقطني، بيروت، نشر دار

المعرفة.

٨٦. السنن الكبرى، ابي بكر أحمد بن حسين بن علي بيهقي، بيروت، دار المعرفة.

[بالأوفست عن طبعة الهند].

٨٧. سنن النسائي، (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي و حاشية الإمام السندي)، ابي

عبدالرحمان أحمد بن شعيب نسائي، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

٨٨. السيرة الحلبية، ابي الفرج نورالدين علي بن إبراهيم بن أحمد الحلبي، بيروت،

المكتبة الإسلامية.

٨٩. السيرة النبوية، احمد زيني دحلان، بهامش السيرة الحلبية، بيروت، دار إحياء التراث

العربی.

۹۰. السيرة النبویة، سيرة ابن هشام، ابی محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب الحمیری،

تحقیق عدة من الفضلاء، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

۹۱. السيرة النبویة، ظهیرالدین کازرونی (مطبوع در هامش سيرة حلبیة، ج ۲، ص ۲۰۱ ط

قاهرة).

۹۲. شرح المواهب اللدنیة، الزرقانی، طبع الازهریة بمصر.

۹۳. شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، حسین معین الدین میبدی، من مخطوطات مكتبة آية الله

العظمی المرعشی علیه السلام، الرقم ۳۹۹۷.

۹۴. شرح نهج البلاغة، عزالدین عبدالحمید بن محمد بن ابی الحدید معتزلی، تحقیق

محمد أبو الفضل إبراهيم، قم، إسماعیلیان، [بالأوفست عن طبعته الأولى، القاهرة، دار

إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ هـ. ق / ۱۹۵۹ م].

۹۵. الشعر و الشعراء، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری، چاپ سوم، بیروت،

عالم الكتب، ۱۴۰۴ هـ. ق / ۱۹۸۴ م.

۹۶. شواهد التنزیل، عبیدالله بن عبدالله بن احمد (حاکم حسکانی) وزارت ارشاد

الاسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق.

۹۷. صحیح البخاری، ابی عبدالله محمد بن إسماعیل البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ. ق /

۱۹۸۱ م. [بالأوفست عن طبعته دار الطباعة العامرة بإستانبول].

۹۸. صحیح مسلم بشرح النووی، ابی الحسین مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری،

بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ. ق / ۱۹۸۱ م.

۹۹. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هیتمی مکی، چاپ دوم، مصر، مكتبة القاهرة،

- ١٣٨٥ هـ.ق. و تحقيق عبد الرحمان بن عبدالله التركي، و كامل محمد خراط، نشر مؤسسة الرسالة، بيروت ١٤١٧ هـ.ق.
١٠٠. الطبقات الشافعية الكبرى، ابي نصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي تاج الدين السبكي، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلوي، چاپ اول، مصر، مطبعة عيسى البابي الحلبي و شركاه، ١٩٧٤ م.
١٠١. الطبقات الكبرى، المسمّاة بلواقح الأنوار في طبقات الأخيار لمحمد بن سعد بن منيع الزهري (ابن سعد)، بيروت، دار الفكر.
١٠٢. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابي القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاوس الحسني، قم، مطبعة خيام، ١٤٠٠ هـ.ق.
١٠٣. العبر في خبر من غير، ابي عبدالله شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي.
١٠٤. العقد الفريد، ابي عمر أحمد بن محمد بن ربه الأندلسي، تحقيق عدة من الفضلاء، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٣ هـ.ق / ١٩٨٣ م.
١٠٥. عمدة القاري، في شرح صحيح البخاري، بدرالدين ابومحمد محمود بن أحمد العيني، طبع المنيرية بمصر.
١٠٦. عيون الأثر، شيخ فتح الدين ابوالفتح محمد اليعمرى الأندلسي الإشبيلي (ابن سيدالناس)، طبع القدس بالقاهرة.
١٠٧. الغارات أو الاستنفار و الغارات، ابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد (ابن هلال الثقفي) تحقيق السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، چاپ اول، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٧ هـ.ق / ١٩٨٧ م.
١٠٨. الغدير، ميرزا عبدالحسين بن أحمد اميني النجفي، تهران، چاپ دوم، دار الكتب

الاسلامية، ۱۳۶۶هـ.ش.

۱۰۹. الفائق فی غریب الحدیث، ابی القاسم جارالله محمود بن عمر زمخشری، تحقیق محمد البجاوی و محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ دوم، القاهرة، عیسی البابی و شرکاه.

۱۱۰. فتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، چاپ اول، دار الریان للتراث، القاهرة، ۱۴۰۷هـ.ق.

۱۱۱. الفتوح، ابی محمد أحمد بن أعثم کوفی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶هـ.ق / ۱۹۸۶م.

۱۱۲. فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذریتهم علیهم السلام، ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبدالله بن علی بن محمد جوینی خراسانی، چاپ اول، بیروت، مؤسسة المحمودی، ۱۳۹۸هـ.ق.

۱۱۳. فرائد السمطین، شیخ الاسلام ابواسحاق حموی.

۱۱۴. الفصول المختارة، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید) چاپ اول، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۱۵. الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة علیهم السلام، علی بن محمد بن احمد مالکی مکی (ابن صباغ)، طهران، مؤسسة الأعلمی. [بالأوفست عن طبعة النجف الأشرف، مكتبة دار الکتب التجاریة].

۱۱۶. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۱۷. فضائل الصحابة، ابی عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل تحقیق وصی الله بن محمد

عباس، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۳ هـ. ق / ۱۹۸۳ م.

۱۱۸. فضائل امیرالمؤمنین، محمد بن علی قفال شافعی. (مخطوط)

۱۱۹. فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر، عبدالثوف المناوی، مصر، چاپ مصطفی محمد، ۱۹۳۸.

۱۲۰. قصص الأنبياء، عبدالوهاب بن الشيخ سيد أحمد النجار، چاپ اول، قم، مؤسسه دين و دانش و دارالهجرة، ۱۴۰۵ هـ. ق. [بالأوفست عن طبعة مصر].

۱۲۱. الكافي، ابی جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق كليني رازی، تحقيق على اكبر غفاري، چاپ چهارم، بیروت، دار صعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ هـ. ق. [بالأوفست عن طبعة دار الكتب الإسلامية بطهران].

۱۲۲. الكامل فی التاريخ، ابی الحسن عزالدین علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی (ابن الأثير جزری) ۱۳ مجلد، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ. ق / ۱۹۶۵ م (کلمًا جاء فی التعالیق «الكامل» مطلقًا فهو هذا الكتاب).

۱۲۳. الكامل، ابی العباس محمد بن یزید المبرّد، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم و السيد شحانة، مصر، دار نهضة مصر للطبع و النشر.

۱۲۴. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی عامری، تحقيق علاءالدين موسوی. چاپ اول، تهران، مؤسسه البعثة، ۱۴۰۷ هـ. ق.

۱۲۵. كفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالبؑ، ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، تحقيق محمد هادی امینی. چاپ دوم، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت، ۱۴۰۴ هـ. ق / ۱۳۶۲ هـ. ش.

۱۲۶. كنز الفوائد، ابی الفتح شیخ محمد بن علی بن عثمان کراچکی طرابلسی، إعداد

- عبدالله نعمة، چاپ اول، بيروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵هـ.ق / ۱۹۸۵م.
۱۲۷. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندی، إعداد الشيخ بكرى حیانی و الشيخ صفوة السقا، چاپ پنجم، بيروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵هـ.ق / ۱۹۸۵م.
۱۲۸. لسان الميزان، ابى الفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپ دوم، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۶هـ.ق / ۱۹۸۶م.
۱۲۹. لمع الأدلة في اصول النحو، أبو البركات الانبارى.
۱۳۰. مجمع البيان في تفسير القرآن، ابى على فضل بن حسن طبرسى، تحقيق الميرزا ابى الحسن شعرانى، چاپ پنجم، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۵هـ.ق.
۱۳۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين على بن أبى بكر هيثمى، بتحريير العراقى و ابن حجر، چاپ دوم، بيروت، دارالكتاب عربى، ۱۴۰۲هـ.ق / ۱۹۸۲م.
۱۳۲. المحاسن و المساوى، ابراهيم بن محمد البيهقى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، القاهرة، مطبعة نهضة مصر.
۱۳۳. محاضرة الأوائل، علاء الدين على دده السكتوارى البسنوى، چاپ دوم، بيروت، افسيت دارالكتاب العربى، ۱۳۹۸هـ.ق.
۱۳۴. مرآة المؤمنین، مولوى الشيخ ولى الله لکنهوى، چاپ هند.
۱۳۵. المرفاة في شرح المشكات، هروى قارى.
۱۳۶. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابى الحسن على بن حسين مسعودى، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، چاپ چهارم، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۸۴هـ.ق / ۱۹۶۴م.
۱۳۷. مسائل الإمامة و مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات، ابى العباس عبدالله بن

- محمد بن عبدالله (الناشيء الأكبر) تحقيق يوسف فان إس. بيروت، دارالنشر فرانز شتايز شتوتغارت، ١٩٧١م.
١٣٨. المستدرک علی الصحیحین، ابی عبدالله محمد بن عبدالله (الحاکم نیشابوری) إشراف يوسف عبدالرحمان المرعشلی، بیروت، دار المعرفة.
١٣٩. مسند أحمد، احمد بن محمد بن حنبل، بیروت، دارالفکر. [بالأوفست عن طبعة مصر، المطبعة الميمنة، ١٣١٣هـ.ق.].
١٤٠. مسند البزار البحر الزخار، ابی بکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق عتکی بزار، چاپ اول، مدينة المنورة، مكتبة العلوم و الحكم، ١٤١٤هـ.ق.
١٤١. مشکل الآثار، الطحاوی.
١٤٢. مطالب السؤل، لکمال الدین محمد بن طلحة شافعی نصیبی، نشر دارالکتب التجارية فی النجف الأشرف، ١٣٧١هـ.ق.
١٤٣. المعارف، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمية، ١٤٠٧هـ.ق / ١٩٨٧م.
١٤٤. المعجم الأوسط، ابی القاسم سليمان بن احمد الطبرانی، چاپ اول، ریاض، مكتبة المعارف، ١٤٠٥هـ.ق.
١٤٥. المعجم الصغير، ابی القاسم سليمان بن أحمد طبرانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
١٤٦. المعجم الكبير، ابی القاسم سليمان بن أحمد طبرانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
١٤٧. معجم مفردات ألفاظ القرآن الكريم، ابی القاسم حسين بن محمد الراغب

الاصفهانى، بيروت، دارالفكر.

۱۴۸. المغازى، محمد بن عمر الواقدى، تحقيق مارسدن جونس، قم، نشر دانش اسلامى،

۱۴۰۵ هـ.ق. [بالأوفست عن طبعة بيروت].

۱۴۹. مفتاح النجا فى مناقب آل العبا، ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشى (مخطوط).

۱۵۰. مقاتل الطالبیین، ابى الفرج على بن حسين بن محمد اصفهانى، إعداد كاظم المظفر.

قم، منشورات الرضى، ۱۴۰۵ هـ.ق. [بالأوفست عن طبعته الثانية، النجف الأشرف،

المطبعة الحيدرية، ۱۳۸۵ هـ.ق / ۱۹۶۵ م].

۱۵۱. مقاصد الطالب، سيد احمد البرزنجى (ط گلزار حسنى بمبئى)

۱۵۲. مقتل الحسين عليه السلام، ابى المؤيد موفق بن احمد مكى (أخطب خوارزم)، قم، مكتبة

المفيد.

۱۵۳. مقدمة فى تاريخ صدر الاسلام، الدورى.

۱۵۴. مناقب ابن مغزلى، ابى الحسن على بن محمد بن محمد واسطى شافعى (ابن

مغزلى)، إعداد محمد باقر البهردى، چاپ دوم، تهران، المطبعة الإسلامية، ۱۴۰۲ هـ

ق.

۱۵۵. مناقب آل أبى طالب، ابى جعفر رشيدالدين محمد بن على بن شهر آشوب

مازندرانى، إعداد محمد حسين دانش آشتيانى و سيد هاشم رسولى محلاتى، چاپ

اول، قم، انتشارات علامه.

۱۵۶. مناقب خوارزمى، موفق بن احمد بن محمد مكى خوارزمى، إعداد مالك

المحمودى، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۱۵۷. منتخب كنز العمال، شيخ على متقى هندى.

١٥٨. المواقیت قاضی، عضد ایجی.
١٥٩. المواهب اللدنیة، ابوالعباس قسطلانی.
١٦٠. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ابی عبدالله شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالفکر [بالأوفست عن طبعة مصر].
١٦١. نزهة الالباء، طبع القاهرة.
١٦٢. نزهة المجالس و منتخب النفائس، شیخ عبدالرحمان صفوری بغدادی، طبع الازهریة بمصر.
١٦٣. نظم درر السمطین، جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة.
١٦٤. نفحات اللاهوت، شیخ علی بن عبدالعال محقق کرکی، طبع الغری.
١٦٥. نفحات اللاهوت، علی بن عبدالعال محقق کرکی (ط الغری)
١٦٦. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابی السعادات مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد (ابن اثیر جزری) تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم قم، إسماعیلیان، ١٣٦٤هـ. ش. [بالأوفست عن طبعة بیروت]. ط مصر.
١٦٧. نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ١٩٨٠م.
١٦٨. نوادر الاصول، حکیم ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی.
١٦٩. نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار ﷺ، شیخ مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجی، بیروت، دار الجیل، ١٤٠٩هـ. ق/ ١٩٨٩م.
١٧٠. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، نورالدین علی بن احمد سمهودی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیة.

١٧١. وقعة الجمل، محمّد بن زكريا بن دينار غلابي بصرى، تحقيق محمّد حسن آل ياسين، چاپ اول، بغداد، مطبعة المعارف، ١٣٩٠هـ.ق / ١٩٧٠م.
١٧٢. وقعة صفين، نصر بن مزاحم منقرى، تحقيق عبدالسلام محمّد هارون، قم، مكتبة آية الله المرعشى، ١٤٠٤هـ.ق. [بالأوفست عن طبعته الثانية، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة، ١٣٨٢هـ.ق].
١٧٣. ينابيع المودة، لسليمان بن إبراهيم قندوزى حنفى، تقديم السيّد محمّد مهدي السيّد حسن الخرسان، قم، مكتبة بصيرتى. [بالأوفست عن طبعته الثامنة فى العراق]. ط اسلامبول و طبع مطبعة العرفان بيروت.